

رایرت گراهام

ایران: سراب قدرت

ترجمه فیروز فیروز نیا



سحاب کتاب

سحاب کتاب

را برت گرا ها م

ایران سراب قدرت

ترجمه فیروز فیروزنیا

تهران، خیابان کورش کبیر، چهارراه حقوقی، خیابان ثربا، شماره ۳۰
مندوقد پستی ۲۳۶، تلفن ۷۶۵۶۹۱ - ۸ - ۷۶۵۵۵۲

سحاب کتاب

ربرت گراهام
ایران سراب قدرت
ترجمه فیروز فیروز نیا
چاپ اول ۱۳۵۸

Iran the Illusion of Power by Robert Graham

کلیه حقوق طبع و نشر و تجدید چاپ
این اثر متعلق به کتاب سحاب است.

فهرست مطالب

۶۱	پهلوی اول	۵	مقدمه، مترجم
۶۷	محمد رضا شاه	۹	مقدمه، نویسنده
۷۲	تجربیات شکل دهنده		
۷۶	درگیری با دکتر مصدق	۱۳	۱- آغاز تورم
۷۹	تحکیم قدرت	۲۰	یادداشت‌ها
۸۶	یادداشت‌ها		
۲- رشد جامعه شهری در ایران			
۹۱	مقدمه	۲۱	مقدمه
۹۵	هدف‌های اصلی	۲۲	رشد تهران
۹۸	تورم شتاب می‌گیرد	۲۶	طرح تهران
۱۰۲	خارج از کنترل	۲۷	جامعه، دوگانه شهری و روستائی
۱۰۹	یادداشت‌ها	۳۱	یادداشت‌ها
۳- نفت و اقتصاد ایران			
۱۱۱	مقدمه	۳۲	نفت
۱۱۲	ژست‌های سیاسی	۴۱	کشاورزی پس‌رعموی فقیر
۱۱۸	نفت در مقام متغیر	۴۷	صنعت: تنوع کند
۱۲۲	دور باطل و کامل	۵۲	ارباب‌های جدید
۱۲۷	یادداشت‌ها	۵۵	استنتاج
۱۲۹	مقدمه	۵۷	یادداشت‌ها
۴- سلطنت مستبد و سلسله			
۱۳۰	مسکن	۶۱	پهلوی
۱۳۱	سیمان		مقدمه

۹- کنترل از طریق پول

۱۸۷	مقدمه
۱۸۹	نقش شرکت ملی نفت ایران
۱۹۱	بنیاد پهلوی
۱۹۴	میزان دارایی ها
۱۹۷	روش محافظه کارانه
۲۰۱	استفاده از درآمدها
	ضمیمه - صورت دارایی های
۲۰۴	بنیاد پهلوی
۲۰۹	یادداشت ها

۱۳۱	فولاد و نفت
	کمبود تاسیسات زیربنایی
۱۳۳	ونیروی انسانی ماهر
	احتیاجات واقعی و
۱۳۵	احتیاجات حاشیه ای
۱۳۹	سرمایه گزاری در خارج
۱۴۳	کشاورزی و رونق اقتصادی
	راه حل های مبنی بر سرمایه
۱۴۸	گذاری سنگین
۱۵۴	یادداشت ها

۱۰- نفوذ ارتش

۲۱۳	مقدمه
۲۱۴	خطرهای خارجی
۲۱۷	پشتیبانی آمریکا
۲۲۲	قابلیت اعتماد و کارآئی
	آزمایش ماشین جنگی در عمان
۲۲۶	
۲۲۹	نقش سیاسی ارتش
۲۲۲	نتیجه در مقابل خرج
۲۲۷	یادداشت ها
۲۴۱	۱۰- نتیجه

۱۱- استفاده و سوءاستفاده از قدرت

۱۵۹	مقدمه
۱۶۱	وزیر اعظم
۱۶۵	حزب رستاخیز
۱۶۸	قوه قضائیه
۱۷۰	دربار
	سازمان های خلاف قانون -
۱۷۲	اساسی
۱۸۴	یادداشت ها

مقدمه مترجم

این کتاب ده روزی پس از پیروزی انقلاب بدستم رسید. دوستم منوچهر-محجوی رهآورده سفری آن را آورده بود و این هم سپاس آن محبت. وقتی کتاب را خواندم دیدم ارزش آن را دارد که دیگران هم آنرا بخواهند. پس به ترجمه آن پرداختم. دوستم یکانگی در روزنامه اطلاعات خواستار آن شد که بصورت پاورقی چاپش کند و به محبت چنین کرد. با آنکه بعلت فرصت کمی که داشتم ترجمه چنان نبود که میخواستم، و بازهم از گوشه و کنار شنیدم که در میان خوانندگان فهیم اطلاعات، جای شایسته خود را یافته است. آنچه در روزنامه اطلاعات درآمد طبعاً خلاصه و اهم مطالب بود.

دوستم محمدرضا سحاب در همان اوایل کار از من خواست که کتاب را برای آنکه به صورت کامل چاپ و میان خواستاران توزیع شود در اختیار او بگذارم. این نتیجه آن خواست است.

کتابی که در دست شماست متن کامل‌تر کتابی است که اهم مطالب آن در اطلاعات بصورت پاورقی روز به روز منتشر شد. این کتاب از ۳ نقص خالی نیست:

اول: اینکه بعلت شتابی که در ترجمه و چاپ این کتاب پیش آمد فرصت بازخوانی ترجمه جز برای تطبیق با اصل دست نداد و از اینرو نشر آن چنانکه باید پخته نیست و جمله‌ها کاهگاه طولانی و ثقلیل است یا عبارت فصیح نیست. از خواننده‌ه فهیم می‌خواهم که این نقص را بermen ببخشد و پیمان می‌کنم که اگر تجدید چاپی پیش آمد این نقص برطرف شود.

دوم: نویسنده در این کتاب، جای جای، نسبت به مسائل بسیار مهمی از تاریخ مبارزات سیاسی ملت ما در دوران اخیر، از انقلاب مشروطیت تا امروز، بنا به برداشت خود از مدارکی که در اختیار داشته اظهار نظر کرده است. نظریات او در مواردی خالی از شائبه غرض یا اگر خوبشین‌تر باشیم بدور از بی‌اطلاعی نیست. اگر این ترجمه با فرصت کافی فراهم آمده بود،

آرزو داشتم که در هریک از این موارد در مقابل نظر نویسنده استنباط بژوهشگران وطنخواه ایرانی را در پانوشت بیاورم تا خواننده برای داوری طیف وسیعتری در اختیار داشته باشد. مجال چنین کاری در این چاپ دست نداد زیرا از یکسو شنیده بودیم که چند تنی از کسانی که اینروزها بانام‌های مجهول مشغول غارت دسترنج نویسندگان و مترجمان این مملکت‌اند و ترجمه‌ها و نوشته‌های آنها را سرخود چاپ و توزیع می‌کنند، در کار آنند که این ترجمه را هم با استفاده از متنی که بصورت پاورقی درآمده است به سود خود و به آن صورت ناکامل چاپ کنند و از اینرو لازم بود قبل از آنکه این پاورقی در اطلاعات به پایان برسد و مجال چنان سودجوئی بدست این گروه بیفتند، متن کامل و منقح کتاب توسط ناشری آبرومند و زیرنظر مترجم منتشر شود و این یعنی شتاب و کمی فرصت. از سوی دیگر دو سه تنی که در بازار کتاب دست دارند به من اطلاع دادند که یکی از ناشران – که خواستار چاپ این ترجمه بود و من بدلا لیلی حاضر نشدم آنرا به او واگذارم – برآنست تا کتاب را با استفاده از ترجمه‌ء من و دستکاریهای کوچکی در آن بنام مترجم دیگری به سود خود منتشر کند. بهر تقدیر بازهم پیمان برآنکه اگر تجدید چاپی پیش آمد همهء این پانوشت‌ها، تعلیقات، و تصمیح‌ها، بیاید.

سوم: اینکه بخش یازده این کتاب، که بخشی بنام مشکلات فرهنگی بود از این ترجمه بطور کامل حذف شد. دلیل این امر آن بود که برداشت‌های نادرست یا غرض‌آلود نویسنده در این بخش که به مسائل مربوط به مذهب، بخصوص شیعه، و اخلاق و عادات و سنن ما پرداخته بود چنان مغلوب بود که لازم می‌شد برای روش کردن اشتباه یا غرض نویسنده در ازاء هر سطر توضیحی معادل یک صفحه داده شود. علاوه براین از خواندن این بخش سودی عاید خواننده نمی‌شد چرا که پس از همهء توضیحات خواننده بهمان جایی می‌رسید که قبلاً بود یعنی چیزی تازه در مورد فرهنگ و سنن و مذهب خود نمی‌آموخت. این بخش خاص را من نگاه داشتم تا در کتابی دیگر که امیدوارم بزودی تمام شود و بدست خواننده بررسی از آن استفاده کنم و آن کتابی است دربارهء شناخت خارجیان از مذهب و سنن و فرهنگ ما به تعبیری که حکومت‌های وقت از آن کرده‌اند در مقایسه با واقعیت.

و کلام آخر همانکه در شروع چاپ این مطالب در اطلاعات نوشتم. ارزش این کتاب بیش از هر جهت دیگر در این است که نویسنده با استفاده از مدارک و اسنادی که عمدتاً دولتی است به تجزیه و تحلیل آشفتگی‌های اقتصادی ایران پرداخته و نشان داده است که ندانم کاری‌ها و خودخواهی‌های

هیات حاکمه، ایران همراه با سیاست‌های دیکته شده استعماری چگونه دست بدبست هم داد و ملت ما را سالیان دراز اسیر فقر و جهل و سیاه‌چال نگاهداشت. بنظر من آنچه نویسنده دربخش آخر نوشته بسیار بجا و از سر صدق است. نظام سیاسی و اقتصادی حاکم بر ایران نمی‌توانست نتیجه‌ای جز این داشته باشد و تا روزی هم که روابط اقتصادی و سیاسی و اجتماعی جامعه، ما عوض نشود و بر پایه‌های ملی استوار نگردد امید رهائی از بندھای استعمار نمی‌توان داشت. به امید آنکه با پیروزی انقلاب همه این رابطه‌ها در هم‌ریخته شود و زیربنای نظام حاکم بر مملکت براساس منافع ملت و با الهام از آنچه واقعاً ایرانی و اسلامی و بنفع ایران و اسلام است طرح‌ریزی شود.

خواننده، آگاه توجه دارد که این کتاب درست در شروع انقلاب اخیر ایران و در زمان حکومت دکتر آموزگار نوشته شده است و از این نظر نویسنده هنوز شاه سابق را در قدرت و پایدار می‌دانسته است و از آنچه بعدها در سیر انقلاب پیش آمد و به سرنگونی رژیم شاه سابق منتهی شد بی‌خبر بوده است و این نه تنها در برخی از اظهارات نظرها، بلکه حتی در فعلهای که در جمله‌ها بکار برده است معکس است. حفظ امثال ایجاد می‌کرد که متن بهمان صورت که بود ترجمه شود و از این روح در مواردی مثل افزودن کلمه، سابق بدنبال نام شاه یا تغییر فعل از حال به ماضی در مواردی که به وضع حکومت شاه سابق مربوط می‌شد، در بقیه موارد عین متن ترجمه شده است.

فیروز فیروزنیا

۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۸

تهران

مقدمه نویسنده

این کتاب نتیجه اقامت دو ساله من در تهران در سمت وابسته اقتصادی خاورمیانه مجله فاینانشال تایمز از زوئن ۱۹۷۵ (تیر ۱۳۵۴) تا ژوئیه ۱۹۷۷ (مرداد ماه ۱۳۵۶) است. من در زمانی وارد تهران شدم که رونق اقتصادی و تورم ناشی از افزایش قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) در بالاترین حد لجام‌گسیختگی خود بود. همهٔ مردم در مورد قدرت تازه‌یافته ایران به نوعی بیماری روحی دچار شده بودند. یکی از ماندنی‌ترین ناشی‌های که روی من گذاشته شد دیدن مقامات ارشد شرکت‌های مهم بین‌المللی در تهران بود که حاضر بودند هرنوع بی‌حرمتی و ناراحتی، حتی خوابیدن در سرسرای هتل‌ها و بیمارستان‌ها (یک ژاپنی مجبور شد شبی را در یک مسجد به صبح برساند) را تحمل کنند و روزهای متتمدی منتظر لطف مقامات ایرانی به امید انجام معامله بمانند. در آن مرحله واضح بود که ایران فرصت بی‌نظیری بدست آورده است اما سردرگمی عجیبی که رونق و تورم ایجاد کرده بود قضاوت در مورد این را که از این فرصت تا چه حد به نحو مطلوب استفاده می‌شود مشکل می‌کرد. با این وجود در عرض مدت بسیار کوتاهی، مسیری پیش آمد که موجب شد بشود این دوران را بصورت یک مجموعهٔ مجزا در نظر گرفت. این مجموعه سالهای ۱۹۷۳-۱۹۷۷ (۱۳۵۲-۱۳۵۶) را در بر می‌گیرد. هر چند این تقسیم‌بندی تا حدی دلخواه است ولی به‌حال این دوران یک سیکل معین از تملک یک ثروت عظیم ناگهانی و به مصرف رساندن دیوانه‌وار آن، به ادراک تدریجی مشکلاتی که ایجاد شده و بر طرف شدن نهائی توهمنات و تغییر سرعت و سبک را تشکیل می‌دهد.

تا آنجا که ممکن بوده است من به منابع اصیل (دست‌اول) و تماس‌ها و مشاهدات خودم در مدت اقامتم در تهران متکی بوده‌ام. متأسفم که محمدرضا شاه (سابق) از مصاحبه با من امتناع کرد. هر چند او آمادگی دیدن خارجیان را داشت، ولی از ملاقات با نمایندگان مطبوعات خارجی

مقیم کشورش ابا می‌کرد، شاید به این خاطر که آنها زیاد می‌دانستند. بخاطر طبیعت رژیم شاه من اغلب مجبور شده‌ام هویت منابع را مخفی نگاه دارم. به جز در مواردی که وزراء مطلبی را به من گفته‌اند و یا گفتگوها ثبت شده بوده است، من از بردن نام‌ها پرهیز کرده‌ام. در واقع صرفاً به خاطر سوابق رازداری قبلی من بود که اغلب ایرانیان و خارجیان در رابطه با ایران حاضر شدند حرف بزنند.

از نظر زمینه کار من به دو نویسنده که در شناخت من از ایران سهم بسزایی داشته‌اند، دین بزرگی دارم. برای درک نظام سیاسی ایران من کتاب طبقهٔ ممتازه سیاسی ایران اثر ماروین زونیس (*The Political Elite of Iran*, by Marvin Zonis) را بی‌نهایت ارزشمند یافته‌ام و برای درک اقتصاد ایران تا حد زیادی به کتاب توسعه اقتصادی در ایران ۱۹۰۰ - ۱۹۷۰ اثر جولیان باریر (*Economic Development in Iran 1900 - 1970* by Julian Bharier) مตکی بوده‌ام.

هر چند این کتاب تا حد زیادی متنگی به مدارکی است که در حین کار برای روزنامه فاینانشال تایمز گردآورده‌ام، اما نظریاتی که ابراز شده و نحوهٔ برداشت من از این مطالب مربوط به خود من است و منعکس کننده نظر و برداشت آن روزنامه نیست. اما بهر حال از بسیاری از کارکنان فاینانشال تایمز که در طول کار من کمک‌های شایانی به من کرده‌اند ممنونم.

بخش ۱

ایجاد ایران جدید

۱- آغاز تورم

نمايش در خور موقعیت بود. در روز ۲۳ دسامبر ۱۹۷۳، در حالی که وزرای نفت کشورهای کرانه خلیج فارس (عضو اوپک) هنوز در جلسه رسمی خود درگیر بودند، محمد رضا پهلوی (شاه سابق ایران) یک کنفرانس مطبوعاتی تشکیل داد. آنچه اعلام کرد یک افزایش گیج‌کننده در بهای نفت بود. شاه رفتار پرزرق و برق معمولیش را داشت، اما در لحن صدایش غرور جدیدی بود، غرور کسی که می‌دانست منابع مالی کشورش در طرف فقط دو ماه، چهار برابر شده است. ایران از حالت کشوری در حال رشد و با منابع متوسط ثروت که برای ورود به جرگه جهانی می‌کوشید، به ناگهان به صف شروتمندترین کشورهای دنیا و با شانسی برای ایفای یک نقش بزرگتر وارد شده بود. شاه بدون احساس شرم، از موقعیت برای سخنرانی استفاده کرد. نمونه پیامی که فرستاد، جوابی است که به سوالی در مورد قیمت نفت داد:

"ما فقط حداقل قیمتی را که می‌توان در رابطه با دیگر منابع انرژی بر روی آن (نفت) گذاشت، طلب می‌کنیم، برخی خواهند گفت که این امر موجب بحران در دنیای صنعتی خواهد شد، یا بارگرانی بر کشورهای فقیر خواهد بود... این درست است امادر مورد دنیای صنعتی باید بگوییم که آنها باید کمربندهایشان را محکم‌تر ببندند و سخت‌تر کار کنند، و گرنه این کمک به دیگر کشورها عاقبت از میان خواهد رفت و این نقش به نظر من، بعده ثروت جدید کشورهای نفت‌خیز خواهد افتاد. (۱)

برخی از گفته‌های او تحریک‌آمیزتر بود:

"عاقبت همه فرزندان خانواده‌های شروتمند که بیش از حد غذا برای خوردن دارند، اتومبیل‌های شخصی دارند و مانند تروریست‌ها رفتار می‌کنند و اینجا و آنجا بمب می‌اندازند، باید در مورد همه این امتیازات دنیای پیشرفت‌هه دوباره بیاندیشند" (۲)

بطور وضوح او از پیام ناخوشاپنده که به دنیای خارج می‌داد لذت می‌برد. او برقله موجی سوار بود و این را نیک می‌دانست.

در دسامبر ۱۹۷۳ هیچ مقاومت موثری در مقابل پیام شاه وجود نداشت، دنیای مبهوت صنعتی میکوشید با چیزی که بنظر میرسید تغییر عمدہ‌ای در موازنہ قدرت باشد، و برای اولین بار که ترازو را درجهت تولیدکنندگان مواد اساسی اولیه، بخصوص نفت، سنگین کرده باشد، کنار آید. وابستگی مشهود، ناگزیر و بدون جانشین به نفت، بعنوان یک منبع ارزان انرژی، با دو واقعه جدا، ولی مربوط بهم، موکد شده بود. حتی قبل از افزایش قیمت‌هادر ماه دسامبر در تهران در یک جلسه قبلی اوپک در کویت، یک افزایش هفتاد درصدی در بهای نفت خام مورد توافق قرار گرفته بود، این جلسه برای مقابله و در زمینه جنگ اسرائیل و اعراب برپا شده بود. اعضای عرب سازمان اوپک که در راس این سازمان می‌جنگیدند، تصمیم گرفتند بعنوان یک وسیله فشار عمومی بر غرب، از تولید خود بکاهند و تحریم ویژه‌ای در مورد صادرات نفت به آمریکا و هلند بخاطر موضع دفاعی شان از اسرائیل اعمال کنند. این عمل تنبیه‌ی تولیدکنندگان عرب موجب کمبود ناگهانی نفت در بازارهای بین‌المللی شد و تلاش نویسانه‌ای را برای خرید نفت، بهر قیمتی که شده باشد، بوجود آورد. درست قبل از جلسه تهران در ماه دسامبر، شرکت ملی نفت ایران مزایده‌ای را برگزار کرده بود که در آن نفت به بهای هر بشکه ۱۷۴ دلار فروخته شده بود. این قیمت، بیشتر از سه برابر بهای افزایش یافته‌ای بود که دوماه قبل، در کویت تعیین و تشییت شده بود، بنابراین وقتی در جلسه تهران بهای ۱۱۵ دلار برای هر بشکه بعنوان قیمت جدید پایه فروش نفت خام اعلام شد، چنان بنظر می‌رسید که گوئی اوپک دارد به دنیا لطف می‌کند.

اثر مرکب افزایش قیمت در سال ۱۹۷۳، افزایش درآمد سالانه ایران از نفت از ۵ میلیارد دلار به ۱۹ میلیارد دلار بود. به عبارت دیگر: ایران در ازای هر بشکه نفتی که می‌فروخت به جای ۱۹۵ دلار ۷ دلار دریافت می‌کرد. (۳)

صنعت نفت هرگز پیش از این، چنین جهش عظیمی را در قیمت‌ها و درآمدها بخود ندیده بود.

انستیتو هودسن، در یک گزارش زیرکانه و تحریک‌آمیز، در مورد ایران بر روی این اعتقاد که چنین ثروت ناگهانی جدیدی میتواند موقعیت ایران را عوض کند، خط بطلان کشید و این نظر را معلول "واکنش" یا ضعف نفس

ملل پیشرفت که محصول یک حالت هیجانی آنان در مقابل چیزی که امری واقعی، ولی محدود در جا بجاشدن بازار مواد اولیه و سرمایه بین‌المللی بوده است، خواند (۴).

این نظر هرچند از این جهت که این نیروی جدید مالی موجب تصورات سراب‌گونه درباره قدرت بسیار می‌شود، درست بود، ولی محیط‌زمان بخصوص محیط‌روانی را از نظر انداخته بود.

ایران، دومین تولیدکننده بزرگ اوپک، و دومین صادرکننده عمدۀ نفت‌خام در جهان، پس از عربستان سعودی، در تحریم نفت یا پائین - آوردن تولید نفت در ماه اکتبر شرکت نکرد. شاه این مطلب را روشن کرد که او از نفت بعنوان یک حربه سیاسی در این موقعیت استفاده نخواهد کرد.

این جهت‌گیری، همراه با این حقیقت که ایران یک کشور عربی نیست، آنرا از جهت توجه بین‌المللی که روی تولیدکنندگان نفت متمرکز شده بود، شاخص کرد. بنظر میرسید، وزیر نفت عربستان سعودی، شیخ احمد ذکری یمانی که میانه‌رو و خوش سخن بود، دنیا را بر لب پرتابه قرار داده است. در حالی که در مقایسه با او، شاه کوشید از خود تصویری متعهد و شرافتمند بسازد. او خود را بعنوان مردی که در تثبیت بهای منطقی "کالای نجیب" می‌کشد، معرفی کرد. علاوه بر این محتاطانه کوشید براین نکته تاکید کند که بهای جدید نفت، از سرتقnen تعیین نشده است، بلکه بازتابی از تقاضای بین‌المللی و هزینه منابع دیگر انرژی است. این فلسفه او را در خط مقدم جبهه کسانی که برای افزایش قیمت نفت فشار می‌آورند، قرار داده بود. این حقیقت که ایران با جمعیتی بیشتر از مجموع جمعیت تمامی دیگر تولیدکنندگان خاورمیانه برای توسعه اقتصاد مبتنی بر نفت خود محتاج قیمت‌های بالاتر نفت است، این فلسفه را تقویت می‌کرد. بنابراین با پیش‌آمدن بالاترین افزایش قیمت‌ها در تهران نظریات شاه، مورد تبلیغ قرار گرفت و وضعیت شخصی او بعنوان یک شخصیت کلیدی در اوپک مستحکم شد.

نظر خارجیان در مورد ایران، تقریباً بطور کامل تحت تاثیر نظر آنان نسبت به شاه، بعنوان یک مستبد طرفدار غرب قرار داشت. جمعیت مورد - خطاب شاه اساساً دنیای غرب بود که آمادگی روانی بیشتری برای قبول اعلام‌نظرهای یک سلطان طرفدار غرب تا قبول نظریات رژیم‌های جمهوری یا انقلابی دیگر داشت. این امر موجب ایجاد نوعی ابهت برای این "پیغمبر خود اعلام کرده نظم جدید" شد. علاوه بر این زمینه‌ای از حقیقت در مورد احتیاج به محکم‌تر بستن کمربندها، حفظ منابع انرژی، و پیش‌بینی

در مورد زمانی که چاههای نفت خشک خواهد شد، وجود داشت. مقامات رسمی در پایتخت‌های اروپائی با افزایش ناگهانی در هزینه واردات منابع انرژی، از حالت تعادل خارج شده و در جستجوی راههای برای کاهش استفاده از آن‌ها بودند.

فی‌المثل ایتالیا، که ۸۵ درصد متکی به واردات انرژی است، بعنوان یک چاره موقت، رانندگی در روزهای یکشنبه را قdynمغن کرد و این درگیری بزرگی با عادت یک جامعه مصرفی مدرن در کشوری که اتومبیل داشتن سابل پیشرفت است، بود! در آمریکا، پنتاگون سناریوهای خشونت‌آمیزی را در مورد اشغال پیشگیرانه مناطق نفتی عربستان سعودی بروز داد. مردم جوامع صنعتی مجبور بودند به ظهور تولیدکنندگان نفت، در یک دوران رکود اقتصادی عادت کنند. در این اتمسفر بنحو شگفت‌آمیزی میشد تحت تاثیر شاه که با اعتماد کامل تعدادی تانک بیشتر از آنچه بریتانیا داشت، سفارش میداد و لاف میزد که ایران قبل از پایان قرن بیستم، وارد جرگه کشورهای پیشرفت‌خواهد شد، قرار گرفت.

نظر جامعه بین‌المللی در مورد ایران و نظر محمد رضا شاه در مورد نقش خودش و نقش ایران با یکدیگر برخورد و یکدیگر را تقویت میکرد. این برخورد در محیطی ابهام‌آلود و کاملاً غیرواقعی که در آن تصورات و واقعیت با هم مخلوط شده بودند، اتفاق می‌افتد. این یک باور قطعی شد که در عرض بیست‌سال ایران قدرتی بزرگ، پنجمین قدرت بزرگ خواهد شد. شاه به جد مشغول تبلیغ این ایده شد که ایران در مرز تمدن بزرگ، نوعی وضعیت تخیلی در مورد رفاه ملی با حصول صنعتی شدن و تجدید حیات کامل میراث دیرینه ایران قرار دارد. (۵)

در سراسر مملکت احساس نوعی انتقال به وجود آمد. اولین اقدام ملی شاه پس از افزایش قیمت نفت، اعلام مجانی بودن تحصیلات تا کلاس هشتم، تغذیه رایگان و برای کسانی که حاضر بودند برای دولت کار کنند، تحصیلات مجانی بالاتر بود.

بنظر میرسید که "او خیال میکند" پول میتواند تمام مشکلات توسعه را از بین ببرد و آنچه از مشکلات باقی بماند را هم میتوان با آخرین تکنولوژی وارداتی از غرب برطرف کرد.

رهبران جهان شاه را با حرمت پذیرا شدند، فقط دوسال قبل بود که بسیاری از سران ممالک با حضور نیافتن در جشن‌های اسراف کارانه او برای ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی ایران او را بتلخی نامید کرده بودند. فی‌المثل

پرزیدنت پومپیدو نخست وزیرش ژاک شابان دلماس را بجای خود فرستاد. چیزی که شاه هرگز بر او نبخشد (۶) .

حالا پرزیدنت ژیسکار دستن مایل بود، به ملاقات شاه که تعطیلاتش را در سن موریتس سویس به اسکی میگذراند. بروود تا شاید شرکت‌های فرانسوی برخی از قراردادهای را که ایران سخاوتمندانه می‌بخشید، بدست آورند. او تنها فرد نبود. حکومت‌های تحت‌فشار، وزرايشان را برای گفتگوهای تجاری با شاه می‌فرستادند و اگر در بدست آوردن امتیازهای غارتگرانه موفق می‌شدند، موقفيت‌شان مانند یک رکورددشکنی ورزشی در جراید اعلام می‌شد. (حکومت بریتانیا وقتی در نتیجه دیداری از شاه در سن موریتس توسط وزیر تجارت پیتروالکر در ژانویه ۱۹۷۴ موافقت شد در ازای ۱۱۵ میلیون دلار کالای انگلیسی ۵ میلیون تن نفت خام به انگلیس داده شود به شدت خوشحال به نظر میرسید) برای کسی که دیده بود، پدرش توسط قدرتهای خارجی از کار برکنار شده و خودش بصورت عروسکی توسط همان قدرت‌ها منصب شده است، این تجربه گرانبهای و گیج‌کننده‌ای بود.

ولی یک کشور – بخصوص یک کشور رو به رشد – وقتی درآمدش در عرض مدتی کمتر از سه ماه، چهار برابر می‌شود، چه میکند؟ هیچ نوع سنت و سابقه‌ای در این مورد وجود نداشت. تا این زمان محدودیت عمدی در مقابل توسعه ایران کمبود ذخائر ارزی بود با از میان رفتن محدودیت ذخائر ارزی، امکانات نامحدود به نظر میرسید.

در عرض کمتر از پنجاه سال، ایران از حالت یک کشور فقیر، دورافتاده و عقب‌مانده به موقعیتی رسیده بود که صنعتی شدن ریشه می‌گرفت و یک زیربنای مدرن در حال ساخته شدن بود. بشکرانه وجود نفت، درآمدسرانه ایران در مقام مقایسه با کشورهای در حال توسعه هم‌طرازش بالا بود، اما احتیاجات اساسی توسعه مملکت، بسیار زیاد و جمعیت آن هنوز بیشتر از ۵۵ درصد بیسواند بود (۷) در ایران – تحصیل ناگهانی این ثروت جدید – بنظر میرسید که تکیه‌گاه مناسب را برای حرکت از متکی بودن تقریباً بطور – کامل به نفت، به رشد خود کفا بدست داده باشد. منابع نفتی ایران فقط تا پایان قرن دوازده می‌یافتد. از این‌رو برای رسیدن به مرحله کنده‌شدن از حالت قبل و پرواز به حالت رشد، فرصت بسیار کمی باقی بود و هر سالی جنبه حیاتی داشت. (طبق اطلاعات منابع غیررسمی، ایران ذخائر ثابت‌شده‌ای بمیزان ۷۵ میلیارد بشکه نفت دارد. مسئولان شرکت ملی نفت – ایران به نویسنده گفته‌اند که تا سال ۱۹۸۴ سطح تولید روزانه، حداقل به

۴۰۶ میلیون بشکه در روز میرسد) واکنش ایران که بر اثر اهمیت جدید خود و با دورنمای رشد سریع اقتصادی گیج شده بود، بنحو ناباوری بزرگ بود. برنامه پنجم که فقط یکسال از عمرش میگذشت، کنار گذاشته شد و بجائی آن هدفهای جدیدی که ۶۹ میلیارد دلار خرج برミداشت، در برابر پیش‌بینی قبلی قرار داده شد. برنامه جدید که در ماه اوت ۱۹۷۴ در یک کنفرانس ویژه در شهر بیلاقی رامسر تصویب شد. بیشتر بیان یک آرزو بود تا یک طرح قابل عمل مشخص. این برنامه برای آن طرح شده بود که مردم را در مورد اینکه ایران چقدر بزرگ خواهد شد، تحت تاثیر قرار دهد. هیچ کشور رو به رشدی چنین برنامه‌ای با چنین خرج عظیمی تهیه نکرده بود و این اولین برنامه از این نوع در خاورمیانه بود که قدرت خرج جدید کشورهای تولید - کننده نفت را منعکس میکرد (برنامه توسعه عربستان سعودی تا اواخر اکتبر ۱۹۷۵ علنى نشد) فلسفه غالب " اگر خطر نکنی چیزی بdest نمی‌آوری " بود .

" کمبودهایی که ذکر کردۀاید، بخصوص کمبود کارگر ماهر، ممکن است از آنچه تصور میکنید حادتر باشد. با این وجود راه حل‌هایی وجود دارد . " این چیزی بود که شاه در جلسه پایانی کنفرانس رامسر گفت .

علاوه بر این، محاسبات او بیشتر از آنکه اقتصادی باشد، سیاسی بود . سیاست بقای خودش در ایران تجدید حیات یافته . شاه قصد داشت که این درآمد جدید را برای تحکیم سلسله پهلوی، در ایران ثروتمند بکار برد، پول، نقش زر و زور لازم برای تامین امنیت را بازی میکرد .

در هیجده‌ماهی که از کنفرانس رامسر گذشت، ایران با رونق مالی بی‌سابقه‌ای روبرو شد . از آنجا که درآمد نفت به جیب دولت میرفت، این دولت بود که از طریق خرج کردن خود وسیله توزیع این ثروت جدید را فراهم می‌آورد، بمجرد آنکه دولت بودجه خود را افزایش داد و به آزادکردن سرمایه‌ها پرداخت، تاثیر آن بلاfacله احساس شده و در سال مالی ایرانی که از مارس ۱۹۷۴ تا مارس ۱۹۷۵ ادامه داشت، دولت معادل ۲۲ میلیارد دلار خرج کرد .

این مقدار، تقریباً معادل مجموع هزینه سه سال گذشته بود . (در سال ۵ - ۱۹۷۴ هزینه ۵۷۶ میلیارد ریال و در دو سال قبل از آن، مجموعاً ۱۳۵ میلیارد ریال بوده است) تاثیر این نوع خرج کردن، مثل اثر تغییر دنده اتومبیل از یک به چهار در یک سرازیری بود، راحتی و کنترل فدای سرعت شد، بجائی هدف اولیه نرخ رشد ۱۱٪ درصد (که بر حسب معیارهای

هر کشور در حال رشدی هم زیاد بود) ایران در جستجوی رشدی بمیزان ۲۵۹ درصد برآمد.

اما این رفاه مالی کوتاه مدت بود در عرض فقط دو سال در اواسط سال ۱۹۷۶ هزینه از درآمد پیش افتاد و تنگناهای جمع شده، بسرعت رشد لجام‌گسیخته را کم کرد. شناخت رسمی شرائط تغییر یافته، زمان بیشتری گرفت، ولی وقتی پیش‌آمد یک تغییر جهت کامل از اعتمادبنفس خود خواهانه سال ۱۹۷۳ در زمان جلسه اوپک در تهران بود.

در یک بررسی تاریخی در روز ۲۵ اکتبر ۱۹۷۶ با سردبیر کیهان، شاه با نوعی ناسف گفت: نباید اجازه بدھیم همان لاشخوران از همه‌جا گرد آیند. در حالی که سیمان کافی، آجر کافی، ظرفیت بنادر کافی، جاده‌های کافی، و قدرت جذب کافی نداریم، به ما بگویند که با پولمان این کار را یا آن کار را بکنیم. کاملاً روشن است که نباید اشتباهات گذشته را تکرار کنیم. این دوران کوتاهی بود که تمام شده و رفته است.

و بعد اضافه کرد: "دلیل این وضع آن است که ما پولی را بدست آورده‌یم که نمیتوانستیم خرجش کنیم" سرعت رشد ایران تقریباً بهمان سطحی که قبل از بدست آوردن سرمایه‌های اضافی پیش‌بینی میشد، رسیده بود.

این دو سال، هر چند کوتاه بود، ولی در رشد ایران مدرن لحظات بسیار حساسی بود. در تمام این مدت هم سیاست‌گزاری و هم تعیین جهت با شاه بود، اگر حوادث با طرفداری از شاه بررسی شود، دیده میشود که شاه مرتكب خطاهای طبیعی و غیرقابل پیشگیری شد که توسط فشارهای خارجی و داخلی بر او تحمیل شده بود، نقطه‌نظر واقع‌بینانه‌تر این خواهد بود که شاه یک فرصت یگانه را بخاطر خودخواهی‌هایش که برآنها لباس وطنخواهی پوشانده بود، بهدرداد. شاه با تلاش برای آنکه در فرصتی کوتاه بیش از حد انجام دهد، روند رشد را در ایران بطورکلی کند کرد.

اما قضاوت‌هایی از این دست را نمیتوان در خلاء انجام داد. برای آنکه معلوم شود در این دوره خارق‌العاده، چه امکاناتی بهدر رفته است لازم است به ایران و جامعه ایران نظر وسیع تری افکنده شود.

یادداشت‌ها

- ۱- کیهان اینترنشنال مورخ ۲۵ دسامبر ۱۹۷۳
 - ۲- مجله بررسی اقتصادی خاورمیانه مورخ ۲۸ دسامبر ۱۹۷۳
 - ۳- گزارش سالانه بانک مرکزی ایران - سال ۱۳۵۲/۱۹۷۳ (صفحه ۱۱)
 - ۴- انتستیتو هودسن - گزارش راجع به ایران - پاریس اول مه ۱۹۷۵
 - ۵- *Hudson Institute, Report on Iran, (Paris, 1 March 1975)*.
- ۶- *Gerard de Villiers, L Irresistible Ascension de Mohammed Reza, Shah d' Iran (Paris, Plon, 1975) P. 369*
- ۷- *International Labor Office, Employment and Income Policies for Iran (Geneva, International Labor Office, 1973) P. 25*
- طبق سرشماری سال ۱۹۶۶ هفتاد درصد جمعیت بیسواد بودند، ۱۵ درصدشان تحصیلات ابتدائی را تمام گرده بودند، و فقط ۱۱ درصد دوره کامل متوجه را گذرانده بودند.

۲- رشد جامعه شهری ایران

اگر بخاطر درخت‌های چنار نبود، ممکن بود
تهران را مثل تمساحی که در کنار رود نیل خوابیده
است و مورد توجه قرار نمی‌گیرد، ندیده گرفت. شهری
برنگ و از جنس مواد بیابان است. شهری است از گل
درمیانه واحه‌ای از درختان چنار (۱)

این نظر یکی از سیاحان عصر ملکه ویکتوریا، سیاحی بنام آرتور آرنولد است که تقریباً یکصد سال پیش از تهران دیدار کرده است. اکنون تهران را به این آسانی نمی‌توان نادیده گرفت زیرا تهران اکنون مجموعه شهری عظیم و بدشکل به هر ز روئیده‌ای است "قهوه‌ای مات همه‌گیر" دشت و رامین هنوز هم در یک نقطه نامشخص با شهر درمی‌آمیزد، الا اینکه اکنون شهر به میزان بیشتری در دور دست گسترده است و در پوشش تیره آلودگی پوشانده شده است.

در مورد تهران جدید، هیچ کلمه خواهایندی نمی‌توان گفت. معماری آن بنحوی باورنکردنی بی‌هویت است. مصالح پست و بی‌بینیاد و نماها بطور کلی خوش‌ظاهر ولی بی‌باطن است و صورتی تصنیعی دارد. تاحد بسیار کمی میین شروت شخصی یا ملی است، ولی حتی عوامانه هم نیست، صرفاً میین این است که به صدها زمین‌خوار و بساز و بفروش حریص، آزادی عمل کامل داده شده است تا از آنچه از محیط باقی مانده است سوءاستفاده کنند.

یک طرح جامع وجود دارد، اما ساختمان‌ها بصورت دلخواه پخش شده‌اند. شهر چنان به سرعت توسعه یافته است که خدمات اساسی شهری یا توانایی تطبیق نیافته‌اند یا بُشدت تحت فشارند. از سیستم تلفن بنحو

نامیدکنده‌ای اضافه بر ظرفیت بار کشیده می‌شود. مشترکین چنان به سرعت افزایش یافته‌اند که حتی راهنمای رسمی تلفن قابل اعتمادی وجود ندارد.

تهران این وجه تمایز نایمن را دارد که تنها شهر بزرگ مرکزی بدون یک سیستم مناسب فاضلاب است. تمامی شهرتکی به چاههای فاضلاب جدایهای است که در هر ساختمانی حفر می‌شود و آب فاضلاب از طریق آن در زمین جذب می‌گردد. این سیستم با یک جمعیت یک میلیون نفری خوب کار می‌کرد، اما جمعیت، اکنون بیشتر از چهار میلیون نفر است و فاضلاب سطح آب‌های زیرزمینی را در جنوب شهر بالا آورده است. بطوری که فقط در یک متری زیرزمین قرار دارد (۲) تهران اکنون چنان بزرگ است که نصب یک سیستم لوله‌گذاری فاضلاب حداقل ۲۰ سال وقت خواهد گرفت.

مقیاس‌های انسانی که در بازار سرپوشیده خلاصه شده است، بطور کامل مدفون شده است. ترافیک شهر را مثل لشکر مورچه‌گانی که تکه غذائی را احاطه می‌کند. در چنگال گرفته است.

شبکه خیابان‌ها به اجبار بار یک میلیون کامیون و اتوبوس و اتومبیل را برداش می‌کشد. حال آنکه برای نیمی از این مقدار پیش‌بینی شده بوده است. دود وسایط نقلیه هر سال ۵۰۰ هزار تن مونواکسید کربن در اتمسفر شهر می‌ریزد و سطح آلودگی را به حد ناراحت کننده‌ای رسانده است (۳).

سیستم حمل و نقل عمومی زیرفشار تلاش برای حمل دو میلیون مسافر در روز در حال خردشدن است. هیچ نوع سرویس قطار شهری وجود ندارد، فقط اتوبوس و تاکسی هست. شرکت اتوبوس رانی ۲۶۵۵ اتوبوس دارد ولی هر روز حدود سی درصد آنها بعلت تعمیرات از رده خارج‌اند. بطور متوسط میزان مغطی همراه با زمان سوار بودن در اتوبوس‌ها برای هر نفر در هر روز حدود چهار ساعت تخمین زده می‌شود (۴). برای رسیدن به ۸۶ میل مربع مساحت شهر، مردم در هر جا که امکان دارد، از وسایط نقلیه شخصی یا تاکسی‌های مشترک استفاده می‌کنند. بطور متوسط اغلب جمعیت شاغل حداقل هر روز دو ساعت وقت خود را در ترافیک بهدر می‌دهند. گرههای کور ترافیک چنان جزئی از زندگی تهرانی‌ها شده است که آنان نسبت به آن احساس غرور می‌کنند. انسان گمان می‌کند که این یک نوع غرور بدی در مقابل ماشین نشانه مدرنیسم است، اما این محیطی خشونت‌آمیز است که در عرض بیست – سال گذشته به کیفیت زندگی آسیب رسانده و آن ارزشی را که ایرانیان آن همه مهم می‌شمردند – ادب و مهمان‌نوازی – از بین برده است و پرخاشگری و خودخواهی را تشویق گرده است.

ایرانیان هرچند نسبت به بدبیهای مرکز مملکتشان غرغر میکنند اما بسرعت اشاره میکنند که تهران ایران نیست. این طریقه غیرمستقیمی برای گفتن این مطلب است که تهران نمونه نیست. در بقیه ایران و بالاتر از همه در دهات آن "ایرانی حقیقی" که هنوز با گذشته در ارتباط است و مفهوم درستی از نظم امور دارد وجود دارد، متسافانه این یک توهم احساسی است. تهران، نمونه ایران نیست ولی با این وجود ایران مدرن هست. از سالهای ۱۹۲۵ که رضا شاه به مستحکم کردن قدرت دیکتاتوری مرکزی دست زد، تهران منعکس‌کننده اشتیاق‌های ایران مدرن بوده است. بنابراین به جای کنار گذاشتن تهران تحت عنوان نمونه نبودن، باید آن را به عنوان محصول ایران مرکز امروز دانست. دیگر شهرهای ایران به میزان کم یا زیاد سرمشق آن را دنبال میکنند و اغلب بصورتی ناگاهانه. خود تهران احتمالاً دهسال و در برخی موارد پنجاه سال از مابقی مملکت جلو است.

رشد تهران

تهران که در یکی از معانی خود " محل گرم " معنی می‌دهد در شروع قرن هجدهم تحت حکومت اولین پادشاه قاجاریه - آغا محمدخان - پایتخت کشوری شد که آن روز در خارج پرشیانا میده می‌شد. تحت حکومت قاجارها تهران بطور کلی شهری محصور و ساخته شده از خشت که مرکزش بازار سرپوشیده و مساجد اطراف آن بود، باقی ماند.

در ۱۹۰۵ تهران تازه شروع به متمایز کردن خود از دیگر شهرهای مهم آن زمان: اصفهان، تبریز، شیراز - با در اختیار داشتن برخی از امتیازات دنیای صنعتی برای اولین بار - کرد. تهران تنها راه آهن کشور - مجموعاً ۸ میل ریل یک متر پهنانی راه آهن که توسط یک شرکت بلژیکی اداره میشد و برای رفت و آمد به مرقد حضرت عبدالعظیم ساخته شده بود (۵) را دارا بود.

همچنین یک سیستم کوچک تراکمای متعلق به روسها داشت، بعلاوه تنها کارخانه تولید الکتریسیته مملکت را هم که هم برق یک قسمت شهر و هم برق یک کارخانه آجرپزی را می‌داد دربرداشت (۶). در ۱۹۱۵ ساکنان تهران می‌توانستند شاهد یک اتومبیل هم باشند که متعلق به پادشاه وقت احمد شاه بود، اما هرگز با سرعتی بیشتر از سرعت راه رفت حركت نمی‌کرد، چون توسط مستخدمان پیاده همراهی می‌شد (۷).

در این دوران، اکثریت جمعیت ایران دهنشین و بادرصد بالایی از کوچنشینان بود. سنت‌های قبیله‌ای قوی بود و قبایل کوچنشین، تقریباً ۲۵ درصد جمعیت را تشکیل میداد (۸) یکی از تخمین‌های متوسط از جمعیت

کل مملکت ۹ میلیون نفر است (۹) از این جمعیت حدود ۲۵ درصدشان در حدود ۱۰۰ شهر با جمعیتی بیشتر از ۵۰۰۰ نفر می‌زیستند. تهران خود بیشتر از ۲۰۰۰۰ نفر سکنه نداشت، تقریباً معادل تبریز و تخمیناً معادل دو درصد کل جمعیت مملکت (۱۰).

حتی در ۱۹۱۹ هم وقتی (محمد رضا شاه سابق) متولد شد تهران هنوز حصار داشت و اطراف آن را خندق خشکی گرفته بود. تنها طریق ورود به شهر از راه دروازه‌ها بود که شبها بسته می‌شد "تا دزدان و جانیان وارد نشوند" (۱۱) وقتی رضا شاه حصار شهر را ۶ سال بعد خراب کرد این عمل بعنوان قصد او برای مدرنیزه کردن کشور تلقی شد (۱۲).

به مجرد آنکه رضا شاه شروع به اعمال قدرت حکومت مرکزی در سراسر ایران کرد و راهها و ارتباطات، بخصوص راه‌آهن سرتاسری ایران ساخته شد، مهاجرت به تهران شروع شد. تا سال ۱۹۳۹ جمعیت تهران به ۵۴۰۰۰ نفر رسیده بود (۱۳). این روند بر اثر جنگ دوم جهانی و حضور نیروهای متفقین در ایران و با افزایش تدریجی درآمد نفت سرعت گرفت. مردم هم از دیگر شهرها و هم از مناطق روستائی بطرف تهران جذب می‌شدند. میان سال ۱۹۰۰ و سال ۱۹۵۶ که اولین سرشماری واقعی انجام شد، تهران ۶ درصد کل مهاجرین داخلی مملکت را که بالغ بر ۱۷۶ میلیون نفر می‌شدند جذب کرد (۱۴). میان سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۵ جمعیت تهران بطور متوسط به میزان ۶ درصد در سال افزایش یافت و به ۳۲ میلیون نفر رسید و این نرخ رشد دو برابر نرخ رشد معمول مملکت بود. تا زمان سرشماری بعدی در سال ۱۹۷۶ نرخ رشد جمعیت تهران به ۴۲ درصد پائین آمده بود، اما در واقع مردم در مناطق خارج از شهر بخصوص کرج که ۴۵ کیلومتر دورتر است سکنی می‌گزیدند. در کرج جمعیت با نرخ ۱۲ درصد در سال افزایش می‌یافت (۱۵). در یک بررسی که در سال ۱۹۷۵ توسط دانشگاه تهران انجام شده بود، نتیجه گیری شده بود که اگر هجوم جمعیت بدون کنترل ادامه یابد در عرض ۱۲ سال به ۱۶ میلیون خواهد رسید (۱۶). تهران اکنون کانون بلامعارض زندگی سیاسی، اداری، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. ظرفیت صنعتی تهران معادل ۵۱ درصد تمامی کالای تولید - شده صنعتی کشور است (۱۷). صرفاً به خاطر راحتی و امکانات بیشتر، صنایع غیر از نفت بخصوص بخش اتومبیل‌سازی ترجیح داده‌اند در اطراف تهران باشند. از این رو نیروی کارگری تهران ۲۲ درصد کل جمعیت کارگری مملکت را تشکیل می‌دهد (۱۸). بوروکراسی روبه رشدی که برای حکومت کردن بریک

ملکت ۳۴ میلیونی س وجود آمده است به تمرکز در تهران ادامه داده است.. یک سوم تمامی کارکنان دولت در تهران قرار دارند. بیشتر از ۵۶ درصد جمعیت دانشجویی ایران در تهران متتمرکز است، تقریباً ۵۵ درصد همه اطباء ایران در تهران متتمرکزند – بعبارت دیگر نیمی از اطباء مملکت به ۱۱ درصد جمعیت خدمت می‌کنند (۱۹). حتی کارهای نسبتاً ساده پزشکی نظیر گرفتن عکس با اشعه مجهول راهنمی توان در شهرهای دیگر به انجام رساند. چون افراد کارآزموده برای استفاده از وسائل وجود ندارند.

تهران همچنین بسیار ثروتمندر از دیگر جاها است. زمین منبع اصلی ثروت خصوصی در مرکز بنحو قابل ملاحظه‌ای گران‌تر است، به استثنای سواحل بحر خزر بهای زمین در تهران بطور متوسط دوبرابر دیگر مناطق است. میان سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۷۶ شهرداری تهران ۴۵ درصد کل اجازه‌ساختمان‌های شهرهای بزرگ را صادر کرد (۲۰) علاوه بر این سطح زیربنا بطور متوسط دوبرابر دیگر شهرها بود. هرچند تخمین این امر مشکل است، اما تقریباً محقق است که ثروت متوسط تمامی افشار جامعه در تهران بنحو بارزی از دیگر شهرها بیشتر است. تهران اولین شهری است که یک طبقه متوسط قابل اعتنا دارد. ثروت طبقه متوسط در تملک اتومبیل و سفر بخارج تظاهر می‌کند. تقریباً از هر دو نفر یک نفر در تهران اتومبیل دارد، در حالی که درخارج از تهران از هر نود نفر یک نفر (۲۱) تا حد ۷۰ درصد کسانی که به خارج سفر می‌کنند، البته به استثنای زائران و مسافران. حج، در تهران زندگی می‌کنند (۲۲).

از نظر فرهنگی هم تهران مسلط است. هر چند تعداد سینماها در استان‌ها افزایش قابل ملاحظه‌ای یافته است، اما ۲۵ درصد از ۴۶ سینمای مملکت در تهران است و تهرانی‌ها ۴۰ درصد سینما‌روهای مملکت را تشکیل می‌دهند (۲۳). در خارج از تهران تعداد روزنامه خوان‌ها بسیار محدود است. یکی از تخمین‌ها این است که از هشتصد و بیست هزار روزنامه‌ای که روزانه چاپ می‌شود، فقط ۲۵۰۰ نسخه آن در خارج از تهران خوانده می‌شود. صنایع چاپ بنحو سنگینی در تهران متتمرکز است و از ۱۸۰ چاپخانه مملکت حدود ۷۲ درصد آن در تهران است (۲۴).

بنابراین آنهایی که در تهران زندگی می‌کنند دسترسی بیشتری به تعلیم و تربیت، امکانات طبی، وسائل ارتباط جمعی، شغل و پول دارند و این علاوه بر دسترسی به منابع و روندهای تصمیم‌گیری است.

جای تعجب نیست که ساکنان دهات با دیگر شهرها بدون در نظر گرفتن

مشکلات مربوط به اجاره‌های گران، تراکم جمعیت، و آلودگی محیط زیست، به امید زندگی بهتر آمده‌آمدن به تهران‌اند.

طرح تهران

مثل یک گودال باستانشناصی، رشد شهر را می‌توان در یک سری خطوط موازی در شبیه‌های کوه‌های البرز، بررسی کرد. منطقه بازار در جنوب تهران، مظہر مرکز قسمت قدیمی است. جائی که در پشت ظاهر آجری و مرمری ساختمان‌های تازه، توده‌ای از کوچه‌های باریک و درهم با خانه‌های خشتشی و آجری قرار دارد. این منطقه یک سوم مساحت پایتخت را تشکیل می‌دهد. و نیمی از جمعیت در اینجا زندگی می‌کند. درست بالاتر از بازار و پهلوی قصر گلستان (یکی از بنایهای عصر قاجار که اکنون برای اسکان سران ممالکی که از ایران دیدار می‌کنند به کار می‌رود) مظہر قطع رابطه با گذشته قرار دارد. اولین وزارت‌خانه‌های مدرن ایران که تصور می‌رود به تقلید از شهر - اداری جدید موسولینی در خارج رم و یا آنکارای ساخته دست آتابورک ساخته شده است، در قسمت بالاتر از اینها، اولین مرکز خرید مدرن - اسلامبول - توسط تجار پیشو ابرای مشتریان ثروتمندتر ساخته شد. این محل اکنون محل خرید توده‌ها شده است. بهمین موارد هم یک قصر سلطنتی جدید، قصر مرمر ساخته شد که توسط مورد پسندترین خانه‌های مسکونی احاطه شده بود. شاه سابق این قصر را ترک گفت و به قصری که در تپه‌های شمالی داشت، نقل مکان کرد و قسمت اعظم خانواده‌های ثروتمند هم از او تقلید کردند. عده معددی از آنان که در خانه‌های قدیمی خود ماندند، زمین‌های شمال شهرشان را به ساختن آپارتمان‌هایی برای گروهی که منطقه بازار را برای سکنی در شمال شهر ترک می‌کنند، اختصاص داده‌اند. در قسمت بالاتر شهر، و بالاتر از اولین سفارت‌خانه‌های خارجی، مثل سفارت‌خانه‌های انگلیس و روسیه (که در مجموعه‌های پرشکوهی قرار دارند) دفترهای معتبر دوران بعد از جنگ در خیابان شاهزاده ساخته شد. تقاضای بعدی برای ایجاد مکان‌های دفتری منطقه تجاری را حدود دو کیلومتر دورتر از بازار به دامنه شیب‌ها کشانده است.

در بخش‌های بالاتر از این قسمت، یک مرکز تجاری و اداری کاملاً جدید در میان تپه‌های غیر مسکون در دست ساخته شده است. اولین سنگ‌بنای این پروژه عظیم شهری، در اوت ۱۹۷۵ گذاشته شد (۲۵). تکمیل آن پانزده سال طول می‌کشید و اتمام آن نشانه قطع ارتباط کامل با بازار بعنوان مظہر زندگی شهری بود، در قسمت بالاتر از این منطقه و برکنار از آلودگی شدید محیط

و هوا، شروتندان تهران سکنی دارند. دهکده‌های کوهستانی، مناطق شهری و زمین‌های بایر این منطقه در عرض پانزده سال، زیر پوشش مجموعه‌ای از ویلاهای بسرعت ساخته شده، برای طبقه ممتاز جدید قرار گرفت. در قسمت بالاتر از همه این مجموعه و در دامنه کوهها، قصرهای سلطنتی نیاوران و سعدآباد قرار دارد. به این ترتیب تهران یک هرم اجتماعی را می‌سازد که نمایانگر هیرارشی (سلسله مراتب طبقاتی) اقتصادی و سیاسی از طریق گسترش جغرافیائی است.

اختلاف‌های اجتماعی در این هرم شدید است و تا حد جزئیات در حال طبقه‌بندی شدن، علاوه بر این با افزایش مشکلات گردش در درون این مجموعه، تماس میان گروه‌های جامعه کمتر می‌شود و بورژوازی، اکنون در تلاش است تا خود را از زندگی در میان توده‌ها جدا کند. توده‌های شهری هم بسیم خود نسبت به برترها احساس تنفر و بعض پیدا کرده‌اند. تنها عامل تعادل بخش، یک نارضائی عمومی است. یک نارضائی که با توسعه سریع شهر و خاطرات رمانیک سبک زندگی قبلی تشدید می‌شود.

جامعه دوگانه شهری و روستائی

شهرهای بزرگی مثل اهواز، اصفهان، شیراز و تبریز هم شروع به بروز همین عوارض کرده‌اند. علل همان‌هاست: هجوم ناگهانی مهاجرین، بیش از حد بارگذاشتن بر دوش امکانات موجود، تعداد ناکافی عوامل اجرائی خدمات شهری و احتکار بدون کنترل زمین. این شهرها دو نوع از مردم را جذب می‌کنند: کسانی که در دهات اطراف زندگی می‌کنند و افرادی که در جستجوی کارهای خاص‌اند. چه ماهر و چه غیرماهر. ساختمان - فعالیت اصلی صنعتی شهرها - افرادی را که بنابر سنت از فقیرترین گروه‌ها نظیر کردها، ترکها و عربها و بلوجها هستند (۲۶) جذب می‌کند. این افراد اکنون به مراکز استان‌ها می‌روند زیرا نرخ رشد آن‌ها به نسبت تهران سریع‌تر است: اصفهان با مجموعه عظیم ذوب فولاد، کارخانه‌های پتروشیمی، پالایشگاه، و کارخانه‌های تدارکات نظامی اش، شیراز یکی از پایگاه‌های عمدۀ نظامی و نیروی هوایی و مرکز یک صنعت الکترونیک روبه رشد، اهواز مرکز صنعت نفت و یکی از مناطق مهم تولید فولاد در آینده، و تبریز، مرکز صنایع سنگین مهندسی ایران. نرخ رشد سالانه جمعیت در این چهار شهر میان سال‌های ۱۹۶۶ و ۱۹۷۶ هرگز از ۳۸ درصد پائین‌تر نیامد (۲۷).

قدرت جاذبه فقط خاص شهرهای بزرگ نیست. ایران اکنون بیشتر از ۳۶۵ شهر با جمعیتی بالاتر از ۵۰۰۰ نفر دارد. جمعیت شهرنشین، اکنون

۴۶ درصد کل جمعیت است و با نرخی سه برابر نرخ رشد جمعیت در مناطق روستائی در حال افزایش است (۲۸) .

این امر برای یک جامعه نسبتاً روستائی، تحول بسیار سریعی است. دفتر بین‌المللی کار در سال ۱۹۷۳ نظر داد:

"در دهه ۱۹۶۰-۱۹۷۰ مهاجرت از روستاهای شهر ۴۵۰ هزار جوینده کار را از روستاهای شهر منتقل کرد. این یک روال طبیعی در یک کشور رو به رشد صنعتی است با این وجود احتمالاً این روند بیشتر از آنکه از لحاظ اقتصادی و اجتماعی مطلوب باشد، سریع بوده است" (۲۹). این اظهار نظر قبل از جریان عظیم پول‌های بدست آمده از افزایش قیمت نفت در ۱۹۷۳ صورت گرفته است. دفتر بین‌المللی کار درباره فاصله هردم افزایش‌یابنده میان درآمدهای شهری و روستائی هم توجه مشابهی نشان داد:

"طبق برآورد سازمان برنامه، نسبت میان درآمد شهری به روستائی از ۴ به یک در سال ۱۹۵۹ به ۵ به ۱ در سال ۱۹۶۹ افزایش یافته است. دقت این ارقام ممکن است مورد تردید قرار گیرد، اما واقعیت فاصله موجود وجهت حرکت آن چیزی نیست که مورد اختلاف زیادی باشد (۳۰)" .

طبق یک بررسی جدیدتر و خامتر، تخمین زده شده است که یک خانواده شهربازی هرماه دوباره خانواده روستائی خرج می‌کند. در زیر همه این‌ها این نتیجه ناگزیر وجود دارد که مدرنیزه کردن یک اقتصاد دوگانه - یک بخش فعال شهری و یک بخش راکد روستائی - بوجود آورده است (۳۱) .

تفاوت میان سبک و استانداردهای زندگی شهر و روستا، همانقدر شدید است که میان شمال و جنوب تهران. ایرانیان روستاشین هنوز در دهاتی زندگی می‌کنند که نود درصد خانه‌هایش از خشت و گل ساخته شده است.

سرشماری ۱۹۷۶ نشان داد که ۶۵۰۰۰ هزار تا ۲۵۰۰۰ نفر سکنه دارد (۳۲) این یکی از پراکنده‌ترین جمعیت‌های روستائی دنیا است.

عقب‌ماندگی روستاهای پراکنده و پراکنده‌گی جمعیت روستائی در جوامع کوچک، نتیجه اصلی محیطی است که شرائطش بشدت سخت و ناسازگار است. دهقانان بطور مداوم از هوسکاری عناصر و استبداد و خونسردی حکومت‌ها صدمه دیده‌اند. دهنشینان در طول قرن‌ها در مقابل حکومت‌ها و عوامل حکومتی، هیچ چیز جز عدم اعتماد نداشته‌اند، زیرا علاقه آنها بندرت در جهت کمک به دهنشینان بوده است و همیشه در پی گرفتن اموال آنان

بوده‌اند. آرتور آرنولد، صدال پیش با مشاهده وضع بوشهر نوشت:
"حکومت بوشهر در ازای پرداخت یک حق سالانه به تهران آزاد است که هر چه میتواند بزور بگیرد. نتیجه این امر آنست که تمامی استان بوشهر بطور مداوم برای تقاضای عاملان مسلح حاکم که تحت عنوان اخذ مالیات رعایا را غارت می‌کنند، در نا آرامی و آشوب است و دهقانان این عمال حکومت را هم ردیف دزدان میدانند" (۳۳).

شگفت‌انگیز نیست که دهقانان به قابل توجه نشان دادن مایملکشان علاقه کمی داشته‌اند و هر جا ممکن بوده است جوامع خود را در غیر قابل دسترس‌ترین نقاط می‌ساخته‌اند. ساخت کوهستانی سخت ایران، آنان را به انجام این امر تشویق کرده است.

به استثنای ساحل خزر و چند منطقه محدود دیگر، نزول باران نادر است، آب به سختی به دست می‌آید و خاک فقیر است. بنابراین، مناطق محدودی وجود داشته است که منابع کافی برای پشتیبانی از جوامع بزرگ داشته باشد و این امر معمولاً جمعیت دهات را به گروه‌های ۵۵ نفری محدود می‌کرد (۳۴) و کوچ‌نشینی را رواج میداد. در سرشماری ۱۹۶۶ معلوم شد ۲۱۰۰۰ دهکده با جمعیتی کمتر از پنجاه نفر وجود دارد. در موقع برداشت خوب از محصولات جوامع روستائی رونق می‌گرفت، اما وقتی حاصل خوب نبود، مرز میان قوت لایمود و مرگ برای گرسنگی بسیار طریف می‌شد.

جدا افتادگی و عدم دسترسی که دهات را از قدرت حکام و دزدان محفوظ میداشت، سد محکمی هم در مقابل تحصیل غذا از مناطقی که محصول داشتند بود. تا اواخر دهه ۱۹۲۰ - ۱۹۳۰ تقریباً هیچ نوع مبادله کالای کشاورزی میان مناطق انجام نمی‌شد. در قحطی شدید سال ۱۹۲۵، در این جهت یک قدم اساسی برداشته شد. دولت تصمیم گرفت برای جبران قحطی، دویست کامیون مخصوص سفارش دهد تا گندم را از مناطق با اضافه محصول به نقاطی که بیش از همه آسیب دیده بودند حمل کند (۳۵). این راه حل به وضوح ساده، که ایده دکتر میلسپو مشاور مالی آمریکائی بود، قبل از نظر گرفته نشده بود، احتمالاً به خاطر یک نوع بی‌تفاوتوی معلوم عادت حکام نسبت به آنچه در یک گوشه دورافتاده مملکت رخ میداد. نظریه عاری از ترحم حکام براین بود که اگر آنان آنقدر فقیرند که از گرسنگی در حال مرگند، بدرد جمع‌آوری مالیات نمی‌خورند.

بزرگترین علامت نشان‌دهنده عقب‌افتدگی در مناطق روستائی، میزان بیسواری است. سپاهیان دانش که از دیپلمهای وظیفه تشکیل شده، در یک

تلاش کند آهنگ کوشیده است به نقاط دورافتاده روستائی نفوذ کند . در یازده سال گذشته ۱۵۰۰۰ مدرسه که ۲۵۰۰۰ دهکده رامی پوشاند ، ساخته شده است . تا سال ۱۹۷۸ می باید حداقل ۸۰ درصد بچه های بسن مدرسه رسیده در این برنامه قرار گیرند . با این وجود ، دفتر بین المللی کار در سال ۱۹۷۳ نابررسی روند مسارزه با بیسواندی چنین نتیجه گیری کرد : " با وجود توفیق سپاهیان دانش تحصیل در سطح ابتدائی در مناطق روستائی فقط ۳۹ درصد در مقابل ۹۰ درصد در مناطق شهری است " (۳۶) . از سال ۱۹۷۳ به بعد ، وضعیت تغییر چندانی نکرده است و در سرتاسر ایران در سالهای اول دهه هفتاد ، فقط ۴۰ درصد از اطفال واجب التعلیم دوره ابتدائی را تمام کرده اند (۳۷) .

این نوع فقر و عقب افتادگی با در اختیار گذاشتن ساده پول ، برای ساختن جاده ها ، ایجاد مدارس و نصب الکتریسیته ناپذیدنی شود . هر چند پول کمک موثری است . این امر احتیاج به افراد آموخته برای کمک ، توضیح و اقتاع دارد ، اما در حال حاضر دو دنیا یکدیگر را از دو انتها مقياس می نگردند و فقط از نظر جغرافیائی بهم نزدیکند . یک جامعه نمونه دهقانی را به آسانی میتوان در نزدیکی تهران پیدا کرد . مجموعه ای از خانه های کوتاه گلی ، بدون لوله کشی آب ، بدون فاضلاب و برق ، وساکنانی که محافظه کارتر از آنند که ایجاد یک تعاونی را بدست حکومت بپذیرند و بیشتر از آن محتاطند که دوباره به فکر خرید یک تراکتور بیفتد ، زیرا تجربه کرده اند که وقتی تراکتور قبلی خراب شد ، مکانیک بساطش را جمع کرد و برای پیدا کردن کار به شهر رفت و همین امر ، موجب اعتقادی مشکوک به ارزش ها و روش های قدیمی می شود ، حتی وقتی که چیزهایی هست که بهتر از آن قبلی هاست .

روستا ، بنابراین یک یادآور بیرونی گذشته نیست بلکه یک نمونه تداومی و بر جسته از عقب ماندگی است که در زمینه مدرنیسم ایران وجود دارد . برای کنترل مهاجرت روستائیان اقدام موثری نشده است و بنظر میرسد این بدان جهت بوده است که راه آسانی برای تشویق روستائیان به ورود به بخش پیشرفتمند تلقی می شده است ، هرجا هم اقدامی شده است بی تاثیر بوده است زیرا در آمدهای شهری و روستائی قابل مقایسه نیست ، خلوص طبیعی و ادب زارع مورد تبلیغ قرار گرفته است (۳۸) اما زارع زندگی سختی دارد و مهاجرت روستائیان نشان می دهد که آنان بر اثر شدت مراحت حاضرند این خلوص و ادب را با امکان و درآمد بهتر عوض کنند .

یادداشت‌ها

- ۱- آرتور آرنولد : در طول ایران با کاروان (لندن - ۱۸۷۷) - جلد اول . صفحه ۲۰۴
- ۲- اطلاعاتی که توسط مشاوران موسسه سرالکساندرگیپ در اختیار نویسنده گذاشته شده است . وضعیت چنان است که یک باران ملایم یا ذوب برفها موجب جاری شدن سیل در جنوب تهران می‌شود .
- ۳- تهران جورنال ، ۱۹ ژانویه ۱۹۷۷
- ۴- ایران آلمانیک - آکواف ایران - تهران ۱۹۷۷ . صفحه ۴۳۸
- ۵- جولیان باریر . توسعه اقتصادی در ایران . ۱۹۷۰ - ۱۹۰۰ (لندن - چاپ دانشگاه آکسفورد . ۱۹۷۱) صفحه ۱۵
- ۶- همان کتاب صفحه ۱۶
- ۷- همان کتاب صفحه ۱۹۵
- ۸- همان کتاب صفحه ۱۹
- ۹- همان کتاب صفحه ۳ . تخمین‌ها تا حد ۱۲ میلیون حد اکثر و ۶ میلیون حداقل می‌رسید . اما تخمین باریر علمی‌ترین آنها است .
- ۱۰- همان کتاب صفحه ۴
- ۱۱- کتاب ماموریت برای وطن شاه سابق
- ۱۲- همان کتاب
- ۱۳- ایران آلمانیک ، ۱۹۷۶ ، صفحه ۸۷ . تا ۷ نویت تهران ۵۱ درصد مجموع واحدهای صنعتی ایران را حذب کرده بود . مقاله فریدون فیروزی تحت عنوان "فعالیت‌های صنعتی و اقتصاد ایران" را در بررسی اقتصاد ایران شماره ۱۵ (۱۹۷۶) صفحه ۱۱
- ۱۴- باریر ، توسعه اقتصادی ، صفحات ۲۸ - ۳۱ - ایران آلمانیک ، ۱۹۷۷ ، صفحه ۳۶۹ - ۳۷۲ را هم بهبینید
- ۱۵- همان کتاب ، از سرشماری سال ۱۹۷۶ فقط اطلاعات ناقصی دردست است . جمعیت کرج از ۴۴۲۴۳ نفر در سال ۱۹۶۶ به ۱۳۸۷۷۴ نفر در سال ۱۹۷۶ رسیده بود و از این جهت سریع‌الرشدترین شهر ایران بود . در این رشد سریع در بندرعباس از ۳۴۲۲ نفر به ۵۰۳۱ افزود .
- ۱۶- تهران جورنال ، ۲۲ ژوئن ۱۹۷۵ . حدود ۸۱٪ خارج از تهران متولد شده بودند . این بررسی همچنین نسبت غیرمعادل و بالای میان مردان به زنان به ۱۳۵ مرد در مقابل هر ۱۰۰ زن را نشان داد . این امر محققان نتیجه مهاجرت مردان مجرد کارگر موقت ساخته‌انی است .
- ۱۷- ایران آلمانیک ۱۹۷۶ . صفحه ۸۷
- ۱۸- فاینانشال تایمز ، ۲۸ ژوئیه ۱۹۷۵
- ۱۹- کیهان اینترنشنال ، ۸ مارس ۱۹۷۶ . ایران آلمانیک ۱۹۷۶ صفحه ۳۶
- ۲۰- گزارش سالانه بانک مرکزی ۱۹۷۵/۶ صفحه ۹۷
- ۲۱- فاینانشال تایمز ، ۲۸ ژوئیه ۱۹۷۵ ، در سال ۱۹۷۵ در تهران این رقم یک اتومبیل در مقابل هر ۱۹ نفر بود . این رقم با توجه به اینکه عده‌ای از اتومبیل‌های جدید دولتی بوده است اصلاح شده است . کیهان اینترنشنال اول فوریه ۱۹۷۶ و ایران آلمانیک ۱۹۷۷ صفحه ۳۵۲ را بهبینید . حدود ۵۱ درصد پلاکهای جدید متعلق به تهران و ۴۰ درصد متعلق به شهرهای کوچک‌تر است .

۲۲- تخمین نویسنده برآسان گفتگو با ۶۰ انسان‌های مسافرتی و شرکت‌های هواشی

۲۳- ایران ۹۷۷، ۱۹۷۷ - صفحه ۱۲۸

۲۴- همان کتاب صفحات ۶ - ۱۳۵ . ارزیابی مطالعه روزنامه‌ها از روی تیراژ آنها بسیار مشکل است. ارقام تیراژ روزنامه‌ها معمولاً متورم است اما میزان روزنامه‌خوانی بخصوص در شهرهای کوچک و مناطق روستائی احتمالاً در حد پائین تخمین زده شده است زیرا نسبت خوانندۀ به روزنامه معمولاً بالا است مثلاً در شهر کوچکی مثل کرمان حتی ۸ نفر یا بیشتر می‌توانند خوانندۀ یک نسخه روزنامه باشند.

۲۵- فاینانشال تایمز، ۲۰ آوت ۱۹۷۵ . بنابرمشهور این منطقه توسعه‌نیافتمندین منطقه شهری در دنیا است. این منطقه توسط رضا شاه به ارتضی و اگذار شده و حدوداً ۱۳۰۰۰ قطعه را شامل می‌شود که شهرداری آن را به مبلغ ۲۱ میلیارد دلار خریداری کرده است. برای تبدیل این منطقه به یک منطقه سبز تلاش‌هایی شد ولی فشار برای تبدیل آن به یک مرکز اداری/تجاری برآسان مصاحبه نویسنده با غلام‌رضانیکی شهربدار تهران در ژوئن ۱۹۷۵ بسیار شدید بود.

۲۶- در این مورد مطالعاتی نشده است اما این نظر مبتنی بر مشاهدات نویسنده در مورد کارگران در تهران، دیگر شهرها و در مناطق کاری مشکل مثل بندر عباس است.

۲۷- ایران ۹۷۷، ۱۹۷۷ - صفحه ۳۲۲

۲۸- باریر توسعه اقتصادی صفحه ۲۲ . ایران ۹۷۷، ۱۹۷۷ - صفحه ۳۷ را به بینید.

۲۹- دفتر بین‌المللی کار قوانین استخدامی و درآمد در ایران. (ژنو. دفتر بین‌المللی کار) . ۱۹۷۳ - صفحه ۲۶

۳۰- همان کتاب صفحه ۲۵

۳۱- فیروز وکیل (مشکلات اساسی اقتصاد مکروایران: یک افق ۲۰ ساله. این نگته بنحو مودبانه ولی محکم در این رساله که به سپوژیوم اسپن در پرسپولیس در سپتامبر ۱۹۷۵ داده شده بود (ایران، گذشته، حال و آینده) (نیویوریک، انستیتو اسپن برای مطالعات انسانی - ۱۹۷۶) صفحه ۱۰۱ و ۱۰۲ را به بینید

۳۲- ایران ۹۷۷، ۱۹۷۷ - صفحه ۴۱۵ - باریر، توسعه اقتصادی صفحه ۳۲ و بررسی اقتصادی ایران شماره ۱۳۸ (۲۸ ژوئن ۱۹۷۷) را به بینید. این گزارش مدعی است که تعداد دهکده‌ها به ۸۵۰۰۰ نزدیکتر است.

۳۳- رتور رنولد - گذر از ایران - جلد ۲، صفحه ۲۱۶

۳۴- دفتر بین‌المللی کار، قوانین کار و درآمد در ایران - صفحه ۲۵

۳۵- رتور میلسپو - وضعیت مالی و اقتصادی ایران ۱۹۷۶ (نیویورک ۱۹۷۶) صفحه ۱۰۵ . کتاب توسعه اقتصادی باریر صفحه ۸۵ را هم به بینید. باریر معتقد است که موققیت طرح میلسپو موجب شد رشد جمعیت زیاد شود.

۳۶- همان کتاب - سپاه داشت تقریباً ۲۱ درصد تعداد کل دانش‌آموzan ابتدائی و ۱۷ درصد معلمان ابتدائی را تأمین می‌کنند.

۳۷- همان کتاب . صفحه ۶۹ . ایران ۹۷۷، ۱۹۷۷ صفحه ۴۰۶ را هم به بینید. از جمعیت مونت منتر از ده‌ساله ایران تقریباً ۳۰٪ باسواند. این درصد در مناطق روستائی پائین‌تر است.

۲. نفت و اقتصاد ایران

" مردم معمولاً بعلت تولید عظیم نفتمن ما را اصولاً یک کشور تولید کننده نفت می‌دانند. ولی این اشتباه است. هزاران سال ما اصولاً یک کشور کشاورز بوده‌ایم و هنوز هم هستیم. "(۱)

در شروع قرن، تعداد محدودی از بانک‌های خارجی حاضر بودند به شاه ایران قرض بدهند. عدم تعاویل آن‌ها شگفت‌آور نبود. ریسک این عمل زیاد بود و مملکت منابع کمی برای تضمین قرض‌ها داشت. وقتی بانک شاهنشاهی که متعلق به انگلستان بود با قرض دادن موافقت کرد فقط دو وشیقه وجود داشت که ضابطه‌های قابل فروش بودن به آسانی و قابل تملک – بودن به سهولت را شامل می‌شد. عوارض گمرکی بنادر خلیج فارس و ناسیلات تولید خاويار شیلات خزر (۲). چنین شرائط تحقیرآمیزی ممکن است امروز در نظر بانک‌هایی که پس از افزایش بهای نفت در سال ۱۹۷۳ برای بدست آوردن سهمی از این درآمدها دور حکومت ایران می‌گردند، خارج از تصور جلوه کند. اما شرائط تحقیرآمیز در آن دوران بهائی بود که یک حکومت ضعیف و یک‌ملت فقیر می‌پرداخت.

سلسله جبال بلند (البرز در شمال و زاگرس در غرب) فلات‌های مرتفع، و کویرهای سوخته یک مانع طبیعی به وجود می‌آورد. مهمتر از این، ایران یک راه زمینی مناسب به هند نبود، بنادر آن در جنوب هم برای کشتیهای تجاری هند – اروپا توقفگاه مناسبی نبود. رسیدن به بندر بوشهر از انگلستان بیشتر از رسیدن به بندر بمبئی در هند، وقت می‌گرفت. منافع استراتژیکی مهمترین نکته مورد توجه بود و مهمترین این منافع خط تلگراف میان لندن و

هند که از سال ۱۸۶۵ کار می‌کرد بود (۲) .

خط تلگراف، که توسط شرکت تلگراف هند و اروپا اداره می‌شد، یکی از امتیازهای متعددی بود که در نتیجه فشار شدید خارجی یا انگیزه‌های قوی مالی، و اغلب ترکیبی از این دو – همچنانکه دولت بریتانیا برای پیشرفت کار امتیاز کسانی که منافع بریتانیا را تامین می‌کردند فشار می‌آورد – داده شده بود. در آخرین سالهای حکومت خاندان قاجاریه، سلاطین این سلسله حاضر بودند در ازاء دریافت پول نقد هر چیزی را به حراج بگذارند و یا به گروند هنند.

بر جسته‌ترین این نوع امتیازها امتیازی بود که به بارون جولیوس دورویتر (بنیانگذار خبرگزاری روپیتر) یکی از اتباع بریتانیا در ژوئیه ۱۸۷۲ داده شد. روپیتر برای مدت ۲۵ سال امتیاز انحصاری احداث خطوط تراموا، حفر معادن، آبیاری، عملیات آبی، و بهره‌برداری از جنگلهای متعلق به حکومت را در سرتاسر ایران بدست آورد. علاوه بر این او بر روی گمرکات، حق انحصاری و حق تقدم در واگذاری امتیازات بعدی را هم بدست آورد (۴) .

همه اینها در ازای یک باند عملکرد ۴۰ هزار پاؤندی بود که در صورت شروع نشدن کار در عرض ۱۵ ماه می‌باید پرداخت می‌شد. برای شاه ۲۵ درصد منافع راه آهن و ۱۵ درصد منافع دیگر فعالیت‌های روپیتر تضمین شده بود. برای کشوری با ابعاد ایران احتمالاً این یکی از عظیم‌ترین امتیازهای بود که یک فرمانروا در طول تاریخ داده بود. شکفت‌انگیز نیست که این امتیاز موجب مخالفت‌های شدیدی در داخل مملکت شد و باعث لغو شتاب آمیز آن توسط شاه و جاشین کردنش با امتیاز محدودتری یعنی حق انحصاری بانکداری و بهره‌برداری از معادن به مدت شصت سال شد (۵) .

شرکت معدنی پس از سه سال جستجوی بی‌حاصل خود را منحل کرد. از طرف دیگر امتیاز بانک تحت پوشش بانک شاهنشاهی شکوفا شد. ولی بطورکلی نه اقتصاد محلی و نه سفته‌بازان خارجی، سود کلانی نبردند و تاثیر اصلی در سطح سیاسی بود که شرایط خفت‌آور پذیرفته شده توسط شاه موجب آگاهی ملی شد. در واقع علاقه بین‌المللی به امتیازهای ایرانی چنان کم بود که در ۱۹۰۰ وقتی یک امتیاز نفتی در پایتخت‌های اروپائی عرضه می‌شد تعداد خواستاران محدود بود. این امر به یک انگلیسی جوان پرشور، ویلیام دارسی که با موفقیت در یک طرح طلایابی در استرالیا جان گرفته بود واگذار شد. در ماه مه ۱۹۰۱ دارسی یک امتیاز ۵۰ ساله برای حقوق انحصاری اکتشاف، تولید و تصفیه نفت در ۴۸۵ هزار میل مربع مساحت، یعنی تمام ایران به استثنای پنج ایالت شمالی، را بدست آورد. در ازاء

این امتیاز، دارسی موافقت کرد که ۲۵ هزار پاؤند پول نقد و ۲۵ هزار پاؤند بصورت سهام اولین شرکتی که برای اکتشاف نفت در ایران تشکیل می‌شود، بپردازد. علاوه بر این ایران از سود خالص شرکت مقدار ثابت حق بهره مالکانه ۱۶ درصد دریافت می‌کرد (۶) جستجوی نفت بسیار مشکل بود و پس از سه سال دارسی مجبور شد برای کسب سرمایه با شرکت نفت برمه، تماس بگیرد، چون خودش ۲۵۵ هزار پاؤند خرج کرده بود. شرکت نفت برمه پذیرفت با سرمایه‌گذاری لازم وارد ماجرا شود و کارش ادامه یافت (۷).

درست مقارن ایامی که همه داشتند ناامید می‌شدند، نفت در شمال اهواز نزدیک مسجد سلیمان بدست آمد. روز ۲۶ مه ۱۹۰۸ بود و نفت برای اولین بار در خاورمیانه بدست آمده بود (۸). تاثیر این کشف در اوایل کار به کندی درک شد و در اوایل هم بیشتر انگلیس فهمید تا ایران. تشکیل شرکت نفت انگلیس پرشیا در ۱۹۰۹ و اولین تولید در ۱۹۱۲ عامل مهمی در تصمیم دریاداری انگلیس به تغییر سوخت کشتیها از ذغال به نفت در شروع جنگ جهانی بود (۹). در عین حال از آنجا که وینستون چرچیل، لرد اول دریاداری انگلیس علاقمند بود که بریتانیا احذاقل صاحب مقداری از احتیاجات نفتی خود باشد این امر موجب آن شد که دولت انگلیس سهامی را در شرکت نفت انگلیس پرشیا بخرد (۱۰). در آن دوران ایران فقط مملکتی بود که در آن نفت کشف شده بود و کمی بیشتر از یک شریک مهم ولی نادان که گاهگاه باید تحقیرش کرد، با آن رفتار می‌شد.

نمونه‌ای از این بدینی نسبت به ایران نامه‌ای است که لرد کورزن نوشته است. او به وزیر امور هند می‌نویسد: "بنابراین به تو توصیه می‌کنم، فکر نکنی که تجدید حیات صنعتی ایران بدست آقای دارسی دوباره شروع خواهد شد" (۱۱) هر چند دورانهای بعد برخطا بودن کامل کورزن را ثابت کردولی مدت‌مدیدی طول‌کشید تا ایران از کشف‌دارسی بتوحدیدی منتفع شود.

در آمدهای اولیه کوچک بود. بین ۱۹۱۱ و ۱۹۱۹ - ایران صرفاً ۵۵ هر ۳۵-

پاؤند بعنوان بهره مالکانه دریافت کرد و در ده سال بعدی درآمد ایران از محل نفت بطور متوسط سالانه یک میلیون پاؤند بود (۱۲). در ۱۹۳۳ قرارداد دیگری امضا شد که قرار داد قدیم دارسی از نونوشه شد، مساحت آن را کم کرد (تقریباً یک چهارم) و سیستم پرداخت را تغییر داده به جای دریافت ۱۶ درصد منافع خالص ایران از هر تن نفتی که بفروش می‌رفت چهارشیلینک دریافت می‌کرد. این موافقتنامه را چنان نمایش دادند که گوئی قدم مهمی در راه تأمین منافع ایران است و حتی با نامگذاری شرکت از

شرکت انگلیس و پرشیا به انگلیس و ایران وطنپرستی رضا شاه را هم عنوان کردند. اما ایرانیان به سرعت واقعیت را دریافتند (۱۲).

امید به افزایش سریع درآمدها بر اثر بحران مالی دهه ۱۹۳۵ بر جا رفت و قرارداد جدید فقط ۲۵ میلیون لیره در سال درآمد برای ایران تامین کرد. این مشکل از لحاظی با پیش‌آمدن جنگ دوم جهانی و اهمیت استراتژیکی منابع نفتی ایران برای عملیات جنگی متفقین جبران شد. درآمدی معادل ۴ میلیون لیره در سال برای ایران تضمین شد (۱۴) اما این به قیمت غرور ملی تمام شد، زیرا برای تامین امنیت مناطق نفت خیز و راههای ندارکاتی شرق، نیروهای متفقین در ۱۹۴۱ آوت ۱۹۴۲ ایران را اشغال کردند.

علاوه بر این نزدیکی‌های پایان جنگ بود که تولیدها و درآمدها شروع به بالا رفتن کرد. تا سال ۱۹۵۵ درست قبل از ملی شدن صنعت نفت، تولید به سطح ۳۱ میلیون تن در سال و درآمدهای مستقیم به ۱۶ میلیون دلار - چهار برابر ده سال قبل رسیده بود (۱۵).

تنها سابقه قبلی ملی کردن صنعت نفت در مکزیک در سال ۱۹۳۸ بود، اما این اقدام با شکست روپرتو شده بود. تجربه ایران هم هرچند پر - حادثه‌تر بود ولی همان سرنوشت را پیدا کرد. تصمیم به ملی کردن شرکت نفت ایران و انگلیس در ۱۹۵۱ طرح کاملی پیدا نکرد. بعلاوه دکتر مصدق نخست وزیر وقت مساله ملی کردن نفت را برای مقاصد سیاست داخلی و برای حمله به سلسله پهلوی مورد استفاده قرار داد.

یکی از مسئولان شرکت نفت آن زمان بعد هاگفت: "وقتی مجلس لایحه ملی کردن صنعت نفت را تصویب کرد، آنان گمان می‌کردند که این امر به معنای سرازیر کردن سیل سود بطرف خودشان است، سودی که درباره‌اش اغراق می‌کردند. هیچکس دقیقاً نمی‌دانست ملی کردن یعنی چه و چه مسائلی را پیش می‌آورد." (۱۶)*

ملی کردن به معنای راه انداختن مناطق نفت خیز، اداره پالایشگاه بیچیده آبادان و فروش محصولات تصفیه شده و نفت خام در بازارهای بین‌المللی بود. از آنجا که خارجیان همه پست‌های عمدۀ صنعت نفت را

* خوانندگان عزیز توجه دارند که این اظهار نظرها از سوی یک مقام مسئول شرکت نفت ایران و انگلیس و برداشت‌های خودنویسندۀ در این قسمت بنحو بارزی مفرضانه و از روی تعمد و بقصد آلوده کردن نهضت آن‌گاهانه ضد - استعماری آن زمان است. مترجم

در دست داشتند و بازاریابی و فروش هم یک کارتل بین‌المللی از شرکت‌های نفتی بود وقتی افراد خارج شدند، وهم شرکت نفت ایران و انگلیس و هم حکومت انگلستان تصمیم گرفتند راه فروش نفت ایران را سد کنند مصدق فلچ شد.* از نظر نتایج صرفاً اقتصادی، نتیجهٔ خالص عقیم‌ماندن ملی‌شدن صنعت نفت، مصیبت‌بار بود. از ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۴ صنعت نفت ایران بطور کامل خواهد بود. ایران موقعیت خود را به عنوان اولین تولیدکننده نفت برای افزایش تولید خود از دست داد. اولین برنامه مدون اقتصادی ایران تضعیف شده و بالنتیجه یک چهارم سرمایه‌های منظور شده برای برنامه دوم (۶۲-۱۹۵۵) برای اتمام پروژه‌های ناتمام یا شروع نشده برنامه‌اول مصرف شد (۱۷) بعلاوه در مقابله با شرکت‌های نفتی، ایران پس از شکست نهضت موقعیت ضعیفی پیدا کرد.

تحت قرارداد جدیدی که در اوت ۱۹۵۴ امضاء شد (قرارداد: امینی-پیچ) فقط ۵۰ درصد منافع به ایران داده شد و در ازاء تسلط بر برخی امور غیر اساسی (غیر صنعتی) مثل اداره امور بهداشت و بهداری، ایران را مجبور کردند خسارت عظیمی به شرکت نفت ایران و انگلیس بدهد. قسمتی از موافقتنامه خلع یید از شرکت نفت ایران و انگلیس بود ولی نه بخاطر منافع ایران، بلکه به خاطر فشار آمریکا و دیگر گروه‌های بین‌المللی نفت که می‌خواستند در عملیات سودآور نفت ایران سهمی داشته باشند. شرکت جدید بنام کنسرسیوم شناخته‌شده‌اصولاً متشکل از هفت شرکت بزرگ نفتی (هفت خواهر) بود که شرکت نفت انگلیس سهم عمدی یعنی ۴۵٪ سهام را داشت. (۱۸) اعضای کنسرسیوم، پنهان از ایران، میان خود یک موافقتنامه سری در مورد سطح تولید منابع نفتی ایران تنظیم کردند. تولید نفت ایران در برابر منافع جهانی شرکت‌های بزرگ نفتی تنظیم می‌شد، بطوری که هر نوع افزایشی در تولید نفت ایران تابع موافقتنامه این شرکت‌ها بود و درآمد ایران بطور کامل به سطح تولیدی که کنسرسیوم انتخاب می‌کرد وابسته بود. جزئیات این موافقتنامه سری شرکت‌های نفتی فقط در سال ۱۹۷۶

* اینجاهم نویسنده در بیان وضعیت و علل شکست دکتر مصدق راه ساده‌لوح‌بودن را برگزیده و باین طریق از ذکر بسیاری از عوامل و شرایط اباگرده است و هم در بیان آنچه گفته است راه صداقت و بی‌طرفی نرفته است. مترجم

به بیرون درز کرد (۱۹).

تحت این شرایط تنها راهی که ایران می‌توانست از آن راه استقلالش را تامین و منافع احتمالی نفت‌ش را بحداکثر برساند. ایجاد یک شرکت ملی نفت، (شرکت ملی نفت ایران) و از طریق این شرکت انجام اکتشاف و تولید از راه قرار داد با شرکت‌های نفتی کوچک‌تر و مستقل‌تر بود. اولین قرارداد از این نوع در سال ۱۹۵۷ اتفاق افتاد. انتیکوماتئی، رئیس تکرو شرکت نفت دولتی "ایتالیا، انی" قراردادی امضاء کرد که با کشف نفت ۷۵درصد منافع به ایران می‌رسید. این حقیقت که ایران توانسته بود از راه مذاکره به چنین قراردادی برسد و هزینه اکتشاف را هم بر عهده طرف مقابل بگذارد، معجزی بود. این اولین قرارداد از نوع به اصطلاح "قراردادهای سبک جدید" بود که میان کشورهای تولیدکننده نفت متدابل شد و اثر کاتالیستی مهمی در ایجاد سازمان اوپک داشت. بدختانه از نظر ایران، این قرارداد و قراردادهای مشابه منجر به کشف نفت به میزانی که در اختیار کنسرسیوم بود نشد.

با افزایش سرسختی در اوپک، موقعیت ایران در مقابله با کنسرسیوم به کندی بسیار بیشتر یافت "تا سال ۱۹۷۰ تقاضا برای نفت خام بحدی رسیده بود که کشورهای تولیدکننده نفت به قرارگرفتن در موقعیت مسلط در بازار نزدیک شده بودند. شرایط تغییر یافته در موافقنامه تهران مورخ ۱۴ فوریه ۱۹۷۱ میان تولید کنندگان منطقه خلیج فارس و شرکت‌های بین‌المللی نفت متجلی شد.

این موافقنامه پیچیده‌ای بود که برای اولین بار در جستجوی جبران از دست رفتن قدرت خرید کشورهای تولیدکننده برآثر تورم و تغییرات برابری دلار برآمده بود. از نظر مالی این موافقنامه به معنای یک افزایش ۳۵ سنتی در هر بشکه که در عرض یک دوره ۵ ساله به ۵۵ سنت می‌رسید بود. عاقبت ایران می‌توانست به نفت به عنوان یک منبع درآمد تکیه کند. در فاصله سالهای ۱۹۷۲و۱۹۷۵ تولید از متوسط ۳۸۲ میلیون بشکه در روز به ۵۵ میلیون بشکه در روز و درآمدها از ۲۱۲ میلیارد دلار به ۲۳۹ میلیارد دلار در روز رسید (۲۵).

حالا دیگر بdest آوردن آنچه مصدق خواسته بود: کنترل کامل صنعت نفت، از راه مذاکره امکان‌پذیر بود. این امر در سال ۱۹۷۳ در روز بیستم مارس در اثر موافقنامه‌ای که برآثر آن کنسرسیوم همه عملیات باقیمانده و تملک را به شرکت ملی نفت ایران واگذار کرد بdest آمد. کنسرسیوم

موافقت کرد یک شرکت مقاطعه‌کار خاص بنام شرکت خاص خدمات نفت ایران (اواسکو) تشکیل دهد تا خدمات مورد احتیاج در اداره و توسعه مناطق نفتی خوزستان - منطقه‌ای که از منطقه اصلی قرارداد کنسرسیوم کمی کوچکتر بود - را در اختیار بگذارد. *

این قرارداد بخصوص از این جهت مهم بود که شرکت ملی نفت ایران نه تنها در صدد افزایش تولید بود بلکه می‌خواست با استفاده از روش‌های شهره‌برداری مجدد مثل تزریق گاز عمر مخازن نفت را افزایش دهد.

کنسرسیوم موافقت کرد که ۴۵ درصد این هزینه‌های گراف را سپردازد. در عوض یک رابطه متقابل جدا با کنسرسیوم ایجاد شده که میزان نفت موردنیاز کنسرسیوم را با ۲۲ سنت تخفیف در هر بشکه تضمین می‌کرد. در واقع کنسرسیوم هنوز هم بازاریاب و فروشنده نفت ایران بود اما فرض بر این بود که با پیشرفت شرکت ملی نفت ایران در ایجاد بازار نقش کنسرسیوم تخفیف یافته و از بین می‌رود.

اما مجموعه‌ای از شرایط بازار جهانی، هزینه عملیات توسعه مناطق نفت خیز خوزستان، و تغییراتی که در طرز قیمت‌گذاری اوپک به وجود آمده بود مواد مهم این قرارداد را تا اواخر سال ۱۹۷۵ بی‌اثر ساخته بود - در عمل شرکت ملی نفت ایران خیلی بیشتر از آنچه در قرارداد آمده بود نفت بصورت مستقل ببازار عرضه می‌کرد، بیشتر از ۴۵٪ مازاد بر سهمیه در ۱۹۷۶ و ۳۵٪ در ۱۹۷۷ و کنسرسیوم به سهم خود کمتر از آنچه قرار بود و بنا به ادعای شرکت ملی نفت ایران، تعهد کرده بود نفت می‌برد. در ۱۹۷۵ شرکت ملی نفت ایران اعلام کرد که عدم رعایت تعهدات از طرف کنسرسیوم موجب کسر درآمد ایران به مبلغ ۲۷ میلیارد دلار شده است.

این امر موجب مباحثات زیادی در آن زمان شد. شرکت ملی نفت ایران، مدعی بود که شرکت‌ها تعهدی التزامی برای خرید نفت دارند و شرکت‌ها در عوض مدعی بودند که شرائط بازار بشدت تغییر کرده است. علاوه بر آن شرکت‌های نفتی نگران تعهداتشان در مورد هزینه‌های اکتشاف بودند که بسرعت افزایش یافته و در ۱۹۷۵ به مبلغ ۳۶۰ میلیون دلار

* داستان کنسرسیوم و اواسکو و ملی گردن‌های فرمایشی دوباره و سه‌باره صنعت نفت گه هر بار سرپوشی بر تمدید امتیازها و مطامع شرکت‌های نفتی بوده است، چنین گه نویسنده نوشته است نیست و لازم است گاهان صنعت نفت ایرانیان را در جریان گام این شعبده‌بازیهای عجیب بگذارند. مترجم

رسیده بود. در اکتبر ۱۹۷۵ کنسرسیوم پرداخت همه مبالغ سرمایه‌گذاری آینده را متوقف و آن رامنوط به مذاکره در مورد انعقاد یک قرارداد جدید کرد. این اصطکاک‌ها موجب سرخستی دو طرف بخصوص شرکت ملی نفت که درگ کرده بود بیشتر از آنچه فکر می‌کند می‌تواند نفت بفروشد شد.

از آوریل ۱۹۷۶ اعتقاد عمومی براین بوده است که یک قرارداد جدید براساس پرداخت حق مدیریت – که بصورت تحفیفی در بهای نفت خریداری شده توسط کنسرسیوم خواهد بود، ترتیب داده خواهد شد، اما احتیاجات متفاوت شرکت‌های نفتی، بخصوص شرکت‌های عمدۀ آمریکائی که سهمشان در آرامکو در عربستان سعودی باید در نظر گرفته می‌شوند، انعقاد قرارداد را مشکل کرد (۲۱).

این مشکلات آخری، با کنسرسیوم حالت مسلطی را که در طول مدت پیدایش نفت در ایران وجود داشته است موکد می‌کند. درآمد نفت یک متغیر دائمی بوده است. از ۱۹۱۲ درآمد نفت یک منحنی تاریخی و کند را رو به بالا طی کرده است که در دهه ۱۹۶۰ سرعت گرفته است. اما بندرت اتفاق افتاده است که دولت آن مقدار درآمد را که انتظار داشته است دریافت کند.

ناهمواری‌ها در برنامه‌های اول و دوم برآثر ملی شدن صنعت نفت بیشتر بوده است. در این اوخر این متغیر در جهت ثبت سیر کرده است. فی المثل برنامه چهارم (۷۲ - ۱۹۶۸) اگر بخاطر افزایش بهای نفت در ۱۹۷۱ نبود به مشکلات جدی مالی برミ خورد.

علاوه براین با افزایش درآمدها از محل نفت و وابسته شدن اقتصاد به این درآمدها، خطر ضمی درآمد کمتر از محل نفت خطر بالقوه شدیدتری شد. فی المثل برنامه سوم (۶۷ - ۱۹۶۲) ۶۲ درصد به درآمد نفت متکی بود، برنامه چهارم (۷۲ - ۱۹۶۸) ۶۳ درصد (۲۲) در زمان تجدیدنظر در برنامه پنجم (۸ - ۱۹۷۳) که بدنبال افزایش بهای نفت در ۱۹۷۳ پیش‌آمد این وابستگی به ۸۵ درصد رسیده بود.

با وجود این وابستگی رویه افزایش، تاثیر صنعت نفت از نظر ساخت اقتصادی بسیار محدود بود. تا اواسط دهه ۱۹۶۰ این تاثیر صرفاً مالی بود. درست قبل از ملی شدن دراین صنعت ۵۵۰ هزار کار می‌کردند که بزرگترین کارفرمای صنعتی مملکت بود، اما از این عده کمتر از ۱۵ درصدشان کارمند بودند و هیچ ایرانی در سمت‌های مدیریت شغلی کلیدی نداشت. شرکت نفت ایران و انگلیس کاملاً خودکفا بود و امتیازات ویژه‌ای در امر واردات

داشت (۲۳). حکومت ایران هرگز در جریان کامل کارها قرار داده نمی‌شد و به حساب‌های شرکت مطلقاً دسترسی نداشت. فی‌المثل ایرانیان ظن می‌بردند که شرکت تعمداً سود کمی به سهام می‌پردازد تا از پرداخت حق ایران استفاده کند (۲۴). بطور خلاصه شرکت نفت انگلیس و ایران مسیر کلاسیک شرکت‌های چند ملیتی را دنبال می‌کرد.

حتی وقتی هم که این صنعت محتوى ایرانی قوی‌تری پیدا کرد و گستردگه‌تر شد، تکنولوژی و طبیعت سرمایه متمنکر عملیات آن موجب می‌شد که در یک بخش مدرن جدا افتاده باشد.

کشاورزی: پسرعموی فقیر:

بدون نفت، ایران امروز اقتصادی روسانای کمی شروع‌نموده از مصر می‌بود. کشاورزی وسیله‌ای بوده و هنوز هم هست که اکثریت ایرانیان از طریق آن معاش خود را تامین می‌کنند اما بعنوان یک رسم و راه ثابت زندگی جاذبه کمی دارد. مانع عده کمبود آب بوده است. متوسط ریزش باران سالانه در ایران ۳۵۰ میلیمتر است اما این مقدار بصورت نامتناسبی تقسیم شده است. سواحل سرسبز بحر خزر بالاترین میزان و فلات وسیع مرکزی و شرقی کمترین مقدار باران را دریافت می‌کنند. منابع ناکافی آب مقدار زمینی را که زیرکشت برده شده است محدود کرده، در نوع کشت تاثیر گذاشته است و در بسیاری از مناطق که حوزه کم باران قرار دارد می‌تواند فاجعه‌انگیز باشد. چون این مناطق در تابستان بسیار گرم و در زمستان بسیار سرد است. بعلت بالا بودن گرمای خاک در تابستان مدیریت کاشت مشکل است و در بسیاری از نقاط بخندان زمستانی مانع دوبار کاشت در سال است. شعرای پیشین که درباره گلستان‌ها با آب جاری و صدای بلبل شعر سروده‌اند تصویر گمراه‌کننده‌ای عرضه کرده‌اند. قسمت اعظم سرزمین ایران خشک و بی‌حاصل است. تقریباً نیمی از مساحت زمین این کشور که بالغ بر ۱۶۴۸ میلیون هکتار یا ۶۲۸۵۰۰ میل مربع می‌شود اجازه هیچ نوع کاشتی را نمی‌دهد. دو کویر ریگزار برهوت – دشت لوت و دشت کویر – قسمت مرکزی و جنوب مرکزی ایران را می‌خورند و پیش می‌آیند و یک ششم کل مساحت ایران را می‌پوشانند. این کویرها بعنوان دشت‌هایی که کمترین امکان حیات در جهان، در آنها هست مشهورند. مابقی زمین‌ها تقسیم شده است: ۲۵ درصدش شهر، ده، جاده و آب‌های سطحی است، ۱۳ درصدش زمین بالقوه قابل کشت و سارآور، ۱۲ درصدش بیشه و جنگل (۲۵) بنابراین فقط ۲۲ میلیون هکتار از مساحت ایران قابل بهره‌برداری برای

مقاصد کشاورزی است. و از این مقدار فقط کمتر از ۸ میلیون هکتارش کاشته میشود.

یک سیستم بسیار پیشرفته از کانالهای زیرزمینی معروف به قنات، وسیله سنتی استفاده از آب زیرزمینی بوده است. این قنات‌ها که در خاک آلوینی نرم کنده شده و گاه تا ۵۰ کیلومتر طول دارد، آب را از کوهپایه‌ها با استفاده از شیب طبیعی زمین به زمین‌های زیر کشت می‌رساند. یکی از مزایای بزرگ سیستم قنات این بود که آنها را می‌شد در موقع وجود نیروی کار اضافی ساخت. حتی تا سال ۱۹۷۵ هم تقریباً یک سوم آبیاری کشاورزی متکی به قنات بود. اما با مهاجرت روستائیان و افزایش هزینه کارگر، قنات‌ها بشدت آسیب دیده‌اند زیرا برای ساختن آن‌ها به کارگر زیاد احتیاج است و بعلاوه محتاج نگاهداری و تعمیر دائم است.

بالنتیجه تقریباً یک چهارم قنات‌ها بعلت عدم تعمیر از کار افتاده است (۲۶) (سیستم قنات در عمان هم یافت میشود و در آنجا سیستم فلج نامیده میشود).

این سیستم سنتی قادر به حفظ باران‌های زمستانی و آبهای حاصل از ذوب برف نبود فقط با استفاده از سدها (که اولین آنها در ۱۹۷۵ با تمام رسید) بود که هر روز رفتن آب‌ها کاهش یافت و مقدار لازم آب برای آبیاری به مقیاس وسیع تهیه شد. در حال حاضر تقریباً ۵۰ میلیون هکتار زمین قابل آبیاری است ولی فقط ۲۵ درصد آن‌ها زیربنای لازم را دارد و کمتر از ۳۵ درصدش بنحو مناسب آبیاری میشود. با این وجود حتی با آبیاری هم مشکل ایران حل نمی‌شود. طبیعت ضعیف خاک به معنای این است که آبیاری بیش از حد ممکن است موجب ارزدیاد درجه شوری بنحو خطرناکی بشود. (۲۷)

تطبیق بسیار راحت گیاه خشکاش با سیکل تهیه آب در ایران یکی از دلایل اصلی اهمیت کاشت این گیاه بود. خشکاش در زمستان کاشته و در بهار برداشت می‌شد. علاوه بر این کشت خشکاش بسیار پرمنفعت بود و اجازه می‌داد زارع در تابستان کاشت دیگری داشته باشد. تا اواخر دهه ۱۹۲۵ که افدامات شدید ملی و بین‌المللی برای محدود کردن کاشت خشکاش در ایران بعمل آمد، زارعان ایرانی ۳۰ درصد تولید جهانی خشکاش را در دست داشتند (بر حسب میزان مرغین). در عین حال از این زراعت ۱۵ درصد درآمد صادرات و ۱۰ درصد مالیات‌ها بدست می‌آمد (۲۸). اکنون این گیاه تحت کنترل شدید و برای مصارف طبی و داخلی تولید می‌شود. با

این وجود در صدمه‌می از جمعیت مردان هنوز مصرف کننده تریاک‌اند. در سال ۱۹۷۶ پلیس طبق قانون مبارزه با مواد مخدر ۱۴۴۵۳ نفر را دستگیر کرد و ۱۷۵۰۰ نفر معتاد مجاز وجود داشت (۲۹).

اقداماتی که برای کم کردن سطح زیرکاشت خشخاش بعمل آمد اولین تلاش‌ها برای تغییر ساخت کشاورزی بود. تنها تغییر قابل توجه دیگر تا شروع تقسیم اراضی تغییر نحوه زندگی قبایل کوچ‌نشین ایران بود. در شروع قرن، ایران حدود ۴۲ میلیون نفر کوچ‌نشین داشت که تقریباً یک - چهارم جمعیت کل کشور بود. در عرض پنج سال این عدد به رقمی زیر ۵۰۰۰۰ نفر تقلیل یافته بود. اهمیت اقتصادی این گروه در این بود که ۷۰ درصد گوسفندها و بزها، گوشت اصلی مورد مصرف مردم، را مالک بودند و علاوه بر این یک منبع عظیم تولید پنیر و ماست بودند. پشم تولیدی آنها نیز مواد خام لازم برای صنعت قالی‌بافی را تهیه می‌کرد. بطور خلاصه قبایل کوچ‌نشین در روستاهای ایران یک عنصر مرکزی بودند. وقتی بخاطر تحت‌کنترل درآوردن آنها مجبور به اسکانشان کردند از اهمیت آنان کاسته شد. گروه‌های بزرگ و قوی‌تر مانند بختیاری‌ها، قشقائی‌ها و ترکمن‌ها هدف ویژه این سیاست بودند. (بختیاری‌ها قسمت اعظم خوزستان را که دارسی در آنجا نفت کشف کردکنترل می‌کردند مذاکرات اولیه او با بختیاری‌ها صورت گرفت و قسمت اعظم کارگران اولیه شرکت از میان این قبیله انتخاب شدند). هرچند رضاشاه در این مساله مورد اتهام است - و در برخی از قسمت‌ها اورا بخاطر خشونت و قساوت‌ش، مثل مسuum کردن چاه‌های آب بشدت محکوم می‌کنند - ولی بهرحال اقدامات او در این جهت تسریع یک روند ناگیر بوده است.

ایران تا سال‌های اول دهه ۱۹۶۰ از نظر مواد غذایی بطور خیلی زیادی خودکفا بود و کمبودهایش را هم از راه صدور پنبه، میوه‌جات (زردآل و مرکبات) و خشکبار جبران می‌کرد. اما رژیم غذایی دارای کالری کم بود و گوشت سرخ کمی را مصرف می‌کرد.

پس از افزایش قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ مصرف مواد غذایی بالا رفت و موجب واپسگی شدیدی به واردات شد. *

با وجود سرمایه‌گزاریهای هنگفت در کشاورزی، در دو برنامه پنج‌ساله اول، پس از جنگ دوم جهانی، نتیجه در عالی‌ترین حد خود متوسط و

* این نوع برداشت گرفتن، معلول به جای علت است. مترجم

همراه با افزایش زمین‌های زیرکشت و نه افزایش بهره‌وری بود. مانع اصلی در راه افزایش بهره‌وری طبیعت، مالکیت زمین بود. تقریباً ۵۴ درصد از مجموع زمین‌های کشاورزی توسط کشتکاران مشترکی که بنحو شدیدی به زمیندار متکی بودند، کاشت می‌شد.

طبیعت کاشت شریکی، متفاوت بود. برای کشت محصولات قابل تبدیل به پول نقد مثل پنبه، مالک معمولاً نصف محصول را بر میداشت. در حالی که برای گندم و جو، مالک تا دو سوم محصول را بر میداشت (۳۰)، مالکیت‌ها خرده مالکی بود و اغلب زمین‌ها به قطعات کوچک تقسیم شده بود، حتی در مواردی که یک مالک زمین بزرگی داشت، آن را در ازاء اجاره ثابت یا کاشت شریکی، در قطعات کوچک و غیراقتصادی، به زارعان اجاره‌دار واگذار می‌کرد، طبق یک برآورد ۵۵ درصد کل زمین‌ها قبل از تقسیم اراضی متعلق به مالکانی بود که در محل نبودند (۳۱).

وقتی تقسیم اراضی پیش آمد، به مسائل مربوط به بهسازی عملکرد در بخش کشاورزی توجه کمی شد. هدف از این کار در واقع یک مانور سیاسی توسط شاه برای جلب روستائیان و کاستن از قدرت مالکان بزرگ بود. اولین قانون که در ۱۹۶۵ از تصویب گذشت و خواستار تقسیم دوباره املاک بزرگتر از ۴۰۰ هکتار در مورد زمین‌های آبی و ۸۰۰ هکتار در مورد زمین‌های دیم بود، بنحو بسیار بدی طرحیزی شده بود. این قانون بدون گردآوردن اسناد مالکیت و با عجله به اجرا گذاشته شد و از این رو دارای راه‌فرارهای بود که از طریق آنها مالکان توانستند، زمین‌های بزرگی را نگاه دارند.

این قانون اصلاح شد و در نهم زانویه ۱۹۶۲ قانون دیگری به جای آن تصویب شد. هرچند انگیزه این یک هم بشدت سیاسی بود، ولی عملی‌تر بود. میزان مالکیت مجاز محدود به مقدار معینی نشده بود و در عوض مالکان میتوانستند یک دهکده را نگاه دارند و پرداخت بهای زمین‌های تقسیم شده، براساس مالیات‌هایی که قلا پرداخت شده بود، معین شد و این به آن معنی بود که مالکانی که درآمدشان را قبل از گزارش داده بودند، حالا مچشان باز می‌شد.

مزارع مکانیزه، یعنی مزارعی که کارگران حقوق‌بگیر داشتند، یا مزارع متعلق به شرکت‌های فروش میوه و مزارع چای از این قانون مستثنی بودند. زمین میان زارعان اجاره‌دار و شریک‌تقسیم می‌شد. آنان مجبور بودند تعاونی تشکیل داده و بهای زمین را در عرض ۱۵ سال بپردازنند. در مرحله اول ۱۶۰۰۰ دهکده که ۱۹ درصد زمین‌های زراعی را تشکیل می‌داد، توسط

دولت خریداری شد . (۳۲)

بعدا دو مرحله دیگر پیش آمد . در تلاشی برای سودآورتر کردن تقسیم اراضی برای مالکان پنج روش مختلف پیشنهاد شد : فروش و تقسیم زمین براساس ترتیبات معمول در کاشت شریکی ، اجاره داری ثابت ، تشکیل یک تعاوی رستنائی یا خرید حق زارع بر اساس قانون از طرف مالک . در بسیاری از موارد این روش جدید صرفا وضع موجود را تثبیت کرد . (۳۳)

مرحله سوم که در ۱۹۶۷ شروع شد بیشتر متوجه جمع و جور کردن خرده مالکیت های معمول مراحل پیش بود . مالکیت های کوچک در تعاوی ها گردآوری شد تا اعتبار و کمک های دولت بنحو موثر تری بکار رود ، اما این استراتژی هم قادر طرح ریزی جدی بود زیرا بعد کافی افراد متخصص برای پخش شدن در تعاوی ها وجود نداشتند . در سال ۱۹۷۲ دولت مجبور شد تعاوی ها را در واحد های بزرگ تر ادغام کند و در ۱۹۷۶ تعداد ۸۴۵۵ - تعاوی زراعی اولیه در ۲۸۵۸ تعاوی ادغام شده بود (۳۴) .

با وجود انگیزه سیاسی اصلاحات ارضی اولین مرحله آن اثر مهمی در رستناء داشت . برای اولین بار بسیاری از زارعان شانس ورود به اقتصاد جدید را یافتند . هرچند اقدامات انجام شده کافی نبود ، مشکلات فقیر ترین قشراهای جامعه رستنائی ندیده گرفته شده بود بخصوص مشکلات کارگران بدون زمین که تا ۲۵ درصد نیروی کار کشاورزی را می ساختند . به این ترتیب در بسیاری از موارد فاصله میان کسانی که زمین داشتند و آنها که قادر آن بودند عمیقتر و برجسته تر شد (۳۵) .

یک انتقاد اساسی تر این است که اصلاحات ارضی خیلی دیر شروع شد ، وقتی اقدامات شروع شد و عمل آمد مهاجرت رستنائیان جان گرفته بود " میان ۱۹۵۶ و ۱۹۶۶ دو میلیون نفر رستناء را ترک گفته بودند " صرف تسلک یک قطعه کوچک زمین انگیزه ای برای باقی ماندن بر روی آن نبود . به تعبیری کسانی که رستنا را ترک می گفتند کارآمدترین عناصر جامعه رستنائی بودند و کسانی را پشت سر خود باقی می گذاشتند که کمترین توانایی را در استفاده از موقعیت جدید داشتند " مالکان هم توانستند بهترین زمین ها را با بهترین شرایط زیربنائی " مثل دسترسی به جاده ، برق ، و غیره ، برای خود نگاه دارند . در عین حال از نظر دهقان تغییر مالک غایب به یک بوروکراسی بی احساس و بی مسئولیت بعنوان منبع دریافت اعتبار ، تخم و کود بندرت مطلوب تر بود .

اما انتقاد اصلی اصلاحات ارضی این است که این امر توجه را از نکته

اصلی که افزایش بهره‌وری بود منحرف کرد. در نتیجه تقسیم اراضی بیشتر از ۴۰ درصد مالکیت‌ها مربوط به قطعات غیراقتصادی دوهکتاری یا کمتر بود (۳۶). باتکه‌پاره کردن قسمت بزرگی از بهترین زمین‌های بالقوه کشاورزی کشور به قطعات کوچک غیراقتصادی، تقسیم اراضی بین خرده‌مالکان رفاه کاذبی به وجود آورد که کشور قادر به تحمل آن نبود. تنها چاره ادغام بود. سوای تعاونی‌های روستائی دولت سه روش ادغام دیگر راهم بکار برد: شرکت‌های کشت و صنعت، شرکت‌های سهامی زراعی و تعاونی‌های تولید. در شرکت‌های کشت و صنعت، دولت ملک‌های کوچک را میخرید و آنگاه یک منطقه وسیع حاصل از ادغام این املاک "معمولًا بیشتر از ۵۰۰ هکتار" را به شرکت‌های خصوصی یا دولتی اجاره میداد. در حالت شرکت‌های سهامی زراعی، زارعان حق مالکیتشان را با سهام شرکت عوض میکنند و دولت هیات مدیره این شرکت‌ها را استخدام میکند. در سال ۱۹۷۶، ۸۵ شرکت از این نوع با ۳۲۵۵۰ سهامدار وجود داشت (۳۷). تعاونی‌های توزیع در این جهت متفاوت است که در آنها زارع مالکیتش را حفظ میکند و این تعاونی‌ها بیشتر مورد علاقه‌اند.

برای تضمین موفقیت ادغام زمین‌ها، دولت طرحی برای ارزیابی پتانسیل زراعی بهترین زمین‌ها اجرا کرد. تحت قانونی که در ژوئیه ۱۹۷۶ تصویب شد بهترین مناطق به یکدسته "قطب"‌های کشاورزی تقسیم شدند، همه مزارعی که در درون این قطب‌ها قرار میگرفت می‌باید در واحدهای ۲۵ هکتاری یا بیشتر ادغام شود – حداقلی که برای کشاورزی مدرن در ایران منظور میشود. (۳۸). اگر زارعان از همکاری دریغ می‌کردند زمینشان به زور خریداری میشد. قبل از رسیدن به این مرحله دولت می‌باید روی این قطب‌ها مطالعات کاملی بکند. در ۱۹۷۷ قراردادهایی برای بررسی‌های از این دست بسته شد.

اثر مركب این اقدامات این بود که مقدار زیادی عدم تامین درمورد جهت کشاورزی و خط مشی دولت درباره آن بوجود آورد. این امر در ارقام ضعیف رشد منعکس است. قبل از ۱۹۷۳ رسمًا گفته میشد که تولید نرخ رشد سالانه‌ای برابر ۳ درصد دارد و بعداً به ۶ درصد رسیده است در حالی که ۲ درصد عدد واقع‌بینانه‌تری است (۳۹). در مقابل این واقعیت مصرف مواد غذائی سالانه ۱۲ درصد بالا می‌رود (۴۰).

شروع تقسیم اراضی بنحوی تعجب‌آور مقارن نزول شدید اهمیت کشاورزی در اقتصاد ایران است. برخی براین عقیده‌اند که شاه سابق تعمداً کشاورزی را فدای صنعت کرد. در فاصله ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۲ کشاورزی صرفاً ۸ درصد

سرمایه‌گذاری را دریافت کرد حال آنکه ۲۲ درصد به صنعت داده شد (۴۱). آنچه پیش آمد این بود که با اختصاص تمام قدرت دولت در جهت ایجاد زمینه صنعتی، علاقه‌ای برای رسیدگی به مشکلات اساسی و اولیه کشاورزی که امید استفاده تبلیغاتی و زرق و برق در آن نبود در دولت وجود نداشت.

صنعت : تنوع کند

در سال ۱۹۴۷ از یک گروه مشاوران آمریکائی، موریس نودسن خواسته شد که مطالعاتی در راه تعیین رئوس اولین برنامه اقتصادی ایران بکنند. آنان چنین نظر دادند که باید توجه روی بهبود بخشیدن به امر کشاورزی متعرکر شود (۴۲). هرچند این نظر درستی بود ولی محمد رضا "شاه سابق" در پی صنعت بود، هر چند برای این کار مبنای درستی وجود نداشت. پدرش همه قدرتش را برای تحت سلطه درآوردن کشور مصرف کرده بود و در مورد صنعت هیچ وقت موضع درستی اتخاذ نکرده بود. مسائل اقتصادی و صنعتی در زمان او با ملاحظات سیاسی، داخلی و استراتژیکی در آمیخته شده بود، نمونه بر جسته این نوع امور پرورزه عظیم راه آهن سرتاسری ایران است.

ساختن این راه که جنوب را به شمال می‌پیوندد تقریباً دوازده سال طول کشید و بالاخره در سال ۱۹۳۸ افتتاح شد. ساختن این راه از نظر مهندسی بسیار مهم و از نظر رنج و رحمت انسانی که تحت شرایط غیرقابل تحمل کار می‌کردند، شگرف بود. نظر جولیان باریر درباره ساختن راه آهن این است: "شک نیست که طبق هرنوع ضابطه اقتصادی ایجاد این راه آهن منطقی نبوده است" (۴۳). هر ۵۱ کیلومتر ریل‌گذاری ۳۵۰۰ لیره هزینه‌برداشت. احداث یک جاده با هزینه‌ای به مراتب کمتر حداقل ۵۲۵ لیره برای هر ۱ کیلومتر که بتواند هم کار راه آهن را بکند و هم عیوب آن را منجمله شیب شدید که مانع حمل بارهای سنگین توسط قطار می‌شود و گرما و خشکی هوا که استفاده از لوکوموتیوهای بخار را غیرممکن می‌سازد را هم نداشته باشد به صرفه بسیار نزدیکتر است (۴۴) *

* در مورد راه آهن دکتر مصدق در شروع کار و در همان دوران خفغان رضاخانی بارها در مجلس به مخالفت برخاسته و نطق‌های عدیدهای گردیده است که همه دلیل شهامت و اطلاعات وسیع اوست، از آن جمله است نطق‌های جلسه ۲۵ بهمن ۱۳۵۴، جلسه ۲۶ اسفند ۱۳۵۵، جلسه ۲۹ فروردین ۱۳۵۶، جلسه ۹ اردیبهشت ۱۳۵۶ و جلسه ۲۸ فروردین ۱۳۵۷ مجلس شورای ملی، گلمات پایانی نطق دکتر مصدق در این جلسه آخر

صنايعی که تحت حکومت رضاخان نضع گرفت همان صنايعی بود که در قرن نوزدهم در ایران تاسیس شده بود : کبریت‌سازی، نساجی و دخانیات. نساجی مهمترین این صنایع بود. در سال ۱۹۳۹ حدود چهل کارخانه نساجی (۳۶ تای آنها خصوصی بود) وجود داشت که نیمی از بازار محصولات کتانی را تامین میکرد، در ۱۹۴۷ صنایع نساجی ۶۰ درصد اشتغال صنعتی و ۷۵ درصد نیروی برق مؤرد مصرف در صنعت را در اختیار داشت (۴۵). در طول دهه ۱۹۶۰ هنوز صنایع نساجی بزرگترین بخش صنعتی ایران بود (۴۶).

تاکید رضاخان بر مرکزیت موجب تمرکز صنایع در اطراف مرکز شد، رضاخان محل یک کارخانه ذوب فولاد را که قرار بود ایجاد شود برخلاف نظر کارشناسان از سمنان به کرج در نزدیکی تهران عوض کرد. اما با اشغال ایران توسط متفقین این طرح در هم ریخت و ۸۵۰۰ تن وسائل غیرقابل استفاده برداش ایران ماندو ۲۷ سال طول کشید تا ایران صاحب یک کارخانه ذوب فولاد شود و این کارخانه بکار افتد (۴۷).

در ژانویه ۱۹۶۶ قراردادی با اتحاد شوروی بسته شد تا یک کارخانه ذوب فولاد به ظرفیت اولیه ۵۵۰۰ تن نزدیک اصفهان ساخته شود (۴۸). این جزئی از یک قرارداد عمده اقتصادی بود که با شوروی امضاء شده بود ولی کارخانه تا سال ۱۹۷۳ شروع بکار نکرد، در همین حال گروه صنعتی شهریار (متصلق به خاندان پهلوی و رضائی) که خصوصی بود در سال ۱۹۶۶ با استفاده از قراضه‌آهن و قطعات وارداتی شروع به کار کرد.

موافقت‌نامه با شوروی یک نقطه عطف تاریخی بود، علاوه بر کارخانه ذوب‌آهن، شوریها موافقت کرده بودند اولین کارخانه ماشین‌سازی صنایع سنگین ایران را در اراک و یک خط لوله برای حمل گاز به شوروی را بسازند. مثل ناصر و سداسوان در سال ۱۹۵۵، پیشنهاد در جایی که متخصصان غربی

روشنگر طرز تفکر او و در عین حال سند محاکومیت رضاخان و متعلقانی است که این پروژه را سال‌ها به نام خدمتی بزرگ به مردم مظلوم ما حقنه گرداند "امروز که می‌خواهید سی‌میلیون پولی که در دست این مردم است و در واقع هستی این مملکت است به یک راهی صرف گنید و این پول که در واقع حیات این مردم است از شان بگیرید یک قدری دقت گنید این خطی که امروز در نظر گرفته شده است کاملاً به ضرر مملکت است حالاً آقايان غیراز این تشخیص میدهند مختارند، ولی من بعقیده خودم این رای را که این خط کشیده شود و به این طرف برود خیانت و برخلاف مصالح مملکت میدانم (متترجم) ".

پروژه را رد کرده بودند از جانب یک کشور کمونیست داده شد. در آن زمان ایران هنوز در مرحله‌ای بود که پروژه‌های صنعتی از این دست بیشتر جنبه سرمایه‌گذاری سیاسی داشت و شرکتهای غربی علاقه‌ای به درگیری در این وضعیت نداشتند، شورویها نه تنها ارزان فروشتر بودند بلکه اعتبار مالی لازم را هم با شرائط سهلتری میدادند (۲۶۵ میلیون دلار به مدت دوازده سال). انتخاب شوروی و قراردادهای بعدی با چکسلواکی و رومانی فقط بخت ایران را وقتی در آمد هایش افزایش یافت روشن می‌کند.

منطقی‌ترین راه صنعتی شدن گسترش دامنه صنعت نفت و رفتن به سوی صنایع پتروشیمی بود. بخشی که شرکتهای غربی برای مشاکل در آن علاقمند بودند. بخصوص که بازار مواد پتروشیمی در دنیا در حال رشد سریعی بود. همزمان با امضای قرارداد با شورویها سه قرارداد مشاکل در پروژه‌های پتروشیمی با شرکت‌های آمریکائی امضاء شد. یک قرارداد پنجاه پنجه به قصد صادرات با شرکت آلایدکمیکال برای تولید آمونیاک، اوره،

* طبعاً نویسنده که یک غربی است از شکستن خط انحصار غرب ناراحت است و این را در لفافه کلمات زیرگانه‌اش گنجانده است، هرچند تمامی قراردادهای منعقده در دوران آریامهری چه با غرب و چه با شرق جزئی از یک برنامه کلی پاجدهی و تقسیم غنائم بود ولی در این زمینه هیچ بلوک یا کشوری از دیگری منزه‌تر نبوده است و آنچه به حساب نمی‌آمده است منافع ایران بوده است و بنابراین ادعای نویسنده مبنی بر اینکه شرکت‌های غربی بعلت سیاسی بودن طرح ذوب‌آهن و یا آماده نبودن زمینه اجتماعی و اقتصادی برای آن حاضر به مشاکل در این پروژه نشده‌اند صرفاً عوام فریبی است.
** اینجا دیگر دم خروس کاملاً پیداست، ذوب‌آهن برای ایران زود بود چون شرکت‌های غربی به آن علاقمند نبودند و پتروشیمی منطقی‌ترین راه صنعتی شدن بود چون غربیها به آن علاقمند بودند.

*** عدل آریامهری در غارت منابع ایران و تقسیم آن میان اربابان را بهبینید، جالب اینکه ایشان و پدر محترمشان سال‌ها بر سر ملت ایران منت می‌گذاشتند که استقلال ایران را حفظ کرده‌اند و سیاست مستقل ملی دارند و دائماً به عاقدين قرارداد ۱۹۱۹ که مبنی بر تقسیم ایران بمناطق نفوذ روس و انگلیس بود نفرین می‌فرستادند، ایشان بدون قراردادی آنچنانی، با هزاران قرارداد این چنینی، نه تنها روح قرارداد ۱۹۱۹ را عملًا به اجرا گذاشته بودند بلکه این سفره را برای عامه غارتگران گسترده بودند مترجم.

اسید فسفوریک و فسفات دی آمونیم، یک قرار داد پنجاه پنجمین برای صادرات گاز نفت مایع: ال پی جی، با شرکت آموکوویک قرارداد ۷۴۲۶ بابی اف گودریچ برای تولید پیوی سی و مواد اولیه پاک کننده برای مصارف داخلی (۴۹). توسعه صنایع پتروشیمی و ذوب فولاد از راه شرکت های ملی یا شرکت های مشترک ملی خارجی حدود ۷۵ درصد سرمایه گذاری صنعتی برنامه سوم (۷ - ۱۹۶۳) را مصرف کرد (۵۰).

در این دوران، سرمایه گذاری خارجی، بخصوص آمریکائی، "یک محرك قوی برای بخش خصوصی در سرمایه گذاری در صنایع نظیر صنایع لاستیک - سازی، داروسازی و امور ساختمانی بود (۵۱). در برنامه چهارم عمرانی کشور (۷۲ - ۱۹۶۸ - ۵۱ - ۱۳۴۷) توسعه سریع که برای پروژه های دولتی اختصاص داده شده بود پیش بینی شده بود. در همین حال بخش خصوصی فعالیت خود را به حوزه اتومبیل سازی، صنایع غذایی، و تعدادی از صنایع ثانوی که زیر پوشش شدید حمایت های مالیاتی و گمرکی قرار داشت گسترش داد. سرمایه گذاری خارجی در شرکت های داخلی اغلب وسیله های برای فرار از پرداخت مالیات ها و عوارض گمرکی بود.

سرعت شتاب گرفته توسعه صنعتی در تعداد واحدهای بزرگی که در اطراف شهرها بوجود می آمد منعکس می شد. در ۱۹۵۶ ایران صرفا ۶۹۴ واحد از این دست داشت، در ۱۹۶۱ این رقم به ۱۱۹۱ واحد رسیده بود. در ۱۹۶۶ تعداد به ۲۶۶۱ واحد رسید و در ۱۹۷۲ به ۵۱۵۶ واحد. این نشانه یک رشد سالانه ۴٪ درصدی میان سالهای ۱۹۵۶ تا ۱۹۷۲ است، (با رشد سالانه کشاورزی مقایسه شود!) نیمی از این کارخانه ها مربوط به صنایع نساجی و مواد غذایی بود، اما در همین دوران درصد کارگران شاغل در این بخش ها از ۷۷ درصد به ۵۷ درصد کاهش یافت در حالی که در صنایع فلز و ماشین سازی از ۵ درصد به ۲۰ درصد رسید (۵۲).

روی هم رفته میان سالهای ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۲ سهم صنعت در جی. دی. پی (Gross Domestic Product) "تولید ناخالص داخلی" از ۱۳ درصد به ۲۰ درصد رسید در حالی که در همین دوران کشاورزی بشدت عقب افتاد و از ۳۵ درصد جی. دی. پی به ۱۶ درصد آن رسید (۵۳).

در حالی که این اعداد تاثیر افزایش یافته صنعت روی اقتصاد را نشان میدهند در مورد مشکلاتی که در راه رسیدن به این مرحله وجود داشته است کمتر بیان گر است. برخلاف بسیاری از کشورها حتی مستعمره ها، که ناسیمات زیربنائی مثل راه، ارتباط و آب و برق و تلفن و غیره را حداقل داشته اند،

ایران تقریباً از صفر شروع کرد. هیچ نیروی کار صنعتی آموزش دیده‌ای وجود نداشت. در اغلب موارد امکاناتی نظیر برق، آب، راه‌های ارتباطی، وسائل مخابرات و تلفن می‌باید تعبیه شود. فی‌المثل صنعت نفت خود شبکه ارتباطی مورد نیازش را تدارک دید. بنابراین ساختن کارخانه یک روند بینهایت پیچیده همراه با مشکلات غیرقابل پیش‌بینی بود و بالنتیجه قسمت اعظم طرحها دیرتر از موعد به پایان میرسید و هزینه ایجاد و اداره آنها بسیار زیاد بود.

از آنجا که صنعت، حتی نساجی، بسیار دیر شروع شده بود، برای رسیدن به حد تکافوی تقاضا راه درازی در پیش داشت. در سالهای آخر دهه ۱۹۶۰ با افزایش سرمایه‌گذاری دولت فاصله میان تقاضا و عرضه محصول تولید داخلی افزایش یافت، این فاصله در سالهای ۱۹۷۰ با وجود آنکه تعداد صنایع جدیدی که هر روز ایجاد میشد زیاد بود ژرف‌تر شد. نتیجه این امر این شد که بجای ایجاد یک پایه صنعتی قوی برای یک اقتصاد منکی بخود و بینیاز از نفت برنامه‌ریزی صنعتی بصورت کوتاه‌مدت و تکثیره که و برای اراضی تقاضاهای روز درآمد.

در حالی که منابع صنعتی تا حد نهایت مورد بهره‌برداری قرار گرفته بود اندازه‌گیری کارآئی غیرممکن بود، بالا بودن سطح تقاضا این عیب را می‌پوشاند. علاوه بر این نامرغوبی کالای تولید شده و عدم کارآئی با استفاده از انحصار و امتیازهای بی‌حد گمرکی و حمایت‌های شدید پنهان می‌ماند. تنها معیار رسمی سلامت صنعت رشد و سودآوری آن بود. صنعت ایران در حالی که بسیار سودآور ولی بندرت با سازمان و مدیریت درستی بود وارد سال‌های رونق و رفاه ۱۹۷۳ به بعد شد.

در واقع شروع روند صنعتی شدن پیش از این دوران مشکل بود. قبل از جنگ دوم جهانی اقتصاد ایران بسیار عقب افتاده بود و با وجود آنکه پیش آمدن جنگ واشغال ایران بدست نیروهای متفقین تغییراتی در این روند داد و موجب افزایش درآمدها شد ولی اثر جنگ تا سال ۱۹۴۷ هم اثری تخریبی در اقتصاد ایران بود. از دست رفتن درآمدهای نفت و خرابی‌هایی که بر اثر بی‌نتیجه ماندن ملی شدن صنعت نفت در سال ۱۹۵۱ (۱۳۲۵) پیش آمد توسعه صنعتی را ۸ سال دیگر هم عقب انداخت. حتی وقتی شاه (سابق) فرصت این را داشت که توجهش را به صنعت معطوف کند بخاطر ملاحظات سیاسی مردد بود. او بخوبی از خطر سیاسی ضمنی ایجاد یک پرولتاریای صنعتی با قدرت بالقوه اعتراضی به نام اعتصاب‌آگاه بود.

رضاخان در سال ۱۹۳۶ تشکیل سندیکای کارگری را غدغن و اعتصاب را غیرقانونی کرده بود. با وجود این حضور نیروهای شوروی و انگلستان در دوران جنگ دوم جهانی در ایران مقدمه یک دسته اعتصابات کارگری بود (۵۴). موثرترین این اعتصابات در صنایع نساجی صورت گرفت و گفته شد که حزب توده آن را سازمان داده است.

شاه (سابق) بر اثر فشار کارگران، ناگزیر به ایجاد شورای متحده کارگران در سال ۱۹۴۴ رضایت داد. بدنبال این، یک قانون کار در ۱۹۴۶ و قانون دیگری در ۱۹۴۹ تصویب رسید که ساعت کار را به ۴۸ ساعت در هفته محدود می کرد (۵۵) .

بدنبال کودتا و ساقط کردن حکومت ملی دکتر مصدق، کارگران بشدت مورد سوءظن قرار گرفتند، بخصوص بخاطر اتهام نفوذ عناصر توده‌ای در آنها. این امر موجب انحلال اتحادیه‌ها، غیرقانونی شدن اعتصاب و ایجاد سندیکای فرمایشی شد. در سال ۱۹۵۹ قانون جدید کار وضع شد که در سال ۱۹۶۵ اصلاحاتی در آن بعمل آمد تا در مقابل امتیازاتی که در ظاهر به کارگر در درون کارخانه‌ها داده شده بود سندیکا را از سیاست بطور کامل برکنار نگاه دارد (۵۶) . از آن پس دیسیپلین محیط کار با استفاده گسترده از سواک و عواملش همراه با گاردهای مسلح ظاهرا حفاظتی کارخانه که اغلب از ارتش مأمور شده بودند بشدت حفظ می‌شد.

بنابراین تصادفی نیست که پس از آنکه شاه سابق اصلاحات ارضی اش را انجام داد، مخالفان پارلمانی را سرکوب کرد، و نیروی کارگر صنعتی را بشدت تحت سلطه گردآورد امر ایجاد صنایع سرعت گرفت.

ارباب‌های جدید

افرادی که در این دوران رشد پویا بصورت سرمایه‌دار ظاهر شدند اغلب از خانواده‌های معمولی بودند. ثروت‌های سنتی حاصل از زمین در املاک یا خدماتی نظیر بانکداری سرمایه‌گزاری می‌شد. توسعه اقتصادی از سال ۱۹۲۰ - (۱۲۹۹) به بعد موجب تحکیم و افزایش سریع ثروت‌های موجود شده بود، مگر در مواردی که املاک و دارائی‌های خانواده‌ها (بدلیل مخالفت با رژیم یا صرف حرص رضاخان به گردآوری مال) بعلل سیاسی توقيف شده بود. اقدامات رضا شاه در سالهای ۱۹۲۷ و ۱۹۲۸ (۱۳۰۶ و ۱۳۰۷) برای ثبت املاک در حوزه پایتخت به زمین‌داران بزرگ اجازه داد که (سوء) استفاده کلانی بکنند. مالکیت براین گونه زمین‌ها اغلب از راه دست‌اندازی یا بخشش‌های سلاطین بصورت تیول و غیره، حاصل شده و حد مرز آنهم تا

آنجا که زمین بارآور بود پیش برده شده بود، یعنی زمین‌داران مدعی بودند که تا آنجا که زیرکشت و آبیاری قرار گرفته متعلق به آنان است، اما خانواده‌های ملاک حریص‌تر (به این حد هم قناعت نکردند) و مدعی مالکیت زمین‌ها حتی فراتر از حدی که کشت شده بود، یعنی زمین‌های بایر و موات، شدند و به این ترتیب نسبت به زمین‌هایی که متعلق به آنان نبود ولی در عین حال مدعی خصوصی هم نداشت حق مالکیت قانونی پیدا کردند. با گسترش پایتخت این زمین‌ها بسیار ارزشمند شد (۵۷). گفته می‌شود که خانواده‌هایی نظیر فرمانفرماهیان و وثوق از این ممر بسیار سود برده‌اند. اصلاحات ارضی هم ثروت‌های سنتی (که ملک و ساختمان بود) را تغییر عمدی داد. فروش زمین‌های زراعی زمین‌داران را صاحب پول نقد کرد و توجه آنان را به مستغلات شهری که ارزشش بی‌نهایت بیشتر است معطوف کرد. اما ثروتی که به این ترتیب بدست آمده بود جنبهٔ تولیدی نداشت.

صاحبان صنایع اغلب از کارهای تجاری در بازار به این جهت آمده بودند و در بیشتر موارد از تجارت سنتی و از راه نمایندگی شرکت‌های بین‌المللی به ایجاد همان صنعت در مملکت تغییر شغل داده بودند. برای رسیدن به این مرتبه احتیاج به نفوذ دربار و فشارهای سیاسی بود و بالنتیجه محدودی از این افراد را می‌توان با معیارهای معمول غرب خود ساخته خواند. برخی از این افراد که با تکیه به ابتکار و پشت‌کار شخصی موفقیتی بدست آورده بودند بعداً به حلقهٔ وابستگان به دربار کشانده شدند و مستقیماً توسط شخص شاه (سابق) برای ایجاد صنایع خاص مورد استفاده قرار گرفتند.

احمد خیامی که کارخانه ایران ناسیونال را در سال ۱۹۶۲ (۱۳۴۱) بنیاد گذاشت، کارخانه‌ای که بزرگترین شرکت بخش اتومبیل‌سازی با یکی از بزرگترین نیروهای کارگری مملکت شد، نمونه جالبی است. او که در سال ۱۹۲۸ (۱۳۰۷) در مشهد متولد شده بود پیشینهٔ سنتی بازاری داشت.

"در طول جنگ دوم جهانی، من در کار صادرات بودم و خشکه‌بار می‌فروختم، و وقتی جنگ تمام شد ورشکست شده بودم. از این‌رو اولین سرویس اتومبیل‌شوئی را با سرمایه‌ای برابر با ۴۰۰۵ ریال تاسیس کردم. در عرض چهارسال نماینده فروش اتومبیل مرسدس بنز در استان خراسان شدم. بعد همهٔ کارهایم را به برادرم واگذار کردم و به تهران آمدم و ده سال بعد از بازگردان آن سرویس ماشین شوئی، توانستم ایران ناسیونال را

در تهران بنیاد بگذارم. در مرحلهٔ اول، با استفاده از نام تجاری مرسدس-بنز، اتوبوس، مینیبوس و کامیون می‌ساختیم. به مجرد آنکه به ساختن پیکان اقدام کردم برادرم را دعوت کردم که به من ملحق شود. " (۵۸)

احمد خیامی، که ادارهٔ امور کلی ایران ناسیونال را به برادرش محول کرده بود، به فروشگاه‌های زنجیره‌ای روآورد. او فروشگاه‌های زنجیره‌ای کورش را که اولین تلاش در ایران برای ایجاد این نوع خردۀ فروشی‌ها در مقیاس وسیع بود بنیان گذاشت. این حرکت هم بدستور شاه (سابق) انجام گرفت (۵۹). بعدها، برای آنکه کالای موردنیاز این فروشگاه‌ها را تأمین کند به کارخانه‌های تولیدی نظیر تولید پوشک، مبلمان، و کشت و صنعت روآورد. بنابراین در طول یک نسل تغییری از تجارت سنخ بازار به ورود به قلب بخش مدرن اقتصاد صنعتی و شروع تجاری که بصورت عمودی همه‌جانبه و بهم پیوسته است رخ داده است.

مورد حبیب ثابت هم همین‌قدر قابل توجه است. او که متولد ۱۹۰۳ - (۱۲۸۲) است در چهارده سالگی بعنوان شاگرد یک مغازه دوچرخه سازی شروع به کار کرد. او با پساندازهایش یک ناکسی خرید و از درآمد تاکسی - رانی یک کامیون دست دوم ارتشی خرید که اولین شرکت حمل‌بار ایران را با آن بنیان گذاشت (۶۰). بعدها امتیاز نمایندگی فولکس واگن و تولید پیسی‌کولارا بدست آورد و بعداً در کار شرکت‌های جنرال ناپیر و رایر ایران، واسکویت وارد شد. منافع تجاری او در حال حاضر (زمان نوشتن کتاب) حدود پنجاه شرکت را در بر می‌گیرد که تقریباً ده‌هزار نفر در استخدام آنها هستند. در عین حال او یکی از شروتمندترین چهره‌های تجارت ایران است و این شروت را با ساختن قصری شبیه قصر پیتی تریانون Petit Trianon ماری آنتوان در تهران با هزینه تقریبی پانزده میلیون دلار (تقریباً یکصد و پنج میلیون تومان) به نمایش گذاشته است!

نمونه‌های دیگری هم هست. گروه صنایع ملی (کفش ملی و غیره) متعلق به خانواده ایروانی از یکی از صنایع کوچک و سنتی بازار - کفاشی - مایه گرفت. در طول یک نسل نام (کفش) ملی معروف‌ترین نام تجاری ایران شد. این گروه کامل الترکیب‌ترین گروه در میان همه گروه‌های بخش خصوصی ایران است، که مالک دباغخانه‌ها و کارگاه‌های رنگرزی خود است و علاوه بر آن نمایندگی‌های فروشی هم در خارج دارد. هرچند این گروه چنان گسترش یافته است که کار اولیه و اصلی آن، کفش ملی، دیگر جزئی از نام شرکت اصلی مالک نیست. گروه ملی غالباً در امور متنوعی نظیر صنایع

غذایی و حمل و نقل بین‌المللی دست دارد. بزرگترین گروه بخش خصوصی هم از زمینهٔ سنتی بازار بوجود آمد. گروه صنعتی بهشهر در سال ۱۹۴۴ - (۱۳۲۳) توسط خانواده لاجوردی ایجاد شد و در اول کار در امر واردات کالای مصرفی، موادخام، و منسوجات فعالیت داشت. از آن پس امپراطوری این گروه توسعه یافته و اکنون صاحب تمام سهام ۲۶ شرکت و صاحب قسمتی از سهام ۲۶ شرکت مشترک دیگر است.

یکی از ویژه‌های عمومی این‌ها و دیگر امپراطوری‌های جدید اقتصادی تجاری این است که این امپراطوری‌ها - حتی اگر در اول کار محصول کار یکنفر بوده‌اند - به اصرار در محدودهٔ روابط خانوادگی محدود نگاه داشته شده‌اند. این نکته هم قابل توجه است که عناصر پویاتر جامعهٔ تجارت اغلب از خارج از تهران آمده‌اند و نسبت بالائی از آنها از یزداند (۶۲). شرایط محیط برای آسهایی که کمترین حس ابتکاری داشته‌اند بسیار مساعد و در عین حال قابلیت انعطاف افراد هم از حالت تجارت سنتی به اقتصاد صنعتی بسیار جالب توجه بوده است. نسل جدیدی که حالا کار را از پدرانشان تحويل می‌گیرند همه تحصیلکرده خارج‌اند.

استنتاج

رشد اقتصاد ایران سطزی استثنایی سریع بوده است و قسمت‌اعظم این رشد از اواسط دههٔ ۱۹۵۰ به بعد اتفاق افتاده است. مخصوصاً صنعت چنان سریع و در مدتی چنان کوتاه گسترش یافته که انسان فراموش می‌کند این صنعت چقدر جوان است: در میان همهٔ صنایع، تعداد بسیار محدودی بیشتر از ۱۶ سال عمر دارد. اولین موافقنامه برای مونتاژ یک اتومبیل فیات ۱۱۰۵، در سال ۱۹۶۵ (۱۳۴۹) امضاء شد. اولین تلاش وسیع برای بررسی منابع معدنی ایران، با ایجاد انتستیتو زمین‌شناسی، در سال ۱۹۶۲ (۱۳۴۱) آغاز شد. در همین سال، اولین کارخانه کودشیمیائی ایران، با طرفیتی نزدیک به طرفیت کامل، در شیراز شروع به کار کرد. اولین تراکتور مونتاژ ایران، در سال ۱۹۶۸ (۱۳۴۷) از کارخانه ساخته رومانی در تبریز خارج شد. در سال ۱۹۷۲ (۱۳۵۱) - اولین واحدهای کلیدی مهندسی - کارخانه‌های ماشین (افزار) سازی تبریز و اراک - همراه یک کوره کوچک ذوب آلومینیوم در اراک به کار افتاد و کارخانه ذوب آهن اصفهان در ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) شروع به کار کرد. تاخیر نسبی رسیدن ایران به این سنگ نشانه‌های صنعتی ساکیدکننده تلاش عظیمی است که ایران برای گذر از فقر و عقب‌افتادگی شروع قرن بیستم بعمل آورده است.

با وجود شروع توسعه، برنامه‌ریزی شده در اوایل دوران بعد از جنگ دوم جهانی، ظهور هدفهای استراتژیکی یک پدیدهٔ جدید بوده است. توسعه تا زمان چهارمین برنامهٔ عمرانی پنجساله بصورت قطعات ناپیوسته و ناهم‌آهنگ انجام می‌گرفت. این امر تا حدی بدی سازمان‌دهی و جهت نداشتن را منعکس می‌کرد. و از این مهمتر این امر معلول نوعی ناتوانی – که همیشه هم تقصیر ایران نبود – در تجهیز منابع بود. فی‌المثل تلاش‌های اولیه‌ای که برای تکیه وسیعتر بر روی درآمدهای نفت شده برآثر شکست ملی شدن صنعت نفت، بشدت ناکام ماند. همچنین تلاش ایران برای بهره‌گیری حداکثر از درآمدهای نفت بعلت طبیعت بازار بین‌المللی این کالا و رابطهٔ تاریخی با شرکت‌های نفتی ناکامیاب ماند. و حتی تا سال ۱۹۷۱ هم ایران مجبور بود برای تحصیل منابع مالی اضافی از کنسرسیوم نفت در مقابل بهرهٔ مالکانه مساعده بگیرد (۶۳).

توسعهٔ سریع اقتصادی ایران به جای عوض کردن ساخت‌های قدیمی، متکی بر آنها شد. یک بخش مدرن در کنار اقتصاد سنتی روستائی رشد کرد ولی این دو جدا از هم باقی ماندند. ابعاد مملکت، جداافتادگی و تنوع شدید طبیعت جمیعت، همراه با یک بوروکراسی فاسد و دست و پاگیر و ارتباطات ضعیف این فاصله را ژرف‌تر کرد. در نتیجه منافع تکنولوژی وارداتی و بهره‌گیری از درآمدهای نفت در اطراف تهران و چند شهربرگزیده در استانها ماند و رشد کرد. این توسعهٔ ناهم‌آهنگ، که احتمالاً ناگزیر هم بود، وقتی ایران با افزایش درآمد نفت در ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) سرمایه‌گذاری‌ها و خرج‌کردن‌ها را سرعت بخشد، مشکل بزرگی بوجود آورد.

رضاشاه و محمد رضا شاه سابق، مثل اغلب حاکمان کشورهای روبرو شدی که یک بخش کشاورزی بزرگ و جمیعت کشاورز محرومی دارند، سیاست و توسعهٔ کشاورزی را چنان با هم درآمیختند که این امر کاملاً با هم مخلوط شد. توسعهٔ کشاورزی بصورت مساله تملک زمین و وفادارنگاه‌داشتن زارعان درآمد نه یک مساله اقتصادی تولیدی. بنابراین وقتی رشد اقتصادی به تقاضا برای کالای مصرفی دامن زد و سطح زندگی بالا رفت، بخصوص از اواخر دههٔ ۱۹۶۰ به بعد، ناگهان ایران خود را با کمیود مواد غذایی روبرو دید. متاسفانه در زمانی که می‌باید برای حل مساله این کمیودها تغییراتی در ساخت اصلی کشاورزی داده شود، آنقدر اولویت‌های دیگر در نظر سیاست – گزاران دولتی وجود داشت که بخش کشاورزی بدون آمادگی برای مقابله با افزایش دائمی تقاضا وارد سالهای دههٔ ۱۹۷۰ شد.

یادداشت‌ها

- ۱- ماموریت برای وطنم
- ۲- دنیس رایت - انگلیسی‌ها در میان ایرانیان (لندن - هایندمان، ۱۹۷۷) صفحه ۱۰۶
- ۳- همان کتاب - صفحات ۱۱ و ۱۲۶ - ۱۲۸. یک فهرست سری از منافع انگلیس در ایران در سال ۱۹۱۹، هفت منفعت اصلی را به ترتیب درجه اهمیت ذکر کرده بود. نفت در درجهٔ چهارم پس از تلگراف، بانک شاهنشاهی، و تجارت دریائی خلیج‌فارس بود.
- ۴- ا. ب. یگانگی، تاریخ جدید اقتصادی ایران (نیویورک، ۱۹۳۴) صفحات ۱۹-۳۳
- ۵- کتاب دنیس رایت. صفحه ۱۰۶
- ۶- جهانگیر آموزگار و علی فکرت: ایران: توسعه اقتصادی تحت شرایط دولانه (شیکاگو، دانشگاه شیکاگو، ۱۹۷۱) صفحه ۱۲-۱۴
- ۷- دولت اختلاف مهم "سودخالع" را نمی‌فهمید و از اینرو شرکت نفت انگلیس و پرشیا می‌توانست سودی را که به خزانهداری انگلیس می‌دهد از سودخالع کم کند. کتاب دنیس رایت صفحه ۱۰۸ را هم به بینید.
- ۸- آنتونی سامپسون - هفت‌خواهر (لندن - ۱۹۷۶) صفحه ۱-۲۵ (این کتاب توسط ذبیح‌الله‌منصوری به فارسی ترجمه شده است.)
- ۹- همان کتاب صفحات ۲۲-۳ - شرکت انگلیس و پرشیا تا سال ۱۹۵۴ ارزشمندترین دارایی شرکت نفت بریتانیا (بی‌پی) بود.
- ۱۰- کتاب دنیس رایت - صفحه ۱۰
- ۱۱- کتابخانه دفتر امور هند، اسناد هامیلتون - نامه گورزون به هامیلتون - ژوئیه ۱۹۰۱
- ۱۲- کتاب آموزگار و فکرت، صفحه ۱۴
- ۱۳- همان کتاب صفحه ۱۵
- ۱۴- ژولیان باریر، توسعه اقتصادی ایران - ۱۹۰۰ - ۱۹۷۰ (لندن، چاپ دانشگاه آکسفورد، ۱۹۷۱ صفحه ۵۹)
- ۱۵- تولید اولیه ۴۳۰۰۰ تن بزرگ (برابر با ۲۰۰۰ پاؤند) در سال بود. در سال ۱۹۱۹ از مرز یک میلیون تن در سال گذشت و در ۱۹۳۸ به ۹۰۰ میلیون تن رسید. در ۱۹۵۵ تولید ۳۱۲۵ میلیون تن بود.
- ۱۶- اظهارنظر یکی از مقامات شرکت نفت انگلیس و ایران به نویسنده
- ۱۷- کتاب آموزگار و فکرت
- ۱۸- اعضای اولیه کنسرسیوم عبارت بودند از: بی‌پی (۴۰ درصد)، شل (۱۴ درصد)، اکسن، گلف، سوکال و تکزاکو (هرکدام ۸ درصد) و سی‌اف‌پی (۶ درصد). در سال ۱۹۵۵ اهرکدام از پنج شرکت آمریکائی یک هشتم سهمشان را رها کردند تا ۵ درصد سهام کنسرسیوم به ۹ شرکت "مستقل" آمریکائی برسد.
- ۱۹- سامپسون. هفت‌خواهر. صفحات ۵ - ۱۴۰ و ۱۴۱ - ۲ - ۱۸۴
- ۲۰- ایران آلمانی، اکوآف ایران - تهران ۱۹۷۷، صفحه ۳۵۸ - ۳۲ کتاب آموزگار و فکرت را هم به بینید. این شانه یک افزایش ۳۲ درصدی در تولید و ۱۱۳ درصدی در درآمدها بود.
- ۲۱- برآسان گفتگوهای نویسنده با مقامات مختلف شرکت ملی نفت ایران و اعضای کنسرسیوم در فاصله سالهای ۱۹۷۳-۱۹۷۷. گزارش‌های سالانه شرکت ملی نفت ایران - ۵ - ۱۹۷۳ را هم به بینید

- ۲۲- کتاب آموزگار و فکرت - صفحات ۳۶-۸
- ۲۳- همان کتاب - صفحات ۷-۲۶. تا اوایل سال ۱۹۳۰ ایران قسمت اعظم نفت موردنیازش را از روسیه وارد می‌کرد در حالی که شرکت نفت انگلیس و پرشیا نفت ایران را به اروپا صادر می‌کرد.
- ۲۴- همان کتاب صفحه ۱۷- طبق قرارداد ۱۹۳۳ بیست درصد سهام اضافه بر ۲۵۰ ریل ایران باید به دولت ایران داده می‌شد.
- ۲۵- کتاب باربر صفحه ۱۳۶
- ۲۶- ایران آلمانی، ۱۹۷۷، صفحه ۴۱۶. سیستم قنات در عمان هم یافت می‌شود و در آنجا آن را فلوج می‌نامند.
- ۲۷- کتاب باربر، صفحه ۱۳۶
- ۲۸- همان کتاب صفحه ۱۳۲
- ۲۹- ایران آلمانی، ۱۹۷۷ صفحه ۳۰۹
- ۳۰- اسماعیل عجمی (اصلاحات ارضی، مدرنیزاسیون دهستان و توسعه کشاورزی در ایران) رساله عرضه شده به سمپوزیوم تخت جمشید. سپتامبر ۱۹۷۵. چاپ شده توسط انتیتو مطالعات انسانی اسپن.
- ۳۱- اولین اقدام اصلی برای تقسیم زمین‌های سلطنتی در سال ۱۹۵۱ انجام گرفت ولی دکتر مصدق جلوی این کار را گرفت (بعلتی که در متن آمده است) و بار دیگر در ۱۹۶۰ دوباره شروع شد. املاک سلطنتی توسط رضاخان از راه رشوگیری، غصب و توقیف بدست آمده بود. در میان این املاک زمینی که به نرخ روز خریده شده باشد بسیار نادر بود. اوقاف، بخصوص اوقاف مرقد مطهر حضرت رضا علیه السلام بسیار وسیع بود. مردم وقف املاک خود را به فروش آتیها به قیمت‌های دلخواه به خاندان سلطنتی ترجیح می‌دادند. قبل از اصلاحات ارضی، شاه (سابق) مالک ۴ درصد زمین‌های زیرگشت بود.
- ۳۲- کتاب آموزگار و فکرت. صفحه ۱۱۶
- ۳۳- آن لامبتون - اصلاحات ارضی ایران ۱۹۶۲-۱۹۶۶ (لندن - چاپ دانشگاه آکسفورد، ۱۹۶۹) مطالعات لامبتون در مورد اصلاحات ارضی معمولاً بعنوان کامل‌ترین و مستند‌ترین این نوع بررسی‌ها یاد می‌شود.
- ۳۴- گزارش بانک مرکزی ایران ۱۹۷۵/۶ (۱۳۵۴/۵) صفحه ۸۳
- ۳۵- تقسیم زمین میان کارگران بی‌زمین (خوشنشین‌ها) به این دلیل که موجب پراکندگی بیشتر زمین می‌شود کنار گذاشته شد.
- ۳۶- فاینانشال تایمز ۲۸ ژوئیه ۱۹۷۵
- ۳۷- گزارش سالانه بانک مرکزی ایران ۱۹۷۵/۶ (۱۳۵۴/۵) صفحه ۸۳
- ۳۸- فاینانشال تایمز، ۲۱ ژوئن ۱۹۷۶
- ۳۹- اظهارنظر منصور روحانی وزیر کشاورزی به نویسنده. تخمین زیرین از جانب مقامات بانک جهانی و مقامات دولت آمریکا در منطقه اعلام شده است.
- ۴۰- فاینانشال تایمز، ۲۸ ژوئیه ۱۹۷۵
- ۴۱- فریدون فیروزی "فعالیت‌های صنعتی و اقتصاد ایران" مجله بررسی‌های اقتصادی ایران، تهران شماره ۱ (سال ۱۹۷۶-۱۳۵۵) صفحه ۴ در طول این دوره نسبت کارگران شاغل در کشاورزی از ۵۶ درصد به ۴۱ درصد کاهش یافت.

- ۴۲- همان مقاله صفحه ۱۲
- ۴۳- کتاب باربر صفحه ۲۰۳
- ۴۴- همان کتاب صفحه ۲۰۶
- ۴۵- مقاله فریدون فیروزی - صفحه ۲۸ - ۲۶ . از آنجا که در دهه ۱۹۵۰ صنعت بسرعت
گسترش یافته بود دچار مشکلاتی از نظر جریان پول نقد شده بود که با دخالت دولت
نجات یافت.
- ۴۶- همان مقاله
- ۴۷- همان مقاله
- ۴۸- کتاب آموزگار و فکرت - صفحه ۴۹
- ۴۹- همان کتاب صفحه ۴۸
- ۵۰- همان کتاب
- ۵۱- کتاب باربر - توسعه اقتصادی - صفحات ۱۹۲-۳ . بیشتر از ۵۵ درصد سرمایه آمریکائی
بود .
- ۵۲- فیروزتوفیق "توسعه ایران : یک بررسی آماری" رساله عرضه شده به سمپوزیوم تخت جمشید
سپتامبر ۱۹۷۵ چاپ شده توسط انتستیتو مطالعات انسانی اپن (نیویورک ۱۹۷۶)
- ۵۳- کتاب آموزگار و فکرت - صفحه ۹۶
- ۵۴- کتاب باربر - صفحه ۳۶
- ۵۵- ت. جلیل - گارگران ایران : سرگویی و مبارزه برای اتحادیه‌های دموکراتیک (پیکار برای
حقوق سدیکائی در ایران . لندن ژوئیه ۱۹۷۶)
- ۵۶- ماده ۲۹ قانون گار می‌گوید : " سدیکاهای اتحادیه‌ها و گنفراسیون‌های گارگری حق
دخالت در امور سیاسی را ندارند . اما برای پاسداری از منافع صنفی و اقتصادی خود
می‌توانند با احزاب سیاسی ابراز همبستگی و همتگری کنند . " برای اطلاع از جزئیات
مطلوب به کتاب ت. جلیل بنام "گارگران به شاه جواب نه می‌دهند" (چاپ سازمان
پیکار برای حقوق سدیکائی در ایران ، لندن آوریل ۱۹۷۷) صفحه ۱۵۴-۲۴ مراجعه
کنید .
- ۵۷- برآسان اطلاعاتی که مصطفی فاتح رئیس کل بانک تهران به نویسنده داده است .
- ۵۸- جواب‌های مكتوب به سوالهای نویسنده در ژوئیه ۱۹۷۷
- ۵۹- همان سند
- ۶۰- نیوزویک ، ۱۴ اکتبر ۱۹۷۴
- ۶۱- حبیب ثابت اکنون (زمان نوشتن کتاب) در پاریس مقیم است و بعلت تحت تعقیب بودن
(در مبارزه با گرانفروشی) از بازیست به ایران امتناع می‌کند . اما فرزندان او گارهای
تجارتی اش را ادامه داده‌اند .
- ۶۲- شهرت یزدی‌ها بعنوان تجار موفق به موقعیت خاص شهر یزد که محافظ در گویر است و
تجارت تنها راه ادامه، حیات در آن است نسبت داده می‌شود . نفوذ زرتشتیان در یزد
هم که امر تجارت و سودبردن را تشویق گردیده‌اند موجب پیشرفت یزدی‌ها تصور می‌شود .
- ۶۳- گزارش سالانه بانک مرکزی ۱۹۷۴/۵ (۵۳/۴) صفحه ۱۵۷ در عرض سه سال بیش از
۵۱ میلیون دلار بالغ شد .

۴- سلطنت مستبد و سلسله پهلوی

" با خواندن تاریخ ایران روش میشود که اغلب اوقات همه جامعه چنان اداره می شده است که گوئی ملک طلق شخصی شاه است. "(۱)

از زمانیکه کورش کبیر در سال ۵۴۶ قبل از میلاد خود را شاه پرشیا (ایران) اعلام کرد (تابه امروز) طبیعت حکومت سلطنتی تغییر زیادی نکرده است . تداوم این نظام اغلب نه توسط وارت (قانونی) بلکه توسط کسانی که اراده و توانائی تحصیل قدرت را داشته اند حفظ شده است . موفقیت توجیه کننده اعتبار و بهترین ضامن باقی ماندن بر سریر قدرت بوده است .

این نظام به آن جهت باقی ماند که موثر ترین وسیله مرکز قدرت بود . لحظات عظمتی مثل دوران شاه عباس صفوی در قرن شانزدهم میلادی وجود داشته است ، اما اغلب اوقات سلاطین ایران بندرت مردمان روشن فکر و خیراندیشی بوده اند : " قسمت عظیمی از میراث سلطنتی عبارت بوده است از سلطنت مرکز مستبد های که مازاد کشاورزی را برای نگاهداری ارتش و بوروکراسی خود مورد استفاده قرار می داده و اکثریت عظیم توده مردم را بدور از مواضع قدرت در فقر و بیسواندی باقی می گذاشته است " (۲) .

بنابراین از خانواده سلطنتی بودن برای به سلطنت رسیدن شرط اساسی نبوده است و صرفا این رابطه به حفظ سلاطین ضعیف کمک می کرده است . مهم تر این بود که قدرت رهبری نشان داده شود ، این بود که فرد فرمانده (دستور دهنده به مردم) باشد . بنابراین وقتی در سال ۱۹۲۵ آخرین پادشاه قاجار ، تخت طاووس را ترک کرد ، این امری سنتی بود که مجلس (را ودار نمود) از رضا خان ، قوی ترین مرد آن روز به خواهد بسط نهاد . مهم نبود که او در خانواده های که بطور کامل خارج از نظام سلطنتی بود به دنیا آمد و راه خود را بسوی بالا گشوده بود .

پهلوی اول

طبق گفته خود شاه (سابق) پدرش در سال ۱۸۷۸ (۱۲۵۲) در استان مازندران ، کار دریای خزر متولد شده بود . پدر و اجداد او از رده نظامیان دونرتبه بودند . " هم پدر و هم پدربرزگ او در ارتش قدیم ایران درجه افسری داشتند " (۳) . خانه این خانواده هنوز در دهکده آلاشت ، در کوهپایه های مرتفع کوه های مازندران باقی است . آلاشت هنوز هم همان طور است که آن وقت که فقط دویست خانوار ساکن داشت و آنان در کلبه های گلی با سقف های حلبي یا ساخته شده از ساقه برنج زندگی می کردند . تنها مدرسه این دهکده در سال ۱۹۳۲ (۱۳۱۵) ساخته شد (۴) .

رضاخان در سن ۱۴ سالگی به بریگاد قزاق که تحت فرماندهی افسران روس بود ملحق شد و درجه به درجه خود را بالا کشید ، اول بصورت یک سرباز بیسوار و بعدا با سوادآموزی و نفوذ شخصی به درجه افسری رسید . بریگاد قزاق ، در آن دوران تنها نیروی جنگی مملکت بود و حدود ۳۰۰۰ - نفر نیرو داشت . رضاخان چهره ای مسلط با چشم های نافذ و نگاهی سرد بود که خود را در میان هم دیفانش بصورت یک مرد عمل و تصمیم و با انضباط کامل و تمايلات میهن پرستی شدید متمایز کرد . وقتی انگلیسی ها در اوخر سال ۱۹۲۰ آماده بیرون بردن نیرو هایشان از شمال ایران می شدند ، رضاخان در میان افسران قزاق از همه مشخصتر تلقی می شدو و قی افسران قزاق از ترس همراه شدن شان بار فقای بولشویک شان مخصوص شدند ، ترفیع شد . *

مقارن خروج انگلیسی ها ، رضاخان توسط مأمور ژنرال سراد موند آیرون ساید فرمانده نظامی منطقه به فرماندهی بریگاد قزاق منصوب شد و ژنرال آیرون ساید

* ترفیع رضاخان در بریگاد قزاق به توصیه افسران ارشد انگلیس و بعنوان مقدمه ای بریگ طرح دراز مدت که در ۱۳۵۴ با خلع احمد شاه به نتیجه مطلوب رسید انجام شد و نه بخاطر وطن پرستی یا نفوذ شخصیت او . اخراج افسران قزاق از ایران گه ترس از همراهی آنان با ارتش سرخ تازه تاسیس شوروی از یک سو و با میرزا کوچک خان در سوی دیگر صورت گرفت و سرگویی میرزا کوچک خان بدست رضاخان بدنبال توافق حکومت ایران با شوروی ها در واقع همه جزئی از نقشه نگاه داشتن ایران در حوزه نفوذ انگلیس بود که بدست رضاخان انجام گرفت . برای اطلاع از جزئیات این دسیسه ها به کتاب های مربوط به قیام جنگل و تغییر سلطنت در ایران رجوع کنید . م

بخوبی میدانست که رضاخان از این قدرتی که بدست آورده است ممکن است برای برکناری یا مقابله با احمدشاه (۵) استفاده کند. این درست همان کاری بود که رضاخان کرد - روز ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ (سوم اسفند ۱۲۹۹) با فراغت از قزوین به تهران لشگر کشید و احمدشاه را مجبور کرد دولت را عوض کند. *

پس از یک دوره نا آرام چهارساله، سلطان احمدشاه قاجار در مهرماه ۱۳۰۴ (اکتبر ۱۹۲۵) به رای مجلس از کاربرکنار شد و به این ترتیب عمر سلسله‌ای که در عرض ۱۴۶ سال دوام آن فقط یکی از پادشاهانش به مرگ طبیعی تخت خود را ترک کرده بود به پایان رسید. رضاخان که از سردار - سپهی (وزارت جنگ) به نخست وزیری احمدشاه رسیده بود، انتخاب طبیعی اگر چه نه غیرقابل جلوگیری، مجلس برای سلطنت بود.

رضاخان که بشدت تحت تاثیر سرمشق مصطفی کمال (آتاتورک بعدی) قرار گرفته بود مدتی با ایده ایجاد جمهوری در ایران بازی کرد. * * پرسش بعدهانوشت: "مطمئنم که پدرم مدتی نظریه جمهوری را ترجیح می‌داد." (۶) در این مرحله توجه خاص او (در ظاهر) به امر متعدد کردن مملکت، ایجاد نظم و قانون، و از میان بردن رکود و پوسیدگی ویژه آخرین سالهای دوران

* کودتای حوت ۱۲۹۹ که در واقع مقدمهٔ تغییر سلطنت بود موجب روی گارآمدن سید ضیاء الدین طباطبائی به سمت نخست وزیر و رضاخان به سمت وزیر جنگ شد. سید ضیاء الدین طباطبائی در همان شروع کار با وطنخواهانی مثل دکتر محمد مصدق که در آن زمان والی (استاندار) فارس بود برخورد پیدا کرد که شرح مفصلش در کتاب‌های که اخیراً در مورد زندگی و مبارزات دکتر مصدق چاپ شده‌اند مذکور است.

* در مورد خیمه شب بازی جمهوری رضاخانی در ایران اسناد متعددی وجود دارد که هدف صرفاً پیدا کردن راهی برای رسیدن به قدرت مطلقه بوده است. مخالفت همهٔ وطنپرستان ایران در آن زمان، نظیر مرحوم مدرس، ملک الشعرا، بهار، مصدق و امثالهم در مجلس و نویسندهان و شعرائی نظیر عشقی و امثالهم با این جمهوری بازی که بتحریک رضاخان و عمالش به راه افتاده بود در واقع با دیکتاتوری رضاخان بود نه با جمهوری. عشقی در مورد جمهوری در آخرین شماره روزنامه قرن بیستم خود مقالات و اشعار تکان‌دهنده‌ای دارد که همین‌ها یکی از علل قتل او بدست عمال رضاخان شد.

قاجاریه بود. * برای برگشتن توجه او به سلطنت دو توضیح احتمالی وجود دارد. با توجه به ترس سنتی از روسیه و نگرانی از اثرات انقلاب بولشویکی روسیه، ایجاد جمهوری ممکن بود بسیاری از ایرانیان را بترساند و آنان را نسبت به مقاصد او مشکوک کند. و ثانیاً روحانیون که طبقه بسیار با نفوذی بودند نسبت به مساله، ایجاد جمهوری (از طرف رضاخان) بشدت مشکوک بودند. ** به این ترتیب در زمانی که اتحاد امری حیاتی بود، ایجاد جمهوری ممکن بود زمینه‌ای برای درگیری‌ها و عدم اتحاد شود.

رضاخان در ۲۵ آوریل ۱۹۲۶ (اردیبهشت ماه ۱۳۰۵) بنام رضاشاه پهلوی تاجگذاری کرد. *** انتخاب نام پهلوی از جانب او اهمیت ویژه‌ای داشت. این امر نمودار تمایل او به مربوط کردن خود با عظمت‌های گذشته ایران و اعتبار بخشیدن به سلسله، جدید بود. پهلوی نام زبان پارت‌ها که بعد از دوران تسلط اسکندر بر ایران حکم رانده بودند، بود و مبنای زبان امروزی ایران تلقی می‌شد. رضاخان خود را فرمانروائی از نژاد اصیل ایرانی تلقی می‌کرد برخلاف قاجارها (که از نژاد ترک بودند). (۲)

احتیاج به توجیه وجود و اعتبار سلسله، پهلوی یک موضوع مورد توجه اصلی این سلسله بوده است. رضاخان به این امر کمتر توجه داشت ولی پرسش بیشتر متوجه این موضوع بود. فی‌المثل رضاخان اغلب روی زمین می‌خوابید و از خوابیدن در تختخواب سلطنتی ابا می‌کرد و همیشه خود را سر باز و آسود می‌کرد و در واقع اولین باری که لباس غیرنظمی پوشید زمانی بود که در سپتامبر ۱۹۴۱ (شهریور، مهر ۱۳۲۵) در بندر عباس سوار کشته انگلیسی که او را به تبعید می‌برد شد. رضاخان هر چند تشریفات درباری را رعایت می‌کرد اما سلیقه ساده‌ای داشت و هوشش بیشتر غریزی بود تا پرورش

* اعتقاد رضاخان به نظم و قانون را می‌توان بهتر از همه از رفتار او با مدیران مطبوعات، و منجمله شلاق زدن مدیر روزنامه ستاره ایران بخارط یک مقاله انتقادی دریافت.

** رجوع گنید به مذاکرات مجلس در آن سالها و به روزنامه‌های شفق سوخ، ستاره ایران، و قرن بیستم آن سالها.

*** در مورد تغییر سلطنت و نقش بازیگران آن رجوع گنید به کتاب‌های خلع احمدشاه، مجلس موسسان و مقدمات تغییر سلطنت از حسین مکی و نطق‌های دکتر مصدق، مرحوم مدرس و دیگر وکلای مخالف در جلسه چهارم مهرماه ۱۳۵۴ مجلس شورای ملی، زمان تصویب ماده، واحده خلع احمدشاه.

یافته. حتی در اواخر حکومتش هم، رضاخان سواد زیادی نداشت.
ماروین زونیس در کتاب "طبقهٔ ممتازه سیاسی ایران" می‌نویسد: "دامنهٔ
بیسوادی رضاخان بعنوان یک شاهنشاه نکتهٔ مبهمی است ولی مسلم است که
او هرگز سواد کافی نداشته است." (۸)

قصد او ساده بود، تجدید حیات ایران و پایان دادن به مداخلهٔ خارجی.
او نام مملکت را در سال ۱۹۲۴ از پرشیا به ایران عوض کرد – که ایران در
واقع از ریشه آریان گرفته شده بود (پارس‌ها در واقع فقط یکی از قبایل هند
و اروپائی بودند که به فلات امروزی ایران مهاجرت کردند و در آن سکنی
گزیدند). رضاخان در وطن پرستی شیوه‌ای خاص و بسیار راست‌گرایانه
داشت. او به نوسازی ایران، با وجود آنکه گاه معنای آنرا نمی‌فهمید،
اهمیت میداد. او اعزام محصلین به خارج و بنیادگاری دانشگاه تهران را –
که اولین موسسه تحصیلات عالیه تخصصی در ایران بود – پذیرفت و حجاب
را بزور از سر زنان برداشت.

او جاه‌طلبی‌های شدیدی در مورد سلسله‌اش داشت. این جاه‌طلبی‌ها
به مربوط کردن پهلوی‌ها با ایران باستان و ایران تجدید حیات یافته
محدود نمی‌شد. او تصمیم گرفت که پرسش محمدرضا را با فوزیه خواهر
فاروق سلطان مصر پیوند دهد. بدون آنکه حتی چشم پرسش به فوزیه افتاده
باشد این ازدواج در سال ۱۹۳۹ صورت گرفت و قانون اساسی ایران برای
رفع اشکال مربوط به ایرانی نبودن مادر و لیعهد اصلاح شد. (۹)
پهلوی‌ها با یک سلسلهٔ سلطنتی واقعی ازدواج کرده بودند و این ازدواج
اتحاد بزرگی بنظر می‌رسید.

رضاخان، با وجود تظاهراتی در مورد قوانین جدید، خودکامه و بشدت
بسیار بود. او شروتش را از راه رشوه‌گیری، خریدهای به شمن‌بخس، و غصب،
و اغلب از راه زمین، بدست آورد. زونیس می‌نویسد:

"در زمان خلم رضاخان بیشتر از دوهزار دهکده بدست شاه جدید
افتاد. با استفاده از معیاری برابر با ۴/۸ نفر در هر خانوار، حدود
۲۳۵۰۰ نفر رعایا و مستقیماً در خدمت اعلیحضرت فئوال بزرگ
بودند." (۱۰) در واقع بلافاصله پس از خلم رضاخان، در منطقهٔ مازندران
یک شورش دهقانی درگرفت که خواستار بازگرفتن زمین‌هایشان بودند و بعدها
قسمتی از این زمین‌ها بازپس داده شد. (۱۱)

تمایل رضاخان به تأسیس یک سلسلهٔ پایدار نباید موجب ابهام
دستآوردهای او بشود. حس اعتمادبنفس ملی (سربلندی ملی) در آن

دوران نضج گرفت و زمینه یک کشور مدرن با ایجاد سازمان‌های اداری دولتی و یک ارتش درست پایه‌گزاری شد. در عین حال قدرت حکومت مرکزی را مختل کرده بودند گذشته در بسیاری از استان‌ها قدرت حکومت مرکزی را مختل کرده بودند درهم کوبیده شد. او همان قدرت را داشت که آتاتورک در ترکیه بدست آورده بود، و این قدرت راهم برای رسیدن به همان نتایج بکار گرفت، ولی میان این دو یک وجه تمایز اساسی وجود داشت. او در ظاهر ایران را غیرمذهبی نکرد و این بخاطر این بود که مذهب شیعه ویژگی خاص اسلامی ایران را بوجود آورده بود و بعلاوه رضاخان از درگیری (علنی) با نیروهای بسیار با نفوذ روحانی می‌ترسید. با این وجود بسیاری از ایرانیان سنتگرا او را ضدمذهبی می‌شناختند زیرا او اعلام کرده بود که روحانیون مانع اصلاحات او هستند پرسش بعدها نوشت: "اگر او (رضاخان) با روحانیون به خشونت رفتار نکرده بود، ممکن بود برنامه اصلاحات او سه تا چهار برابر مدتی که گرفت طول بکشد." (۱۲) عدم تمایل یا عدم توانائی او در از میان بردن نیروی واکنش مذهبی برای پرسش مشکلات زیادی به وجود آورد و خطر سیاسی جدی و عظیمی شد. *

رضاخان برخلاف آتاتورک قصد نداشت که نهادهای دموکراتی کشوری ایجاد کند و یا به ارتش نقش سیاسی و قانونی، نظیر ترکیه بدهد. او صرفا قدرت و امتیازات شاه را به بهای زیرپاگذاشتن قانون انسانی که روشنفکران و بازاریان اصلاح طلب در سال ۱۹۰۶ آن را به زور از قاجارها تحصیل کرده بودند، تقویت کرد. قانون اساسی که بر مبنای قانون اساسی بلژیک نوشته شده بود یک سلطنت مشروطه را پیش‌بینی می‌کرد ولی رضاخان بسرعت با استفاده از خطر نفوذ شوروی، تبلیغ احتیاج به یک حکومت مرکزی مقتدر، و نفوذ شخصی خود، این حکومت را به دیکتاتوری صرف تبدیل کرد.

* جالب توجه است که نویسنده که این کتاب را قبل از انقلاب اخیر ایران نوشته است خطر شدید مذهب را برای حکومت رضاخان و محمد رضاخانی درک گرده است. پیش‌گوئی نویسنده در این مورد با نقش قاطع مذهب در جنبش اخیر و سرنگونی حکومت پهلوی بنحو جالبی به واقعیت پیوست. خواننده البته توجه دارد که نویسنده به تبع غربی بودن خود و بعلت آنکه تحت تأثیر تبلیغات شدید حکومت روز در مورد مذهب بوده است از مذهب و نقش انقلابی آن برداشت‌های غلطی دارد و افتراضات رضاخان و پرسش را در مورد مخالفت مذهبیون با اصلاحات تکرار می‌گند.

"برای آنکه انسان در ایران کاری انجام بدهد، بطور سنتی باید هم تشویق در کار باشد و هم تنبيه. پدرم بیشتر از آنکه به تشویق یا ترغیب متکی باشد به تنبیه متکی بود... روانشناسی شرق در این موارد با روانشناسی غرب فرق دارد، و روشهای پدرم برای به انجام رساندن کارها با توجه به سنت استبدادی مردم ما از واقعیت زیاد دور نبوده" (۱۲).

رضاخان، مثل اغلب دیکتاتورها، خود را در حلقه، چهره‌های نامشخص چاکرمنش محاط کرد و دایره مشاورانش با پیرتر شدن او تنگتر شد. پرسش بعدهانوشت "این یکی از اشتباهات پدرم بود." (۱۴) رضاخان از غلبه بر مشکل ارتشاء هم که بسیار شایع بود عاجز ماند.

عقابت رضاخان برای حادثی که از او بزرگتر بودند، نابود شد. کشور و حوزه‌های نفتی ایران برای انگلیسی‌ها ارزش ویژه‌ای پیدا کرده بود. او که بندرت به خارج از ایران سفر می‌کرد درک نمی‌کرد که سیاست‌های طرفداری از آلمان او در شروع جنگ جهانی تا چه حد موجب ناراحتی انگلیسی‌ها و شوروی‌ها شده است. و حتی اگر این را هم درک کرده بود از درک این نکته که انگلیسی‌ها و شوروی‌ها قادرند در صورت بخطراحتی منافعشان حاکمیت ایران را در یک آن زیرپا بگذارند عاجز ماند. علامت این امر، حمله هیتلر در سال ۱۹۴۱ به روسیه شوروی بود. دو ماه بعد نیروهای متفقین وارد ایران شدند و او را با خفت خلع کردند و به تبعید فرستادند، که اول به جزیره موریس و بعداً به شهر ژوهانسبورگ بود که در آنجا در ژوئیه ۱۹۴۴ (۱۳۲۳) مرد. (جسد او را بعداً در مصر مومیایی کردند و به تهران آوردند و در آرامگاهی در نزدیکی ری به خاک سپردند). خطاهایی که رضاخان در قصاویش مرتکب شد به معنای آن بود که پرسش در ۲۱ سالگی بعنوان عروسک دست قدرت‌های متفق بر تخت نشانده شد.

محمد رضا شاه (سابق)

محمد رضا رویه‌مرفته از پدرش موجود پیچیده‌تری است. او زندگیش را بصورت یک آدم معمولی شروع کرد. روز چهارم آبان ۱۲۹۸ با خواهر دولقلویش اشرف متولد شد. در زمان تاجگذاری پدرش تقریباً هفت ساله بود. از آن پس به عنوان ولی‌عهد زندگی تحت حفاظت و تنهاشی را برای یادگیری امور سلطنت زیر نظر یک پدر سختگیر که اراده‌اش را تحمل می‌کرد گذراند. او طفل مريض حالی بود و از مرگ برایش حصبه به سختی نجات یافت. این بیماری و نفوذ شدید پدری سلطه جو از او جوان مصممی ساخت که می‌خواست تا آخرین حد ممکن خود را آزمایش کرده وجود خود را به اشبات

برساند – خصیصهای که بعدها در عشق به خلبانی آن را ظاهر کرد . او از پدرش کوچک جنهر است و بنظر می‌رسد که نسبت به قدخود عقدهای پیدا کرده است (او کفشهای پاشه بلند می‌پوشد و اصرار دارد که همه عکسهاش به نحوی گرفته شود که کوتاهی قدش معلوم نشود) .

از بسیاری از جهات او نقطهٔ مقابل پدرش شده است . در مقابل شیوهٔ خشن و آمرانهٔ دستوردهی رضاخان، او ظاهر خجول و لحن ملایمی دارد که مجبور شده است رفتار در جمع را یاد بگیرد . رضاخان نسبت به مسائل یک دید زمینی داشت و پرسش مدعی است که خوابنما می‌شود (۱۵) . رضاخان خود را بصورت یک وطنپرست نشان می‌داد، پرسش از این حد درگذشته و پی‌آنست که به حکومت خود جنبهٔ یک ماموریت خدائی دهد . او شاهد ادعای خود مبنی براین ماموریت خدائی را در جان بدربردن شگفت‌انگیزش از یک سانحهٔ هوایی و حداقل پنج بار قصد جانش نشان می‌دهد، از تلاش‌هایی که برای کشتن او بعمل آمد، دو تا ایش بی‌نهایت خطروناک بود : یکی روز چهار فوریه ۱۹۴۹ (۱۵ بهمن ۱۳۲۷) وقتی مردحوانی که بصورت خبرنگاران درآمده بود پنج بار به طرف او شلیک کرد و بار دیگر در ۱۵ آوریل ۱۹۶۵ (۲۱ فروردین ۱۳۴۴) وقتی یکی از سربازان گارد کوشید او را با مسلسل بکشد . (۱۶)

" وقتی توجه کنید که من با پنج گلوله زخمی شده بودم، یکی توی صورت، یکی توی شانه، یکی توی سر، دو تا دربدنم و یک گلوله هم توی لوله گیرکرده بود... باید به معجزه معتقد شوید . من سوانح هوایی فراوانی داشتمام و همیشه بدون آنکه خراشی بردارم از حادثه سالم بیرون آمدمام – به خاطر معجزه و خواست خدا و پیغمبر . " (۱۷)

محمد رضاشاه (سابق) برخلاف پدرش تحصیلات مناسبی کرده بود هرچند این تحصیلات در تهران در یک محیط بسته و در کنار فرزندان مقامات بالا و در دبیرستان لاروزه‌سویس هم در کنار فرزندان خانواده‌های ثروتمند اروپائی انجام شده بود . او اولین پادشاه ایران بود که در خارج تحصیلاتی کرد . بنابر گفته خودش این امر تجربهٔ بسیار مهمی بود که چشم او را به دنیای جدید باز کرد . (یکی از نمونه‌های بسیار مهم اوضاع روز وضع سفر او به سویس بود که با کشتی از بندر انزلی تا باکو و از آنجا با قطار در طول شوروی، لهستان و آلمان به سویس رسید .) (۱۸) هرچند مدرسه رفتن او در سویس او را از نفوذ و تحمیل اراده پدرش تا حدی برکنار نگاه داشت ولی نوعی اسکیزوفرنی فرهنگی در او بوجود آورد – نوعی احساس تحسین

و مجدوبیت نسبت به فرهنگ، تکنولوژی و نهادهای غربی و در عین حال یک واپستگی شدید و افراطی و تقریباً شونیستی به ارزش‌ها و سنت‌های ایران.

این حالت دوگانگی احساسی در مورد فرهنگ غرب با گذشت زمان بیشتر قوت گرفت و زیرینای اعتقاد او به این امر شد که ایران تجدید حیات یافته تحت تمدن بزرگ او وارد جرگهٔ کشورهای پیشرفته خواهد شد. همین واقعیت ما را در درک علت اینکه او می‌کوشید حکومت خودکامه‌اش را توجیه کند کمک می‌کند. چیزی که پدرش هرگز احساس احتیاج به انجام آن نمی‌کرد. در این مورد او نکنهٔ بسیار روشنگری را به اوریانا فالالاچی گفته است:

" باورکنید وقتی سه چهارم ملتی خواندن و نوشتمنی دانند، تنها راه انجام اصلاحات شدیدترین دیکتاتوری‌ها است – در غیر اینصورت به جائی نمی‌رسید، اگر خشن نبودم نمی‌توانستم اصلاحات ارضی را به انجام برسانم و تمام برنامه‌های اصلاحی‌ام شکست می‌خورد." (۱۹)

علاوه بر این او به توجیه سلطنت مستبده برای مردم هم احساس احتیاج کرده است. او نقش شاه خودکامه را بصورت ترکیبی از یک نقش پدرانه انقلابی، و رهبر میهمی تصویر کرده است. نمونه‌ای از این نوع فلسفه در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) وقتی گروهی از استادان دانشگاه تحت رعامت رئیس وقت دانشگاه تهران به دستور او یک سند ۷۰۵۵۰ کلمه‌ای تحت عنوان "فلسفه انقلاب ایران" تهیه کردند دیده می‌شود. این سند هر چند از بسیاری جهات فقط عذرخواه و توجیه‌کننده اقدامات سال ۱۹۶۳ – (۱۳۴۲) او یعنی درهم شکستن استقلال پارلمانی و انجام به اصطلاح انقلاب سفید که لبه تیزش اصلاحات ارضی بود – است ولی با این وجود سند افشاگری است.

" در امر انقلاب کردن رهبر ملت نقشی حیاتی دارد. یک رهبر قوی روشنگر با درک کامل شرایط موجود مفهوم انقلاب را در مغز خود ایجاد کرده و پیروزش می‌دهد، آن را به مردم منتقل می‌کند و آنگاه به پیاده کردن آن می‌پردازد."

بعارت دیگر ملت در امر تصمیم‌گیری نقشی انفعالی بازی می‌کند و فقط وقتی تصمیم گرفته شد مشارکت می‌کند. همین سند در مورد شاه بعنوان پدر و رهبر چنین می‌نویسد:

" هر چند پادشاهان ضعیف و قوی هر دو وجود داشته‌اند، اما ایده شاهنشاهی از نظر مردم و رای فرد است. شاهنشاهی چیزی بیشتر از صرف

یک مقام اجرائی تلقی می‌شود. دوران‌های عظمت ایران با فرمان‌روایی شاهان توانا همراه بوده است. خصیصه بارز این افراد این بوده است که آنان از میان مردم برخاسته و فعالانه به کار پرداخته و نقش سنتی شاه را بعنوان فرمانده، رهبر مردم بعهده گرفته‌اند. این نوع پادشاهان همیشه از پشتیبانی مردم که با آنان در تماس مستقیم بوده‌اند برخوردار شده‌اند. گاه این پشتیبانی از طریق جوابگوئی به سوالاتی که شاه از مردم کرده است، مثل رفراندوم ملی که شاهنشاه در ۱۹۶۳ (۱۳۴۲) دستور برگزاری آن را دادند ابراز شده است. براساس فلسفه انقلاب ایران شاه و مردم دو قدرت برترند و اجازه نمی‌دهند که در رابطه مستقیم آنها هیچ واسطه یا عایقی دخالت کند.

ایندو با هم بقای ملت ایران را تضمین کرده‌اند. علاوه بر این شاهنشاه برتر از طبقات یا منافع طبقات خاص جامعه است. او شاه همه مردم است. بعلاوه او با ملت یک رابطه پدر فرزندی دارد. اصل وراثت هم به همین مطلب مربوط است: به تربیت ولیعهد، به انتقال مسئولیت‌های پادشاهی، حفظ وحدت و یکپارچگی ملت، تقویت اعتماد ملی، و نگاهداری پادشاهی، فراتر از منافع طبقات یا گروه‌ها. شاهنشاه فقط رهبر سیاسی مملکت نیستند. او در عین حال و در وهله اول معلم و رهبر روحانی ملت هم هست، فردی است که نه تنها برای ملت جاده، پل، سد و قنات می‌سازد بلکه کسی است که روح و فکر و قلب مردم را هم هدایت می‌کند. (۲۱)

"این فلسفه به موسولینی و فرانکو برمی‌گردد (به جای فرمانده دوچه و کادیلو بگذارید). این طرز تلقی از نقش شاه هیچ ارتباطی به نقش شاه مشروطه آن چنانکه در قانون اساسی ۱۹۵۶ آمده است ندارد و در روند سیاسی فقط دو نهاد را به رسمیت می‌شناسد – شاه مستبد و مردم. مجلس به عنوان مرکز قانون گزاری به حساب نمی‌آید و دادگستری هم در این رابطه مرموز میان شاه مستبد و مردم نقشی ندارد. در واقع این فلسفه حکومت استبدادی را موجه و قانونی جلوه می‌دهد."

برخلاف ظاهر، مراجعه مستقیم به مردم نشانه محبوبیت نیست هرچند اگر شاه سابق می‌خواست می‌توانست چنین کاری بکند. شاه (سابق) سخنران خیلی خوبی نبود، انشاء او ضعیف بود، کوچک جشمتر از آن بود که مسلط باشد و بنظر نمی‌رسید بتواند در رویاروئی با مردم به اصطلاح خونشان را به جوش بیاورد. ظاهر شدن او در مجتمع معمولاً سرد و با حفظ فاصله بود و این تاحدی هم به خاطر ترس از جانش بود (او تقریباً همه جا با هلیکوپتر

می‌رفت.) در عین حال بنظر می‌رسید که شخصیت او واقعاً چنین نیست. او در گفتگوهای خصوصی یا در مصاحبه‌های مطبوعاتی – یک وسیله بیان که او بطور واضح از آن لذت می‌برد – بهتر خودش را نشان می‌داد.

زرق و برق و رسمیت مراسم درباری هم برای حفاظت شاه (سابق) در مقابل دنیای خارج و هم برای تاکید این که ایران شاه دارد بود (تشrifات و زرق و برق دربار در عین حال برای احساس اهمیت کردن کسانی که او را احاطه کرده بودند هم بود). شاه (سابق) می‌کوشید اتحاد مرموز خود با مردم را با هدایت از راه دور بدست آورد. عکس او یا یکی دیگر از افراد فامیلش هر روز در صفحات اول جراید یا تلویزیون ظاهر می‌شد. عکس‌های او در شمايل رهبر یا پدروار و یا عکس سه گانه او، فرح، و پسرش در سرتاسر مملکت پخش بود. یکی از عکس‌های گویای رسمی او عکسی است که او را چنان نشان می‌دهد که گوشی از بالای قله کوهی دست تکان می‌دهد، و ملت خارج از این تصویر جائی در آن اعماق قرار داشت.

جنونی در نامگذاری بناهای یادبود و مکان‌ها به نام خانواده سلطنتی وجود داشت. بنای اصلی ورودی شهر تهران شهیاد نام گرفته بود و قرار بود مرکز اداری و تجاری جدید شهر شهرستان نامیده شود. در سرتاسر مملکت سدها، بولوارها، پارک‌ها، شهرها، و حتی کشتیها را به نام شاه، افراد خانواده‌اش، و یا سلسله‌اش نامگذاری می‌کردند. در همین حال کتاب‌های درسی با طول و تفصیل فراوان درس وفاداری به شاهنشاهی را تکرار و دستآوردهای منسوب به سلسله پهلوی را تبلیغ می‌کرد. تبلیغ برای سلسله – پهلوی و شخص او را. آنهم با این ابعاد، فقط می‌توان معلول عدم تامین، حماقت و یا تصور اینکه اینها، می‌تواند موجب علاقه و وفاداری ملت شود دانست. همین طرز تفکر بود که موجب برپاکردن جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی و جشن‌های بدقت تنظیم و برنامه‌ریزی شده پنجاه سال سلطنت پهلوی شد.

برای تاکید نقش سلطنت در ایران – و بخصوص سهم پهلوی‌ها – مجلس وفادار و مطیع در مارس ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) به "تقویم شاهنشاهی" رای داد. تقویم هجری شمسی (که توسط خود رضاخان رسمی شده بود) بنفع تقویمی که مبتنی بر تاجگزاری کورش در ۲۵۳۵ سال قبل بود کنار گذاشته شد. کیهان در این باره نوشت:

"مجلس مناسب دانست که تقویم ایران به این عنصر همبستگی و ذاتی تاریخ ایران متکی باشد. این تصمیم در عین حال ادای احترامی به سلسله"

پهلوی به ویژه و به دیگر سلسله‌های هم طراز آن است. " (۲۲)

این تغییر همه مردم را مبهوت کرد و مخالفت‌های شدیدی را، بخصوص از طرف روحانیون برانگیخت. مخالفان شاه (سابق) به ادامه استفاده از تقویم هجری اصرار ورزیدند و این تغییر را خلاف قانون اساسی و وسیله شیادانه‌ای از طرف شاه (سابق) برای (سوء) استفاده از عظمت‌های گذشته ایران دانستند.

جالب توجه است که اقداماتی که در جهت تقویت نهادها و مقبولیت سلطنت بعمل می‌آمد، از زمانی که محمدرضا شاه (سابق) وارت ذکوری پیدا کرد شدت گرفت. شاه (سابق) از زمان ازدواج اولش با فوزیه تا سومین ازدواجش با فرج دیبا، ۲۱ سال برای آنکه جانشین ذکوری پیدا کند صبر کرد. (۲۳) در حقیقت او تا حد زیادی بهمین علت تا سال ۱۹۶۷ (۱۳۴۶) تاجگزاری نکرد. وقتی بالاخره این مراسم را برپا کرد او هم مثل پدرسخ خود تاجش را برسر گذاشت هرچند این بار او علاوه براینکه شاهنشاه بود لقب آریامهر را هم بدست آورده بود.

تجربیات شکل‌دهنده

شاه (سابق) تقریبا دوران حکومت قبل از سال ۱۹۶۲ (۱۳۴۱) اش را، سالی که شروع دوران اصلاحات ارضی و " انقلاب شاه و مردم " بود، ندیده می‌گیرد. این امر قابل درک است زیرا فقط در این دوران بود که او توانست فارغ از مخالفت‌های داخلی و خارجی هرکاری میخواهد بکند. دوران میان سال ۱۹۴۱ (۱۳۲۵) که او به جای پدر نشست تا ۱۹۶۳ دورانی مشکل، آزمایشی و در مواردی ناراحت‌کننده بود. اما این دوران را نمی‌توان فراموش کرد زیرا دوران تجربیات شکل‌دهنده‌ای بود که بهتر از همه می‌توان آن را در سه دوره خلاصه و درک کرد: ۵۱ - ۱۹۴۱ - سالهای اولیه حکومت که در آن می‌کوشید بند محکم سلطه، قدرت‌های بزرگ را بازکند و اعتمادبنفس ملی را پس از اشغال نیروهای متفقین بازگرداند، دوره میان ۳ - ۱۹۵۱ که دوره آزمایش قدرت با دکتر مصدق بر سر ملی کردن نفت بود و او را مجبور کرد فرار کند و به کمک آمریکائی‌ها به قدرت برگردد و دوران ۶۳ - ۱۹۵۴ دوران تقویت تدریجی قدرت سلطنت و ایجاد امنیت داخلی با بی‌رحمی کامل که به از میان بردن مخالفت‌های پارلمانی منجر شد.

در دوران جنگ دوم جهانی شاه (سابق) مجبور بود از متفقین اطاعت کند. با خلع پدرسخ، بصورت کاملاً واضحی به او حالی کرده بودند که تا

وقتی خطر هیتلر وجود داشت و روسیه شوروی به یک راه تدارکاتی در جنوب مملکتش نیازمند بود ایران تحت اشغال باقی خواهد ماند. اولین آزمایش واقعی شاه (سابق) در پایان جنگ دوم جهانی پیش آمد و آن وقتی بود که او در پی درخواست خروج نیروهای شوروی و انگلیس با بحران آذربایجان روبرو شد . از نیروهای شوروی و انگلیس خواسته شد که تا مارس ۱۹۴۶ (۱۳۲۵) از ایران خارج شوند ، اما با گذشت زمان نیروهای شوروی فقط تا قزوین عقب نشسته و بنظر می‌رسید هیچ عجله‌ای برای حرکت ندارند . بعد از ماه نوامبر ، در منطقه‌ای که هنوز تحت اشغال نیروهای شوروی بود دو جمهوری خود – مختار آذربایجان و جمهوری کرد مهاباد – اعلام شد . خطری که این جمهوری‌ها و اشغال ایران بدست سپاهیان شوروی پیش آورده بود سه گانه بود ، جمهوریها روی تفاوت‌های منطقه‌ای تکیه می‌کردند (جمهوری کردستان از ادغام قسمت‌هایی از ترکیه و عراق صحبت می‌کرد) و این ممکن بود موجب تجزیه ایران (مثل کشورهای بالکان) بشود . ثانیا ایران با خطر قرارگرفتن در منطقه نفوذ شوروی روبرو شده بود چون هردو جمهوری همان وقت از نظر حفاظت و تدارکات به شوروی متکی بودند . و بالاخره ، این جمهوری‌ها ، با تمايلات ضدسلطنتی و بطور واضح سوسیالیستی و کمونیستی خود ، برای نیروهای سیاسی موجود در دیگر قسمت‌های مملکت که برادر ضعف شاه (سابق) در دوران جنگ قوت گرفته بودند نیروی مشوقی قوی بودند . *

اقدامات اولیه دولت ایران برای حل بحران بی‌اثر بود . نیروهای ایرانی که به آذربایجان اعزام شده بودند نتوانستند از قزوین جلوتر بروند و در آنجا توسط نیروهای شوروی متوقف شدند . انگلیسی‌ها و آمریکائی‌ها در آن دوران که تازه مدتی از اتحادشان با روسیه می‌گذشت از مقابله با استالین ابا داشتند و یا شاید هم منتظر درک نیات واقعی مسکو بودند . موضوع به شورای امنیت سازمان جدید التاسیس ملل احالة شد ، اما بالاخره

* تجزیه و تحلیل نویسنده از وقایع آذربایجان و کردستان بیشتر متکی به اسنادی است که رژیم شاه برای توجیه اقدامات خود در این دو استان منتشر گرده و طبعاً آنوده به هزاران غرض است . در مورد این دو نهضت متأسفانه هنوز بررسی عمیق و همه‌جانبه‌ای از طرف محققین بی‌طرف انجام نشده است که بتوان واقعیت‌ها را دریافت یا حداقل به نظر مترجم نرسیده است . آنچه هست یا از طرف رژیم است و یا از طرف دستجاتی که هر دو بی‌طرف نبوده‌اند .

مذاکرات مستقیم احمدقوام، نخست وزیر وقت که طرفدار شوروی هم تلقی می شد بود که با نشان دادن درباغ سبز امتیاز نفت شمال توانست شوروی را به بیرون بردن نیروهایش از ایران تشویق کند. نیروهای شوروی در ماه مه ۱۹۴۶ (اردیبهشت ۱۳۲۵) از ایران خارج شدند و هنوز سال به پایان نرسیده بود که این دو جمهوری درهم شکسته شد. نیروهای ارتش ایران، تبریز و رضائیه، مراکز این دو جمهوری را بدون مقاومت شدید تصرف کردند. طرز عمل دولت شوروی در این مورد هنوز هم کاملاً قابل درک نیست.

ایران در اولین مراحل کمنگ جنگ سرد مورد استفاده قرار گرفته بود، ولی آیا استالیین تصور می کرد که در شرایط خاص ایران، حضور نیروهای شوروی و ایجاد دو جمهوری خلق می تواند یک سلطان مستبد را سرنگون کند و رژیم متمایل به چپی را در زیر مرز گسترده شوروی بوجود آورد؟ اگر چنین فکری کرده بود، عملی بی احتیاط بود که عدم اعتماد سنتی ایرانیان به روسیه را دست کم گرفته بود و همین امر موجب نابودی حزب توده – بخصوص در استان آذربایجان – شد که با آنهمه احتیاط در دوران جنگ سازمان داده شده بود. شوروی ها روحیه مجلس ایران را هم درست حدس نزدیک بودند، و مجلس از تصویب موافقت نامه^{*}، مربوط به امتیاز نفت شمال سر باز زد. *

این واقعه سوء ظن شاه به اتحاد شوروی را که پدرش بخوبی آن را پرورده بود تقویت کرد. در سال ۱۹۵۷ انگلیس و روس معاهدہ ای امضا کرده بودند که منطقه نفوذشان را معین می کرد – انگلیسی ها جنوب را زیرکنترل گرفته بودند و روس ها شمال را و یک منطقه بیطرف هم در مرکز مملکت برای ایران باقی می ماند. سپاهیان شوروی در جنگ اول جهانی شمال ایران را اشغال کرده بودند و یکی از اولین اقدامات دولت شوروی در سال ۱۹۶۰ (۱۳۴۹) پشتیبانی از جمهوری شوروی گیلان بود که عمر کوتاهی داشت.

بحran آذربایجان سوء ظن دائمی در مورد شوروی و یک عدم اعتماد کلی در مورد کمونیزم در شاه (سابق) باقی گذاشت. شاه (سابق) در خاطراتش با یادآوری این بحران می نویسد:

"کمونیزم در صدد آن است که نه تنها از ضعف های سیاسی، اقتصادی

* در مورد امتیاز نفت شمال و رد این امتیاز در مجلس، نقش نیروهای وطن خواه و از همه مهمتر نقش دکتر محمد مصدق بسیار جالب توجه است. خواننده را مراجعت می دهیم به نطق دکتر مصدق در مجلس شورای ملی در این مورد.

و اجتماعی کشورهای روبرشد بهره‌برداری کند بلکه از ضعف نظامی آنها هم میخواهد استفاده کند. اگر کشوری نتواند از خود دفاع کند کمونیست‌ها با آن همان کاری را می‌کنند که موش با گربه می‌کند. در دوران بحران آذربایجان و در دوران دکتر مصدق ما ایرانیان خود را در نقش ناراحت موش یافتیم . ما تصمیم داریم که دیگر هرگز چنین بی‌دفاع نباشیم . " (۲۵)

روز ۱۲ دسامبر (۲۱ آذر) روز آذربایجان اعلام شد و هر سال رژه عظیمی بیادبود آن برپا می‌شد.

با این ترتیب کمونیزم و مارکسیزم بعنوان ایده‌ئولوژی‌های دشمن که برای ایران غیرقابل قبول بود تلقی و عمل به آنها در ایران غیرقانونی اعلام شد . شخص شاه (سابق) مدعی بود که همه زندانیان سیاسی او مارکسیست هستند . (۲۶) بحران آذربایجان شاه (سابق) را بطورقطع در اردیهی شوری قرار داد و او را با بریتانیا و آمریکا متحد کرد . و مهم‌تر از این شاه (سابق) را به این نتیجه رساند که استقلال یک کشور فقط با یک ارتش نیرومند قابل تضمین است . در واقع بحران آذربایجان همراه با همه نابسامانیهای مغلوب اشغال ایران در دوران جنگ‌های اول و دوم جهانی به دلمشغولی دیوانه‌وار شاه (سابق) در مورد امن نگاهداشت ایران کمک کرد . این آن چیزی است که تا حد زیادی اقدامات بعدی او را در ایجاد مدرن‌ترین و بزرگ‌ترین نیروی نظامی منطقه توضیح می‌دهد . این تجربه اتحادیه‌های منطقه‌ای ایران را هم تحت تاثیر قرارداد . وابستگی شدید شاه (سابق) به اسرائیل که در سال‌های دهه ۱۹۵۰ به وجود آمد مغلوب همین اعتقاد بود که می‌اندیشید این کشور صهیونیست در مقابل کمونیزم و موج بالاگیرنده ناسیونالیسم عرب که بنظر می‌آمد علیه سلطنت‌های مستبد منطقه و ملهم از شوروی است سد موثری است . دشمنی با کمونیزم موجب تیرگی روابط شاه (سابق) با حکومت بعضی عراق پس از سقوط ملک فیصل و بعدها موجب پشتیبانی شاه (سابق) (با همکاری اسرائیل) از جنبش کردهای خود - مختاری‌خواه عراق شد . اعزام قوا به ظفار نیز بعلت ترس از گسترش ایده‌ئولوژی مارکسیست‌های حکومت یمن‌جنوبی در شبه جزیره عربستان بود . در همین اواخر ترس از نفوذ شوروی در شاخ آفریقا موجب ارسال سلاح و نیرو از جانب ایران به سومالی در جنگ علیه اتیوپی شد .

روابط نزدیک ایران با پاکستان که با وجود تغییر رهبری پاکستان ادامه یافت، بعلت نگرانی از سیاست هند در مقابل شوروی بود . این امر به خصوص در سال ۱۹۷۱ (۱۳۵۰) که قرارداد دوستی هند و شوروی امضاء

شد موجب حمایت‌های مالی شدید ایران از پاکستان و هدیه کردن مقادیر زیادی سلاح به آن کشور از جانب ایران شد. اما وقتی شاه (سابق) از عدم نفوذ شوروی در هند مطمئن شد روابط دو کشور بهبود یافت. بهمنی ترتیب پایان عصر جمال عبدالناصر در مصر و اخراج مستشاران نظامی روسی توسط سادات در سال ۱۹۷۲ (۱۳۵۱) موجب تشدید روابط و نزدیکتر شدن دو کشور شد.

درگیری با دکتر مصدق

بحران آذربایجان خطری متوجه استقلال ایران بود. امادوران ۳ - ۱۹۵۱ وقتی دکتر مصدق نخست وزیر شد، مبارزه با قدرت شاه سابق به عنوان یک خودکامه بود و او به باخت خیلی نزدیک شد. دامنه اختیارات شاه سابق در طول بحران آذربایجان هم مورد سؤال قرار گرفته بود. نخست وزیر وقت احمد قوام قسمتی از اختیارات را در دست گرفته بود و در مواردی بعلت طبیعت نامفهوم اینکه اختیارات او در کجا تمام و اختیارات شاه سابق از کجا آغاز می‌شود بشدت ناراحت شده بود (۲۷). مجلس به یک سلطنت مشروطه، چیزی که با مبارزه طولانی برای گرفتنش از شاهان قاجار بدست آمده بود معتقد بود. این یک اختلاف مژمن بود که دیر یازود مقابله‌ای را پیش می‌آورد بخصوص با سلطان خودکامه‌ای که به مطمئن کردن خود از قدرتش اشتیاق داشت.

دکتر مصدق در روز ۲۸ آوریل ۱۹۵۱ در سن هفتاد سالگی با سابقه‌ای از مشاغل مختلف منجمله وزارت امور خارجه و وزارت مالیه به نخست وزیری رسید. بدون شک مصدق با تجربه‌ترین مرد سیاسی مملکت بود. تا آن زمان نخست وزیری از او دریغ شده بود و این به تلافی نظر نه چندان پنهان او در مورد سلسله پهلوی بود که آنان را عده‌ای ماجراجو و غیرفانونی می‌شناخت (۲۸).

او با هدایت ماهرانه تنفر مردم علیه خارجیان، که در نفرت علیه شرکت نفت انگلیس و ایران متبلور شده بود، شرکتی که منابع حیاتی نفت ایران را به یقین می‌برد، قهرمان ملی شده بود. خیلی قبل از تصدی مقام نخست وزیری، دکتر مصدق موضوع ملی کردن صنعت نفت را مطرح کرده بود، با وجود آن که این امر خلاف صلاح‌دید شاه سابق بود ولی قدرت مخالفت نداشت. مصدق این را می‌دانست و ملی کردن شرکت نفت انگلیس و ایران را شرط قبول نخست وزیری خود قرارداده و به مجرد آنکه نخست وزیر شد اولین اقدامش همین بود. اما به زودی روشن شد که همانقدر در صدد

کنترل پهلوی‌ها است که در پی ملی کردن نفت است.

در عرض ۱۸ ماه بعد مصدق بر ایران حکومت میکرد و قدرت شاه را بتدريج محدود کرد و او را از تماس‌های سیاسی منع کرد. او خواهر دوقلوی شاه سابق، اشرف را به اين علت که معتقد بود (و محققاً بدرستی هم) او روی شاه سابق نفوذ عظيمی دارد و فرد بانفوذتر و حيله‌گرتری است تبعيد کرد. مصدق بررسی دقیقی را درباره اینکه چگونه خانواده پهلوی در عرض کمتر از یک نسل ثروت عظيمی اندوخته بودند آغاز کرد. تقسیم املاک خالصه متوقف شد زیرا مصدق معتقد بود شاه (سابق) حق ندارد از راه تقسیم املائی که بطرق غیرقانونی بدست آمده است پول جمع کند. علاوه براین مصدق در صدد آن برآمد که عناصر طرفدار شاه را از نیروهای ارتش طرد کند و این را دریافته بود که بدون وفاداری ارتش شاه (سابق) قدرتی نخواهد داشت. تحلیل قدرتهای وفادار در ۱۶ اوت ۱۹۵۳ که شاه بی‌نتیجه کوشید مصدق را برکنار کند به حد اعلا رسید. مصدق بسرعت اعلام کرد که شاه قصد کودتا داشته است. شاه که در عرض چند ماه گذشته خود را برای احتمال فرار از کشور آماده کرده بود. دقیقاً همین کار را کرد - اول به بغداد گریخت و بعد به رم. روز بعد مجسمه‌های شاه در تهران سرنگون شد. اما در عرض سه روز سیر حواتر علیه مصدق برگردانده شد. ترکیبی از کمک خارجی در صورت سیا، نیروهای وفادار داخلی و اوپاشی که با پول استخدام شده بودند تهران را با استفاده از حالت شک و گیجی که برادر فرار شاه سابق ایجاد شده بود تحت کنترل درآوردند. شاه سابق از حالت یک تبعیدی که در رم زنش را همراهی می‌کرد و در بوتیک‌های آنجا خرید می‌کرد به تهران بصورت فاتح برگشت (۲۹).

دکتر مصدق بازداشت شد و در ماه نوامبر همانسال به محکمه کشیده شد. هرچند وزیر امور خارجه مصدق، دکتر حسین فاطمی بهمین جرم دستگیر و تیرباران شده بود، مصدق ظاهراً به سه سال حبس محکوم شد. بعدها مصدق مجبور به اقامت در خانه‌اش در دهکده احمدآباد بصورت بازداشت در خانه شد و در سال ۱۹۶۷ فوت کرد. تحلیل کامل این دوران پرآشوب هنوز ممکن نیست اما در مورد دکتر مصدق می‌توان چند نکته‌ای گفت (۳۰).

صدق از اول یک اشتباه محاسبه داشت. او معتقد بود که آمریکائی‌ها که در شرکت نفت انگلیس و ایران منافعی ندارند از ملی شدن آن حمایت می‌کنند. این اعتقاد مبتنی بر ناراحتی آمریکا از نقش انگلیس در منطقه و نفوذ انگلیس از طریق شرکت نفت در ایران بود. برداشت غلط او از موقعیت

فقط گناه او نبود بلکه سفیر آمریکا در ایران، هنری گرادی هم این برداشت را تقویت می کرد (۳۱). در عمل آمریکائی ها طرف انگلیس ها را گرفتند و در اول برای آنکه ملی شدن صنعت نفت توفیق حاصل نکند و بعدا بعلت آنکه می ترسیدند شورویها از موقعیت استفاده کنند و حزب غیرقانونی توده در ایران نصیح بگیرد، راه حال حادتر ساقط کردن مصدق را در نظر گرفتند. این شیوه بر مداخله مستقیم نظامی ترجیح داده می شد ولی با وجود این در یک مورد چتر بازان انگلیسی در قبرس بحال آماده باش درآمدند.

مخالفت انگلیس و آمریکا با مصدق حیاتی بود ولی نقش سیا را در این رابطه میتوان غلوامیز دانست. این حقیقت که آمریکائی ها از کمک خودداری کردند و وقتی درآمد نفت کاملا متوقف شد از دادن کمک هم ابا کردند یک عامل حیاتی متزلزل کننده شد که محیط لازم برای ساقط کردن مصدق را فراهم آورد. سقوط توسط سیا برنامه ریزی شد و مردی که مسئول این کار بود، کرمیت روزولت هرگز نقش سیا را انکار نکرد ولی شاه سابق ترجیح داد سقوط مصدق را یک عکس العمل خود ساخته طرفداران پهلوی قلمداد کند (۳۲).

میان طرز رفتار آمریکائیان در مورد حکومت دکتر مصدق و سرنگون کردن حکومت پرزیدنت آلنده در شیلی شاهراه های تکان دهنده ای وجود دارد. هردوی این رهبران مردانی بودند که قدم در راههای گذاشته بودند که تحملشان بسیار خطرناک تلقی می شد. آمریکائیان علاوه بر سد کردن راه کمکها، بعنوان هماهنگ کننده نیروهای مخالف و برپا کننده تبلیغات مخالف عمل کردند. گزارش هایی که در آن دوره در مطبوعات ظاهر می شد سه موضوع را تبلیغ می کرد - نفوذ عناصر کمونیست، اتکای روزافزون مصدق به پشتیبانی حزب توده و تمسخر ظاهر و حرکات دکتر مصدق، که اغلب او را بخاطر گریستن در موقع کنفرانس های مطبوعات مورد استهزا قرار می دادند. در مورد اینکه دکتر مصدق اسیر دست حزب توده بوده است یا نه، اغلب شواهدی که تا امروز از طرف رژیم شاه (سابق) عرضه شده همه یک جانبه و با تمايل شدید و علني برای اثبات این بوده است که دکتر مصدق در واقع فردی بود که کمونیست ها بعد از آنکه به هدف شان می رسیدند کنارش می گذاشتند.

دکتر مصدق که نیات آمریکا را درست برآورد نکرده بود، مشکلات خود را با توجه نکردن به مشکلات فروش نفت در یک بازار منحصر به کارتل ها افزایش داد. بهمین ترتیب او عواقب از دست دادن درآمد نفت را هم

دستکم گرفت. به این ترتیب تب ملی کردن تا وقتی که بنظر می‌رسید عمل ملی کردن نفت کار می‌کند بنفع او عمل می‌کرد. با گذشت زمان و بدون بدست آمدن نتایج مطلوب، (عده‌ای) از مردم بی‌صبر شدند و عناصر محافظه‌کار که در اوایل کار حرکت او را تائید کرده بودند برادر تبلیغات مبنی براینکه او کمونیست‌ها را تائید می‌کند عليه او بسیج شدند. طبعاً هرچه پشتیبانی عناصر محافظه‌کار کمتر می‌شد دکتر مصدق اجباراً به پشتیبانی عناصر سوسیالیست و کمونیست بیشتر اتکاء می‌کرد. طبیعی است که این حرکت عملی طبیعی و برای برقراری موازنی‌های در مقابل تهدید انگلیس و آمریکا از راه نزدیکی بیشتر با شوروی، تنها حوزهٔ مانور باقیمانده برای دکتر مصدق، بود.

دکتر مصدق تنها به این علت که اقداماتش به دقت برنامه‌ریزی نشده بود شکست نخورد، بلکه دستکم گرفتن قدرت مخالفان و بحدکافی و بصورت جدی پشتیبانی نشدن از جانب نیروهای ارتش هم یکی دیگر از علل شکست او بود. مساله حیاتی در واقع همان سنت قدیمی ایران بود که یک فرمانروای ایرانی تا وقتی برمسند قدرت باقی می‌ماند که موفق باشد. تا وقتی دکتر مصدق در اوج بود، شاه (سابق) نمی‌توانست پشتیبانی کسی را نسبت به خود جلب کند، اما وقتی دکتر مصدق را ضعیف کردند این‌وقت‌ها روی موضع جدید قدرت شرط بستند.

تحکیم قدرت

دکتر مصدق با وجود همه اشکالات و قدرت برتر حریفان، تقریباً مبارزه را برد. این واقعه برای محمدرضا (شاه سابق) تجربه تلخی بود که در نظر او نسبت به دولت تاثیر ماندگاری داشت. از آن تاریخ به بعد او مصمم شد که نخست‌وزیر خدمتگزار سلطنت باشد و دفاع از سلطنت تنها و مهمترین نکته در کار نخست‌وزیران بعدی.

کسانی که در آن دوران به او خدمت کرده بودند پاداش عظیمی گرفتند. نعمت‌الله نصیری کسی که برای رساندن پیغام سرنوشت‌ساز خلع مصدق انتخاب شده بود بعدها بدرجه ارتشدی و ریاست ساواک رسانده شد. محمدخاتمی خلبانی که شاه سابق را از ایران بدر برده بود به مقام فرماندهی نیروی هوایی ارتقاء یافت. با خواهر ناتنی شاه سابق فاطمه ازدواج کرد و تا موقع مرگش در سال ۱۹۷۵ یکی از چهره‌های عمدۀ سازمان ارتش بود (۳۳) کسانی که کمک‌های مالی کرده بودند بعداً با انحصارها یا قراردادهای عظیم پاداش گرفتند. امیر هوشنج دولو یکی از افراد اریستوکراسی (اشرف)

وابسته به قاجاریه در آن موقع در پاریس بود ولی پولهاش را در اختیار شاه سابق گذاشت. پاداش او اجازه انحصاری صدور خاویار به اروپا بود. سر - شاپور ریپورتر (که بخاطر خدماتش به بریتانیا لقب سرگرفته بود) بخاطر کمک در سازمان دادن فعالیت‌های جاسوسی، جای پای مهمی در دنیای تجارت پیدا کرد. کسانی هم که در جهت عکس قمار کرده بودند فراموش نشدند، مثل سفیر ایران در بغداد که کوشیده بود ترتیب توقيف شاه سابق را بدهد و یا شارژ‌دافر ایران در رم که از دادن کلید اتومبیل به او خودداری کرده بود (۳۴) با نصب مجدد شاه سابق بر اریکه قدرت، آمریکائی‌ها به انگلیسی‌ها ملحق شدند و نقش جدیدی بعنوان محافظ و ضامن بر عهده گرفتند. در عرض یکماه پس از ساقط کردن دکتر مصدق، آیزنهاور ۴۵ میلیون دلار بعنوان کمک فوری اقتصادی، با وجود آنکه هنوز مساله ملی شدن حل نشده بود به تصویب رساند. میان سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۲ آمریکا جمعاً ۳۳ - میلیون دلار بصورت‌های مختلف به ایران داده بود در حالی که میان سال‌های ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۷ ۵۰۰ میلیون دلار بصورت قرض بدولت ایران داده شد که یک چهارم‌ش برای ارتش منظور شده بود (۳۵).

در سال ۱۹۴۳ وقتی از آمریکا خواسته شده بود ژاندارمری را تجدید سازمان کند، جای پای کوچکی در ایران بدست آمریکا افتاده بود، اما امتیازی که با کمک در ساقط کردن حکومت دکتر مصدق بدست آورده بودند راه را برای دخالت عمیقت‌رمان صاف کرده بود. وسائل این نفوذ، کمک‌های اقتصادی و نظامی و یاری در تجدید سازمان پلیسی امنیتی بود.

کمک‌های مالی و فنی آمریکا سازمان پلیسی و امنیتی ساواک را در سال ۱۹۵۷ بوجود آورد. این سازمان از کمک سازمان جاسوسی و امنیتی اسرائیل "موساد" هم بهره‌مند شد. (۳۶) شاه برای تامین امنیت شخص خود به اسرائیلی‌ها متول شده بود و معتقد بود که آنان کارآمدتر و قابل اعتمادترند (۳۷).

ساواک در تحصیل و تحکیم قدرت مطلقه شاه سابق عاملی کلیدی شد. همانطور که دکتر مصدق در ۱۹۵۱ کوشیده بود قدرت شاه سابق را محدود کند، حالا شاه سابق میکوشید موقعیت خود را به بهای از بین بردن احزاب سیاسی و آزادی پارلمانی تحکیم بخشد. احزاب سیاسی منحل وغیرقانونی شدند و دو حزب عروسکی مردم و ملیون که در راستان چاکران وفادار شاه سابق قرار داشت بوجود آمدند. سانسور مطبوعات شدید شد. همه اینها با سرکوسی بی‌رحمانه مخالفان احتمالی بخصوص کسانی که به جبهه ملی

دکتر مصدق یا حزب توده وابسته بودند همراهی میشد (۳۸) تمام عناصر مظنون از ارتش رانده شدند. گفته شد که حدود ۵۰۰ نفر از اعضای حزب - توده در ارتش نفوذ کرده و حتی به گاردهای شاهنشاهی که گروه نخبه‌ای بودند راه یافته‌اند (۳۹).

شاه سابق همچنین ترتیبی داد که طبقه روحانی تحت مراقبت شدید قرار گیرند و به سرکوبی قدرت بازار پرداخت. او به تعداد محدودی اعتماد میکرد و یک گروه بسیار محدود رو به کاهش از اطرافیان مورد اعتمادداشت.

احزاب عروسکی سیاسی پس از یک دوران کوتاه نمایش میان ۱۹۶۰ - ۱۹۶۳ از بین رفتند. پیروان دکتر مصدق وقتی در ۱۹۶۳ فکر کردند که حکومت کنندی پشتیبان آزادی است، برای جلوگیری از اینکه شاه سابق بتواند قدرت مطلقه را بدست گیرد اقدام کردند. بعلت فشار آمریکائی‌ها، شاه یکی از وزرای سابق دکتر مصدق، دکتر علی امنی را به نخستوزیری برگزید، از آنجا که معروف بود شاه سابق بشدت از این مرد بدهش می‌آمد این انتصاب عنوان علامت ضعف او تلقی شد. جبهه ملی قوت گرفت و شروع به تجدید سازمان کرد. جبهه ثابت کرد که هنوز هم نام دکتر مصدق انگیزه‌ای قوی برای گردآوردن همه مخالفان است.

یک مقابله قدرت، ناگزیر پیش می‌آمد. جبهه ملی متهم به تحریک دانشجویان دانشگاه تهران شد، که درگیری آنها موجب یک یورش استثنای خونین ارتش به دانشگاه گشت (۴۰). جدی‌تر از این جبهه ملی خواستار بازگشت به یک حکومت متنکی بر قانون اساسی بود و رفراندوم شاه سابق در مورد اصلاحات ارضی را تحریم میکرد. در یک مرحله شاه سابق بفکر افتاد رهبران جبهه ملی را در هیئت دولت وارد کند تا بتواند آنان را تحت کنترل درآورد. وقتی این طرح شکست خورد او دست به خشونت زد.

اعضاً جبهه ملی دستگیر شدند و رفراندوم با موفقیت از پیش ترتیب داده شده - ۵۰ میلیون موافق از ارع نفر رای دهنده - پیش رفت.

حالا فقط یک منبع عمده مخالفت باقی مانده بود. طبقه روحانی که سلاح برندۀ آنان روحانی و فقیه آتشینی بنام آیت‌الله خمینی بود. آیت‌الله خمینی با اصلاحات ارضی (بصورتی که شاه سابق می‌خواست آن را انجام دهد) مخالفت کرد و اعلام داشت که این عمل برخلاف اسلام است. هرچند این یک جبهه‌گیری تند بود ولی آیت‌الله آنرا با احساس شدید و منطق عنوان کردند و افراد بسیار زیادی بخصوص از طبقه فقرای شهری که نسبت به اقدامات ظاهرالصلاح شاه سابق بدگمان و از محروم

بودن از نعمات درآمد نفت تلخکام بودند به پیروی از آیت‌الله خمینی به مخالفت با شاه سابق برخاستند.

در سال ۱۳۴۲ (۱۹۶۳) بلافاصله پس از سوگواری محرم (که عزیزترین روزهای سال نزد شیعیان است) آیت‌الله خمینی را در قم دستگیر کردند و این امر شدیدترین قیام‌های قرن را در سرتاسر ایران بوجود آورد و سه روز تمام، تمام شهرهای عمدۀ، مملکت را لرزاند. شاه سابق واکنش نشان داد و ارتش را بعنوان اعاده، نظم و قانون به مقابله، مردم فرستاد و این امر موجب تلفات جانی شدید احتمالاً حدود هزار کشته و زخمی در آن زمان شد (۴۱). این بی‌رحمی مخالفان را مبهوت کرد و آنان را تا حدی عقب نشاند زیرا پیام شاه سابق حالاً بسیار روشن بود، هرجا لازم باشد از ارتش برای حمایت از رژیم استفاده خواهد شد. قماری که شاه سابق به آن دست زده بود ظاهراً، نتیجه بخشیده بود؛ سرکوبی قیام (۱۵ خرداد) قدرت روحانیون را، که می‌توانستند عناصری را که لزوماً مذهبی متعصب نبودند ولی از مذهب بعنوان جبهه‌ای برای ابراز مخالفت سود می‌جستند بطرف خود جلب کنند، همراه با قدرت طرفداران مومنشان تقلیل داد.

از این پس یک دوران آرامش و خفغان، بی‌وقفه پیش آمد که الگوی سالهای بعد شد؛ یک مجلس بی‌اراده که نقش مهر لاستیکی تصویب لواح را داشت، انتصاب وزراء تکنولوگیات، و استفاده، روزافزون از ساواک برای سرکوبی مخالفان سیاسی. تنها کانون مخالفت باقیمانده، قیامهایی بود که از درون دانشگاه‌ها صورت می‌گرفت و با وجود بستن درهای دانشگاه‌ها، توقيفها و قتل عام‌ها، این شعله همچنان زبانه می‌کشید. روحانیون هم به مخالفت ادامه می‌دادند هرچند صدای آنها را کوتاه کرده بودند و به سرعت دستگیرشان می‌کردند. عده‌ای از طبقه، تحصیلکرده که با خفغان شدید و خشن حاکمه روبرو شده بودند تبعید خود خواسته در خارج را ترجیح دادند.

نتیجتاً یک مقاومت چریکی زیرزمینی بوجود آمد که فعالیت‌شان بیش از همه متوجه خرابکاری در تاسیسات ساواک و حمله به ساواک یا افراد وابسته به ساواک بود، جنبش چریکی افرادی را هم از جناح چپ افراطی و هم از جناح راست افراطی به خود جذب کرد، اما قدرت اصلی آن متکی به دانشجویانی بود که فاسد نشده بودند. این جنبش توسط مقامات رسمی دولت بعنوان "مارکسیست اسلامی" محاکوم شد و این مقامات این هردو حد را با چوب یک عنوان مشترک (جعلی) راندند. ولی این نام وجه

تمایز میان آن دسته از چریک‌ها را که ایده‌ئولوژی انقلابی مارکسیستی داشتند (و در چین، اروپای شرقی، کوبا، و یا کشورهای انقلابی عرب آموزش دیده بودند) با گروه‌های دست راستی که بیشتر در خود مملکت ریشه گرفته بودند در ابهام فرو می‌برد. عملیات این گروه‌ها اغلب فقط موجب آزار حکومت‌می‌شد و قدرت عملیاتی آنان در هیچ لحظه، زمانی از سیصد نفر بیشتر نبود. *

مخالفت‌هایی هم که از درون خود نظام حاکمه صورت می‌گرفت خطری جدی بشمار نمی‌رفت. دکتر علی‌امینی آخرین نخست‌وزیری بود که جزئی اختیاری از خود داشت و او هم کمتر از دو سال در قدرت باقی ماند. او در صدد کنترل خرجهای گزاف شاه سابق در راه تسلیحات برآمده بود و یک برنامه، شدید و جدی مبارزه با فساد را شروع کرده بود. اما کنارگذاشتن جبهه، ملی از امور سیاسی و سرکوبی همه، مخالفان، پایه قدرت امینی را از میان برد و شاه (سابق) به راحتی موفق شد او را در آوریل سال ۱۹۶۳ - (۱۳۴۲) کار بگذارد. سرنوشت مشابهی هم نصیب وزیر کشاورزی تندری و امینی، حسن ارسنجابی شد. گناه او این بود که کارش را خوب انجاده داده بود و میان کشاورزانی که اصلاحات ارضی بخاطر آنها انجام می‌شد محبوبیت زیادی بدست آورده بود. (۴۲) افراد دیگری هم که موجب ناراحتی شاه سابق بودند از سرراه برداشته شدند، برخی به طرق متمنانه و برخی با خشونت و بیرحمی. سپهبد زاهدی که در ساقط کردن دولت دکتر مصدق نقشی حیاتی بازی کرده بود و بعنوان یک نخست‌وزیر " مطبع " در سال ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) جانشین دکتر مصدق شده بود، بعداً بعلت آنکه زیاد قدرتمند شده بود مجبور شد محترمانه بازنشسته و در زنو مقیم شود. سرلشگر پاکروان، دومین رئیس اشراف‌منش ساواک به‌اتهام اینکه نسبت به مخالفان شاه سابق سختگیری لازم را نکرده است، بازنشسته و به سفارت ایران در پاکستان فرستاده شد. سرنوشت سپهبد بختیار، اولین رئیس ساواک، پرhadثهتر بود. بختیار

* نقطه نظرهای نویسنده در مورد جنبش‌های چریکی ایران و بخصوص ارزش و عمق عملیات آنها مطلقاً با واقعیات تطبیق نمی‌کند و بیشتر درجهت ادعاهای مقام‌های امنیتی و بخصوص آن شومن معروف است تا بیان واقعیات. امید است با ازادی بدست آمده در انقلاب که سهم عمدّه‌ای از آن مدیون تلاش‌های مردانه چریک‌هاست تحلیل مستند و روشنگری در زمینه این فعالیت‌ها صورت گیرد. مترجم.

در ساقط کردن حکومت دکتر مصدق نقش آشکاری نداشت، اما کاردانی اش شاه سابق را جذب کرد و بعلاوه او از خویشان ثریا اسفندیاری، همسر دوم شاه سابق بود. بختیار که ساوک را بصورت یک سازمان بسیار قدرتمند درآورده بود در سال ۱۹۶۱ (۱۳۴۰) مرخص شد. شاه سابق او را به جرم اینکه خیال‌هایی در سر می‌پروراند برکنار کرد. یک‌سال بعد از او "دعوت" شد که ایران را به قصد اروپا ترک کند. بختیار بعداً به تبعید رفت و خود را هرچه بیشتر به مخالفان نزدیک کرد و حتی با حکومت بعضی عراق برای حمله به ایران وارد مذاکره شد. در اوت ۱۹۷۰ (۱۳۴۹) بختیار در حادثه‌ای که بطور رسمی بعنوان یک سانحه در حین شکار اعلام شد در بیست مایلی مرز ایران در عراق کشته شد. شاه سابق بعداً اعتراف کرد که بختیار توسط ساوک معذوم شده است (۴۳).

این زمینه نمایشی بودن " انقلاب سفید " یا " انقلاب شاه و مردم " را که در سال ۱۹۶۲ (۱۳۴۱) شروع شد نشان می‌دهد. انقلاب سفید در واقع پایان عمر دموکراسی پارلمانی سیک غرب و شروع سلطنت مستبدهٔ مطلق در ایران بود. از نظر شاه سابق، انقلاب در پشتیبانی مطلقی که از ۶ مادهٔ پیشنهادی او در رفراندوم ۲۶ زانویه ۱۹۶۳ (۶ بهمن ۱۳۴۲) ترتیب داده شد جلوه‌گرمی شد. این ۶ مادهٔ عبارت بودند از: الغاء رژیم ارباب و رعیتی، ملی کردن جنگلها، فروش کارخانجات دولتی بعنوان پشتونه‌اصلاحات ارضی، اصلاح قانون انتخابات و دادن حق رای به زنان، تصویب طرح سهیم شدن کارگران در سود کارخانجات، و ایجاد سپاه دانش (۴۴).

شک نیست که این اصلاحات مورد نیاز بود. استدلال شاه سابق این بود که بدون رفراندوم این اصلاحات در مجلس مورد مخالفت قرار می‌گرفت. اما این نحوهٔ استدلال دو مسالهٔ اساسی را ندیده می‌گیرد. اول اینکه این اصلاحات که جنبهٔ عوام‌فریبی داشت، در جواب یک وضعیت سیاسی رو - به ضعف بود که بعلت آن شاه سابق مجبور بود پشتیبانی توده‌ها را بنحوی جلب کند. یکی از ویژه‌گیهای حکومت شاه سابق این بود که قبل از آنکه فشارها خیلی شدید شود واکنش نشان می‌داد (مثل تقسیم املاک سلطنتی یا راه انداختن برنامهٔ تقسیم سود کارخانه‌ها در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) که در رفراندوم سال ۱۹۶۳ (۱۳۴۲) تصویب شده بود). و دوم اینکه مخالفت با این نوع اصلاحات در مجلس کمتر با خط مشی‌ها و تا حد بسیار بیشتری در مقابل تلاش شاه سابق برای کسب قدرت مطلقه بود.

اهمیتی که شاه سابق به نتیجهٔ رفراندوم می‌داد و تبلیغات شدید او

برای قبولاندن اینکه انقلابی اتفاق افتاده است یک تضاد و دوگانگی فکری را نشان می‌دهد. شاه سابق معتقد بود که در سطح سیاست و قدرت یک حکومت قوی مستبد لازم است. این گفته او است که: "برای آنکه کاری را به انجام برسانید به زور احتیاج دارید و برای آنکه قدرتتان را نگاه دارید نباید مجبور باشید از کسی اجازه بگیرید یا با کسی مشورت کنید." (۴۵)

اما از نظر احساسی می‌خواست وانمود کند که میان او و مردم رابطهٔ خاصی است. او می‌دانست که علاوه بر مردم را کنار گذاشته است، ولی بصورت تخیلی می‌خواست آنها در قدرت سهیم باشند. این دوگانگی احساسی به او اجازه می‌داد (که خود را بفریید) و نحوهٔ برداشت دیگران را از روند سیاست در ایران ندیده بگیرد.

دو سال قبل از "انقلاب سفید" شاه سابق در مورد دیکتاتوری چنین نوشت:

"دیکتاتورهای کمونیست از این جهت شبیه دیکتاتورهای فاشیست‌اند که هر دو از راه انداختن انتخابات لذت می‌برند. آنان می‌خواهند که به کارگر معمولی این احساس را تلقین کنند که گوئی او در تعیین دولت مملکتش نقشی دارد. اما دیکتاتورهای کمونیست فقط اجازه می‌دهند یک حزب سیاسی وجود داشته باشد، هر کس که سعی کند حزب دیگری به وجود آورد یا علیه حزب حاکم حرف بزند، در معرض نابودی قرار می‌گیرد. در انتخابات (اگر بشود چنین نامی روی آنها گذاشت) رای‌دهنده حق انتخاب ندارد، زیرا تنها کسانی که کاندیدا شده‌اند از اعضای حزب حاکم‌اند. صرفاً عنوان یک ظاهرسازی از رای‌دهنده خواسته یا به او دستور داده می‌شود که برود و رای بدهد، و بعد مقامات حاکم فاتحانه اعلام می‌کنند که مثلاً ۹۹٪ آراء داده شده بنفع حزب حاکم بوده است. نمی‌دانم چند نفر از افراد فهمیده را می‌شود با این قبیل کارها تحقیق کرد؟" (۴۶).

در واقع شاه سابق در این نوشته سبک حکومت خودش را از پیش توضیح داده بود. در سال ۱۹۷۵ او حتی یک سیستم تک حزبی - حزب رستاخیز - درست کرد و آشکار بود که از ادارهٔ دو حزب و فادرار خسته شده و می‌ترسد میادا یکی از آن حزب‌ها عنوان پایه‌ای برای مخالفت با او مورد استفاده قرار گیرد. (۴۷) تنها تفاوتی که وضع ایران با وضعی که او شرح داده بود داشت این بود که در تمام دههٔ ۱۹۶۰ - ۱۹۷۰ (۱۳۴۹ - ۱۳۲۹) منابع نفت ایران پولی را تولید می‌کرد که برای خریدن دوستان و شکستن پشت دشمنان مورد استفاده قرار می‌گرفت. اتحاد مرموز شاه و مردم تا حد زیادی مدیون منافع مادی حوزه‌های نفتی بود.

یادداشت‌ها

- ۱- امین عالیمرد و سیروس الی "نوازی و رهبری تغییریابنده در ایران" رساله عرضه شده به سمپوزیوم تخت جمشید، سپتامبر ۱۹۷۵. چاپ شده در کتاب ایران: گذشته، حال و آینده (نیویورک، انتستیتو مطالعات انسانی اسپن، ۱۹۷۶) صفحه ۲۱۷
- ۲- همان کتاب صفحه ۲۱۸ - برای اطلاع از نحوه حکومت و نقش پادشاهان در دوران‌های قدیم‌تر به کتاب سیاست‌نامه خواجه‌نظم‌الملک رجوع کنید
- ۳- کتاب ماموریت برای وطن
- ۴- کیهان اینترنشنال، ۲۷ مارس ۱۹۷۶
- ۵- دنیس رایت - انگلیسی‌ها در میان ایرانیان (لندن - هاینمان ۱۹۷۷) صفحات ۱۸۱-۲ این کتاب حاوی قسمتهایی از خاطرات آیرون‌ساید است که قبل از چاپ نشده بود. گفته آیرون‌ساید با گفته محمد رضا که مدعيت پدرش "ترتیب اخراج‌روسانها را داد" متفاوت است.
- ۶- ماموریت برای وطن
- ۷- ماموریت برای وطن
- ۸- ماموریت زونیس، طبقه ممتازه سیاسی ایران (پرینستون، چاپ دانشگاه پرینستون، ۱۹۷۱) صفحه ۱۲۴. بی‌سواد بودن رضاشاه نباید موجب تعجب شود. در زمان تولد او فقط کمتر از ده‌درصد مردم مملکت سواد داشتند.
- ۹- ماروین زونیس، اولین خدمت بر جسته شاه سابق به نظام سلطنتی "مملکت و اعتبار سلطنت پدرش، توصیف می‌کند. فوزیه در سال (۱۳۲۶) شاه سابق را ترک گفت و در (۱۳۲۷) طلاق گرفت. او هرگز از تهران خوش نمی‌آمد و به وضوح از شاه‌سابق خشنود نبود. آنها یک دختر، شهناز، دارند. خواهر دولتی شاه سابق، اشرف، هم با یک مصری، احمد شفیق، بعنوان شوهر دوم خود ازدواج گرد
- ۱۰- ماروین این ازدواج را بعنوان "اولین خدمت بر جسته شاه سابق به نظام سلطنتی" کتاب زونیس صفحه ۵۵
- ۱۱- کتاب زونیس صفحه ۵۶
- ۱۲- ماموریت برای وطن
- ۱۳- همان کتاب
- ۱۴- همان کتاب
- ۱۵- همان کتاب
- ۱۶- سه سو قصد دیگر عبارتند از: روز ۱۹ ماه مه (۱۹۶۷) (اردیبهشت ۱۳۴۶) یک گروه کماندوئی به اتومبیل شاه‌سابق حمله برداشت و لی او در اتومبیل نبود. در چهارم زوئن ۱۹۶۷ (۱۳۴۶) یک دانشجوی ایرانی گوشید با استفاده از یک اتومبیل که پر از مواد منفجره بود شاه‌سابق را که از برلین دیدار می‌کرد بکشد، و در (۱۹۷۳) (۱۳۵۲) اعلام شد که طرحی برای کشتن شاه‌سابق و ربودن فرج در گار بوده است و بهمین اتهام دو تن اعدام شدند (گلسرخی و دانشیان)
- ۱۷- اوریانا فالاچی - مصاحبه با تاریخ - این مصاحبه از همه مصاحبه‌های دیگر شاه سابق بهتر شخصیت او را نشان می‌دهد.
- ۱۸- ماموریت برای وطن
- ۱۹- اوریانا فالاچی - مصاحبه با تاریخ
- ۲۰- کیهان اینترنشنال، ۱۱ نوامبر ۱۹۷۶
- ۲۱- همان روزنامه

۲۲- کیهان اینترنشنال، ۱۵ مارس ۱۹۷۶

۲۳- شاه سابق در سال ۱۹۵۱ (۱۳۲۹) با شریا ازدواج کرد و در سال ۱۹۵۸ (۱۳۳۲) پس از یک ازدواج بدون فرزند ولی ظاهرا خوشبخت از او جدا شد. او به فالاچی گفته است که این جدائی "مدتی یکی از بزرگترین غم‌های زندگی من بوده است. اما منطق غلبه کرد و من از خودم پرسیدم برای ملکتم چه باید بکنم؟ و جواب این بود که همسر دیگری پیدا کن که سرنوشت خود را با او پیوند بزنی ووارث ذکوری پیدا کنی.

۲۴- عنوان شاهنشاه از آنجا ناشی می‌شد که سلاطین قدیم ایران بر شاهان زیردست که هر یک خود بر خطهای مثل افغانستان، گردستان، گرجستان، و خوزستان شاه بودند فرمان می‌راندند.

۲۵- ماموریت برای وطن

۲۶- مصاحبه با سی‌بی‌سی، نقل شده در کیهان ۱۸ دسامبر ۱۹۷۶. "در این مملکت دوچیز منوع است. یکی گمونیزم گه غیرقانونی است و دوم توهین به شخص شاه که مدتها مورد توجه مردم ما بوده است... اولاً بیشتر از ۳۰۰ زندانی سیاسی وجود ندارد و همه، آنها هم مارکسیست هستند."

۲۷- شاه سابق می‌نویسد "یک روز قوام به من گفت که مایل است یا من همه تصمیم‌ها را بگیرم و یا به او آزادی عمل کامل بدهم. واضح بود که مقמוד او شق دوم است."

۲۸- شاه سابق در کتاب ماموریت برای وطن می‌نویسد: "دکتر مصدق از خانواده قاجار بود و خود او هم با بقدرت رسیدن پدرم بشدت مخالف بود. سیاست او این بود که هرچه در قوه دارد برای بی اعتبار گردن سلسله پهلوی بگند و به آرامی، روزی یک میلیمتر، پیشروی کند تا بالاخره این سلسله را مضمحل کند."

۲۹- ماموریت برای وطن

۳۰- کتاب زونیس - صفحه ۷۵

۳۱- آنتونی سامپسون - هفت خواهر نفتی

۳۲- ژرار دوویلیر - قدرت‌گیری بلا منازع محمد رضا، شاه ایران (پاریس - پلون ۱۹۷۵) صفحه ۵۰ - ۲۲۱ این شرح فشرده‌ای است ولی حاوی مطالبی مبتنی بر مصاحبه با گرمیت روزولت است. به کتاب آندروتولی در مورد سیا (لندن، آرتور بارکر، ۱۹۶۲) صفحه ۱۰۱-۹۱ هم مراجعه کنید.

۳۳- ارتشد خاتمی در سال ۱۹۵۸ (۱۳۳۷) به فرماندهی نیروی هوایی ایران منصوب شد. او وزرنشکاری بر جسته و فردی جاذب در میان افراد ارشن بود. خاتمی در یک سانحه اسکی روی آب با گلاییدر گشته شد. تا وقتی زنده بود تصور می‌شد که اگر برای شاه سابق اتفاقی بیفتد، او ارشن را تحت کنترل خواهد داشت.

۳۴- ماموریت برای وطن

۳۵- کتاب زونیس - صفحه ۹ - ۱۰۱

۳۶- یکسال بعد سازمان بازرسی شاهنشاهی درست شد که در واقع پلیس شخصی شاه سابق بود و حتی در مورد ساواک هم مسئولیت داشت.

۳۷- گمک‌های سرویس‌های امنیتی اسرائیل نه از طرف مقامات ایرانی و نه از طرف اسرائیلی‌ها هرگز شاید نشد ولی نویسنده با تحقیقاتی که در تهران و تل‌آویو گرده است به درستی مطلب معتقد است. از پایان قیام گردهای عراق به بعد، سرویس‌های امنیتی و جاسوسی اسرائیل در ایران گستر ظاهر بوده‌اند.

۴۸- کتاب زونیس - صفحه ۴۳

۴۹- ماموریت برای وطنم

۵۰- کتاب زونیس - صفحه ۷۲-۳

۵۱- اسدالله علم که در آن موقع نخست وزیر بود اعلام کرد که فقط ۸۶ نفر گشته شده‌اند.

در مصاحبه‌ای که بعداً انجام شد او نظرش را راجع به آنچه واقع شده بود بیان کرد.

کتاب "شاه" مارگرت لینگ (لندن - سیدویک و جاکسون، ۱۹۷۷) را بهبینید. برخی از

اعضاً جبهه ملی به نویسنده گفته‌اند که مجموع گشته‌شده‌گان و زخمی‌ها حدود ۱۵۰۰ نفر

بوده است.

۵۲- کتاب زونیس - طبقه ممتازه سیاسی ایران - صفحه ۶۱ - ۵۶

۵۳- کتاب دوویلبر - صفحه ۲۲۲

۵۴- ایران آلمانی ۱۹۷۷ - صفحه ۳۸۷

۵۵- مصاحبه اوریانافالاچی با شاه سابق

۵۶- ماموریت برای وطنم - در همین بخش شاه سابق می‌نویسد: "اگر من به جای پادشاه

مشروطه، یک دیکتاتور بودم و سوسه می‌شدم که یک حزب مسلط تگ مثل حزبی که هیتلر

درست کرد یا حزب‌هایی که در کشورهای گمونیستی هست درست کنم."

۵۷- شاه سابق، در مصاحبه‌ای با تلویزیون آلمان غربی که در کیهان اینترنشنال ۱ آپتمبر

۱۹۷۵ چاپ شد گفت: "سیستم قدیم (چند حزبی) دیگر کارآمد نبود، چون هرگذاشتم

از این حزب‌ها که سرگار بود همه پیشرفت‌ها را به حساب خود می‌گذاشت و حزب

اقلیت با وجود وفاداری کامل بازنشده بود. با این سیستم جدید به سیاستمداران اقلیت

این شانس داده شده است که در حکومت شرکت داشته باشند.

بخش ۲

دور تورم

۵- فرصت بزرگ

" امید صمیمانه همه ایرانیان اینست که به رهبری رهبر بزرگشان اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر و با الهام از رهبری خدمدانه این رهبر عظیم الشان، این برنامه سرمنشاء یکی از درخشان‌ترین و برجسته‌ترین تحولات مملکت بوده، و پیاده کردن آن رفاه و سرعت بیشتری را برای ملت به ارمغان آورد و ایران را سریع‌تر به دوران تمدن بزرگ رهبری کند. "(۱)

در ماه‌مازنیه ۱۹۷۴ سازمان برنامه و بودجه به بررسی اثرات قیمت جدید نفت که در عرض سال قبل چهار برابر شده بود پرداخت. از همان شروع کار، برنامه‌ریزان تحت فشار شدید بودند. دستوری که به آنان داده شده بود این بود که در کوتاه‌ترین مدت ممکن طرحی برای اینکه با درآمد نفت چه باید کرد تهیه کنند. برنامهٔ موجود، برنامهٔ پنجساله پنجم، که قرار بود از مارس ۱۹۷۳ تا مارس ۱۹۷۸ (فروردین ۱۳۵۲ تا فروردین ۱۳۵۷) ادامه یابد، کمتر از یک‌سال بود که مورد عمل قرار گرفته بود. ایجاد تغییرات عمده در این برنامه آنهم به این زودی، ناگزیر مخرب بود، بخصوص که در همان موقع علائمی مبنی بر داغی بیش از حد اقتصاد وجود داشت، ولی برنامه‌ریزان می‌دانستند که شاه سابق خواستار تجدیدنظر در برنامه در جهت بالا بردن سرمایه‌گذاری‌ها و هدف‌های ملی برای منعکس کردن موقعیت بشدت تغییر یافته ایران است.

حداقل چیزی که می‌توان گفت این است که این دستور بصورتی بسیار خلاصه بود و اقناع‌کننده نبود. اما بعلت اینکه سازمان برنامه و بودجه در

پایان سال قبل افزایش هزینه‌های برنامه، قبلی را مورد توجه قرار داده بود، کار آسان‌تر شد. تا زوئیه ۱۹۷۴ (مردادماه ۱۳۵۲) سازمان برنامه و بودجه سه سناریوی مختلف تهیه کرده بود. این شقوق عمل مختلف حول محور سرمایه‌گذاریهای بخش دولتی – وسیله‌اصلی توزیع درآمد نفت – دور می‌زد. این سناریوها به شرح زیر بود: اول یک افزایش معقول در سرمایه‌گذاری بخش عمومی از ۱۵۴۸ میلیارد ریال به ۲۸۰۶ میلیارد ریال (یعنی ۳۱ درصد)، دوم یک افزایش متوسط (۹۸ درصدی) به میزان ۳ میلیارد ریال و سوم یک افزایش وسیع (۱۴۱ درصدی) تا حد ۲۳۰ میلیارد ریال. (۲)

در همان حال از وزارت‌خانه‌ها خواسته شده بود که برآوردهای خود را در مورد هزینه‌های پیشنهادی ارائه کنند. این پیشنهادها همراه با سناریوهای مختلف پیشنهادی سازمان برنامه و بودجه در جلسه خاصی که با شرکت مدیران ارشد و وزراء تحت ریاست امیرعباس‌هویدا نخست‌وزیر وقت در گاجره تشکیل شد مطرح شد. این یک جلسه کاربود و در طول آن طرح پیشنهادی دوباره تنظیم شد. بدنبال این یک جلسه رسمی‌تر از اول تا سوم اوت در رامسر، کنار دریای خزر، تشکیل شد که شاه سابق ریاست آنرا بعده داشت و هدفهای تجدیدنظر شده، برنامه را مورد تصویب قرار داد.

هیچ یک از این جلسات سرنوشت‌ساز علی‌النی نبود و فقط نطق‌های شاه سابق به اطلاع مردم رسانده شد و مطبوعات داخلی هم نه در صدد برآمدند و نه اجازه یافتند که اطلاعی در مورد اینکه این بحث‌ها چگونه برگزار شده است پیدا کنند. ملت ایران فقط از نتیجه پایانی و انشاء‌های تبلیغاتی نظیر آنچه در شروع این بخش آمد مطلع شد. نتیجه دوبرابر کردن حجم مخارج تا حد ۹۸۴ میلیارد ریال و پذیرش هدف سرمایه‌گذاری بخش عمومی تا ۱۱۸ میلیارد ریال کمی بیشتر از حد متوسط سناریوی دوم سازمان برنامه و بودجه بود.

توضیح آنچه در این جلسات اتفاق افتاده است بصورت تکه‌پاره وجود دارد. به گفته عبدالمجید مجیدی وزیر مشاور و سرپرست وقت سازمان برنامه و بودجه، او به خوبی از خطر پذیرفتن رشد بالا و خرج کردن آنهمه بول به آن سرعت آگاه بوده است. مجیدی به مشکلات مربوط به کمبود نیروی انسانی ماهر، نقصان احتمالی تولید برق، نامناسب بودن مصالح ساختمانی، و تنگاه‌های بنادر اشاره کرد. (۳) مجیدی در عین حال تائید کرد که این

نظریه مورد قبول وزارت خانه‌ای که بصورتی مستقیم‌تر از همه با اقتصاد مملکت مربوط بود، یعنی وزارت دارائی (که در ژوئن ۱۹۷۴ تجدید سازمان یافته بود) و بانک مرکزی هم بوده است. وزیر دارائی وقت، هوشمنگ انصاری هم گفت که از مشکلات رشد بالا بطور کامل آگاه بوده و با این وجود انتخاب روش مبتنی بر حداکثر را تائید کرده است. (۴) اما بیان خطرات تلاش برای خروج کردن آنها پول به آن سرعت یک مطلب است و مخالفت کردن واقعی با این چنین عملی مطلبی دیگر. در گاجره فقط محدودی از مقامات سازمان برنامه بودند که حاضر بودند علیه روحیه، حاکم بر جلسه که پشتیبان خروج کردن پولها در حداکثر ممکن بود بحث کنند. در واقع طبق یکی از گزارش‌ها مجیدی حاضر نبوده است از نظریات کارکنان وزارت خانه، خودش هم درست دفاع کند. (۵)

در موقع اعقاد جلسه رامسر در واقع فقط سه آکتور وجود داشت – شاه سابق نخست وزیر امیر عباس هویدا، و مجیدی سرپرست سازمان برنامه و بودجه. اخذ تصمیم در مورد اینکه چه باید کرد در اختیار شاه سابق بود؛ هویدا مثل یک طبیب مطیع در آنجا بود که نیض اقتصاد مملکت را طبق میل شاه سابق تنظیم کند و مجیدی تکوکرات تحصیلکرده هاروارد دیده‌ای که آمار و پیش‌بینی‌هارافراهم می‌آورد. شاه سابق با استفاده از کیمیای رهبری اش اینها را به هدفهای ملی در رژه بسوی تمدن بزرگ تبدیل می‌کرد.

قبل از این، در دسامبر ۱۹۷۳، شاه سابق هنوز، حداقل در مقام مقایسه با لحن بعدیش، نسبتاً محتاط بنظر میرسید. او اعلام کرده بود که سرمایه‌گذاری‌های برنامه، پنجم احتمالاً تا میزان سی درصد بیشتر، افزایش خواهد یافت. اما گفتار او این احساس را برمی‌انگیخت که این میزان بعلت اثر تورمی که افزایش سرمایه‌گذاری‌ها خواهد داشت حداکثر افزایش خواهد بود. (۶) اما تا زمان تشکیل جلسه گاجره او احتیاط‌های قبلی را کار گذاشته بود. سخنان او در آغاز کنفرانس رامسر، روحیه حاکم را تعیین کرد:

"کسانی که در تخت جمشید، جاییکه برنامه، اصلی شکل گرفت بوده‌اند بیاد دارند که من شخص‌های بالاتر، و مقاصد مشکلتر را تبلیغ می‌کرم... من این کار را به آن جهت کردم که سیر حوالشی که موجب تجدیدنظر در برنامه شد، در همان وقت در مغز من بخوبی شکل گرفته و طراحی شده بود." (۷)

شاه سابق و هویدا نسبت به نظر محتاط اقتصاد دانایی که (بنظر

آنها) نمی‌توانستند ورای مشکلات بادید و سیعتری ایران صنعتی شده را بهبینند نوعی تحقیر نشان داده بودند. شاه سابق نظر کسانی را هم که با تخیلات او در مورد آینده ایران بعنوان پنجمین قدرت صنعتی دنیا در پایان قرن بیستم شریک نبودند رد می‌کرد. شاه سابق برخلاف عقل سليم در برنامه، چهارم هم چیزی را که یک هدف بسیار جاهطلبانه در امر سرمایه‌گذاری‌ها تلقی می‌شد یعنی ۱۵ هزار میلیارد دلار پذیرفته بود و به علت شناس - و قسمت اعظمش به خاطر افزایش درآمد نفت از زمان موافقت - نامه ۱۹۷۱ در تهران، موافقت‌نامه‌ای که شخص شاه سابق در شکل دادن آن نقشی مهم بر عهده داشت، موفق شده بود.

همین احساس موقفيت بود که بر هر نوع تردیدی در مورد امکان رسیدن به هدف‌های جدید فائق آمد. شاه سابق در مورد سطح سرمایه‌گذاری‌های برنامه اصلی که ۳۶ میلیارد دلار بود، هم بی‌صبری نشان می‌داد. (۸) مانع اصلی کمبود ارز و بالنتیجه نیاز به اتناکا به استقراض از خارج بود. زیرا درآمدهای نفت در عرض پنجسال طول برنامه، پنجم (در زمان طرح برنامه اصلی) به میزان ۲۲ میلیارد دلار پیش‌بینی شده بود که فقط هزارصد کل هزینه‌ها (۳۶ میلیارد دلار پیش‌بینی شده در برنامه اصلی) را تامین می‌کرد. حال درآمدهای نفتی در حد ۹۸ میلیارد دلار پیش‌بینی می‌شد که ۷۹ درصد هزینه‌ها (در برنامه، تجدیدنظرشده) را تامین می‌کرد. (جدول ۲ را بهبینید). بنابراین عجیب نبود که (شاه سابق) فرض می‌کرد که با از میان رفتن مشکل ارز، محدودیت‌ها و مشکلات دیگر - بخصوص کمبود نیروی انسانی و زیربنای ضعیف - جدی نیست.

تنها موقفيت سازمان برنامه و بودجه در گاجره و رامسر جلوگیری از پذیرفتن سناریوی آخر، یعنی رشد بالا بود. این کار آسان نبود. در یک مرحله مجموع پیشنهادات وزارت خانه‌ها و سازمان‌های دولتی برای سرمایه - گذاری بخش عمومی به ۴۹۶ هزار میلیارد ریال بالغ می‌شد! یکی از مقامات ارشد بعداً گفت:

" فقط عدد، محدودی که در موردنامه، تجدیدنظرشده بحث می‌کردند عظمت کاری را که در پیش بود درک می‌کردند. برای اغلب افراد، این تجدیدنظر صرفا به معنای در اختیار داشتن یک چک سفید بود و آنها هم که اهمیت این تجدیدنظر را می‌فهمیدند، فکر می‌کنم اجازه دادند تحت تاثیر تخیلاتشان در مورد خود بزرگ‌بینی قرار گیرند - و افزایش بزرگ بودجه وزارت خانه، خود را صرفا انعکاسی از اهمیت شخصی خود تلقی کردند و

مشکلاتی را که چنین افزایشی ممکن بود پیش آورد ندیده گرفتند .^(۹)
کسانی که در آخر کار هنوز هم تردید داشتند یا بعلت ترس و یا به علت
این اعتقاد که واقعیت اوضاع منطق خود را بر برنامه جدید تحمیل خواهد
کرد ساكت باقی ماندند. بنظر می‌رسد که شاه‌سابق واقعاً گمان می‌کرده است
که مشکلاتی که مجیدی بیان کرده قابل حل است و در مقابل هدف جاه‌طلبانه
سرعت بخشیدن به موقعیت خودکفا کردن اقتصاد، بدون وابستگی به نفت،
ارزشی ندارد. شاه‌سابق به جمع مقامات حاضر در رامسر گفت: "تمدن بزرگی
که به شما وعده می‌دهیم، مدینه، فاضله خیالی نیست. ما خیلی زودتر از
آنکه فکر می‌کنیم به آن خواهیم رسید. ما گفته بودیم که در عرض ۱۲ سال
به دروازه‌های تمدن بزرگ خواهیم رسید اما در برخی از حوزه‌ها ما هم اکنون
از مرزها گذشته‌ایم."^(۱۰)

هدف‌های اصلی

برنامه جدید، که بعد از کنفرانس رامسر از آن پرده برداشته شد،
نمونه، نفس‌گیری بود از آنچه قرار بود ایران جدید به آن تبدیل شود. در
واقع در این برنامه آنچه راحت‌تر و چشمگیرتر بود از یک برنامه، بیست‌ساله،
اقتصادی که از زمان افزایش قیمت نفت در ۱۹۷۳ سازمان برنامه روی آن
کار کرده بود، برداشته و گنجانده شد. این برنامه تلاش عجولانه‌ای بود
برای سرعت بخشیدن به تحول اقتصادی بنیادی. تغییر اصلی در موضوع و
محتوی نبود در صورت کار بود: قرار بود هزینه بیشتری صرف پروژه‌های
بزرگتر در مدت کوتاه‌تر بشود، تکنولوژی وارداتی بهتری تحصیل شود،
متخصصان خارجی بیشتری آورده شوند و عده زیادی موارد حاشیه‌ای که
در برنامه اصلی لوکس تلقی شده بود، بخصوص در حوزه، نظامی. به ایرانیان
عادی گفته می‌شد که برای تعلیم و تربیت، مسکن ارزان قیمت، تعدیل بهای
ارزاق، بهداشت، و کار پول بیشتری خرج خواهد شد، و برای بورژوازی
تازه‌پا حقوق‌های بهتر را در سازمان‌های دولتی و امکانات تازه‌ای را برای
بحش خصوصی برای سودبردن از پول ریختن دولت در اقتصاد و عده می‌داد
و برای نیروهای مسلح با خرید سلاح‌های جدید نوید افق بازتری در قدرت
منطقه‌ای بود و از نظر دنیای خارج اثبات این مدعای بود که ایران حرکت
کرده است.

هدف‌های هر وزارت‌خانه، اگر بصورت مجزا در نظر گرفته می‌شد،
لزوماً جاه‌طلبانه یا غیرمنطقی نبود. وقتی این هدف‌ها رویهم گذاشته
می‌شد، معلوم می‌شد که آنقدر پروژه وجود دارد که نه تنها برای برنامه،

پنجم، بلکه برای برنامه، ششم هم که قرار بود در پنجم‌سال بعد از ۱۹۷۸ اجرا شود کافیست.

میزان ناخالص افزایش‌ها را در مقام مقایسه با برنامه، اصلی می‌توان در جدول ۱ دید. براسان این طرح نرخ متوسط رشد سالانه که در برنامه – اصلی ۱۱ درصد پیش‌بینی شده بود انتظار می‌رفت به ۲۵٪ ۹ درصد بالا رود. گروهی که از طرف صندوق بین‌المللی پول در سال ۱۹۷۴ (۱۳۵۳) از ایران دیدار کرد، سه بخشی را که اولویت داشتند چنین توصیف کرد:

"اولاً با توجه به مزیت نسبی ایران، به بخش صنایع نفت و پتروشیمی اولویت بالا داده شده است. ثانیاً واضح است که برای غلبه بر تنگناهای مورد انتظار در بنادر، سیستم ارتباطات، تولید نیرو، و تهیه مصالح ساختمانی سرمایه‌گذاری قابل توجهی باید بشود. ثالثاً بخش کشاورزی برای توجه خاص برگزیده شده است. زیرا توسعه صنعتی محتاج تولید کشاورزی بیشتر است و تولید بیشتر موادغذائی برای مقابله با افزایش تقاضا که معلول بالا رفتن درآمدها و الاستیسیته بالای درآمدها است موردنیاز است."

جدول ۱- جمع سرمایه‌گزاری ثابت ۱۹۷۳-۱۳۵۲ (۷۸-۱۳۵۲) به میلیارد دلار

صنایع و معادن	جمع	۱۰۰/۰۰	۶۹/۵۹	۳۶/۸۴	برنامه اولیه	درصد نسبت برنامه تجدید نظر	برنامه اولیه	افزایش به برنامه
کشاورزی، منابع طبیعی		۵۳	۱۸/۰	۱۲/۵۳	۸/۱۸			
حمل و نقل و ارتباطات		۷۲	۶/۶	۴/۵۸	۲/۶۷			
مسکن		۱۶۱	۱۰/۵	۷/۲۹	۲/۷۹			
نفت و گاز		۱۳۰	۱۹/۷	۱۳/۷۰	۵/۹۶			
دیگر بخش‌ها		۷۲	۱۶/۸	۱۱/۲۲	۶/۸۳			
		۹۰	۲۸/۴	۱۹/۷۷	۱۰/۴۱			

نرخ تسعیر: یک دلار مساوی ۵۷ عربیال. منبع: گزارش سالانه بانک مرکزی

برنامه، تجدیدنظر شده یک جنبه، اجتماعی مهم هم داشت: این برنامه اولین تلاش وسیعی بود که برای زمینه‌سازی نوعی رفاه اجتماعی - آموزش مجاني، تغذیه رایگان در مدارس، تعديل قیمت ارزاق، و طرحهای نوپای بیمه و بهداشت همگانی - صورت می‌گرفت. قرار بود این تلاش‌ها با تلاش وسیعی در راه تامین مسکن ارزان قیمت هم همراه باشد.

ویژه‌گیهای عمدۀ مالی برنامه تجدیدنظر شده: اهمیت نفت بعنوان منبع درآمد، استفاده بسیار محدود از وام‌های خارجی، سرمایه‌گزاری وسیع اضافه درآمدها در خارج، و بازپرداخت سریعتر دیون خارجی بود. (جدول ۲ را ببینید .)

جدول ۲ - پیش‌بینی اوضاع کلی مالی ۱۹۷۸-۱۹۷۲ (به میلیارد دلار)

ب - پرداخت از درآمدهای عمومی		الف - دریافت‌ها	
۵۰/۲	۱- هزینه‌های جاری	۹۸/۲	۱- نفت و گاز
(۶/۲)	۱/۱- امور عمومی	۸/۱	۲- مالیات‌های مستقیم
(۲۹/۲)	۱/۲- دفاع	۹/۱	۳- مالیات‌های غیرمستقیم
(۱۱/۱)	۱/۳- امور اجتماعی	*۳/۷	۴- دریافت‌های متفرقه*
(۳/۲)	۱/۴- امور اقتصادی	۲/۲	۵- طلب از خارج
۴۲/۲	۲- سرمایه‌گزاری ثابت	۰/۲	۶- فروش اوراق بهادار
	۳- بازپرداخت اصل دیون -		
۶	خارجی		
۱۲/۴	۴- دیگر پرداخت‌ها		
۱۱/۰	۵- سرمایه‌گزاری در خارج		
۱۲۲/۸	جمع	۱۲۲/۰	جمع

* شامل دو میلیارد دلار درآمد از محل سرمایه‌گزاریها و طلب‌های بخش خصوصی از خارج. منبع: برنامه تجدیدنظر شده عمرانی پنجم.

... جالب است که ببینیم که خود برنامه هدفهایش را چطور طبقه‌بندی می‌کند:

(۱) بالا بردن کیفیت رندگی همه گروه‌های جامعه

(۲) . حفظ رشد اقتصادی سریع ، متوازن ، و ماندگار همراه با حداقل افزایش در قیمت‌ها

(۳) . افزایش درآمد گروه‌های مختلف ، بخصوص گروه‌های کم درآمد

(۴) . گسترش عدالت اجتماعی ، اقتصادی ، سیاسی ، و فرهنگی با تاکید خاص بر توزیع عادلانه خدمات در میان گروه‌های اجتماعی .

(۵) . بهسازی کیفیت و افزایش میزان نیروی کار فعال بمنظور بالابردن بهره‌وری و از میان بردن تنگناهای رشد .

(۶) . محافظت و بهسازی محیط زیست با توجه خاص به کیفیت زندگی در شهرهای بزرگ .

(۷) . توسعه علوم و فنون و ارتقاء خلاقیت .

(۸) . ایجاد رقابت در تولید و صادرات کالا .

(۹) . استفاده کامل از ذخایر ارزی برای جبران کمبودهای داخلی و کنترل فشار تورمی ، و بمنظور سرمایه‌گذاری در خارج و ایجاد منابع ثروت ملی برای جایگزینی منابع نفتی رو به اتمام .

(۱۰) . حفظ و تجدید حیات میراث با ارزش فرهنگی کشور . (۱۲)

تورم شتاب می‌گیرد

در پایان جلسه کنفرانس رامسر فقط محدودی از افراد حاضر در آن جلسه بودند که درک می‌کردند با یک " تورم عظیم " موافقت کرده‌اند ، حتی در همان اوان هم شاه ساق شروع به تحمیل این دوباره افزایش سرمایه‌گذاری کرد ، شواهد مبنی بر داغی خطرناک اقتصاد بود .

درآمدهای نفتی در سال مالی (۱۳۵۲/۵۲) درآمد سرانه را از ۵۵۱ دلار به ۸۲۱ دلار افزایش داده بود . این امر درآمد سرانه را به رقم ۸۵۰ دلاری که طبق برنامه اصلی برای سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) پیش‌بینی شده بود ، نزدیک می‌کرد (۱۳) . همه بخش‌های اقتصاد ، به جز کشاورزی ، رشد زندگانی را نشان می‌داد . بخش صنعتی و معدنی در طول سال ۱۹۷۳/۷۴ تولید خود را ۱۸ درصد افزایش داد . افزایش فعالیت‌های صنعتی در رشد ۸۱ درصد افزایش واردات آهن و فولاد (که ۱۵ درصد واردات غیرنظامی مملکت بود) منعکس شد . مصرف صنعتی برق ۴۸ درصد افزایش یافت . تعداد شرکت‌های ثبت شده در شهرهای بزرگ ۴۶ درصد افزایش یافت و به ۲۲۵۸ شرکت بامجموع سرمایه‌ای برابر ۵۲ میلیارد ریال رسید . (۱۴) اما نتیجه کلی ، افزایش فاصله عمیق موجود میان عرضه و تقاضا بود (۱۵) در گزارش سالانه بانک مرکزی که در ماه ژوئیه ۱۹۷۴ (مرداد ماه ۱۳۵۳)

درآمد (قبل از کنفرانس رامسر) چنین آمده بود :

"کمبود مصالح ساختمانی ، نرخ پائین رشد کشاورزی در مقام مقایسه با دیگر بخشها ، و کمیابی مواد خام وارداتی ، همراه با تنگناهای زیربنائی ، در عرضه کالا محدودیت‌هایی به وجود آورد و فاصله میان عرضه کلی در مقابل تقاضای کلی را افزایش داد . " (۱۶)

با وجود آنکه مطلب با سیاست عنوان شده بود ، ولی گزارش بانک اخطار روشنی در مورد مشکلات آینده بود . ولی بانک مرکزی خود قدرت اجرایی نداشت و صرفا جزئی از امیراطوری اقتصادی بود که انصاری از طریق وزارت دارایی در صدد کنترل آن بود . انصاری هم مثل شاه‌سابق به رشد بالا و هدفهای مفروزانه معتقد بود . مقامات ایرانی ، اگر مدیریتی خارق - العاده می‌داشتند ممکن بود بتوانند به اکثریت هدفهای خود برسند ، اما در عوض گرفتار نوعی خیال‌بافی بیقدیانه شدند . نمونه این بی‌قدی ، در تهیه خود طرح دیده می‌شود : اصل سند برنامه که توسط مجلس هم تصویب شد پر از غلط‌های فاحش آماری ، ریاضی و لغوی بود . (۱۷) تقریبا

جدول ۳ - درآمد و هزینه‌های سالهای ۱۹۷۲/۴ و ۱۹۷۴/۵ به میلیارد دلار

درآمدها	۱۹۷۲/۴	۱۹۷۴/۵	تغییر (درصد)
نفت و گاز	۴/۶	* ۱۷/۸	+۲۸۶
مابقی	۲/۲	۲/۸	+۲۱
جمع درآمدها	۶/۸	۲۰/۶	+۲۰۲
هزینه‌ها			
۱- جاری	۴/۷	۱۰/۸	+۱۲۹
(دفاع)	(۱/۹)	(۵/۵)	(۱۸۹)
۲- سرمایه‌گذاری ثابت	۲/۴	۵/۱	+۱۱۲
۳- پیش‌پرداخت	—	۱/۰	—
کسر / اضافه	-۰/۳	+۳/۷	—
جمع کل	۷/۱	۱۶/۹	+۱۳۸

* این فقط ۱۱ قسط از اقساط پرداختی توسط کنسرسیوم نفت است . قسط دوازدهم را کنسرسیوم بعلت اختلاف با شرکت ملی نفت ایران نپرداخته بود .

هرکسی که مقامی داشت برای قدرت ثروت جدید حاصل از نفت گیج شده بود، درآمدی که بمیزان ۵۱ میلیارد دلار در ماه رسیده بود.

تأثیر آنی اقتصادی درآمدهای نفت بیشتر در مخارج جاری بود تا سرمایه‌گزاری‌ها. طبق برنامه مصوب قرار بود هزینه‌های جاری ۴۵ درصد کل هزینه‌ها را تشکیل دهد اما در عمل ۶۳ درصد آن را جذب کرد، و این امر پیش از همه به خاطر آن بود که سرمایه‌گزاری‌های اختصاص یافته به مسائل دفاعی (خرید اسلحه) که در بودجه چاپ شده بود زیر سرفصل بودجه‌های جاری قرار داده شد و ۲۳ درصد کل سرمایه‌گزاری‌ها به این منظور اختصاص داده شده بود. (۱۸)

اهمیت هزینه‌های جاری به مقادیرهنجفت را میتوان از جدول ۳ دریافت.

این جدول در عین حال تغییر خارق العاده، موقعیت مالی ایران را در عرض یک سال نشان می‌دهد. و مهمتر از این نشانگر اینست که ایران درآمدهای اضافی را با چه راحتی جذب کرده است. افزایش عظیم بودجه نظام بدان اضافی را با چه راحتی جذب کرده است. افزایش عظیم بودجه نظامی بدان ترقی کرده است. دولت در عین حال یک برنامهٔ شتابزده برای خرج‌کردن در امور رفاهی و یک سری کمک به تعديل قیمت خدمات، کالا، و مواد غذائی تدارک دید. در سال مالی ۱۹۷۴/۵، بیشتر از ۱/۸ میلیارد دلار برای خرید مواد غذائی تغییر گندم، گوشت، و شکر و برای کمک به تعديل قیمت آنها خرج شد. (۱۹) بالارفتن هزینه‌های جاری در عین حال نشانهٔ تغییر از پرداخت اعتباری به نقد و ادائی تعهدات مالی داخلی هم بود. (۲۰)

با این وجود، بالارفتن سطح هزینه‌های جاری بعلت سست‌شدن انضباط بودجه‌بندی هم بود و احتمالاً این یک واکنش ناگزیر از سوی دستگاه حاکمه‌ای بود که در عرض ۲۴ سال توسعهٔ برنامه‌ریزی شده، قبلی اش با تنگناهای مالی رویرو بود. در طول دوران برنامهٔ پنجم سطح هزینه‌های جاری بمیزان ۱۸ درصد از میزان پیش‌بینی شده بالاتر رفت (۲۱) این بدان معنی بود که از همان اوایل کار پولهایی که برای سرمایه‌گزاری‌های ثابت اختصاص داده شده بود برای راه انداختن کار روزمرهٔ دولت تغییر جهت داد.

از همان ابتدا معلوم بود که برنامهٔ جدید تورم شدیدی ایجاد خواهد کرد که بنوبهٔ خود هزینه سرمایه‌گزاری‌های داخلی را بالا خواهد برد. هیئت صندوق بین‌المللی پول که در اوآخر سال ۱۹۷۴ از ایران دیدار کرد بخصوص به این نکته توجه داشت. این هیات در گزارش خود واکنش مقامات ایرانی را چنین ذکر کرده است:

" دولت حاضر است این قیمت (هزینه بالاتر سرمایه‌گذاریها) را بپردازد برای اینکه بتواند از این فرصت که با افزایش درآمد نفت بدست آمده برای توسعه، سریعتر استفاده کند. مقامات مسئول معتقدند که قدرت تولیدی کافی باید در برخی از حوزه‌های عمدۀ بوجود آورده شود و هرچه توسعه، این بخش‌های عمدۀ صنعتی بیشتر عقب اندادخته شود، هزینه توسعه، بعدی آنها گران‌تر خواهد بود" (۲۲)

مقامات ایرانی، مثل بقیه، اعضای اوپک، افزایش سریع هزینه‌یشان را معلول تورم وارداتی اعلام می‌کردند، در سال ۱۹۷۴/۵ هزینه متوسط واردات از کشورهای صنعتی ۲۸ درصد افزایش یافت. (۲۳) گفته می‌شد که مصرف‌کننده فقط ۱۱/۹ درصد این تورم را می‌پردازد و مابقی آن را دولت با کمک‌های نقدی برای تعدیل بهای کالای ضروری و اخذ مالیات‌های پائین از واردات می‌پردازد. اینکه کالای وارداتی گران‌تر شده بود – و در برخی موارد بحد بسیار زیادی گران‌تر – غیرقابل تردید است. کشورهای صنعتی نه تنها افزایش قیمت نفت وارداتی خود را به این ترتیب جبران می‌کردند بلکه از فرصت افزایش قیمت نفت برای پنهان کردن افزایش قیمت‌های غیرعادلانه، قبلی خود هم استفاده می‌کردند. مقاطعه‌کاران، بخصوص در حوزه مقاطعه‌های نظامی، " یک قیمت برای ایران و منطقه، خلیج فارس و قیمت دیگری برای بقیه مستریان" اعلام می‌کردند. (۲۴) ولی با وجود تورم وارداتی، علت واقعی آزادکردن دیوانه‌وار پول‌های اضافی بود.

هیأت صندوق بین‌المللی پول به مقامات ایرانی توصیه کرد که سطح سرمایه‌گذاری خالص داخلی را برای جلوگیری از تورم شدید کاهش دهند، ولی این توصیه ندیده گرفته شد. (۲۵) تورم که قبل از تجدیدنظر در برنامه عمرانی پنجم شروع شده بود، چنان دوری گرفته بود که متوقف کردنش مشکل بود. علاوه بر این هیچیک از وزرای شاه سابق در عرض مدتی کمتر از ۶ ماه پس از کنفرانس رامسر حاضر نبود برنامه، خرج وزارت‌خانه‌اش را پائین‌بیاورد. میزان پول در گردش با ادامه، رشد هزینه‌ها و اجازه به بانک‌ها برای ادامه، یک خط مشی بازتر در اعطای اعتبارات، ۶۱ درصد افزایش یافت. چنین افزایشی از فروردین ۱۳۵۳ تا فروردین ۱۳۵۴، در هیچ تاریخی سابقه نداشت، و علاوه بر این ۳۷ درصد از کل این افزایش در آخرین ماه سال، اسفندماه ۱۳۵۴ اتفاق افتاد. تقریباً ۴۵ درصد افزایش وام‌های داده شده توسط بانک‌های تجاری به بخش خصوصی در آخرین فصل سال، در موقعی که بانک مرکزی کمترین کنترل را در مورد سیاست اعتباری بانک‌های تجاری

موکرد انجام گرفت. برخی از تلاش‌هایی که برای کم کردن میزان اعتبارهای داده شده به بخش خصوصی صورت گرفت اثر کمی داشت زیرا سیاست‌های دیگر نظیر کاهش میزان سپرده ثبت واردات و هزینه‌های واردات موجب تنزل فاحش تقاضای اعتبار از بانکها، که قبلاً مساله مهمی بود، شده بود. در همین حال دولت تمام محدودیت‌های اعتباری مربوط به بانک‌های تخصصی را به علت آنکه این بانک‌ها به سرمایه‌گذاری صنعتی و کشاورزی کمک می‌کردند برداشت. در سال مالی ۵۲/۵۴ بانک‌های تخصصی تقریباً یک میلیارد دلار وام دادند، که افزایشی معادل ۵۶ درصد بود، و به موازات این سرمایه آنها هم ۴۴ درصد افزایش یافت. بانک‌های تجاری هم که میزان سرمایه‌شان برای افزایش عملیات در این حجم ناکافی بود مجبور شدند سرمایه خود را صد درصد افزایش دهند. (۲۶)

جدول ۴- میزان پول و دارائی‌های بانکی (میلیارد ریال)

	۵۲/۵۳	درصد تغییر	۵۳/۵۴	۵۲/۵۳	۵۳/۵۴
۱- دارائی‌های خارجی سیستم بانکی					
(۱) (ارز)	۱۶۷/۹	۵۴۴/۲	۷۷/۹	۲۲۴/۱	۲۴۳/۰
(۲) قرضه/اعتبار به بخش خصوصی	۴۸۹/۱	۶۹۸/۳	۲۵/۰	۴۲/۸	۴۲/۸
۳- دیون بخش عمومی به سیستم بانکی	۲۹۸/۴	۴۴۵/۹	۳۴/۸	۴۹/۴	۴۹/۴
۴- سپرده‌های بخش عمومی					
(۱) در سیستم بانکی	۲۰۹/۹	۳۶۴/۳	۵۸/۹	۷۳/۶	۶۱/۴
(۲) میزان پول درگردش	۲۰۷/۷	۳۲۷/۲	۲۷/۷	۳۰/۱	۶۰/۶
(۳) بقیه اوراق بهادر	۳۱۳/۱	۵۰۲/۹	۵۰۲/۹	۳۰/۱	۶۰/۶

خارج از کنترل

تا اوایل سال ۱۹۷۵ اقتصاد ایران تقریباً از کنترل خارج شده بود. در طول فصل اول سال مالی، دولت ۲۰۸ درصد بیشتر از میزان مشابه همین فصل در سال قبل خرج کرده بود. بیشتر از چهل درصد اعتبارهایی که برای

اعطا، از طرف بانک‌های تجاری برنامه‌ریزی شده بود، مصرف شده بود. برخی از بانک‌ها تمامی اعتبار تخصیص یافته برای همه سال را در عرض همین یک فصل اول مصرف کرده و در بازار بین‌المللی بدنبال سرمایه‌های کوتاه‌مدت می‌گشتند. در همین حال واردات که به حد ۱/۲ میلیارد دلار در ماه رسیده بود به نسبت فصل مشابه سال قبل تا حد صدرصد بالارفته بود. (۲۷) بهمین زودی اصل دوم برنامه "تجددنظر شده" حفظ رشد سریع متوازن و تحت‌کنترل اقتصادی همراه با حداقل افزایش قیمت "کنار گذاشته شده بود. دستآوردها کمتر می‌شد و هزینه‌ها بیشتر و بیشتر.

توسعه، بنادر مطلب را روش می‌کند. افزایش سریع سرمایه‌گذاری‌ها واردات را بیشتر کرد و بر ناسیمات بندری که تحت شرایط قبل هم تحت - فشار بود فشار شدیدتری وارد کرد: در سال ۱۳۵۳ حجم واردات ۳۹ درصد افزایش یافت دستگاه‌ها و ماشین‌آلات بندری ناکافی و بدرستی نگاهداری نشده بود. تعمیرات و نگاهداری ماشین‌آلات و وسائل در بنادر جنوبی با رطوبت شدید و گرمای سوزان تابستان مشکل است و ماشین‌آلات دائماً خراب می‌شود. بخار آب و هوای بسیار نامناسب، پیدا کردن کارگر کافی برای انجام سه نوبت کار در چهارماهه، خرداد تا مهر که دمای هوا در بنادر خرمشهر، بوشهر، بندرعباس، و شاپور از مرز ۴۵ درجه سانتیگراد می‌گذرد غیرممکن است. در بنادر جنوبی هشتاد درصد واردات حمل شده از راه دریا وارد می‌شد و این حجم عظیم می‌باید با امکانات بسیار محدود از نظر باراندازی و انبار پیاده شود. همه، اینها با یک بوروکراسی غول‌آسا که در برخی موارد برای ترجیح کالائی از گمرک تا ۲۸ امضاء را ایجاد می‌کرد دست بدهست هم داده و عملیات را غیرممکن کرده بود. تحصیل اجازه واردات هم اغلب در حوزه، مسئولیت بیشتر از یک وزارت‌خانه قرار داشت. برای مثال یکی از بانکداران برای ترجیح یک قایق موتوری چهارماه معطل شد چون وزارت جنگ می‌خواست از نوع سلاحهای نصب شده در قایق و سیستم رادار آن بدقت اطلاع پیدا کند درحالی که وزارت دارای قبلاً اجازه ورود آن را داده بود.

تا اواسط سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) بیشتر از دویست کشتی در بندر خرمشهر منتظر تخلیه بارهای خود مانده بودند و برای ورود به بارانداز هر کشتی باید تا ۱۶۵ روز منتظر می‌ماند. در یک وهله بیشتر از یک میلیون تن کالا منتظر نوبت تخلیه در کشتیها روی دریا مانده بود. وضعیتی بحرانی و درهم‌ریخته بود که فقط مدتی بعد نظیرش در بندر جده در عربستان سعودی

تکرار شد. وقتی هم که تخلیه کشتیها سرعت گرفت، کالای انبوهی بدون قرار گرفتن در انبار روی زمین ریخته بود. در خرمشهر روزانه ۱۲۰۰۰ تن کالا تخلیه می‌شد در حالیکه فقط ۹۵۵۵ تن آن به مقصد نهایی حمل می‌شد. در شلوغترین موقع سال یعنی ماههای سپتامبر/اکتبر ۱۹۷۵ (شهریور/مهر - ۱۳۵۴) بیشتر از یک میلیون تن کالا روی اسکله‌ها و اطراف بندر ریخته شده بود.

کالا بدو دلیل عمدۀ به کندی ترخیص می‌شد. اولاً تقریباً پنجاه درصد واردات مربوط به خریدهای دولتی بود و وزارت خانه‌ها گاهی تا ۶ ماه - و شاید بیشتر - برای ترخیص آنها تعلل می‌کردند. و ثانیاً کامیون و تریلی به اندازه کافی وجود نداشت. یک خرد ویژه اورژانس از طرف دولت شامل ۲۰۰۰ کامیون و ۵۰۰۰ تریلر هم بخودی خود مشکلی را حل نکرد. کامیون‌ها احتیاج به راننده داشت و ۲۰۰۰ راننده کامیون (علاوه بر آنها که در آن موقع بودند و همه هم ۲۴ ساعته کار می‌کردند) وجود نداشت. یعنوان یک اقدام اورژانس دیگر تصمیم گرفته شد که ۸۰۰ راننده کامیون از کره‌جنوبی و پاکستان آورده شود، ولی این راننده‌ها را با عجله آوردند و ترتیبات مناسبی برای اسکان یا آشنا‌سازی آنان با شرائط محلی نداده بودند. این راننده‌ها بسرعت ناراضی شدند بخصوص که گمان می‌کردند به راننده‌های ایرانی مزایای بیشتری داده می‌شود. تا زوئیه ۱۹۷۵ (مرداد ۱۳۵۴) اغلب این راننگان در عرض مدتی کمتر از شش ماه به کشورشان برگشتند. و بالاخره دولت مجبور شد کاری را که باید از اول می‌کرد یعنی ترتیب دادن یک دورهٔ فشرده برای تربیت راننده ایرانی، بکند. این تدبیر فقط با کندی کمبود موجود را جبران می‌کرد و تعداد زیادی از کامیون‌های مورد استفاده قرار نگرفته در آب و هوای نامناسب جنوب زنگ زد و پوسید. حتی در سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) هم می‌شد ردیف کامیون‌های را که بطور مرتب در بندر عباس پارک شده بود و سه سال بود که منتظر راننده مانده بود دید.

معطلی در بنادر، بلا فاصله به کارگاه‌های ساختمانی و دیگر پروژه‌ها سراست و تاثیر کرد. تقریباً تمام پروژه‌ها با یک تاخیر ۶ ماهه شروع شد و علاوه بر این اغلب کالاهای برآثر بی‌دقنتی در تخلیه و حمل و نقل آسیب دیده بود و این هم تاخیرهای بیشتری پیش می‌آورد. زیان مالی این امور قابل تخمین نیست. تنها هزینه‌های کامل روش خسارتمربوط به معطلی کشتی‌ها در بندر بود. در سال مالی ۵۴/۵۳ پرداخت این خسارتها برای ایران بیشتر از یک میلیارد دلار یا تقریباً معادل پنج درصد کل درآمد ارزی

ایران خرج برداشت. علاوه بر این هزینه‌های هم وجود داشت که پنهان شده بود. واردکنندگان کالا به حمل و نقل سریعتر ولی گرانتر کالا بوسیله کمپانی‌های حمل و نقل بین‌المللی از طریق زمینی و از راه ترکیه یا حمل با هواپیما دست زدند. برخی از مقامات گمرکی از این اوضاع منتفع شدند، و جیوهای خود را در مقابل قولهای اغلب توخالی مبنی بر ترخیص سریعتر و خارج از نوبت کالا پرکردند و معطلي در بنادر مسلمان خیلی بیشتر از تورم وارداتی برای ایران خرج برداشت. (۲۸)

یکی از عوامل کلیدی دیگر که هزینه توسعه را بالا برد افزایش بهای زمین بود. بمجرد آنکه پولها به جریان افتاد، ارزش املاک شروع به بالا رفتن و سرمایه‌گزاران ایرانی را به خود جذب کرد. قیمت زمین دائماً تغییر می‌کرد و آنهم نه ماه به ماه بلکه هفته به هفته. هرچند افزایش‌ها در تهران بیش از همه‌جا بود ولی این یک پدیده سرتاسری بود. یکی از صاحبان صنایع که می‌خواست در تبریز زمین بخرد در سال ۱۳۵۳ زمین را به مترمربعی ۴۵۰۰ ریال خرید حال آنکه همین زمین در سال ۱۳۵۵ مترمربعی ۵۰۰۰ ریال بیشتر نبود. با توسعه، معادن در کرمان، زمین در مرکز شهر از مترمربعی ۲۰۰۰ ریال در سال ۱۳۳۸ به مترمربعی ۱۵۰۰۰ ریال در ۱۳۵۳ رسید. در حومه، رشت، جائی که پس از محدود شدن ایجاد صنایع در تهران، شروع به صنعتی شدن کرد زمین از متری ۲۰۰۰ ریال در سال ۱۳۴۸ به ۲۵۰۰ ریال در سال ۱۳۵۲ رسید. (۲۹)

قیمت زمین تا حد ۴۷ درصد هزینه، مسکن را تشکیل می‌داد. در مناطق صنعتی و در سرمایه‌گزاری‌های مربوط به صنعت نسبت بهای زمین به کل سرمایه‌گزاری تا این حد بالا نبود ولی با این وجود زیاد بود. خرید زمین عمولاً عملی پیچیده و وقتگیر بود. کنسرسیون ایتالیائی ایتال کنتراتورز که یک بندر تجاری جدید در نزدیکی بندرعباس می‌ساخت، در دسامبر ۱۹۷۵ (آذر ۱۳۵۴) با گروه اولیه کارکنانش وارد محل شد. ژاندارمری از شروع کار آنها بعلت آنکه بر سر موضوع زمین خریداری شده، اعتراضی مطرح بود جلوگیری کرد. ادارات دولتی هنوز درگیر چانه‌زن راجع به خرید زمینی بودند که فقط دو سال قبل از آن ارزشی نداشت. شروع کار تا ماه مه ۱۹۷۶ (اردیبهشت ۱۳۵۵) عقب افتاد و این تازه یکی از اساسی‌ترین پروژه‌های زیربنایی مملکت بود. (۳۰)

یکی از اثرات قیمت روبه افزایش زمین بالا رفتن اجاره‌ها بود که بالنتیجه موجب تقاضای اضافه دستمزد از طرف کارگران شد، چون هزینه مسکن یکی

از عناصر عمدۀ هزینه، زندگی شده بود و تا ۱۴ درصد درآمد را می‌بلعید، بزودی معلوم شد که تنها راه تضمین یک روند معقول در افزایش دستمزدها و حقوق‌ها تامین مسکن مناسب، بخصوص برای طبقات کم‌درآمد است اما با بالارفتن قیمت زمین تا آن حد و با وجود منفعت‌های سرشار و آنی، محترکان به فکر استفاده از پول طبقه، بالای بازار فروش املاک افتادند که این خود وضعیت را بدتر کرد.

در سال مالی ۱۳۵۲/۴ دستمزدها در ۲۱ صنعت عمدۀ، طبق برآوردهای رسمی تقریباً بطور متوسط، ۳۵ درصد افزایش یافت. (۳۱) بدون شک این امر روال موجود را پائین‌تر از آنچه بود نشان می‌دهد. افزایش حقوق‌های بزرگ رسمی بعنوان وسیله‌ای برای تحقق سیاست تقسیم عادلانه‌تر ثروت تشویق می‌شد. وزارت کار اصرار می‌کرد که به کارگران صنایع حداقل معادل یکماه حقوق، گاه تا دو ماه، پاداش داده شود! شیوهٔ سرکوبی قبلی نسبت به کارگران صنعتی حالا نرمتر شده بود چون حالا شاه ساقی برای ایجاد وفاداری در کارگران می‌خواست به جای فشار از پول استفاده کند. در سال ۱۳۵۲/۵۴، اعتصاب‌ها، توقف کار، یا کندکاریها معمولاً روی چانه‌زدن بر سرافرازیش پاداش آخر سال تمرکز داده می‌شد. وزارت کار طبق دستور شاه ساقی، برخلاف گذشته فقط در موارد نادر طرف کارفرما را می‌گرفت. این انگیزه‌ای قوی برای درخواست حقوق بالاتر بود ولی هیچ نوع تلاش جدی برای ارتباط دادن مزد بیشتر با کارآئی بالاتر نمی‌شد.

پشتیبانی مقامات رسمی از تقاضای افزایش حقوق کارگران را در این واقعه که در یک کارخانه در نزدیکی تهران اتفاق افتاده و مربوط به اختلافی در مورد سهمیم‌شدن در سود سهام بوده است وامری غیرعادی نبوده می‌توان منعکس دید.

"ما ظهر چهارشنبه وارد کارخانه شدیم و کارگرها دست از کار کشیده بودند. آنها کنار ماشین‌ها ایستاده یا نشسته بودند. ما فهمیدیم که اعتصاب نشسته کرده‌اند. ما که فکر می‌کردیم اعتصاب غیرقانونی است سواک را خبر کردیم. آنها تا چهار بعد از ظهر نیامدند. وقتی هم آمدند به کارگران اعتصابی توجه زیادی نشان ندادند. روز بعد ما یک وکیل را که در امور کارگری تخصص داشت فراخواندیم ولی او هم از مذاکره با نمایندگان کارگران به نتیجه نرسید. روزشنبه هم کارگران حاضر به کار نشدند و ما ناچار با نمایندگان آنها به وزارت کار رفتیم. عجیب بود زیرا وزارت کار اصلاً در مورد اعتصاب کارگران حرفی نزد. ما بحث کردیم ولی بالاخره به ما معلوم

شد که باید تسلیم بشویم و پاداشها را ۴۵ درصد افزایش دهیم. مشارکت در مورد سهام فقط قسمتی از هزینه کارگر است. (۳۲)

از این مهمتر کمبود کارگر ماهر بود. درآمد کارگران عادی با کندی بالا می‌رفت ولی کارگران ماهر مثل جوشکار، نجار، ماشین‌چی، مکانیک، لوله‌کش، یا افراد متخصص فنی و حرفه‌ای می‌توانستند شرایط خود را دیگته کنند. کارگران متخصص در حرف کمیاب توسط کارفرماها دزدیده می‌شدند و مستخدمین دولت اغلب کارشان را برای کارهای پردرآمدتر در صنایع خصوصی ترک می‌کردند. در حالی که یک کارگر ساده، ساختمانی فقط روزی ۳۵۰ ریال می‌گرفت، یک لوله‌کش می‌توانست ماهی ۳۵۰۰ ریال درآمد داشته باشد. در عین حال یک منشی دوزبانه در شرکت‌های خصوصی و آمریکائی حدود ماهی ۸۵۰۰ ریال و یک مهندس تازه فارغ‌التحصیل (بخصوص اگر تحصیلکرده، خارج بود) حدود ماهی ۱۵۰۰ ریال و یک مدیر تحصیلکرده سی‌ساله بیشتر از ماهی ۳۵۰۰ ریال حقوق دریافت می‌کردند. (۳۳)

شاه سابق یک‌سال بعد، پس از آنکه حقوق‌ها و دستمزدها به افزایش خود ادامه داد، اعلام کرد که یک مهندس قادر است حتی ماهی ۷۰۰۰ دلار (حدود ۴۹۵۰۰ تومان) داشته باشد (چندین برابر حقوق یک مهندس در اروپا). (۳۴) در اواسط سال ۱۹۷۵ مقاطعه کاران داخلی و خارجی بعلت بالارفتن بی‌رویه، دستمزدها و حقوق‌ها خارجیان را به جای ایرانیان استخدام می‌کردند، بخصوص اگر پروژه‌ها مربوط به قسمت‌های دورافتاده، ملکت بود. کرافت ورک یونیون که دو نیروگاه اتمی در بوشهر می‌ساخت به جای کارگران ایرانی که حاضر نبودند با حقوق رسمی اعلام شده از طرف دولت کار کنند کارگران ترک و یوگوسلاو را استخدام کرد. حقوق بالا و سایر مزایایی که به متخصصین داده می‌شد، ارزیابی میزان واقعی افزایش حقوق‌ها را غیرممکن می‌کند. در سال مالی ۵۳/۵۴ تقریباً بطور قطع می‌توان گفت این افزایش چهل درصد یا بیشتر بوده است. این به معنای افزایش مهمی در درآمد قابل مصرف ایرانی‌ها بود ولی مزایای آن بعلت افزایش هزینه زندگی معلول تورم شدید از میان رفت.

استخدام خارجیان هم یک عامل تورمی مهم بود، تا اواسط سال ۱۳۵۴ حدود ۳۵/۰۰۰ خارجی تنها در تهران زندگی می‌کردند که اغلب شان اروپائی و تکنسین، مدیر، مشاور یا نماینده‌گان شرکتهای خارجی بودند، و از این جمع عده، زیادی مربوط به ارتش و قراردادهای مربوط به ارتش بودند. این

خارجیان حاضر بودند هر بهائی مسکن که برای نایاب بود بپردازند و شرکت‌های آنها هم به خاطر منافع زیادی که از ایران تحصیل می‌کردند به آنان کمک هزینهٔ مسکن می‌دادند. مملکت بر اثر کمبود نیروی انسانی ماهر توان عظیمی می‌داد. جذب نیروی انسانی ماهر خارجی برای کار در محیط سخت ایران بسیار پرهزینه بود و در حوزهٔ نظامی تکنسین‌های آمریکائی تا حد یکصد و پنجاه هزار دلار در سال (۱۲۵) هزار دلار در ماه یا حدود نودهزار تومان در ماه) برای کار در ایران می‌گرفتند. (۳۵) بطور متوسط افراد نظامی آمریکا ماهی ۹۰۰۰ دلار (حدود شصت و سه هزار تومان) در ماه حقوق می‌گرفتند و در سال ۱۳۵۴ (حدود ۲۵۰۰۰ نفر مستشار نظامی آمریکائی در ایران بود). در بسیاری از موارد قسمت "نرم افزار!!" قراردادهای نظامی - شامل مستشاران، مشاوران، تکنسین‌های کمکی و آموزش پرسنل ایرانی - بیشتر از نصف هزینهٔ قراردادها را تشکیل می‌داد.

ارقام رسمی برای تورم درست می‌شد. اما این ارقام برای ایجاد یک حد قابل قبول دستکاری می‌شد. (۳۶) نرخهای اعلام شده منعکس کننده نرخی که باید می‌بود، نه نرخ واقعی بود. شاخص‌ها بدون کمترین توجه به کمبودهای بزرگی که افراد، شرکت‌ها، و حتی سازمان‌های دولتی را مجبور می‌کرد از بازار سیاه خرید کنند، تعیین و اعلام می‌شد. فی‌المثل اتوبیل پیکان که مونتاژ ایران است در بازار سیاه بخاطر اینکه کارخانه نمی‌توانست عرضه را با تقاضا هماهنگ کند تا سی‌وپنج درصد گرانتر خرید و فروش می‌شد ولی حتی بر مبنای ارقام رسمی هم تورم روند رو به افزایشی را نشان می‌داد. طبق ارقام رسمی از فروردین تا شهریور ۱۳۵۴ شاخص قیمت‌ها ۲۸ درصد افزایش یافته بود. البته افزایش واقعی ۳۵ تا ۳۸ درصد بود.

یادداشت‌ها

- ۱- برنامه عمرانی پنجم
- ۲- اطلاعات داده شده به نویسنده از طرف سازمان برنامه‌بودجه
- ۳- ابرازنظر مجیدی به نویسنده - ۱۶ ژوئیه ۱۹۷۷
- ۴- ابرازنظر هوشمنگ انصاری به نویسنده ۴ مه ۱۹۷۷. انصاری تأکید می‌کرد که همه مقامات بالا از مشکلاتی که در پیش بود بخوبی آگاه بوده‌اند.
- ۵- براساس اطلاعاتی که یکی از مقامات ارشد حاضر در گاجره به نویسنده داده است.
- ۶- شاه سابق در کنفرانس مطبوعاتی خود در ۲۳ دسامبر گفته بود: "ما این برنامه را توسعه خواهیم داد، شاید یک‌سوم بیشتر، ولی نه بیشتر از این زیرا خطر ایجاد تورم شدیدی پیش خواهد آمد".
- ۷- کیهان اینترنشنال ۲ اوت ۱۹۷۶. مطبوعات داخلی گفتمهای شاه سابق را در مورد پایان دادن به فساد بشدت تبلیغ می‌گردند
- ۸- در برنامه اصلی جمع کل سرمایه‌گذاری ثابت ۳۲ میلیارد دلار بود. با عوض شدن نرخ تسعیر این رقم عوض شد.
- ۹- ابرازنظر یکی از مقامات حاضر در رامسر به نویسنده
- ۱۰- کیهان اینترنشنال ۴ اوت ۱۹۷۶ - شاه سابق گفته بود: "به در دادن این فرصت یک‌انه، گناهی نابخشودنی خواهد بود".
- ۱۱- گزارش‌های صندوق بین‌المللی پول در مورد ایران، ژانویه ۱۹۷۵، صفحه ۴
- ۱۲- برنامه تجدیدنظر شده عمرانی پنجم
- ۱۳- گزارش سالانه، بانک مرکزی ۱۹۷۳/۴ - صفحه ۱۴
- ۱۴- همان سند صفحه ۲۰۵
- ۱۵- در سال ۱۹۷۳/۴ شاخص رسمی افزایش متوسط سالانه دستمزدها را در ۲۱ صفت عده درصد نشان می‌داد. این محققاً پائین‌تر از وضع واقعی است.
- ۱۶- گزارش سالانه، بانک مرکزی ایران ۱۹۷۳/۴ صفحه ۶۲
- ۱۷- اظهارنظر راجرکپر به نویسنده
- ۱۸- این پرسنلت ساختمان‌های نظامی را که تحت عنوان "دیگر تاسیسات دولتی" ساخته می‌شد شامل نمی‌شود. صفحه ۳۸۸ سند برنامه عمرانی پنجم را بهبینید
- ۱۹- گزارش سالانه، بانک مرکزی ۱۹۷۳/۴، صفحه ۹ - ۲۵
- ۲۰- بازپرداخت تعهدات داخلی به ارز ۳۵ میلیارد ریال رسید.
- ۲۱- مخارج سرمایه‌ای فی‌المثل در سال ۱۹۷۵/۶ برابر با ۴۷ میلیارد دلار، در سال ۱۹۷۶/۷ برابر با ۹۴ میلیارد دلار و برابر سال ۱۹۷۷/۸ برابر با ۱۳۶ میلیارد دلار بود حال آنکه هزینه‌های جاری در همین دوره بترتیب ۷۵ میلیارد دلار، ۱۷۶ میلیارد دلار، و ۱۸۶ میلیارد دلار - معادل ۶۴ درصد، ۶۳ درصد و ۶۵ درصد کل بودجه بود.
- ۲۲- گزارش صندوق بین‌المللی پول صفحه ۴
- ۲۳- گزارش سالانه، بانک مرکزی ۱۹۷۴/۵ صفحه ۷۴
- ۲۴- براساس اطلاعاتی که عده زیادی از مقاطعه‌کاران خارجی به نویسنده داده‌اند.
- ۲۵- گزارش صندوق بین‌المللی پول - صفحه ۶-۸. این هیات احساس می‌کرد که افزایش میزان پول در گردش در حدی بیشتر از ۴۵ درصد فشار روی قیمت‌ها را در جهت صعود آنها تشديد می‌گند.

- ۲۶- گزارش سالانه بانک مرکزی ایران ۱۹۷۴/۵ صفحه ۴۸
- ۲۷- همان سند صفحات ۴۲ - ۵۲. سرمایه بانکهای تجاری از ۲۱ میلیارد به ۵۶ میلیارد ریال افزایش یافت.
- ۲۸- فاینانشال نایمز، ۱۹۷۵ اوت
- ۲۹- براساس اطلاعاتی که سازمان بنادر و کشتیرانی به نویسنده داده است. کیهان اینترنشنال ۱۹ نوامبر ۱۹۷۵ و تهران جورنال ۲۳ نوامبر ۱۹۷۵ و ۱۸ ژوئیه ۱۹۷۶ و اینترنشنال هرالد تریبون ۱۳ مارس ۱۹۷۶ را بهبینید.
- ۳۰- ترجمه از یک مقاله در روزنامه رستاخیز، ۱۱ اوت ۱۹۷۶
- ۳۱- براساس اطلاعاتی که ایتال گنتر اکتورز به نویسنده داده است
- ۳۲- گزارش سالانه بانک مرکزی ایران ۱۹۷۴/۵، صفحه ۱۸۳
- ۳۳- ابرازنظر یکی از مدیران خارجی. این واقعه در مارس ۱۹۷۶ اتفاق افتاد.
- ۳۴- اطلاعاتی که نویسنده در اوایل سال ۱۹۷۵ در تهران گردآوری گرده است.
- ۳۵- مصاحبه شاه سابق با آسوشیتدپرس، دسامبر ۱۹۷۶
- ۳۶- همان مصاحبه
- ۳۷- براساس اظهارنظر یک اقتصاددان خارجی که در سال ۱۹۷۶ در کارتهی شاخص قیمت‌ها دخیل بوده است. اقتصاد دانان ایرانی هم در مورد همه رسمی اظهاربدینی می‌گند. جولیان باربر در کتاب توسعه اقتصاد ایران ۱۹۰۰ - ۱۹۷۵ قابل اعتماد نبودن آمار رسمی ایران را تائید می‌گند.
- ۳۸- گزارش سالانه بانک مرکزی ایران ۱۹۷۴/۵ صفحه ۷۴

۶- محدودیت‌های درآمد نفت

سوال : منتقدان می‌گویند ایران با چنان سرعتی حرکت کرده است که از نظر اقتصادی سالم نیست

جواب : چرا؟ برای اینکه ما امسال یک رشد ۱۷ درصدی خواهیم داشت؟ این بد است؟ سال قبل ما یک رشد ۴۲ درصدی و یک تورم ۲۵ تا ۲۲ درصدی داشتیم. امسال ما تورم صفر خواهیم داشت. آیا این چیزی است که منتقدان را ناراحت می‌کند؟ (۱)

سوال ... بانگاهی به سال ۱۳۵۴ آیا این نظر را که پروژه‌های توسعه کشور شما تا حدی جاهطلبانه بوده است تائید می‌کنید؟

جواب : شاید شاید اینطور باشد. مسلماً. (۲)

تفاوت میان جواب تهاجمی شاه سابق در فوریه ۱۹۷۶ (بهمن ۱۳۵۴) و جواب محتاطانه او در دسامبر همان سال (آذر ۱۳۵۵) منعکس کننده تغییری است که در طول سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) در ایران رخ داد.

علائم هشداردهنده در مورد اینکه ایران بیش از حد خرج می‌کرد خیلی زودتر پیدا شده بود، ولی واکنش عقب افتاده بود. فی المثل در ژوئیه - ۱۹۷۵ (تیر ۱۳۵۴) وزارت اقتصاد استقراض از خارجه را برای سازمان‌های دولتی مجاز کرد. (۳) فقط هفت ماه پیش از آن، چنین چیزی تا سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۲) غیرلازم شمرده شده بود. (۴) در همین موقع به همه وزارت‌خانه‌ها دستور داده شد که "حداکثر مراقبت و صرفه‌جوئی" را بکنند، و بدنبال آن دستور داده شد هرماه حساب هزینه‌ها را برای بررسی به سازمان برنامه و

بودجه بفرستند. (۵) اما مثل اغلب دستوراتی که در یک بوروکراسی باند بازی داده می‌شود، این دستور هم جدی گرفته نشد. رقیق شد، یا برای آنکه وانمود شود از دستور اطاعت شده ارقامی جعل شد.

بانک مرکزی با تأخیر واکنش نشان داد و وسائل کلاسیک کنترل پولی را بکار گرفت. در اوت ۱۹۲۵ (شهریور ۱۳۵۴) سپرده‌اجباری بانک‌ها بخاطر دریافت قرض‌های کوتاه مدت از خارج از ۱۵ درصد به ۳۰ درصد افزایش داده شد – تدبیری که برای جلوگیری کردن از قرض‌کردن بانک‌ها از خارج برای فرار از سقف اعتباراتشان طرح‌بازی شده بود. به موازات این میزان حداقل ذخیره بانک‌ها نزد بانک مرکزی افزایش داده شد و سپرده تضمین واردات هم (که تازه سال قبل کاهش داده شده بود) بالا برده شد. هرچند این تدابیر محدود بود ولی به پائین‌آوردن رشد میزان پول در گردش تا حد قابل کنترل‌تری یعنی تا حد رشد ۳۶ درصد در سال در اواخر سال ۱۹۲۵ (۱۳۵۴) کم کرد. (۶)

واکنش شاه سابق کلا یک واکنش سیاسی بود و بیشتر متوجه این امر بود که از به وجود آمدن نارضایتی شدید در میان بخش‌های فقیرتر جامعه که احساس می‌کردند درآمد نفت نصیب آنها نمی‌شود و زندگی را برای آن‌ها طاقت‌فرسانتر کرده است جلوگیری کند. در مرحله، اول او برنامه‌ ظاهرفریب فروشن اجباری ۴۹ درصد سهام کارخانجات تولیدی را به کارکنان آن کارخانه‌ها و مردم از نوراه انداخت و در وهله، دوم کوشید با برگرداندن بهای حدود ۱۶۰۰۰ قلم کالا به نرخ سال ۱۹۷۴ (خرداد ۱۳۵۳) به اصطلاح قیمت‌ها را بشکند. گران‌فروشی در یک برنامه، تبلیغاتی پرسروصدای که در همان دو هفته اول موجب بازداشت ۷۷۵۰ کاسب شد غیرقانونی اعلام شد. (۷)

این تدابیر در ماه زوئیه (مردادماه) اعلام شد ولی در ماه اوت (شهریورماه) پیاده گردید اینها مسکن‌های موقتی و عجلانه بود که توجه‌ها را از مشکل اصلی منصرف کرد: هدف‌های اجتماعی برنامه‌تجدید – نظر شده، عمرانی پنجم، با فاصله، روزافزون شهر و روستا و فقیر و غنی زیرپا گذاشته می‌شد و هدف‌های اقتصادی آن براذر زیربنای نامناسب، نبودن نیروی انسانی ماهر و گرانی روزافزون و حیف و میل همه‌جانبه از بین می‌رفت. عدم توجه به عواقب وخیم‌تر اقتصادی این عوامل منفی صرفا معلول ملاحظات سیاسی بود.

ژستهای سیاسی

برنامهٔ فروش اجباری سهام کارخانجات کپیه صنعتی چیزی بود که در اصلاحات ارضی سیزده سال قبل از آن اتفاق افتاد. هردوی این برنامه‌ها سرای این طرح ریزی شده بود که گروه‌های محروم جامعه خیال کنند از خوان گسترده نعمات ملی سهمی هم به آنان داده شده است. هردو برنامه (بعثت فشار شدید طبقات محروم و بامید تسکین آن) با عجله اعلام و بعداً دوباره و سه‌باره اصلاح شد. فروش سهام کارخانجات و مبارزه با گرانفروشی بعنوان اصول سیزده و چهارده انقلاب سفید از روز ۸ اوت ۱۹۷۵ اعلام شد. قبل از آن ۳۲۰ شرکت بعنوان مشمولان این طرح برگزیده شده بودند و قرار بود سهام آن‌ها در مرحلهٔ اول به کارکنانشان و در مرحلهٔ بعد به مردم عرضه شود. (۸) شرکت‌ها به سه دسته تقسیم شده بودند. دسته اول مشکل از ۱۵۶ شرکت بود و ۱۰۸ شرکت گروه دوم و مابقی گروه سوم را تشکیل می‌داد و قرار بود همهٔ این شرکت‌ها تا اکتبر ۱۹۷۸ (آبان ماه ۱۳۵۷) ۴۹ درصد سهامشان را به فروش رسانده باشند.

فرض براین بود که یک میلیون نفر از کارگران صنایع و ۲۷ میلیون نفر از کارکنان شرکت‌های کشاورزی صنعتی در این برنامه سهمی خواهند شد. برای کمک به اجرای این طرح یک موسسه اعتباری دولتی خاص با سرمایه یک میلیارد ریال تاسیس شد. این موسسه قرار بود تا حداقل ۱۵۰۰ هزار ریال با ربح چهاردرصد و بمدت استهلاک ده‌ساله به کارکنان قرض بدهد که با سودسهام و افزایش ارزش سهام در موقع فروش مجدد بازپرداخت شود. چون فرض می‌شدکه قسمتی از سهام خریداری نخواهد شد یک شرکت سرمایه – گزاری با سرمایه ۱۵۵ میلیون دلار که سهامش متعلق به بانک‌ها و شرکت‌های بیمه بود بنام شرکت ملی سرمایه‌گزاری ایران تاسیس شد. (۹)

این کارها از نظر تئوری درست بمنظور می‌آمد و بدون شک بمنظور می‌رسید که برکارکنان صنایع هم اثر روحی مهمی داشته باشد. اما مثل اصلاحات ارضی، این برنامه هم، محروم‌ترین طبقات اجتماعی را در برنمی‌گرفت و آنها باز هم فراموش شده بودند. در اصلاحات ارضی کارگران کشاورزی فاقد زمین و در فروش سهام کارخانجات کارگران صنایع کوچک بودند که ندیده گرفته شده بودند حال آنکه اکثریت کارگران و در واقع ۷۱ درصد کل آنها از این دسته بودند. علاوه براین، برنامهٔ فروش سهام به کنترل صنعت (که در دست سرمایه‌داران باقی می‌ماند) کاری نداشت و صرفاً به منظور ایجاد نوعی حس تعلق و امکان درآمد بیشتر مالی درست شده بود. این حرکت

نه ضد تجاری و نه ضد سرمایه‌داری بود (فی المثل بانک‌ها از این برنامه معاف شدند) ولی با این وجود صاحبان صنایع با نگرانی نسبت به آن واکنش نشان دادند و می‌ترسیدند این کار شروع مداخله جدی دولت در کار آنها باشد ، ترسی که برآثر تجربه مربوط به دخالت دولت در کار صنایع پشم و پنجه احتمالاً تا حدی تقویت شده بود . در عین حال عموماً از این هم می‌ترسیدند که دولت در ارزیابی قیمت سهام تصنعاً قیمت آنها را کمتر از میزان واقعی برآورد و اعلام کند .

از بسیاری جهات این ترس‌ها بی‌مورد بود . برنامه زمانی تدوین شده از طرف دولت غیرممکن و جاهطلبانه بود . همچنین خیلی زود روشن شد که نمی‌توان ۲۲۵ شرکت را که حائز شرائط طرح اولیه باشند پیدا کرد . تا ژوئیه ۱۹۷۷ (مرداد ماه ۱۳۵۶) فقط ۱۵۱ شرکت و آنهم تا جد بیست درصد از چهل و نه درصد سهامی را که قرار بود فروخته شود ، فروخته بودند . برای راضی‌کردن صاحبان صنایع ، تغییراتی در طرح داده شد که مهمترین این تغییرات بالابردن میزان سهامی که دولت پولش را می‌داد از ۶ درصد به ۱۴ درصد بود . تا ژوئیه ۱۹۷۷ (مرداد ماه ۱۳۵۶) فقط ۲۲۵ روزنفر از کارکنان صنایع (در مقابل یک میلیون نفری که در تبلیغات شاه سابق وعده داده شده بود – یعنی کمتر از ۸ درصد) و ۱۲۵ روزنفر از زارعان (در مقابل ۷۱ میلیون نفری که قرار بود یعنی کمتر از ۴ درصد) از این طرح منتفع شده بودند – مقداری بسیار کمتر از آنچه در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) وعده داده شده بود . (۱۵)

با این وجود ، ترس صاحبان سرمایه اثر مهی روی سرمایه‌گذاری‌ها داشت و میزان سرمایه‌گذاری‌ها در پایان سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) شروع برنامه فروش سهام) بشدت کاهش یافت . سرمایه‌داران که از دخالت بیشتر دولت و افزایش مالیات‌ها می‌ترسیدند ، واکنش غریزی خود را بصورت انتقال سودها و پولهای نقدشان به خارج از کشور نشان دادند ، عملی که با آزاد شدن انتقال ارز و کم شدن کنترل‌های سخت قبلی روی این امر در دسامبر ۱۹۷۴ (۱۳۵۲) بسیار آسان شده بود . *

* یکی از کسانی‌که در مورد اصلاحات ارضی و فروش سهام گارخانجات و اثرات اقتصادی و اجتماعی این اقدامات بررسی گرده است معتقد است انگلیزه، عمدۀ شاه سابق در هر دو مورد تبدیل سرمایه‌های منقول خانواده سلطنتی و سرمایه‌داران وابسته به سرمایه‌های منقول بوده است . این محقق

فرارسرمایه‌ها برای برنامهٔ فروش سهام تشدید شد زیرا دارائی‌های صنعتی را در کشوری که بازار سرمایه‌گذاری در آن بسیار محدود بود به پول نقد تبدیل کرد. تعدادی از شرکت‌های خارجی که مشمول این طرح می‌شدند، بخصوص شرکت‌هایی که سرمایه‌آنها آمریکائی بود، واکنش نامساعدی نشان دادند. برنامهٔ فروش سهام یکی از دلایل عدمهای بود که موجب شد شرکت جنرال موتورز جدا بفکر خارج شدن از ایران یا حذف نام خود از کارخانهٔ مونتاژ اتومبیل‌ش در ایران بیفت (شاید بیشتر بخاطر ترس از اینکه پذیرفتن چنین طرحی در ایران ممکنست موجب تقاضاهای مشابهی از جانب کارگران شرکت‌های وابسته به این شرکت در دیگر کشورهایی که همین نوع کارخانه‌های مونتاژ دائر است بشود!). گفته می‌شود که جنرال موتورز فقط پس از آنکه شاه سابق ضعانت داد که امتیازهای خاصی به آن بدهد و پس از مذاکرات

— معتقد است که شامسابق که یکبار در روزهای قبل از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مجبور شده بود با برجاگذاشتن اموال غیرمنقول خود و خانواده‌اش از ایران بگریزد، از فردای ۲۸ مرداد در صدد آن برآمد که این اموال را هم به اضعاف قیمت و تحت عنایون بظاهر انقلابی و اصلاحی به این ملت فقیر بفروشد و پول‌های بادآورده را به خارج منتقل کند تا اگر روزی مجبور به فرار شد دیگر چیزی پشت‌سر باقی نگذاشته باشد. طبق نظر این محقق شاه سابق و فئودال‌های بزرگ که با فروش زمین‌هایی که از مردم غصب گرده بودند به قیمت‌های گزاف به خود این مردم سرمایه‌های عظیمی بدست آورده بودند پس از آنکه قسمتی از این سرمایه‌ها را با استفاده از موقعیت خاصی که پیش آمده بود و با کمک قوانین گمرکی و مالیاتی که صرفاً به منظور حمایت از این سرمایه‌ها و بازگذاشتن دست آنان در چپاول ملت توسط مجالس آنچنانی تهیه و تصویب شده بود در صنایع مصرفی به جریان آنداختند و صدها برابر اصل سرمایه سود بردند، در زمانی که حس گردند ممکن است برای لبریز شدن گاسهٔ صبر ملت و قیام آنان مجبور به فرار شوند — تنها موردی که هوشیارانه اوضاع را درست حس زده بودند — بفکر فروش این سرمایه‌ها و انتقال آنها از ایران افتادند و بهمین جهت قبل از آنکه اجرای برنامهٔ فروش سهام را در نظر گیرند قوانین مربوط به انتقال ارز را بنحوی درست گردند که مانعی در راه فرار دادن سرمایه‌های غارت شده نداشته باشند و آنگاه در قالب انقلاب و اصلاحات سهام صنایع متعلق به خود را به چندین برابر قیمت واقعی فروختند و پولها را به خارج انتقال دادند (ترجم).

سطح بالا در کاخ سفید واشینگتن و بخاطر اینکه معاملهٔ دو میلیارد دلاری خرید فانتوم‌های اف ۱۴ با شرکت گرومن، بخطیر نیفتند (۱۱) حاضر به باقی‌ماندن در ایران شد.

برنامهٔ فروش سهام موجب شد که شرکت بی‌اف‌گودریچ، یکی از اولین شرکت‌های آمریکائی که با ایران یک طرح مشترک بوجود آورده بود، در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵)، سهام خود را که میزانش ۵۸ درصد بود بفروشد.

با این وجود برنامهٔ فروش سهام به تنها مسئول از بین رفتن اعتماد سرمایه‌داران نبود. مبارزه با گرانفروشی و جنگ قیمت‌ها هم سهم مهمی داشت. این مبارزه تلاش نپخته‌ای بود برای اینکه به صاحبان صنایع و تجار و کاسپکاران بعنوان عامل اصلی بالارفتن قیمت‌ها بر چسب زده شود. دو تن از موفق‌ترین سرمایه‌داران ایرانی، حبیب القانیان و محمد وهابزاده در میان بازداشت شدگان بودند. القانیان تاسیسات وسیعی در صنایع پلاستیک همراه با فروشگاه‌های متعدد داشت و وهابزاده کار اصلیش اتومبیل‌فروشی بود که نمایندگی انحصاری بام و را داشت. حبیب ثابت هم غیابی محکوم شد.

سودهای کلانی تحصیل می‌شد و برخی از سرمایه‌داران سودجو از فرصت سوءاستفاده می‌کردند. با این وجود گرانفروشی یک عارضه بود نه علت. علت عدم توانایی تولید یا واردات در مقابله با تقاضا بود. مبارزه با گرانفروشی هم محدود به کالاهای معینی بود و جالب توجه است که شدت عملها بیشتر در مواردی نشان داده می‌شد که مربوط به منافع طبقهٔ متوسط بود (حال آنکه زیان اصلی متوجه طبقهٔ محروم بود)، مثلاً با گرانی قیمت اتومبیل و وسائل یدکی و متعلقات آن مبارزه می‌شد. فی‌المثل وهابزادگان را بخاطر اینکه اتومبیل‌های بام و را بجای ۸۰۰۰ ریال ۵۵۵۰ ریال فروخته است بازداشت و جریمه کردند* (۱۲).

کنترل قیمت به این نحو و با اعمال غلاظ و شداد در یک اقتصاد بشدت داغ ناگزیر اثری مخرب و نهایتاً ضد تولیدی داشت. کارها با گسیل کردن افراد اغلب ناگاهه برای بررسی قیمت‌ها و اتخاذ تصمیم در مورد قیمت واقعی

* این نمونه‌ای از دستاوردهای انقلاب آریامهری برای رفاه طبقات محروم است. آخر نه اینکه اتومبیل بام و مایحتاج عمومی ۹۰ درصد ملت ایران، یعنی بچه‌اعیان‌های تازه بدوران رسیده بود و می‌باید برای رفاه آنان که صاحبان اصلی انقلاب شاه و مردم بودند فکری بشود!!

براساس مبانی ساختگی بذتر شد. مبارزه با افزایش قیمت‌ها اولین آزمایش سیاسی حزب واحد جدید التاسیس رستاخیزبود و حداقل در یک مورد، گروهی از جوانان تحت پوشش اسم حزب و شهرداری یکی از سوپرمارکت‌های تهران را بشیوهٔ گاردھای سرخ انقلاب فرهنگی چین به اتهام گرانفروشی مورد حمله قرار دادند. رهبری حزب رستاخیز بعداً اعتراف کرد که درگیری حزب در این مبارزه اشتباه بوده و دیگر تکرار نخواهد شد.

رویه‌مرفهٔ مبارزه با افزایش قیمت‌ها شکست خورد. شاخص‌های رسمی در عرض شش ماه سیزده‌ماهی نشان می‌داد ولی در بازار سیاه قیمت کالای اساسی بسرعت رو به افزایش بود. کمبودها از بین نرفت و بر عکس اگر تغییری پیدا شد، در جهت بیشتر شدن این کمبودها بود. واردکنندگان کالا در بسیاری از موارد به این نتیجه رسیدند که اگر قرار باشد میزان سودشان تحت کنترل قرار گیرد بنفعشان است که چیزی وارد نکنند و همین فلسفه در مورد تولید – کنندگان داخلی هم صدق می‌کرد. فی‌المثل القانیان کارخانجات پلاستیک – سازی‌اش را که شاید کارآمدترین این نوع کارخانه‌ها در ایران بود و دامنهٔ وسیعی از محصولات پلاستیکی را بیرون می‌داد (برای مبارزه با تعدیل قیمت‌ها و ایجاد بازار سیاه) تعطیل کرد. حبیب ثابت که ۷۲ سالش بود (و به علت گرانفروشی تحت تعقیب بود) در پاریس ماند و از بازگشت به ایران و اداره امپراطوری مالی صنعتی‌اش سرباز زد و سرمایه‌اش را به خارج انتقال داد. همچنین مبارزه با گرانفروشی و کنترل قیمت‌ها اثری تخریبی بر بنادر داشت. از آنجا که قیمت کالاهای در صورت حساب‌های فروش کمتر از میزان واقعی ذکر شده بود (برای فرار از مالیات) دولت براساس قیمت ذکر شده، میزان سود و قیمت فروش کالا را تعیین و تثبیت کرد. این بدان معنی بود که واردکنندگان (برابر تقلب در اعلام قیمت واقعی) مجبور بودند کالا را به قیمتی کمتر از قیمت خرید بفروشند. هرچند این کار تدبیر هوشمندانه‌ای از طرف دولت برای مجبورکردن واردکنندگان کالا به راستگو بودن در کارشان بود ولی اثر معکوسی گذاشت. بسیاری از واردکنندگان به جای آنکه قیمت واقعی را اعلام کنند یا قیمت تثبیت شده را بپذیرند ترجیح دادند کالای خود را ترخیص نکنند. تا چهل درصد کالائی که در انبارها و اسلکهٔ بندر خرمشهر در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) باقی مانده بود کالائی بود که واردکنندگان حاضر به ترخیص نبودند. وقتی گمرک به فکر حراج آنها افتاد، اغلب کالاهای چنان صدمه دیده بود که ارزش خریدن نداشت و از این‌رو در جای خود باقی ماند و فضای (حیاتی و بشدت مورد احتیاج) بندر را

اشغال کرد . (۱۳)

از همه مهم‌تر این بود که فرصت ذیقیمتی که برای ایجاد و تجدید سازمان شبکه توزیع کشور بدست آمده بود از دست رفت. کم کردن سود واسطه‌ها مشکل کلیدی بسرعت و بطرز موثر رساندن کالا به بازار را حل نکرد. تکنوقرات‌های وزرات بازرگانی دلشان می‌خواست که این اتفاق بیفتد ولی از نظرسیاسی اراده لازم وجود نداشت.

تاکتیک‌های فلچکننده تجار، بخصوص تجار سنت‌گرای بازار، بسیار موثر از کار درآمد و شاه سابق نه آمادگی و نه قصد یک مقابله، خطرناک با این گروه را داشت. در واقع برای تحبیب تجار، وزیر بازرگانی وقت، فریدون مهدوی روز هفتم فوریه ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) برکنار شد. او عامل اصلی تغییر سازمان توزیع و منجمله عامل ایجاد یک بازار مدرن مثل بازار کوونت گاردن لندن بود که با مرخص شدن او این پروژه هم کنار گذاشته شد. (۱۴) برخی از مردم این نکته را که افراد نامداری که در موقع مبارزه گرانفروشی و تثبیت قیمت‌ها مورد تعقیب قرار گرفته‌اند از گروه‌های اقلیت، مثل بهائی‌ها (ثابت) و یهودیان (القانیان) بودند مهم تلقی می‌کنند.

نفت در مقام یک متغیر

کندکننده آهنگ تورم از داخل ایران نیامد، از خارج آمد. تولید و فروش نفت به میزان پیش‌بینی شده نرسید و درآمدها کاهش یافت. در سپتامبر ۱۹۷۵ (آذر ۱۳۵۴) تولید نفت بیست درصد کمتر از میزان ماه مشابه سال قبل بود. تولید متوسط روزانه در سال ۱۳۵۴ رویه‌مرفته حدود دوازده درصد کمتر از میزان پیش‌بینی شده بود. (۱۵)

در تمام طول تابستان میزان فروش پائین‌تر از حد پیش‌بینی شده بود. افزایش فروش درست قبل از جلسه، اوپک در وین در سپتامبر ۱۹۷۵ (شهریور/مهر ۱۳۵۴) پدیده‌ای موقتی بود. ادامه، رکود اقتصادی غرب و هوای ملایم زمستانی در اروپا، تقاضای بین‌المللی برای نفت را پائین نگاه داشت. ایران بخصوص بعلت طبیعت خاص نفت خامش، نفت خام سبک با کیفیت بالا و مقدار گوگرد بسیار کم، و نفت خام سنگین با محتوی گوگرد زیاد که برای مصرف کوره مناسب‌تر است، (۱۶) بیش از همه آسیب دید. نفت خام سنگین ایران بیش از همه با نفت خام کویت شباخت داشت و نفت - خام سبک ایران رقیب نفت خام سبک عربستان سعودی بود. بطور معمول ایران نفت خود را به نسبت ۵۲ به ۴۸ میان نفت سبک و نفت سنگین صادر می‌کرد. اما ملایم‌بودن زمستان اروپا بشدت بر تقاضا برای نفت خام سنگین

اثر گذاشت و بعلت سیستم پیچیده قیمت‌گذاری اوپک که انواع مختلف نفت – خام را تفکیک می‌کرد، نفت خام سنگین ایران نتوانست رقابت کند بخصوص که هم کویت و هم عربستان‌ سعودی قیمت نفت خام سنگین خود را کاهش دادند و ایران حاضر به قبول این امر نشد. (۱۷)

افت درآمدها بشدت احساس شد زیرا این افت در آخرین فصل سال، موقعی که وزارت خانه‌ها در ایران بطور سنتی بیشترین قسمت بودجهٔ خود را خرج می‌کنند اتفاق افتاد. دولت به اقدام ساده ولی موثری دست زد: پرداخت بول مقاطعه‌کاران دولتی ناگهان متوقف شد. در مارس ۱۹۷۶ – (فروردین ۱۳۵۵) ادارات دولتی تا حد سه میلیارد دلار به مقاطعه‌کاران معرض بودند.

بودجهٔ سال مالی جدید باید از نو محاسبه می‌شد و ۶ هفته دیرتر از معمول در فوریه (بهمن) تقدیم مجلس شد. بعلت چهارده درصد افت در خرید نفت توسط کنسرسیوم، مقامات دولتی کسر درآمدی معادل دو – میلیارد و هفت‌صد میلیون دلار را پیش‌بینی می‌کردند. بودجه سال مالی ۱۳۵۵ کسر موازنه‌ای برابر با ۲۴ میلیارد دلار نشان می‌داد و پیش‌بینی‌های متعددی برای استقرار از منابع بین‌المللی شده بود. (۱۸) تغییر وضعیت به این سرعت همانقدر برای ایرانیان مبهوت کننده بود که برای جوامع بین‌المللی.

این پیش‌امدها که چنین اثر قاطعی بر اقتصاد ایران داشت دو جریان بسیار مهم را نشان می‌دهد: وابستگی دوجانبه و روزافزون تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان نفت، و طبیعت تغییریابنده رهبری اوپک. تولیدکنندگان نفت با افزایش قیمت‌ها در سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) درصد آن برآمدند که در یک حرکت، ناسامانی‌های تاریخی قیمت نفت را جبران کنند. اما با انجام این امر، قیمت نفت در مقابل فشارهای بازار بسیار حساس شد. فی‌المثل، اگر بهای نفت خام سنگین ایران در زمستان ۱۳۵۴ (۱۹۷۵) در مقام مقایسه با نفت سنگین کویت و عربستان‌ سعودی تعديل شده بود، نفت بیشتری فروخته می‌شد. بعدها شرکت ملی نفت ایران مجبور شد برای توسعهٔ صادراتش تخفیف‌های قابل ملاحظه‌ای بدهد. (۱۹)

حساسیت قیمت‌گذاری نفت در افزایش‌های نسبتاً پائین بهای نفت و تصمیمات بعدی اوپک منعکس شد. در سپتامبر ۱۹۷۵ فقط ده درصد افزایش‌سها و در بالی در ماه مه ۱۹۷۶ تثبیت قیمت‌ها در دوها در دسامبر ۱۹۷۶ اکثریت اعضای اوپک ده درصد افزایش‌سها را پذیرفتند حال آنکه عربستان‌ سعودی

و امارات متحده عربی بهای نفت خود را فقط ۵ درصد افزایش دادند، در ژوئیه ۱۹۷۷ در استکلهم، عربستان سعودی موافقت کرد قیمت نفت خود را با دیگران متعادل کند، و در دسامبر ۱۹۷۷ در کاراکاس پایتخت ونزوئلا توافق شد که قیمت‌ها در سال ۱۹۷۸ ثابت نگاه داشته شود. بعارت دیگر افزایش قیمت‌های سال ۱۹۷۳ تا آنجا که می‌شد آینده را پیش‌بینی کرد، جهشی بود که یکبار و برای همیشه انجام شده بود و از آن پس با افزایش‌های معمولی و پائین دنبال شد.

این سیر واقعی در دریافت‌های حیاتی ارزی ایران بابت بهای نفت و گاز تاثیر گذاشت. پس از یک افزایش دویست درصدی در سال مالی ۱۹۷۴/۵ (۱۳۵۴)، افزایش درآمدها در سال بعد به ۲ درصد کاهش یافت (جدول شماره ۵ را ببینید). در دو سال بعد فروردین ۵۴ تا اسفند ۵۶ دریافت‌های ارزی از محل نفت و گاز بطور متوسطه پنج درصد بالا رفت، ولی در همین دوران سرمایه‌گزاری‌ها مجموعاً با سرعتی سه برابر افزایش یافت. (۲۰) در حالی که افزایش قیمت‌ها در سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) چنان زیاد بود که مخارج بیای درآمدها نمی‌رسید افزایش قیمت‌های بعدی چنان کم بود که عکس این مطلب صحیح بود.

جدول شماره ۵- تراز پرداخت‌ها (میلیارد دلار)

۱۳۵۵	۱۳۵۴	۱۳۵۳	۱۳۵۲	۱-حساب‌های جاری
۲۴۳۸۵	۲۱۹۷۱	۲۵۹۲۲	۲۴۲۲	دریافت‌های جاری
۱۶۷۲۶	۱۶۲۱۶	۱۷۲۹۶	۴۴۹۰	الف - درآمد از شرکت خاص
۶۲۲	۷۰۰	۸۶۲	۱۸۲	خدمات نفت ایران
۳۱۴۰	۸۷۴	۱۴۴۵	۱۸۶	درآمد از دیگر شرکت‌های نفتی
۱۵۹	۱۸۳	۱۴۹	۲۱۵	خریدار از شرکت ملی نفت
۱۸۳	۲۰۲	۱۳۱	۸۷	خریدار از دیگر شرکت‌ها
۴۶۲	۴۴۸	۵۶۳	۵۴۸	ب - فروش گاز به شوروی
				ج - صادرات دیگر کالاهای خدمات
۱۹۹۲۹	۹۶۶	۵۹۸	۳۲۶	د - خدمات
۱۱۶۴	۱۳۰۲	۹۵۸	۱۹۸	بخش خصوصی
				بخش عمومی

پرداخت‌های جاری

الف - واردات کالا

ب - طلا (غیرپولی)

ج - خدمات

۱۵۷۱۵	۱۵۹۲۴	۱۵۶۳۳	۴۹۶۶			
۲۶۰	۱۲۲	۱۱	۳			
۲۵۵۰	۱۴۲۹	۸۰۳	۳۷۲	بخش خصوصی		
۱۲۱۹	۱۲۵۱	۶۱۴	۳۱۰	بخش عمومی		
۲۹۴	۲۹۹	۳۳۲	۲۲۸	پرداخت شهره دیون		
+۴۳۴۷	+۲۹۴۶	+۸۵۲۹	+۲۵۳	تراز		

۲- حساب‌های سرمایه‌ای

۱۲۵۵	۱۲۵۴	۱۲۵۳	۱۲۵۲	الف - دریافت قرضه‌های
۵۶۰	۳۰۰	۲۵۷	۱۲۹۶	رسمی درازمدت
۵۱۸	—	—	—	ب - قرضه‌ها و سرمایه‌های
-۷۱۰	-۷۲۹	-۱۳۱۳	-۵۴۱	خصوصی واردہ
-۱۷۷۱	-۲۹۴۱	-۲۳۸۸	-۱	ج - عودت سرمایه‌های دولتی
-۸۳۸	-۹۱۲	-۲۲۱	-۴۸	د - بازپرداخت قروض
-۴۶۴	-۲۹۸	-۱۹۹	۱۰۹	ه - کمک‌ها، قرضه‌ها، و
۲۵۲۵	۹۹۱	۵۰۷۶	۱۰۲۴	سرمایه‌گزاری‌های خارجی
				و - دیگر پرداخت‌ها
				اشتباهات / از قلم افتادگی‌ها
				تراز نهائی

علاوه بر این ایران بر اثر سیستم دوگانه، قیمت‌گزاری نفت که در دسامبر ۱۹۷۶ (۱۲۵۵) در دوها بوجود آمد بشدت زیان دید. در ژانویه ۱۹۷۷ فروش نفت به میزان ۳۵ درصد نزول کرد و دولت را برای دومین سال متوالی مجبور کرد در آخرین لحظه بودجه را عوض کند. (۲۱) بیشتر از ۵ میلیارد - دلار از هزینه‌ها کسر شد و در آمد های سال آینده بر مبنای ده درصد افت در فروش کلی نفت و یک رشد کاهش یافته سیزده درصدی محاسبه شد. (۲۲) از آنجا که انتظار می‌رفت درآمد نفت هفتاد و هشت درصد هزینه‌های بودجه، تجدیدنظر شده را تامین کند، تاثیر چنین نوساناتی در تقاضای بین‌المللی برای نفت ایران شدید بود. ایران به شرایط ناپایدار دهه،

۱۹۵۰ - ۱۹۶۰ که در آن میزان درآمد نفت هرگز بطور قطع معلوم نبود برگشته بود. وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه و بودجه، آن زمان، عبدالمجید مجیدی در موقع تجدیدنظر در بودجه ۱۳۵۶ بتلخی گفت: "افت صادرات نفت مبین اینست که دولت اکنون با درآمدهای متغیر از این منبع روبروست." (۲۳)

شرط بازار تنها مساله کلیدی نبود. جبهه سیاسی عربستان سعودی در درون اوپک هم همان قدر اهمیت داشت. در سال ۱۹۷۳ ایران در قله اقتدار در درون اوپک قرار داشت اما این تسلط به تطابق منافع ایران و عربستان سعودی وابسته بود. به مجرد آنکه افزایش قیمت تاریخی سال ۱۹۷۳ بدست آمد، منافع عربستان سعودی در جهتی مخالف منافع ایران قرار گرفت. عربستان سعودی که قدرت تولید بالقوه‌ای معادل دوبارابر ایران و جمعیتی معادل یکدهم ایران داشت، به حد اکثر درآمد ممکن محتاج نبود. در واقع افزایش قیمت‌های زیاد در ریاض با نگرانی تلقی می‌شد. منافع متصاد دو تولیدکننده، بزرگ اوپک در سپتامبر ۱۹۷۵ در وین آشکار شد. ایران در اول کار با "عقاب"‌های اوپک همراه شد و از یک افزایش ۲۱ درصدی که توسط عراق پیشنهاد شده بود جانبداری کرد و هرجند بعدا این حرکت بعنوان تاکتیکی برای رسیدن به ۱۵ یا ۱۶ درصد افزایش توجیه شد اما مقاصد و نیات عربستان سعودی را بطور کامل اشتباہ برآورد کرده بود. (۲۴) وزیر نفت عربستان سعودی، شیخ احمد زکی یمانی، بالارفتن قیمت‌ها در حد بیش از ده درصد را نپذیرفت و تهدید کرد که تولید نفت عربستان سعودی را بالا خواهد برد و نفت را به قیمت دلخواه به فروش خواهد رساند. نتیجه آن شد که اعضاء اوپک به خواست عربستان سعودی گردن نهادند.

از این دوران تا جلسه استکلم در ژوئیه ۱۹۷۷ مقابله‌های مشابهی پیش آمد. عربستان سعودی در تمام موارد توانست یا قیمت‌ها را ثابت نگاه دارد و یا افزایش قیمت کمی را به ماقنی اعضای اوپک تحمیل کند. در تمام طول این دوران، شاه ساق که خط مشی شرکت ملی نفت ایران را دیکته می‌کرد بطور مداوم موقعیت عربستان سعودی و قدرت آنها را برای تسلط بر اوپک دست کم می‌گرفت. بنظر می‌رسید که شاه ساق نمی‌تواند شرائط تغییریافته سیاسی را درک کند و نمونه این امر امتناع او از کاهش قیمت نفت خام تا سه ماه پس از زمانی که سعودی‌ها قیمت را پائین آورده‌اند بود. (۲۵) در داخل شرکت ملی نفت ایران نسبت به خط مشی کلی شاه -

سابق مبنی بر رهبری بازار جهانی براساس قیمت نفت مخالفت‌هایی وجود داشت. یک نوع خط مشی عملی‌تر ترجیح داده می‌شد ولی این خط مشی فقط در استکهلم و در کاراکاس در دسامبر ۱۹۷۷ تجلی کرد.

قدرت موقعیت سعودیها از دو جهت بود. اولاً با اضافه درآمدهای عظیمی که‌گردآورده و جمعیت بسیار کمی که عربستان سعودی دارد، می‌تواند صرف‌نظر از اینکه تغییرات تقاضای جهانی تا چه حد باشد در مقابل آن مقاومت کرده و خود را با آن منطبق سازد. و ثانیاً صرف ظرفیت عظیم تولید عربستان سعودی بدان معنی است که اوپک نمی‌تواند تهدید تولید بیشتر و جاری شدن سیل نفت خام ارزان آن کشور رادر بازار جهانی ندیده بگیرد. ایران تاحد زیادی از نظر درآمد نفتیش به سطح تولید و خط مشی عربستان - سعودی وابسته شده بود. حمله‌های شدیدی که به شخص یمانی در مطبوعات تحت سانسور ایران پس از جلسهٔ دوها بنحوی بی‌سابقه صورت می‌گرفت فقط برای نشان دادن این ناراحتی بود.

دورباطل و کامل

هرچند صحنهٔ تغییریافته نفت روی درآمدها اثر گذاشته بود، در سطح بالای مملکتی نسبت به تغییر هدف‌های برنامهٔ پنجم در اوایل سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) یک نوع امتناع کلی وجود داشت. شاه سابق هنوز حاضر نبود قبول کند که اشتباه کرده است. بودجهٔ سال ۱۳۵۶ بقصد آن تهیه شده بود که سرمایه‌گزاری‌ها را ۲۷ درصد و تاحد ۴۴۷ میلیارد دلار افزایش دهد. شاه سابق مصمم بود که مخارج تسليحاتی اش را ادامه دهد. حالا به جای پرداخت بهای خریدهای نظامی با پول نقد یا از طریق اعتبار درصد معاملهٔ پایاپایی با نفت بود. در آوریل ۱۹۷۶ (اردیبهشت ۱۳۵۵) مذاکرات سه‌جانبه‌ای میان ایران، شرکت‌های نفتی، و فروشنده‌گان اسلحه صورت گرفت. دو معامله پیشنهاد شد: ۱ - خرید سیصد هوایپیمای اف ۱۶ از مکدانل دوگلاس و ۴ ناوکن اسپروانس از صنایع لیتون در ازاء فروش سیصد هزار بشکه نفت در روز از طریق شرکت ملی نفت ایران به شرکت‌های نفتی آشلنند و نیوانگلاند پترولیوم و ۲ - خرید موشک‌های Rapier به ارزش چهارصد میلیون لیره از شرکت صنایع هوایی انگلیس (باک) در ازاء فروش روزانه ۱۶۰۰۰ بشکه نفت به کمپانی شل (۲۷)

بدنبال این معاملات تهاوتی در مورد بخششای خارج از تسليحات هم مورد استفاده قرار گرفت و به ندرت یک قرارداد بزرگ‌یافت می‌شد که مبنای پرداخت‌های آن چنین قرارهایی نبود. تاکتیک ایران این بود که معاملهٔ

تهاتری را در موارد ممکن بعنوان یک راه حل بکار برد. از آنجا که ترتیب این نوع معاملات بسیار پیچیده بود فروشندگان خارجی از قبول آنها امتناع داشتند (و پول نقد را ترجیح می‌دادند). اولین قرارداد از این نوع با شرکت صنایع هوائی انگلیس (باک) در ۱۸ نوامبر ۱۹۷۶ بسته شد. (۲۸) مشکل اصلی ایرانیان این بود که در فروش نفت در این معاملات باید تخفیف بخصوصی می‌دادند و این نوع معاملات بسیار وقت‌گیر بود، بخصوص در مواردی که در یک معامله پای بیشتر از یک فروشنده در میان بود.

تاكيد بر روی معاملات تهاتری موجب بروز نگرانی و ناراحتی در میان تکنوكراتها نسبت به نحوه پیشرفت برنامه تجدیدنظر شده عمرانی شد. در ژوئیه ۱۹۷۶ (مردادماه ۱۳۵۵) یک گزارش انتقادی از جانب سازمان برنامه و بودجه میان وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌های دولتی توزیع شد.

این گزارش مبنی بر این بود که کشاورزی ندیده گرفته شده است، هزینه‌های تولیدی و کارگری در عرض سه سال قبل چنان به سرعت بالا رفته که آینده صادرات غیرنفتی ایران را به خطر انداخته و برای گشودن تنگاه‌های موجود بنحو غیرموثری عمل شده است. نتیجه، گزارش رشد کندر و کنترل شدیدتر بر روی هزینه‌های دولتی بود. این سند هرگز چاپ نشد. (۲۹)

هرچند ملت بیخبر نگاهداشته می‌شد ولی برخی از طرح‌های کمتر مهم کنار گذاشته شد. مذاکراتی که در مورد ایجاد یک پایگاه دریائی جدید در بندر چاه بهار مدخل اقیانوس هند انجام می‌شد متوقف شد. این اولین نشانه، این بود که شاه سابق بفکر صرفهجویی افتاده است. وزارت‌خانه‌ها بودجه‌هایشان را فشردند و اضافه خرچ‌ها را بدلخواه کم کردند. فی‌المثل درخواست خرید بیست‌وچهار توربوترن اضافی فرانسوی ملغی شد. این توربوترن‌ها قرار بود وسیله سریعی برای مسافت بین شهرها باشد، ولی در خط مشهد – تهران بر اثر خرابی ریل‌ها سرعت آنها تاحد چهل درصد کاهش یافت. این قطارها که بعنوان نشانه واقعی مدرنیزه شدن ایران گرفته می‌شد، برای آب و هوای داغ و خشک مسیر تهران – مشهد نامناسب بود و دائمآ خراب می‌شد و بالنتیجه محتاج خدمات تکنیسین‌های پرخرج خارجی بود.

در اکتبر ۱۹۷۶ (آبان ۱۳۵۵) بود که بالاخره شاه سابق حاضر شد خواب‌وخيال‌های طلائی را که بر اثر افزایش قیمت سال ۱۹۷۳ ایجاد کرده بود، رد کرد. سردبیر آن زمان کیهان، امیرطاهری، فکر می‌کرد که شاه – سابق می‌خواهد یکی از مصاحبه‌های فرمایشی روز تولدش را برگزار کند.

در عوض مصاحبہ تبدیل به یک گفتار انتقادی طولانی نسبت به سه سال گذشته شد. ایرانیان را در یک بهشت ابله‌مانه نگاه داشته بودند که نمیدانستند برای دوران درآمد نفت پایان قطعی و زودرسی وجود دارد. درآمد نفت تنها منبع کمک به پائین نگاهداشتن قیمت مواد اولیه غذائی، مالیات‌ها، و شروع برنامه‌های نمایشی رفاهی و بالارفتن ناگهانی ظاهری سطح زندگی‌ها بود. شاه‌ سابق در این مصاحبہ گفت اگر مردم حاضر نشوند بیشتر کار کنند، بیشتر تولید کنند، و مالیات بیشتری بدهنند، هیچ چیزی جانشین درآمد نفت نخواهد شد و همه آن رفاه داده شده از بین خواهد رفت (۳۰) شاه‌ سابق در این مصاحبہ گفت:

"ما از مردم فدایکاری نخواسته‌ایم بلکه بالعکس آنها را در پرقو پیچیده‌ایم. حالا همه چیز تغییر خواهد کرد. همه باید سخت‌تر کار کنند و آماده فدایکاری برای خدمت به پیشرفت مملکت باشند." این درست خلاف آن چیز بود که او در سال قبل در رامسر به ملت گفته بود. آنچه آن روز گفته بود: "ما از ایرانیان انتظار نداریم که کمربند‌هایشان را محکم‌تر کنند، کمتر بخورند و به خاطر بهشتی که وعده داده می‌شود و هر روز یک سال به عقب انداخته می‌شود زحمت بکشند. بالعکس ما سعی می‌کنیم رفاه و توجهی را که به ملت وعده داده‌ایم - همین امروز به آنها بدهیم." (۳۱) را با حرفهای دو سال بعدش که قبل ا ذکر شد مقایسه کنید.

در عرض دو هفته پس از این مصاحبہ، شاه‌ سابق ایجاد کمیسیون بازرگانی شاهنشاهی را برای بررسی حیف و میل‌ها اعلام کرد. این کمیسیون از نمایندگان دولت و مهمتر از آن از سازمان بازرگانی ویژه خود او یعنی سازمان بازرگانی شاهنشاهی و ساوک تشکیل شده بود (۳۲). این اولین تلاش برای اطلاع از اینکه در اقتصاد مملکت چه می‌گذرد بود و قرار بود این کمیسیون مستقیماً به شاه‌ سابق گزارش دهد نه به وزراء. در تطبیق با این روحیه جدید، ولخرجی‌های دست و دلبازانه نمایشی کم شد و صرفه‌جوئی به جایش نشست. بودجه سال مالی (۱۳۵۵) بطور کامل خرج نشد. حالا خط مشی این بود که آنچه شروع شده است بپایان برده شود و کارهای جدید، صرف‌نظر از اینکه جزو هدف‌های عمده برنامه پنجم بوده یا نه، برای برنامه ششم باقی گذاشته شود.

جدول ۶ - دریافت‌های و هزینه‌های بودجه (میلیارد دلار)

*۱۹۷۷/۸	۱۹۷۶/۷	۱۹۷۵/۶
۱۳۵۶/۷	۱۳۵۵/۶	۱۳۵۴/۵

			۱- بودجه عمومی
۵/۸۹	۴/۲۹	۲/۸۴	الف - مالیات‌ها
۱۹/۴۷	۱۹/۹۸	۱۷/۶۸	ب - نفت و گاز
۲/۱۲	—	—	ج - مطالبات داخلی
۱/۴۱	۱/۱۴	۰/۰۸	د - مطالبات خارجی
۰/۹۵	۰/۶۴	۳/۱۴	ه - درآمد مخصوص
۱/۱۸	۰/۹۸	۰/۹۱	و - دیگر درآمدها
<hr/>	<hr/>	<hr/>	
۲۱/۰۲	۲۷/۲	۲۵/۶	جمع
			۲- دریافت‌های کل دولتی
۴۹/۱۷	۴۴/۷۲	۲۲/۷۶	شامل دیون شرکت‌های دولتی
			۳- کل هزینه‌ها (شامل شرکت‌های دولتی)
۴۹/۱۷	۴۴/۷۲	۲۲/۷۶	
۱/۷۴	۲/۰۵	—	۴- کسر موازنۀ ناخالص

* پیش‌بینی

نرخ تسعیر: یک دلار مساوی با ۷۰ ریال

منبع: سند بودجه

یادداشت‌ها

- ۱- مصاحبه شاه سابق با نیوزویک - اول مارس ۱۹۷۶ . در همین مصاحبه از او می‌پرسند "آیا رونق و رفاه اقتصادی به پایان رسیده است؟" و جواب او اینست: "بهمیچوجه"
- ۲- مصاحبه شاه سابق با اشپیگل ، چاپ شده در کیهان اینترنشنال ۸ دسامبر ۱۹۷۶
- ۳- ابرازنظر هوشنگ انصاری وزیر دارائی به نویسنده - ژوئیه ۱۹۷۵
- ۴- فاینانشال تایمز ۱۷ دسامبر ۱۹۷۴
- ۵- کیهان اینترنشنال ۸ ژوئیه ۱۹۷۵
- ۶- گزارش سالانه بانک مرکزی ۱۹۷۵/۶ صفحه ۱۵
- ۷- کیهان اینترنشنال ۸ آوت ۱۹۷۵
- ۸- خابطه انتخاب ۳۲۰ شرکت اینها بود: "سرمایه ثبت شده ۱۰۰ میلیون ریال یا بیشتر ، یا دارائی‌های ثابت بیشتر از ۲۰۰ میلیون ریال ، یا مجموع درآمد بیشتر از ۲۵۰ میلیون - ریال . مجموع سرمایه ۱۰۶ شرکت اول ۷۰۷ میلیون دلار بود .
- ۹- فاینانشال تایمز ۲۸ ژوئیه ۱۹۷۵
- ۱۰- فاینانشال تایمز ۲۵ ژوئیه ۱۹۷۷
- ۱۱- براساس اطلاعاتی که مدیر عامل جنرال موتورز ایران ، لیوویلکینز به نویسنده داده است
- ۱۲- تهران جورنال ، ۱۸ آوت ۱۹۷۵
- ۱۳- تهران جورنال ، ۲۳ ژوئیه ۱۹۷۶
- ۱۴- فریدون مهدوی بخطاب زیاده رویهای حزب رستاخیز در مبارزه با گرانفروشی هم مورد اتهام بود .
- ۱۵- تولید متوسط روزانه ۳۵۰ میلیون بشکه بود حال آنکه در سال ۱۹۷۴ این تولید ۲۵۰ میلیون بشکه در روز بود .
- ۱۶- نفت خام سبک ایران ۳۶ درجه آپی آی و نفت خام سنگین ۳۱ درجه آپی آی است .
- ۱۷- این رقمی غیررسمی بود که توسط بانک مرکزی پذیرفته شد و در جلسات نیمسالی سفارت آمریکا در تهران مورد استفاده قرار گرفت (مه ۱۹۷۶). اوضاع وقتی دولت پولهای جدیدی به جریان انداخت بهتر شد .
- ۱۸- قرضهای خارجی که پیش‌بینی شده بود برای سازمانهای دولتی بود . قرار بود دولت در عرض آن سال سقف مجاز استقراض از داخل را از ۲۲۷ میلیون به ۱۵۴ میلیارد دلار واستقراض از خارج را از ۴۸۱ میلیون به ۷۱ میلیارد دلار افزایش دهد .
- ۱۹- شرکت ملی نفت با دادن اعتبارات دراز مدت تخفیف می‌داد . مدت معمولی برای مشتریان ۶۰ تا ۹۰ روز مهلت بود ولی حالتاً این مهلت تا ۱۸۰ روز می‌رسید .
- ۲۰- گزارش سالانه بانک مرکزی ۱۹۷۵/۶ صفحه ۵۱
- ۲۱- در آن موقع بنظر می‌رسید که دولت ایران عکس العمل حادی نشان داده است . دکتر جمشید آموزگار که ناینده ایران در اوپک بود در روز ۲۸ آوریل ۱۹۷۷ در دفاع از این عمل به نویسنده گفت: "موضعی که نایندگان عربستان سعودی گرفته بودند چنان بود که من فکر کردم آنها قیمت نفت را با یک راه حل سیاسی در منطقه بهم مربوط کردند ."
- ۲۲- فاینانشال تایمز ۲۲ فوریه ۱۹۷۷
- ۲۳- کیهان اینترنشنال ۱۲ ژانویه ۱۹۷۷
- ۲۴- براساس اطلاعاتی که آموزگار در ۱۳ اکتبر ۱۹۷۵ به نویسنده داده است . نظر آموزگار این نبود که ایران در مورد سعودی‌ها اشتباه کرده است . (آموزگار و یمانی بشدت از هم متفاوتند .)

- ۲۵- قیمت نفت خام سنتین ایران در ۹ سنت تخفیف داده شد و به بشکه‌ای ۱۶۰ دلار رسانده شد. پس از جلسه بالی در مه ۱۹۷۶، ایران همراه دیگر تولیدکنندگان خلیج‌فارس موافقت کرد که در هر بشکه ۷ سنت دیگر هم تخفیف بدهد.
- ۲۶- تصمیم سعودی‌ها، تصمیم یمانی نبود ولی از او برای تیرمنشدن روابط استفاده کردند. عدم تعاون سعودی‌ها به بالاترین تولیدشان از ۱۱ میلیون بشکه در روز هم برای جلوگیری از بدترشدن اوضاع بود.
- ۲۷- براساس اطلاعاتی که ارتشب‌دوفانیان در ۹ آوت ۱۹۷۶ به نویسنده داده است.
- ۲۸- براساس اطلاعاتی که هوشتنگ انصاری در ۴ مه ۱۹۷۷ به نویسنده داده است. انصاری مسئول ترتیب معاملات تهاتری بود.
- ۲۹- نفت به *BAC* فروخته شد و بعد این شرکت از طریق حق العمل دادن به شل آنرا بفروش رساند.
- ۳۰- یک نسخه از این سند را نویسنده دیده است.
- ۳۱- گیهان اینترنشنال، ۱۶ اکتبر ۱۹۷۶
- ۳۲- گیهان اینترنشنال ۲۳ آوت ۱۹۷۶
- ۳۳- ایران آلمانیک، اکواف ایران، تهران ۱۹۷۷، صفحه ۱۱۶

۷. موفقیت‌ها و شکست‌ها

این دوران تحول وقتی شروع شد که مقدار زیادی
پول درست در موقعی که ما وسیله خرج آن را نداشتیم
بدستمان رسید. (۱)

تجییه رسمی در مورد تلاش برای انجام آنهمه کار به آن سرعت این بود که فقط با هدف‌گیری بسیار بالا و بالابردن توقعات ملت می‌توان به حد اکثر دست یافت. اشکال در این بود که اولویت‌ها بنحوی تدوین نشده بود که انرژی ملت در جهت آن به کار افتد.

در موقع تجدیدنظر در برنامه عمرانی پنجم، هیچ نوع نظام مشخصی در مورد اولویت‌ها وجود نداشت و هر سازمان دولتی فکر می‌کرد که اولویت با آن سازمان است و از این رو وقتی مواد خام، نیروی انسانی – و بعداً اعتبارات مالی – نایاب شد برای بدست آوردن این منابع چنان آشتفتگی و رقابتی به وجود آمد که اثرش از هر یک از ولخرجی‌های انجام شده مخرب‌تر بود. پروژه‌های حاشیه‌ای از بین رفت یا کنار گذاشته شد؛ اهمیتی نداشت که هدف تعهدشده برنامه پنجم در مورد خرید سه هواپیمای کنکورد کنار گذاشته شد (۲) ولی حائز کمال اهمیت بود که در امر اتمام پروژه‌های اساسی مربوط به امور زیربنائی و آموزش نیروی انسانی مورد لزوم قبل از شروع به اجرای یک برنامه خانه‌سازی شهری، ۵۰۰۰ واحدی و یا کارخانجات تولید فولاد هیچ نوع اولویت خاصی وجود نداشت.

گفته شده است که عدم اولویت‌های روشن فقط در ظاهر بوده است و شاه‌سابق و وزراء او در عمل بخوبی می‌دانسته‌اند چه می‌خواهند (۳). ممکن است چنین باشد، ولی بررسی دقیق نحوه پیاده کردن برنامه تجدید

نظر شده، عمرانی پنجم خلاف این را نشان می‌دهد و در این مورد جدا ایجاد شک می‌نماید.

مسکن

دولت برآن بود که در امر تهیه، مسکن تلاشی تازه و جدی بکند. تهیه، مسکن بعنوان یک جزء اصلی از دوران انتقالی ایران و یک عنصر مهم در ارضا خواسته‌های اقتصادی - اجتماعی برخاسته از ثروت جدید مملکت تلقی می‌شد. از این‌رو اعتبارات دولتی در مورد مسکن ۱۲۹ درصد افزایش یافت و ۱۷ درصد کل اعتبارات تخصیص یافته برای امور اجتماعی را تشکیل می‌داد. (۴) از نظر احداث واحدهای جدید، برنامه عمرانی پنجم ۸۱۵۵۰۰ واحد مسکونی شهری و ۲۴۵۵۰۰ واحد مسکونی روستائی را پیش‌بینی می‌کرد که می‌باید تماماً توسط بخش خصوصی ساخته شود. (۵)

این هدف براساس یک بررسی که در سال ۱۹۷۲ (۱۳۵۱) انجام شده و نشان می‌داد مناطق شهری حداقل یک میلیون و یکصد هزار واحد مسکونی کم دارند تعیین شده بود. اما تمايل به پرطرف کردن کمبودها و توانایی در انجام این کار دو امر متفاوت بود. در تمام طول برنامه، چهارم عمرانی (۱۳۴۷/۸ - ۱۳۵۱/۵۲) جمعاً دویست و نود هزار واحد مسکونی ساخته شده بود و با وجود رونق شدید عملیات ساختمانی هیچ وقت ظرفیت سالانه از یکصد هزار واحد بالاتر نرفته بود. حتی هدف برنامه اولیه پنجم، یعنی ۶۳۵۰۰ واحد هم "جهاتلبانه" تلقی شده بود. (۶)

یک برنامه، خانه‌سازی به مقیاس وسیع فقط در صورتی قابل عمل بود که دولت ساختمان در دیگر بخش‌ها را غدغن و متوقف کند. همان موقع دولت مجبور شده بود بخاطر جبران کمبود شدید مصالح ساختمانی در فاصله، اردیبهشت ۱۳۵۲ تا دیماه ۱۳۵۳ یک برنامه، موقتی جلوگیری از صدور پروانه‌های ساختمانی را - اول در تهران و بعد در دیگر شهرها - به معرض اجرا بگذارد. این غدغن نه بخاطر فراوان شدن مصالح و پرطرف شدن تنگناها بلکه بر اثر فشار شدید بسازویفروشها و محتکران زمین که با بانک‌ها درگیری داشتند برداشته شد. (۷) اما با وجود اعتراض‌ها و استغاثه‌های بخش خصوصی (در مورد کمبودهای مصالح ساختمانی) شک نیود که پروژه‌های دولتی، بخصوص پروژه‌های نظامی اولویت دارد. بانک مرکزی در بررسی سال مالی ۱۳۵۳ و درست یکماه قبل از کنفرانس رامسر گزارش داد: "پیاده کردن برخی از پروژه‌های ساختمانی دولتی که اولویت بسیار زیادی دارد انتقال قسمت اعظم فعالیت‌های ساختمانی را از بخش خصوصی به بخش -

دولتی ایجاد کرده است." (۸) این طریق مودبانه‌ای برای ذکر این مطلب بود که بخش خصوصی چاره‌ای جز تسلیم به بازار سیاه ندارد. در آخرین سال برنامهٔ تجدیدنظرشدهٔ پنجم، سال ۱۳۵۶، عملیات جدید خانهسازی در بخش خصوصی کمتر از ۹۰۰ هزار خانه را در بر می‌گرفت!

سیمان

در برنامهٔ تجدیدنظرشدهٔ عمرانی پنجم خیلی ساده نوشته شده بود: "در سال آخر برنامهٔ پنجم تولید سالانهٔ کارخانه‌های سیمان از سه میلیون و شصدهزار تن به بیست میلیون تن افزایش خواهد یافت!" (۹) جریان مناسب و منظم سیمان، که یا در داخل تولید شده و یا باید وارد می‌شد، برای موفقیت هدف‌های برنامهٔ پنجم حیاتی بود. تولید سیمان از میزان دو میلیون و سیصد هزار تن در سال ۱۳۴۷/۸ به سه میلیون و چهارصد - هزار تن در سال ۱۳۵۲/۳ افزایش یافته و در اولین سال برنامهٔ اصلی پنجم عمرانی فقط بمیزان چهاردرصد افزایش یافته بود حال آنکه تقاضا برای سیمان به میزان بیشتر از ۱۵ درصد در سال بالا می‌رفت. (۱۰)

برای رسیدن به هدف جدید تولید در برنامهٔ تجدیدنظرشدهٔ عمرانی پنجم می‌باید تولید سیمان در چهارسال باقیمانده از عمر این برنامه به میزان سالانه یکصد و سیزده درصد افزایش یابد. وزارت صنایع و معادن عاقبت هدف غایی تولید داخلی را در پایان برنامهٔ پنجم - سال ۱۳۵۷ به نه میلیون تن تقلیل داد و بیست میلیون تن را برای برنامهٔ ششم گذاشت. (۱۱) در واقع تولید سیمان در دو سال اول عمر برنامهٔ تجدیدنظرشدهٔ فقط بیست و پنج درصد افزایش یافت و به پنج میلیون و یکصد هزار تن در سال رسید حال آن که میزان مصرف به شش میلیون و چهارصد هزار تن رسیده بود. در همین حال کمبود سیمان هزینه‌ها و برنامه‌های ساختمانی را بشدت تحت تاثیر قرار داده بود. دولت به ساختمان‌کنندگان اجازه‌نامه‌های می‌داد که بطور تئوری باید بتوانند سیمان مورد نیاز خود را بقیمت رسمی بدست آورند. در عمل این مقادیر تضمین شده را، جز در مورد پروژه‌های نظامی، غیرممکن بود بشود بدست آورد. در نتیجه قیمت بازار سیاه بالا می‌رفت. در حالی که قیمت رسمی سیمان کیسه‌ای ۱۴۵ ریال بود، مقاطعه‌کاران در بازار سیاه سیمان را کیسه‌ای هزار ریال می‌خریدند. (۱۲)

فولاد و نفت

در بسیاری از بخش‌های دیگر هم هدف‌های برنامهٔ بنحو غیر واقع بنیانهای بالا بود، و تجربه چند سال قبل بکلی نادیده گرفته شده و از منابع

فیزیکی ملت درخواست غیرممکنی شده بود . فی المثل در برنامه تجدیدنظر شده، عمرانی صحبت از افزایش ظرفیت کارخانه، ذوب فولاد اصفهان به یک میلیون و نهصد هزار تن در سال و ایجاد کارخانه های احیا مستقیم آهن و فولاد به ظرفیت " ده میلیون تن " بود . (۱۳)

وجود یک صنعت فولادسازی برای صنعتی کردن ایران حیاتی بود . ایران شروع به مصرف مقادیر عظیم فولاد کرده بود . اما هدف ذکر شده برای تولید فولادکه برنامه تولید را تا سال ۱۳۶۱/۲ به میزان ۱۵ میلیون تن پیش بینی می کرد تجربه، صنعت نوزاد فولاد در ایران را ندیده می گرفت . ساختن مجموعه، ذوب فولاد اصفهان، اولین کارخانه کامل ذوب فولاد مملکت در سال ۱۳۴۶ شروع شده بود . تولید تا سال ۱۳۵۲ شروع نشده بود و مشکلات موجود نگذاشت که تا سال ۱۳۵۵ به ظرفیت پیش بینی شده، ششصد هزار تنی خودبرسد . پروسه احیاء مستقیم، از نظر فنی بسیار پیچیده تر، پیشرفت هتر، و ظریفتر بود . علاوه بر این روش احیاء مستقیم فقط به گاز احتیاج نداشت بلکه هماهنگی مناسب سنگ معادن لازم را هم ایجاد می کرد زیرا معادن ایران بتهائی کافی و مناسب نبود . در اواسط سال ۱۳۵۶ تصور می شد که اگر همه چیز بخوبی و طبق برنامه پیش برود تا سال ۱۳۶۱/۲ می توان ۷۴ میلیون تن از طریق احیاء مستقیم تولید کرد . ولی در طول برنامه، پنجم فقط یک واحد سیصد هزار تنی احیاء مستقیم در اهواز آماده شد و شروع به کار آنهم به خاطر اینکه اتصال برخی از ملزمات پروسه، منحصره گاز، از برنامه خیلی عقب افتاده بود ، متوقف مانده بود . (۱۴)

به این ترتیب، بسیاری از هدف های ذکر شده در برنامه عمرانی پنجم، بیشتر بیان نوعی تمایل بود تا یک هدف واقع گرایانه . این امر حتی در مورد بخش حیاتی نفت هم که ایران می خواست ظرفیت تولید خود را در آنجا بالا ببرد و عمر معادن نفت را افزایش دهد صادق بود . برنامه از افزایش ظرفیت تولید بمیزان ۴۳ درصد و تا هفت میلیون و سیصد هزار بشکه در روز صحبت می کرد . (۱۵) این امر روی حوزه های نفتی خوزستان که نود درصد تولید ایران در آنجا متمرکز است دور می زد . از آنجا که بازیابی اولیه از این مخازن فقط تا هفت یا هشت سال دیگر پیش بینی می شد، ایجاد امکان بازیابی ثانوی از طریق تزریق گاز حیاتی تلقی می شد .

در عمل این طرح زمان بسیار بیشتری گرفت – و این امر شگفت آور نبود چون این سیستم پیچیده ترین سیستم بازیابی ثانوی بود . مشکل اصلی کمبود نیروی انسانی ماهر بود . در سال ۱۳۵۶ شرکت ملی نفت ایران اعلام

کرد که پروژه دو سال از برنامه عقب است و به طرح خود در خارج از برنامه پنجم رو آورد و چهار میلیارد و پانصد میلیون دلار، یعنی تقریباً ۵۵ درصد کل سرمایه‌گذاری شرکت ملی نفت ایران را بدین منظور تخصیص داد. در همین حال معلوم شد که حدنهای تولید نمی‌تواند از شش میلیون و هفتصد هزار بشکه در روز بالاتر برودو هدف منظور شده در برنامه به مخازن نفت آسیب می‌رساند و بازیابی نهایی از آنها را پائین می‌آورد. (۱۶)

كمبود تاسيسات زيربنائي و نيريوي انساني ماهر

مقامات دولتی در برآورده مدت تاخیر ناگزیری که هر پروژه بزرگی خواهد داشت هماشتباه کردند. میان زمان تهییه پیش‌نویس قراردادها، امضا، قرارداد نهایی، و شروع کار، یکسال، و گاه حتی دوسال فاصله می‌افتد. شروع عملیات ساختمانی بزرگترین کارخانه پتروشیمی پیش‌بینی شده در برنامه عمرانی پنجم، شرکت شیمیایی شاپور در بندر شاپور در جنوب ایران، مدت دو سال به خاطر مذاکرات مربوط به نحوه سرمایه‌گذاری و بازارها بتعویق افتاد. در طول این مدت هزینه‌ها جهش پیدا کرد و از شصت میلیون دلار به یک میلیارد و هشتصد میلیون دلار (سه برابر) رسید. این کارخانه که قرار بود در سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) محصول به بازار بفرستد، کارهای ساختمانی اش تازه در اوایل سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) شروع شد و برنامه بهره‌برداری اش حداقل تا ۱۹۸۵ بعقب افتاد. (۱۷)

بسیاری از هدف‌های برنامه با توجه به تاسيسات زیربنائي مملکت بشدت غیرواقع بینانه بود. در سند برنامه تجدیدنظرشده مشکلاتی که وجودداشت تشخیص داده شده بود. درمورد وسائل و تاسيسات مربوط به حمل و نقل و ارتباطات در این سند گفته شده بود:

"قسمت اعظم این‌ها پائین‌تر از حداقل مورد احتیاج است... در حال

* توجه خواننده را جلب می‌کنم که این همان شرکت پتروشیمی ایران و ژاپن است که عملیات ساختمانی و تکمیل آن متوقف شده بود و پس از انقلاب رسانه‌های گروهی گزارش دادند که دولت ژاپن با دولت موقت انقلابی ایران درباره ادامه پروژه مشغول مذاکره است. بنابراین آنچه تویسنده در مورد بهره‌برداری از این کارخانه در سال ۱۳۵۹ - ۱۹۸۰ نوشته است چون مربوط به اطلاعات او در موقع نوشتمن کتاب، حدود یکسال قبل از پیروزی انقلاب است - در شرایط حاضر نمی‌تواند درست و ملاک عمل باشد. مترجم)

حاضر بسیاری از پروژه‌های صنعتی، کشاورزی، و توریستی که متنضم سرمایه –
گزاری‌های بسیار سنگینی از طرف بخش‌های خصوصی و عمومی هردو است
نزدیک به اتمام و بهره‌برداری است در حالی که امکانات ارتباطی که مورد
احتیاج این پروژه و شرط لازم برای بهره‌برداری کامل از آنها است نامناسب
است. "(۱۸)

جاده‌ها بسیار باریک و بشدت بد نگاهداری شده بود. خطوط انتقال
نیرو آماده نبود و نیروگاه‌ها ساخته یا نصب نشده بود، و مهمتر از اینها،
ظرفیت بنادر بطور کامل نامناسب با احتیاجات و پروژه‌ها بود.

در برنامه، اصلی عمرانی پنجم افزایش ظرفیت بنادر از سه میلیون
و هشتصد هزار تن در سال به نه میلیون و هفتصد هزار تن یعنی تقریباً
سه برابر پیش‌بینی شده بود. در برنامه، تجدیدنظر شده، ظرفیت یکبار
دیگر (در عالم خیال) سه برابر یعنی بیست و نه میلیون تن در سال
پیش‌بینی شد یعنی تقریباً ده برابر ظرفیت سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲). بندر
اصلی جدیدی با ظرفیت پانزده میلیون تن در سال باید در بندر عباس
در منطقه‌ای با شرائط نامناسب در جنوب ایران و با تاسیسات زیربنائي
بسیار محدودی که داشت، ساخته می‌شد. کاملاً واضح بود که وقتی کارهای
اصلی ساختمان این بندر تازه در ماه مه ۱۹۷۶ (اردیبهشت ۱۳۵۵) شروع شد
نمی‌شد انتظار داشت که در سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) آماده کار بوده باشد. (۱۹)
در اغلب پروژه‌های مشکلات عظیمی همان‌نظر نیروی انسانی وجود داشت.
در برنامه، اصلی عمرانی پنجم بخصوص به پائین‌آوردن میزان بیکاری و
کم‌کاری توجه شده بود و ترس از این بود که سرمایه‌گذاری‌های پیش‌بینی شده
به اندازه کافی کار ایجاد نکند.

در شرائط برنامه، تجدیدنظر شده وضعیت بطور کامل تغییر کرد و معکوس
شد. انتظار می‌رفت که سرمایه‌گذاری‌های پیش‌بینی شده در این برنامه دو –
میلیون و یکصد هزار شغل جدید ایجاد کند که چهل درصد آنها در بخش
صنعتی ومعدنی باشد. بازار کار محلی فقط قادر بود حدود یک میلیون –
و سیصد هزار نفر کارگر بسیج کند و معلوم بود که کمبودی معادل هفتصد و
بیست و یک هزار نفر که هشتاد درصد آنها کارگران صنعتی ماهر و نیمه‌ماهر،
و کارگران ماهر ساختمانی خواهند بود وجود خواهد داشت. (۲۰)

حتی اگر این کم‌بود تا حدی تصویری هم بود ولی بهر حال باین معنی
بود که باید در جهت تعلیمات فنی و حرفه‌ای تلاش وسیعی بعمل آید.
کارگر (وارداتی!) خارجی مطلوب نبود اگرچه نود هزار نفر مورد احتیاج

فوری بودند و حدود سی هزار نفرشان در همان موقع در ایران کار می‌کردند (۲۱). بنابراین کمبودی اساسی در حوزه‌هایی بود که کمتر از همه احتمال می‌رفت بتوان آن را با ملتی که هنوز بیشتر از شصت درصدش در بیسادی نگاه داشته شده بود جبران کرد. علاوه براین، بخاطر رونق شدید عملیات ساختمانی، حتی در سال اول اجرای برنامه پنجم کمبود نیروی انسانی روشن شده بود. تا سال ۱۹۷۴ (۱۳۵۳)، بیکاری از میزان هشتدرصد در زمان شروع برنامه پنجم به حدود ۱۱ درصد جمعیت فعال رسیده بود. (۲۲)

احتیاجات واقعی و احتیاجات حاشیه‌ای

مشکل تعیین اولویت‌ها در سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) این بود که مقامات ایران با پول زیادی که بدست آورده بودند مشکل می‌توانستند میان امور اساسی و حاشیه‌ای انتخابی بعمل آورند.

قضیه برنامه بیمارستان سازی از این جهت روشنگر است. برنامه ایجاد شش‌هزار تختخواب بیمارستانی بكمک متخصصان بین‌المللی هسته مرکزی یک برنامه بشدت متورم بیمارستان سازی مبنی برایجاد یک ظرفیت بیمارستانی اضافی در حد بیست هزار تخت تا سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) شد. (۲۳) در اوایل سال ۱۹۷۴ (۱۳۵۳) از میان چهل پیشنهاد دهنده، سه کنسرسیوم بین‌المللی توسط وزارت بهداری انتخاب شدند. بنظر می‌رسید که این کنسرسیوم‌ها براساسی ملیت‌هایشان انتخاب شده‌اند (نه صلاحیت یا منافع ایران) و این در واقع جزئی از یک سیاست عمده در تقسیم قراردادها بطور دقیق و حساب شده میان طرف‌های معامله ایران بود. کنسرسیوم‌ها عبارت بودند از یک گروه آمریکائی به سرکردگی آمریکن – مدیکورپ، یک گروه انگلیسی بریتانی سمنتیش و یک گروه فرانسوی به سرکردگی سدیم. از هرکدام از این کنسرسیوم‌ها خواسته شد که طرح‌هایی برای ایجاد کمی بیشتر از دو هزار تخت در پنج بیمارستان تهیه کند و به آنها اعلام شد که ایران بهترین‌ها را می‌خواهد و قیمت از نظر آن اهمیتی ندارد. (۲۴)

این شرکت‌ها هشدار دادند که این نوع دستورالعمل ممکنست موجب تهیه طرح‌هایی با هزینه تقریبی سه میلیون ریال برای هر تخت بشود. وزارت بهداری اعلام کرد که این مطلب مهم نیست. با این وجود وقتی طرح‌ها ارائه شد، وزارت بهداری از دیدن قیمت‌های پیشنهادی شوکه شد. شرکت سمنتیش هزینه‌ای برابر با بیست میلیون و سیصد هزار ریال برای

هر تخت بیمارستانی، آمریکن مدیکورپ هزینه‌ای برابر نه میلیون و هشتصد هزار ریال برای هرتخت و سدیم هزینه‌ای برابر هشت میلیون و هفتصد هزار ریال برای هرتخت برآورد و پیشنهاد کرده بودند. این طرحها بعلت گرانی بیش از حد رد شدند، و در عرض فاصله‌ای که یکسال بیشتر نبود، دو دسته پیشنهاد دیگر هم کار گذاشته شد و هر بار پروژه کوچکتر می‌شد تا بالاخره به ایجاد شش هزار تختخواب در سه بیمارستان محدود شد. تغییر اشل این پروژه درست به موازات خشکشدن درآمد اضافی ایران از نفت انجام می‌گرفت. با ردشدن سه دسته پیشنهاد، کنسرسیوم‌ها گیج شده بودند و گیج‌تر هم شدند چون میان وزارت بهداشت و وزارت رفاه اجتماعی برای کنترل این پروژه‌ها رقابت درگرفته بود. بالاخره مقامات ایرانی متوجه شدند که این پروژه‌ها از نظر عملی بی‌معنی است: زیرا آنها بیمارستان‌های بزرگ و بسیار گران‌قیمتی را که هریک از نظر سیستم و معیارهای وسائل و نیازهای پزشکی با دیگری متفاوت بود مطالبه می‌کنند. در فوریه ۱۹۷۶ در مطبوعات ایران اتهاماتی علیه این کنسرسیوم‌ها مبنی بر اینکه آنها قصد کلاهبرداری از ایران را داشته‌اند عنوان و قراردادها فسخ شد. هرچند این اتهامات هرگز اثبات یا رد نشد، ولی بهر حال وسیله مناسبی برای خلاصی از شر پروژه‌ای که تبدیل به یک معامله گران‌قیمت و غیرعملی شده بود و فرصتی را که برای یکنواخت کردن و ایجاد استاندارد در امور بیمارستانی بدست آمده بود بهدر داده بود، شد. طبق موافقت‌نامه‌های امضاء شده، شرکت‌ها در صورت ملغی شدن قرارداد حق دریافت دو میلیون دلار خسارت داشتند. گرچه این پول (ظاهرا) پرداخت نشد ولی شرکت مدیکورپ در طراحی یک نظام جدید بیمارستانی بکار گرفته شد در حالی که تدارک هیچ‌کدام از ۵۰۰۰ تخت بیمارستانی که قرار بود آماده شود حتی شروع هم نشد. (۲۵) این یک لطمه جبران‌ناپذیر به طرح بیمه و بهداشت همگانی بود و صرفا موجب افزایش کلینیک‌ها و بیمارستان‌های خصوصی (که از محل وام همین بودجه ساخته شد)، بخصوص در تهران، شد که صرفا بدرد طبقات بالا می‌خوردند.

پروژه بیمارستان‌ها فقط یکی از قربانیان اوضاع مالی تغییریافته ایران بود، بقیه پروژه‌ها، با وجود آنکه بسیار هم حیاتی و مهم بودند، بعلت عدم تعامل و اراده از بین رفتند. صنعت اتومبیل‌سازی بعنوان یکی از بخش‌های کلیدی صنعتی در نظر گرفته شده بود. کارخانه ایران ناسیونال که بزرگترین تولیدکننده سواری و اتوبوس و مینی‌بوس مملکت بود از تولید

چهارصد هزار سواری در سال ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) سخن می‌گفت. اما به جای آنکه به ایجاد صنایع محلی برای پشتیبانی (تهیه لوازم و وسائل وارداتی) از این حجم تولید بپردازد، همهٔ توجه معطوف رسیدن به این حجم تولید شد. در مارس ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) شرکت انگلیسی Guest Keen and Nettlefolds برای ایجاد یک شرکت مختلط تولید و مونتاژ قطعات صنعت موتورسازی امضاء کرد. هدف این بود که این کارخانه کلاچ، میل کارдан، قفل چارپر، گاردان و اکسل تولید کند. و یک کارخانه فولادریزی هم داشته باشد (۲۷). این پروژه بعنوان یک قدم مهم در راه ایجاد یک تولید خودکفا تلقی می‌شد زیرا همهٔ اینها از نظر صنعت موتورسازی قطعات مهمی بود. اما پس از ۱۸ ماه شرکت انگلیسی بعلت آنکه شریک مناسبی پیدا نکرد از طرح خارج شد و مقامات ایرانی هم برای زنده‌کردن این طرح اقدامی جدی نکردند. و بالنتیجه ایران در رسیدن به یک تولید خودکفای خیالی در صنعت اتومبیل‌سازی فرصت سه‌ساله بسیار ذیقیمتی را از دست داد و در سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۶)، میزان تولید داخلی در مورد اتومبیل‌های ایران ناسیونال کمتر از پنجاه و پنج درصد یعنی فقط پنج درصد بیشتر از سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) بود.

نمونه‌های دیگری هم هست که مرگ دلخواه‌تری داشته است مثل پروژه تبدیل تهران به یک مرکز مهم اقتصادی بین‌المللی. در پایان یک کنفرانس سرمایه‌گذاری ایران و انگلیس که در نوامبر ۱۹۷۳ (آبان/آذر ۱۳۵۲) در تخت‌جمشید برگزار شده بود، وزیر تجارت وقت انگلیس، پیترواکر، این مطلب را با هیجان موردنایید قرار داد: "مطمئناً شک نیست که تهران یکی از مراکز بزرگ مالی دنیا می‌تواند بشود و خواهد شد." (۲۸)

در عرض دو سال بعد، این نظر توسط عده زیادی از بانک‌های بین‌المللی که در ایران نمایندگی داشتند مورد تبلیغ قرار گرفت. مقامات ایرانی یک مرکز مالی را بعنوان انعکاس دیگری از اهمیت جدید بین‌المللی مملکت تلقی می‌کردند اما در مورد اینکه این امر چه الزاماتی دارد اطلاع زیادی نداشتند. جامعهٔ بانکداری بین‌المللی، بالعکس، نظر دقیقی داشت. ایجاد یک مرکز مالی در تهران از نظر جامعهٔ بانکداران بین‌المللی طریقهٔ مودبانه‌ای برای گفتن این نکته بود که مازاد درآمد نفت ایران در بازار بین‌المللی توسط بانک‌های بین‌المللی بدون آنکه به احتیاجات مالی ایران برای توسعهٔ خودش توجه شود، بکار گرفته می‌شود.

مساله بتمامی غیرواقع بینانه بود. مقامات ایرانی تصور می‌کردند که یک مرکز مالی بین‌المللی را می‌توان خلق‌الساعه بوجود آورد. در حالی که هیچیک از نهادهای لازم وجود نداشت. مقررات و عملیات بانک‌های ایران بعلت توسعهٔ تجارت از سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) به بعد بشدت تحت فشار بود. بیشتر از پنجاه‌درصد کارکنان بانک‌ها در آن زمان کمتر از پنجسال تجربه کار بانکی داشتند. (۲۹) وسائل ارتباطی تله‌کامونیکاسیون بشدت نامناسب بود و بدست آوردن تلکس با سرعت لازم غیرممکن. مقررات محلی بانک‌ها چنان پر دردسر بود که گرفتن یک قرضهٔ بانکی که در خارج حداقل دو ساعت وقت می‌گرفت در تهران حداقل به سه روز وقت احتیاج داشت.

یک بازار سرمایه حسابی به اصلاح اساسی سیستم ارتباطی، تجدیدنظر در طرز عمل و مقررات بانک‌ها، یک برنامهٔ ضربتی آموخته بانکداری، و یک کنترل شدید احتیاج داشت. تنها راه دیگر، تحويل کارها به خارجیان بود که قابل قبول نبود. در اوایل سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) شروع به فراموش شدن طرح شد و در ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) حتی نامی هم از آن برده نمی‌شد. (۳۰)

اوپاچ جدید مالی نه تنها بر روی پروژه‌های توسعه اقتصادی بلکه روی طرحهای نظامی، بخصوص پایگاه دریائی چاه‌بهار در مدخل اقیانوس هند هم اثر گذاشت. این پایگاه بعنوان جزئی از نقش افزاینده نظامی ایران و رکنی اساسی در پلیس اقیانوس هند بودن تلقی می‌شد. عملیات ساختمنی نه فقط یک بندر بلکه ایجاد یک شهر و یک پایگاه هوایی را در یکی از غیرقابل دسترس‌ترین نقاط ایران ایجاد می‌کرد، با این وجود در نوامبر ۱۹۷۵ (آذر ۱۳۵۴) میان شرکت انگلیسی کاستین و شرکت آمریکائی براون و روت از یکطرف و ایران از طرف دیگر قراردادی به مبلغ دو میلیارد و پانصد میلیون دلار برای ساختن پایگاه دریائی بسته شد. در ژانویه ۱۹۷۶ (دیماه ۱۳۵۵) کارها بسحوی جدی برای توقیف دوازده تن از افسران ارشد نیروی دریائی از جمله فرمانده، این نیرو، رمزی عطایی به اتهام رشوه‌خواری متوقف شد.

عطایی به رشوه‌خواری محکوم شد ولی جزئیات اتهامات هرگز فاش نشد. اعلام شد که بازرسان نظامی قراردادهای مربوط به پایگاه دریائی چاه‌بهار را بررسی کرده‌اند. (۳۱) این بررسی‌ها موجب یک موشکافی همه‌جانبه در قراردادهای مربوط شد. یکی از خارجیانی که در آن زمان در این قضیه دخیل بود گفت: "فکر می‌کنم آنها (بازرسان) با وضع مبهوت‌کننده‌ای روبرو شده‌اند. چاه‌بهار قرار بود چنان با ولخرجي ساخته شود که تقریباً مثل این بود که می‌خواهند فواره‌های طلائی با دلفین‌های طلا

بسازند." (۳۲) طرح‌های جدیدی بر مبنای مخارج کمتر تهیه شد. با این وجود افزایش هزینه‌ها چنان بود که طرح کوچک شده و اصلاح شده جدید باز هم به همان اندازه، طرح قدیم خرج برمند داشت. نیروی دریائی هنوز هم برای انجام پروژه فشار می‌آورد. ولی وقتی در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۶) درآمدهای نفت پائین آمد، طرح چاه‌بها را مسکوت گذاشتند تا بالاخره در سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) نهایی شد. احتمالاً این امر جمعاً به نفع ایران تمام شده است. زیرا اگر طرح در ۱۹۸۰ طبق برنامه، قبلی به اتمام هم می‌رسید باز هم ناوشکن‌ها به علت تأخیری که در امر آموزش افراد برای کاربرد آنها شده بود، به پایگاه نمی‌رسیدند.

سرمایه‌گذاری در خارج

شاه‌سابق، بخاطر ایجاد موقعیت جهانی بزرگتری برای خود، در سال ۱۹۷۴ (۱۳۵۳) تصمیم گرفت برنامه، کمک‌ها و سرمایه‌گذاری‌های خارجی را وسیعتر کند. اضافه درآمد هر چند یک پدیدهٔ موقتی بود، ولی به او اجازه می‌داد پرستیز و نفوذ بیشتری برای خود بخورد. بر این اساس در سال مالی ۱۳۵۳ مبلغ دومیلیارد و سیصد و هشتاد میلیون دلار صرف قرض به خارج، کمک‌های بلاعوض، و سرمایه‌گذاری در کشورهای خارجی شد و این مبلغ بیشتر از دو برابر میزان پولی بود که ایران در دو برنامه، عمرانی پنجم‌الله اول و دوم خود از ۱۹۴۹ (۱۳۲۸) تا ۱۹۶۲ (۱۳۴۱) کرده بود. (۲۲) از این مبلغ هشتاد و هشتاد و هفت میلیون دلارش به صندوق بین‌المللی پول و بانک بین‌المللی و دویست و هشتاد و سه میلیون دلارش به صورت وام‌های ساده و با شرایط بسیار سهل به گروه خاصی از کشورهای روبروی داده شد. در عین حال هفت‌صد و بیست و هشت میلیون دلار هم یا بصورت وام و یا بصورت سپرده به کشورهای انگلستان، دانمارک، فرانسه داده شد و یکصد و سی و شش میلیون دلار هم سرمایه‌گذاری شد. با وجود خرج همه، این ارقام و تسریع بازپرداخت قرض‌های ایران به خارج، هنوز هم حدود پنج میلیارد دلار در پایان سال مالی ۱۳۵۳ اضافه درآمد در تراز مالی ایران وجود داشت. (۲۴) شاید بشود مقامات ایرانی را، با توجه به این واقعیت، بخاطر این که فکر می‌کردند این اضافه درآمدها طولانی‌تر خواهد بود، بخشید.

اما برخی از این تعهدات که با آنهمه ولع پذیرفته شده بودند، در عرض کمتر از ۱۸ ماه بصورت یک ناراحتی عمده درآمدند. مورد یک قرض یک میلیارد و دویست میلیون دلاری به انگلستان نمونه این چرخش اوضاع بود. این قرضه در ژوئیه ۱۹۷۴ (مردادماه ۱۳۵۳)، بصورت پرداخت سه

قسط با نرخ ربع روز بازار در یک دوره، سه ساله از طرف ایران به مقامات محلی انگلیسی مورد مذاکره و موافقت قرار گرفت. اولین بخش چهارصد میلیون دلاری سرمودع به شورای ملی آب انگلیس پرداخت شد. اما قسمت دوم به دو بخش دویست میلیون دلاری که هر یک با ترتیبات خاص در ژوئن (تیر) و سپتامبر (شهریور) ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) پرداخت شد تقسیم شد. این بخاطر آن بود که ایران دیگر نمی‌توانست این مقدار ارز را یکجا آزاد کند.

وقتی موعد پرداخت آخرین قسط رسید، ایران نمی‌خواست این پول را بپردازد، با تفاوت طرفین دولت انگلیس از دریافت آخرین قسط صرفنظر کرد و ایران موافقت کرد از همین پول برای خرید مقداری از سلاح‌های انگلیسی که خریدشان بعلت کمبود پول به تأخیر افتاده بود استفاده کند. هردو دولت در اعتراف به جزئیات این معامله احساس شرم می‌کردند.* (۳۵) تعهدی مبنی بر سیردن یک میلیارد دلار به بانک دوفرانس هم با مشکلات مشابهی مواجه شد. اینها یکی از قرض‌های عمدۀ از طرف یکی از کشورهای تولیدکننده نفت به کشورهای صنعتی بود. در واقع اگر شاه سابق نزول سریع اضافه درآمد نفت را پیش‌بینی کرده بود این قرض‌ها داده و این ولخرجی‌ها نمی‌شد. اما در تحلیل آخر انگیزه این قرض‌دادن‌ها اقتصادی نبود، بلکه اولین تلاش‌ها برای استفاده از مازاد درآمد نفت در راه مقاصد سیاسی بود و شاه سابق در این راه موفق شد و توانست انگلیس و فرانسه را به ایران نزدیک‌تر وا逼سته کند.

بسیاری از مسئولان سطح بالای شرکت‌های اروپائی و آمریکائی شاه سابق را احاطه کرده بودند و سهام شرکت‌ها، تکنولوژی، و دستیابی به بازارهای ایران را در ازاء پول نقد به او عرضه می‌کردند تعداد خیلی کمی از این پیشنهادها

* واقعاً هم شرم آور است که دولتی این چنین ذلیل باشد که او را مجبور گند قرض بدهد و این اجبار چنان علیٰ باشد که وقتی خودش برای مخارج ضروری‌اش پول ندارد، دولت قرض گیرنده بصورت طلب‌گار موافقت! گند که قسط آخر قرض را نگیرد، بشرط آنکه همین پول بصورت قیمت اسلحه به انگلیس داده شود. درواقع به قول معروف دعوا بر سر لحاف ملanchرالدین بوده است. هدف این بوده است که پول نفت به‌صورت و ترتیب و طبق سهام مورد توافق به کشورهای آمریکا و انگلستان و مابقی جهان‌خواران برگشت داده شود. حالا اگر به صورت قرض باشد، یا در بهای سلاح‌های غیرقابل مصرف، و یا سرمایه‌گزاری و یا به‌صورت دیگر باشد! مترجم.

مورد عمل واقع شد، فی المثل مذاکراتی جدی برای خرید ۲۵ درصد از سهام قسمت صنایع پلاستیک شرکت جنرال الکتریک، یکی از بزرگترین تولیدکنندگان پلاستیک در آمریکا شروع شد و منطق این معامله این بود که شرکت جنرال - الکتریک مواد اولیه موردنیازش را در مدت طولانی و بصورت تضمین شده از ایران دریافت می‌کرد و در عوض یک بازار مهم در اختیار شرکت ملی نفت ایران برای فروش محصولاتش می‌گذاشت. مذاکرات برای اخلاف نظر درمورد قیمت مواد خام قطع شد و شرکت جنرال الکتریک از معامله با شاه سابق، انصاری پربا دوافاده در وزارت دارائی، و شرکت ملی نفت ایران و شرکت ملی پتروشیمی وابسته به آن خسته شد. (۳۶) شرکت‌های گرومن و یونیون کار-باید هم مذاکراتی در مورد مشارکت در سهام انجام دادند که هرگز نتیجه نهایی نرسید، ولی ایران به خرید سیزده درصد از سهام شرکت هواپیمایی پان آمریکن خیلی نزدیک شد. قرار بود ایران یک وام دویست و چهل و پنج میلیون دلاری دهساله در عوض سیزده درصد از سهام صاحب رای شرکت پان آمریکن بعلاوهٔ پنجاه و پنج میلیون دلار پول نقد برای خرید پنجاه و پنج درصد سهام زنجیرهٔ هتل‌های اینترکنتینتال بپردازد. این یک چتر نجات برای بهسازی وضعیت مالی شرکت پان آمریکن در اوایل سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) بود. ولی پیچیدگی ساخت قرض اعطائی به شرکت هواپیمایی پان آمریکن و مشکلاتی که در مورد حق رای سهام وجود داشت بالاخره معامله را در ژوئیه ۱۹۷۵ (مرداد ۱۳۵۴) بهم زد. (۳۷)

تا بهم خوردن معامله با پان آمریکن، سرمایه‌گذاری در خارج برنمایی دلخواه انجام می‌شد و نفوذ و پیشداوری شخص شاه سابق در آنها کاملاً واضح بود. اولین خرید از این نوع، خرید ۴۵ هر درصد سهام صنایع فولاد گروه صنایع آلمانی کروب، کروب هوتن ورک در سال ۱۹۷۴ (۱۳۵۳) بود. کروب از نزدیک با رضا شاه مربوط شده بود و علاوه بر آن شاه سابق صنعت آلمان را تحسین می‌کرد، و برای ایجاد تعادل میان نفوذ آمریکا و انگلیس در ایران به آن احتیاج داشت و مشتاق بدست آوردن جای پائی در یکی از قدیمی‌ترین تأسیسات صنعتی اروپا هم بود. در عین حال شاه - سابق با رئیس صنایع کروب، برتو لدبیتز هم رفاقت کاملی داشت. اول شاه سابق قصد داشت در شرکت اصلی کروب شریک شود، اما طبیعت بنیاد کروب که تراست فامیل کروب را در بر می‌گرفت بنحوی بود که این امر را غیرممکن می‌کرد و از این‌رو شاه سابق سیصد میلیون مارک آلمان برای سهام هوتن ورک، عمده‌ترین بخش ورشکسته (بزرگترین ضررکننده) گروه صنعتی

کروب پرداخت. (۳۸) او با پرداخت دویست و پنجاه میلیون مارک دیگر قسمتی از سهام دوتا از شرکت‌های وابسته به کروب در برزیل را خرید و در اکتبر ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) ۲۵ هزار سهام بنیاد کنترل‌کننده گروه صنعتی کروب را به مبلغ پانصد و پنجاه میلیون مارک دیگر خرید. (۳۹) اما اگر این خریدها نشانه‌هایی از تداوم و ثبات قدم، داشت، خرید ۲۵ درصد سهام طرح باب‌کوکویلکاس در ژانویه ۱۹۷۵ بیشتر اتفاقی بود – یک معامله‌آماده که توسط یک شرکت انگلیسی که میخواست از شر سهامش در شعبه آلمان اش راحت شود به شاه سابق عرضه شد. (۴۰)

مذاکرات دیگری با شرکت‌های معروف بین‌المللی انجام شد. جالب توجه است که شرکت‌هایی که بیش از همه مورد توجه شاه سابق قرار می‌گرفت تقریباً در همه موارد شامل شرکت‌هایی بود که کنترلش در دست یک خانواده بود یا یک فرد قوی آنها را اداره می‌کرد. این امر در مورد کروب صادق بود و در مورد فیات واکسیدنتال هم که مذاکره در مورد آنها به نتیجه نرسید بهمچنین. پیشنهادی مبنی بر فروش ۳۵ درصد از سهام شرکت اکسیدنتال بخاطر مشکلات مربوط به حق رای شکست خورد. (۴۱) در حالیکه کمپانی فیات پیشنهاد شاه را بخاطراینکه سهم داشتن شاه ایران در آن شرکت از نظر سیاسی قابل قبول نبود رد کرد. (۴۲)

در مورد برنامه سرمایه‌گذاری در خارج ایران مقدار زیادی هیاهوی بیهوده بوجود آمد و هیچ‌کدام از طرفین ترتیبات اولیه را تا عمق قابل قبولی بررسی نکرده بودند. بطورکلی موافقت‌های اصلی و اولیه توسط شاه – سابق یا وزیر دارائی اش هوشگ انصاری انجام می‌شد و جزئیات بر عهده، مقامات پائین‌تر گذاشته می‌شد. معامله‌ها حتی قبل از آنکه متخصصان فرصت بررسی آن را داشته باشند، اعلام می‌شد. مذاکره با آرنولد همر از شرکت اکسیدنتال حتی بدون آنکه با شرکت ملی نفت ایران مشورتی هم شده باشد آغاز شد در حالی که شرکت ملی نفت ایران قرار بود شریک ایرانی این شرکت و منبع اطلاعات فنی مربوط به نفت باشد. سرمایه‌گذاری خارجی بطور درست در زیر سلطه هوشگ انصاری در وزارت دارائی – و در رابطه با یک دفتر سرمایه‌گذاری در واشنگتن که توسط برادر انصاری، سیروس انصاری اداره می‌شد قرار داشت. (۴۳) این سیستم براساس فرد و روابط فردی بنا شده بود و ایران شанс آورد که در مجموع تعداد این نوع سرمایه‌گذاری‌ها خیلی کم بود. اگر این سرمایه‌گذاری‌ها سرانجام گرفته بود ایران مجبور می‌شد افراد مناسب را برای اداره امور آنها پیدا کند.

شرکت‌هایی که برای ایران بهترین فایده‌ها را داشت شرکت‌های نفتی یا وابسته به نفت بود که افق بازار پائین دست Down Stream ایران را وسیعتر می‌کرد. حتی قبل از سال ۱۹۷۲ (۱۳۵۲) هم ایران در پالایشگاه‌های دوربان در آفریقای جنوبی و مدرس در هند صاحب سهم بود. یک شرکت مختلط ایجاد پالایشگاه در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) در کره‌جنوبی بنیان‌گذاری شد. ایران در پی خرید سهام شرکت نفت انگلیس (بی‌پی) هم بود و بالاخره در زوئیه ۱۹۷۷ (مردادماه ۱۳۵۶)، توانست هفتصد هزار سهم از سهام این شرکت را که حداقل قابل دسترسی در آن زمان که دولت انگلیس حاضر شده بود ۱۷ درصد سهامش در پی‌پی را بفروشد بود بخورد. (۴۴) مذاکرات پی‌نتیجه‌ای هم در سال ۱۹۷۴ (۱۳۵۳) با شرکت نفت دولتی ایتالیا، انى برای بدست آوردن سهمی در عملیات تصفیه و پخش آن شرکت شروع شد. این مذاکرات به خاطر آنکه ایرانی‌ها حس می‌کردند غیرانتقادی‌ترین عملیات به آنها پیشنهاد شده است شکست خورد.

سرمایه‌گذاری در اموری که دسترسی به مواد خام بشدت موردنیاز را امکان‌پذیر می‌ساخت هم عاقلانه بود، مثل موافقت‌نامه‌ای که در آوریل ۱۹۷۵ (فروردين ۱۳۵۴) با هند امضا شد و ایران پذیرفت ششصد و سی میلیون دلار در توسعهٔ معادن سنگ‌آهن کوردموخ که مواد خام مورد احتیاج صنایع فولادسازی ایران را تامین می‌کرد سرمایه‌گذاری کند. پروژه‌های دیگر مثل سرمایه‌گذاری در صنایع نساجی و سیمان پاکستان یا کودشیمیائی در مصر حاشیه‌ای‌تر بود ولی از نظر سیاست خارجی توجیه می‌شد.

کشاورزی و رونق اقتصادی

در اوایل سال ۱۹۷۱ (۱۳۵۰) دولت ایران گروهی را از دفتر بین‌المللی کار مستقر در ژنو دعوت کرد تا یک بررسی وسیع در مورد اشتغال در ایران را سازمان دهند. نتیجه این بررسی در ژوئن ۱۹۷۲ (تیر ۱۳۵۱) تسلیم دولت ایران شد. هرچند این بررسی از جهات بسیار مغلوب افزایش قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) شد، ولی یکدسته اولویت و هدف‌ها را عنوان می‌کرد که با تحول برنامهٔ تجدیدنظر شده عمرانی پنجم مبنای مقایسهٔ جالبی را بدست می‌دهد. گروه دفتر بین‌المللی کار، در تلخیص توصیه‌های اصلی خود نوشت:

" توسعه کشاورزی، که هم درگذشته و هم برای مدت مديدة در آینده بزرگترین سهم از جمعیت فعال اقتصاد کشور را در برداشته و خواهد داشت روی تدارک مواد اساسی غذائی جمعیت روبرشد و سطح اشتغال هر دو موثر

خواهد بود، و توزیع عادلانه‌تر ثروت از لوازم قبلی و اساسی توسعه بازار داخلی است که توسعهٔ صنعتی تا حد زیادی متکی به آن خواهد بود، و آموزش و تعلیم و تربیت وسائل اساسی ایجاد توازن میان عرضه و تقاضا است. ”(۴۵)

هدف از گزارش این نبود که ایران را به رهاکردن صنعتی شدن سریع تشویق کند، بلکه بالعکس این امر را تاکید می‌کرد که بدون توجه بیشتر به کشاورزی و ایجاد توسعه روستائی متوازن برای گسترش صنعت زیربنایی وجود نخواهد داشت زیرا درآمدهای روستائیان برای خرید کالای تولید شده توسط صنایع باندازه کافی بالا نخواهد بود. توصیه‌ها بویژه شامل نکات زیر بود:

(۱) پیاده‌کردن سریع یک برنامهٔ تنظیم خانواده.

(۲) تلاش وسیع در جهت بهسازی و گسترش شبکه‌های آبیاری، فراهم کردن امکان دادن اعتبارات کشاورزی و تقلیل قیمت مواد اولیه لازم برای کشاورزی.

(۳) ایجاد و گسترش خدمات به روستاهای برای بالابردن استانداردهای زندگی روستائیان و پائین‌آوردن مهاجرت وسیع آنها به شهرها.

(۴) ایجاد اشتغال صنعتی متوازن بمنظور جلوگیری از سنگین‌تر شدن کفه ترازو و بنفع پروژه‌های سنگین سرمایه.

(۵) ایجاد قطب‌های صنعتی در شهرهای کوچک.

(۶) پرهیز از کاربرد تکنیک‌های پیش‌ساخته و وسائل و ماشین‌آلات سنگین ساختمانی مگر در مواردی که لزومش به اثبات رسیده باشد.

(۷) تاکید بر ساختن خانه‌های ارزانقیمت در برنامه‌های خانه‌سازی.

(۸) دادن انگیزه‌های خاص برای جذب افراد متخصص به شهرهای کوچک و مناطق روستائی.

(۹) عدم تمرکز تا حد اکثر امکان در امر تصمیم‌گیری.

هدف عمدهٔ دفتر بین‌المللی کار جلوگیری از ایجاد شکاف روبه‌افزایش میان شهر و روستا و نشان دادن خطرات صنعتی شدن به آن نحو شتاب‌زده، با وجود آنکه همهٔ شغل‌های جدید در اثر آن سیاست ایجاد می‌شد، بود. برنامهٔ تنظیم خانواده به خاطر کمبود آب و محدودیت‌هایی که در راه امکان خودکفایی ایران از جهت تولید مواد غذایی وجود داشت مورد تاکید قرار می‌گرفت. جمعیت ایران در سالهای اول دههٔ هفتاد با رشدی در حدود تقریباً سه درصد افزایش می‌یافت و خطر این می‌رفت که در عرض بیست سال دوباره شود. در برنامهٔ تجدیدنظرشدهٔ عمرانی به تنظیم خانواده توجه

شده بود و هدف آن بود که نرخ رشد میزان تولد تا سال ۱۹۹۴ (۱۳۷۲) به حد ۱/۵ درصد برسد. در عمل برنامه تنظیم خانواده اولویت بسیار پائینی پیدا کرد چون مقامات دولتی فکر می‌کردند که بخش‌های صنعت و خدمات می‌تواند نیروی انسانی اضافی را جذب کند. در عین حال یک اعتقاد همگانی هم وجود داشت که اضافه درآمد نفت منابع مالی لازم برای خرید مواد غذایی از خارج را فراهم خواهد کرد و بدین ترتیب کمبود تولید کشاورزی را جبران خواهد کرد. کمک‌های دولت به مواد غذایی وارداتی که از سال ۱۹۷۴ (۱۳۵۳) شروع شد شاهد این مدعای گرفته می‌شد.

کمک‌های دولت مقدار پولی را که مصرف‌کننده در بهای مواد غذایی می‌پرداخت پائین می‌آورد و این قیمت‌های تقلیل یافته همراه با درآمد بیشتر تقاضا را بالا می‌برد. این امر به تولید کشاورزی و واردات کشاورزی فشار بیشتری وارد می‌آورد و به ایجاد یک بازار سیاه برخونق کمک می‌کرد. کمبود مواد اساسی غذایی در فروشگاه‌ها، مداوم بود. افزایش تقاضا بخصوص در مصرف گوشت سرخ معلوم بود. در سال ۱۹۶۵ (۱۳۳۹) مصرف سرانه گوشت سرخ ۲۸ کیلو بود، در حالی که در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) به ۴۷ کیلو در سال رسیده بود. تقاضا به میزان ۱۲ درصد در سال افزایش می‌یافت در حالی که تولید داخلی فقط ۹ درصد در سال بالا می‌رفت. برای جلوگیری از اتکاء روزافزون به واردات، دولت شروع به واردکردن احشام مختلف از تراز عالی از آمریکا و اروپا بمنتظر جفت‌گیری با هواپیما کرد (که موجب شد این احشام گران‌قیمت‌ترین احشام روی زمین بشود). این نژادهای خارجی کلا برای آب و هوای ایران نامناسب بود و به نسبت نژادهای بومی هم مقدار خیلی بیشتری علوفه می‌خواست و هم می‌باید کیفیت علوفه‌اش عالی‌تر باشد. از این رو دولت نه تنها برای ایجاد تولید محلی گوشت سرخ (به علت این نوع ندانم‌کاری‌ها) پول گرافی می‌پرداخت بلکه با کمک به تقلیل قیمت گوشت تولید شده برای مصرف کننده دوباره خسارت می‌دید. فقط در اواخر سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) بود که این سیاست کنترل اجرا شد. (۴۷)

این نوع کمک‌های بلاعوض عدم کارآئی کشاورزی مرسوم را هم می‌پوشاند. دولت در موردی مثل تامین گندم که یک مایحتاج عمومی و اساسی بود آن را از خارج به دوباره قیمت خرید از داخل می‌خرید و به بهای تعديل شده‌ای به نانوایان می‌فروخت. اگر دولت به جای تعديل قیمت گندم زارعان خارجی قیمت خرید گندم داخلی و راههای کمک به گندم کاران داخلی را مورد بررسی و تجدیدنظر قرار می‌داد (از جهت منافع ایران) بسیار سودمند

بود. کمکهای دولت برای تعدیل قیمت‌ها در عین حال بر اتفاق‌هایی هم که در تولید داخلی پیش می‌آمد سرپوش می‌گذاشت. فی‌المثل هر سال حدود دو میلیارد دلار محصولات کشاورزی بعلت کاشت بد، انبارداری نامناسب و توزیع بد از بین می‌رفت. خود وزارت کشاورزی تخمین می‌زد که سالانه سی درصد تولید گوجه‌فرنگی و بیست درصد گوشت تولید شده در داخل در زنجیرهٔ ناهم‌آهنگ و گستته میان تولیدکننده و مصرفکننده از بین می‌رود. در همین حال تولید کننده فقط پنج و نیم درصد قیمت فروش اغلب کالاهای را دریافت می‌کرد. (۴۸) دولت بدون آنکه در ساخت اصلی تولید کشاورزی اصلاحات اساسی بعمل آورد، مصرف را دامن زده بود.

در شرکت‌های "کشت و صنعت" که در سال ۱۹۶۹ (۱۳۴۸) پایه‌گذاری شدند برای اصلاح این وضع قدم‌هایی برداشته شد. دولت می‌خواست با تشویق سرمایه‌گزاران خارجی از راه کمکهای مالی قابل توجه، آخرین تکنولوژی (صنعتی مربوط به کشاورزی) را در مزارع وسیع پیاده کند. آزمایش را از جنوب غرب خوزستان، جائی که زمین‌های هموار و کشت نشده وسیعی را می‌شدبا استفاده از سد دز آبیاری کرد، شروع کردند. گفته می‌شد که خوزستان سفرهٔ نان ایران خواهد شد. چهار شرکت مختلف با شرکای معتبری که تجربهٔ لازم برای کشاورزی در این نوع آب و هوا را داشتند – کاشت پنبه در حبشه و کشاورزی در کالیفرنیا (که آب و هوای آنها مشابه خوزستان فرض می‌شد) – تشکیل داده شد. (۴۹) تا سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵)، از مجموع چهار پیروزه سه تای آنها مجموعاً زیانی برابر با پنج میلیون دلار به بارآورده بودند، و بانک توسعهٔ کشاورزی مجبور شده بود مدیریت آن سه شرکت را بر عهده بگیرد و به دو تای آنها که فی الواقع ورشکست بودند کمکهای مالی فوری بکند. در ضمن فقط سیزده درصد از کل زمین‌هایی که به این منظور اختصاص داده شده بود (یعنی ۲۵۰ هکتار از ۸۵۰ هکتار مفروض) زیرکشت برده شده بود.

مقدمات کار این شرکت‌ها درست فراهم نشده بود. انتخاب نوع کاشت و پیش‌بینی‌های مربوط به آن متکی به تحقیقات درستی نبود. کاشت پنبه به مقیاس وسیع نتیجه‌ای فلاکت‌بار داشت در حالی که صرفاً از روی تصادف معلوم شد کاشت زمستانه محصولاتی نظیر نی‌شکر و گندم برای خاک آن منطقه که دمايش بالا است از همه مناسب‌تر است. واحدهای کشت بسیار بزرگ بود و هیچکس میزان هزینه‌های مقدماتی توسعه (نظیر تسطیح زمین، جاده‌سازی، خانه‌سازی، و غیره) را که بر عهدهٔ شرکت‌ها و نه دولت یا

مقامات محلی بود پیش‌بینی نکرده بود.

این مشکلات با عوامل دیگر همراه شد. آب که ماده حیاتی موردنیاز بود و می‌باید از طرح آبیاری سد دز تامین شود در مقدار مورد لزوم در دسترس نبود. در پایان سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) فقط هجده هزار هکتار تحت آبیاری قرار گرفته بود در حالی که طبق برنامه قرار بود چهار برابر این مقدار زیرپوشش طرح قرار گیرد. کارگرانی که کمترین مهارت فنی داشتند از کار در این شرکت‌ها دست کشیدند زیرا دستمزدها در مرکز صنعتی مجاورشان، اهواز، تقریباً دو برابر مقداری بود که در این شرکت‌ها به آنان پرداخت می‌شد. منبع اصلی کارگر ارزان (تقریباً مفت) خشک شد. برای آماده کردن زمین بخاطر مزارع وسیع، ۵۳۰۶ خانوار به سیزده مرکز نقل مکان داده شده بودند. این کار با شلختگی انجام گرفته بود و بسیاری از این افراد از کارکردن برای دیگران روی زمینی که از نظر تاریخی آن را متعلق به خود می‌دانستند اباداشتند – بخصوص که قسمت اعظم کار غیررسمی بود. بدتر از همه در عرض پنج‌سال اولیه عمر این شرکت‌ها هزینه‌ها سیصد درصد بالا رفت در حالی که قیمت‌های پایه محصولات کشاورزی فقط پنجاه درصد بالا رفته بود. از نظر کشاورزی، این عملیات بطور کامل با شکست همراه نبود. در عرض پنج‌سال، تا سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) بازده کاشت گندم در هر هکتار از ۲/۲ به ۴ تن و نی‌شکر از ۴۲ تن به ۵۵ تن رسید. اما از نظر مالی و سازمانی مصیبت‌بار بود. این عملیات هیچ نوع نمونهٔ واقعی قابل اتکائی که بشود آن را در برنامهٔ ششم تکرار کرد باقی نگذاشت. (۵۵)

تاكيد دفتر بين المللی کار روی مساله آبیاری برادر تجربهٔ شرکت‌های کشت و صنعت خوزستان تائید شد و در برنامهٔ تجدیدنظرشدهٔ عمرانی پنجم مقام مهمی را احراز کرد. اما توجه به این امر با امر احتیاج به تولید برق در مقیاس وسیعتر از طریق سدهای آبی تضاد پیدا می‌کرد. هیدرو - الکترویسته تقریباً هجده درصد برق موجود را تامین می‌کرد. در رقابتی که برای استفاده از آب به منظور آبیاری در مقابل استفاده از آن به منظور تولید برق، بخصوص در سالهای کم‌باران (که سالهای ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ از آنجلمه بود) درگرفت، تولید برق اولویت یافت.

گسترش خدمات به روستاهای هم یکی از هدف‌های عمدهٔ برنامهٔ پنجم و یکی از عناصر تاكيد آن بر خط مشی‌های اجتماعی تلقی می‌شد. در اوایل کار اعتبارات مالی موجود بود ولی به حرکت درآوردن نیروی انسانی لازم و مواد و مصالح موردنیاز برای ایجاد راه‌های ارتباطی، و گسترش شبکه

انتقال نیرو به روستاهای امثالیم مشکل بود. در رقابت بر سر تحصیل نیروی انسانی ماهر و مواد و مصالح نایاب، مناطق روستائی بازنشده شد. در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) وقتی صرفه جوئی در مصرف اعتبارات آغاز شد، محروم کردن روستاهای آسان‌تر از همه جا بود.

در همین حال اختلاف سطح دستمزدها در مناطق روستائی و شهری افزایش یافت. تا مارس ۱۹۷۶ (فروردین ۱۳۵۵) درآمد سرانه کلی در عرض سه سال به ۱۶۰۰ دلار رسیده بود. (۵۱) این امر این توهمندی را پیش آورده بود که درآمدهای میان همه، اقسام جامعه بدرستی تقسیم می‌شود. درست است که درآمد در روستاهای بالا رفته بود، ولی این امر معلول خرج کردن‌های دولت بود و نه بعلت یک تغییر کاملاً مشخص در ساختهای اجتماعی که بتواند تضمین‌کننده کاهش فاصلهٔ شهر و روستا بشود. مهاجرت از روستاهای به میزان دویست و پنجاه هزار نفر در سال ادامه داشت. (۵۲)

راهلهای مبنی بر سرمایه‌گذاریهای سنگین

دفتر بین‌المللی کار می‌ترسید که تاکید بیش از حد بر صنایعی که نقش سرمایه در آنها سنگین است در بخش صنعتی به امکانات طویل مدت اشتغال آسیب برساند. (۵۳) آنچه اتفاق افتاد کاملاً متفاوت بود، با دسترسی به سرمایه‌های جدید، صنایع متوجه راهلهای مبنی بر سرمایه‌گذاریهای سنگین شدند که جاذبه‌اش منفعت‌های حاصل از تکنولوژی سطح بالا در امر تولید بود. بطور نظری این حرکت منطقی بود: وسائل و ماشین‌آلات بهتر و کارآمدتر، عملیات کم‌هزینه‌ای را بوجود می‌آورد. اما این فرضیه مبتنی بر معیارهای یک‌کشور صنعتی غربی بود.

در شرایط ایران، این راهله عوایق پیش‌بینی نشده‌ای بارآورد. تقاضای کلی برای نیروی کار کمتر از میزان پیش‌بینی شده بود، اما احتیاج به انواع خاصی از کارگران ماهر و نیمه‌ماهر مثل ماشین‌چی‌ها و مدیران تولید و کالا بالا رفت. راهلهای مبتنی بر ایجاد صنایعی که سهم سرمایه در آنها بسیار زیاد است در همه، کشور مورد عمل قرار گرفته بود و یک بخش کلیدی مثل نفت بخاطر کارگران ماهر با بخش ساختمان رقابت می‌کرد. در حالی که اگر از شیوه‌های سنتی ساختمانی استفاده شده بود احتیاج به کارگران ماهر ساختمانی (از نوع مهارت‌هایی که در تکنیک‌های سنتی ایران وجود نداشت) بسیار محدود می‌شد. کمبود کارگر ماهر – مشکل پیداکردن و نگاهداری آن – مهمترین عامل عقب‌افتدان پژوهه‌ها شد.

گزینش راهلهایی از این دست ناگزیر میزان تکنولوژی و شدت نیاز

به کمک مشاوران و متخصصان خارجی را بالا برد. این امر از طرف مقامات ایرانی با استقبال روبرو شد. زیرا تصور بر این بود که کارکنان ایرانی از راه تجربه یاد خواهند گرفت. رویه‌مرفته وجود خارجیان مسئولیت آموختن و یادگیری را پائین آورد، و کارفرمایان که می‌دیدند که کارکنان خارجی بهتر کار می‌کنند و در مواردی حقوقشان هم زیاد نیست از آموختن دادن ایرانیان برای جانشینی آنها ابا داشتند.

از افغانی‌ها، هندی‌ها، و پاکستانی‌ها بعنوان گروه اصلی کارگران نیمه ماهر، از هندی‌ها، پاکستانی‌ها، فیلیپینی‌ها و کره‌جنوبی‌ها بعنوان کارگران ماهر، و در حوزه‌های بالاتر فنی از اروپائی‌ها و آمریکائی‌ها استفاده می‌شد. در مارس ۱۹۷۷ (فروردین ۱۳۵۶) حدود شصت هزار خارجی فقط با اجازه کار رسمی در ایران کار می‌کردند. (۵۴) علاوه بر این حدود ده هزار نفر یا کمی بیشتر از کارگران هم بدون اجازه کار برای کار به ایران آورده شده بودند و اگر همه مشاغل خالی پرشده بود، تعداد خارجیان به راحتی به دو برابر این تعداد می‌رسید. در اوایل کار مقامات دولتی ترجیح می‌دادند به جای آنکه تعداد کارکنان خارجی در ایران خیلی زیاد شود، برخی از مشاغل بلا منصبی بمانند. در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴)، وزارت کار بعنوان یک خط مشی اعلام کرد که بیشتر از ده درصد کمبود نیروی کار نباید از خارجیان باشد. (۵۵) یکی از حوزه‌هایی که به جانشینی خارجیان اولویت داده شده بود، حوزه بهداری و بهداشت بود که هدفی معادل استخدام بیست هزار طبیب خارجی تعیین شده بود. (کمبود متخصصان پزشکی و حرفه‌های وابسته چنان شدید بود که برای نمونه در فوریه سال ۱۹۷۶ – اسفند ۱۳۵۴ آزمایشگاه بزرگترین بیمارستان دولتی آبادان بعلت نداشتن متخصصان لازم تعطیل شد.) (۵۶)

در تمام صنایع، ماشین‌آلات و تکنولوژی پرخرج وارداتی اغلب اوقات بصورت غیر کارآمدی مورد استفاده قرار می‌گرفت. این امر خیلی شگفت‌آور نبود. صنعت مجبور شده بود در یک فاصله زمانی بسیار کوتاه و از یک مبنای تجربی خیلی کم تغییرات عظیمی را بپذیرد و خود را با آن منطبق کند.

"در طول سالهایی که کارگر فراوان بود، کمک‌های مالی دولت و بانکهای توسعه، منابع فراوانی را در اختیار صاحبان صنایع قرار داده بود. و بسیاری از آنان تحت حمایت شدید دولت سودهای کلانی تحصیل می‌کردند. عده‌های از صاحبان صنایع یادگرفتند که در استفاده از کارگر، مواد، و دستگاه‌ها صرفه‌جوئی کنند و احتیاج به مدیریت دقیق بر روی این عوامل فوری بنظر

نمی‌آمد. از اینرو بسیاری از واحدهای صنعتی به ائتلاف سرمایه، مواد خام، و نیروی کار اضافی عادت کردند. "(۵۷)

با این زمینه، صاحبان صنایع مجبور شدند در فواصل کوتاه با افزایش ناگهانی هزینه کالا و مواد خام وارداتی، کمبود کارگر، افزایش روزافزون دستمزدها، قیمت‌های سراسم آور زمین، بندرهای انباشته از کالا، کنترل قیمت‌ها، و بالاخره، کمبودهای جدی نیروی برق خود را تطبیق دهند.

نتیجهٔ عملکردبشدت نامتعادل بود. با وجود آنکه تقاضای داخلی بالا بود، بندرت کارخانه‌ای وجود داشت که بتواند در حد ظرفیت خود کار کند. یک بررسی دولتی در اوایل سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) نشان داد که استفاده از ظرفیت در صنایع نساجی در حد ۶۱ درصد، در صنایع سیمان در حد ۹۶ درصد، در صنایع آجرسازی در حد ۴۶ درصد، در صنایع اتومبیل‌سازی در حد ۶۹ درصد (در صنعت اتومبیل سواری سازی فقط ۵۱ درصد) و در صنعت تراکتورسازی فقط ۳۲ درصد است. (۵۸) در اغلب موارد این امر معلول عواملی بود که از کنترل یک کارخانه خاص خارج بود. کارخانه ماشین سازی ارک - کارخانه اصلی صنایع سنگین مهندسی در کشور - در سال ۱۹۷۶/۷ (۱۳۵۵/۶) فقط سیزده هزار و هفتصد و پنجاه و یک تن تولید داشت حال آنکه ظرفیت تولیدی آن بیست و سه هزار تن بود. پائین بودن تولید معلول خاموشی‌های برق که به تاسیسات کارخانه آسیب رساند و تعمیرش مدت مديدة وقت گرفت دانسته شد، همین کارخانه در عین حال بشدت از ضعیف بودن خدمات بعد از فروش در مردم پنج تا از دیگرها بخارش و میزان غیبیت بسیار زیاد در میان کارگران خود آسیب دید. با این وجود همین کارخانه در برنامهٔ تجدیدنظرشدهٔ عمرانی برای افزایش ظرفیتش از هر ۳۵ تن به ۵۵ هر ۷۵ تن در سال شاخص و برگزیده شد !! (۵۹)

در دولت، یک جناح تلاش‌های جناح دیگر را بر باد می‌داد. فی‌المثل شرکتی برای تولید ماشین آلات راهسازی - هپکو، تشکیل شد. دولت از طریق سازمان توسعه و نوسازی صنایع به این شرکت کمک مالی داده بود. اما هیچ اقدامی برای جلوگیری از واردکردن دستگاه‌های مشابه توسط مقاطعه - کاران بعمل نیامد. تا مارس ۱۹۷۷ (فروردین ۱۳۵۶) شرکت فقط در حد ۲۵ درصد (یک چهارم) ظرفیت واقعی‌اش کار می‌کرد و ماشین‌آلات و دستگاه‌هایی که تولید کرده بود و به فروش نرفته بود قیمت‌ش بیست برابر سرمایه‌اش بود. یا تنها کارخانه آلومینیوم سازی مملکت فقط در حد ۴۳ - درصد ظرفیت کار می‌کرد، و این بیشتر به خاطر خاموشی برق بود. در

دوازده ماه طول سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) هفتصدوشت بار برق این کارخانه قطع شده بود و در عرض دو سال بر اثر کمبود نیرو دوازده میلیون دلار زیان کرده بود. (۶۰)

برخی از کارخانه‌ها بعلت افزایش شدید هزینه‌ها در دوران پس از سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) بشدت آسیب دیدند. کارخانه نورفولاد شهریار در اهواز در سال ۱۹۷۲ (۱۳۵۱) با استفاده از قراضه آهن بعنوان مواد خام شروع به کار کرد. پس از سه سال کارکرد موفقیت آمیز، مشکلات روزافزون مربوط به پیدا کردن مقدار کافی آهن قراضه، افزایش سریع هزینه حمل و نقل، گرفتاری در بنادر، و کمبود کارگر ماهر، کارخانه را مجبور به تعطیل کرد. شرکت به این نتیجه رسید که خرید محصولی مشابه آنچه تولید می‌کرد از خارج ارزانتر تمام می‌شود و کوشید کارخانه‌اش را که دویست هزار تن ظرفیت داشت به دولت بفروشد. (۶۱)

در عرض سه سال ایران بدون آنکه از مزایای داشتن کارگران ماهر و کارآمدتر برخوردار شده باشد به کشوری که بنحوی استثنائی همه‌چیزش گران بود تبدیل شد. در اوخر سال ۱۹۷۵ شرکت جنرال موتورز به این نتیجه رسید که برای مونتاژ شورلت ایران ۴۵ مرد ساعت کار لازم است حال آنکه همان اتومبیل که در آلمان غربی تحت نام اوپل کمودور ساخته می‌شد ۲۵ مرد ساعت وقت می‌گرفت. جنرال موتورز ایران موفق شده بود در عرض دوازده ماه این مدت را از ۸۵ مرد ساعت در بدوكار به ۴۵ برساند. تفاوت نسبی هزینه کارگر ۲۵ بود. (۶۲) جنرال موتورز ایران در عرض دو سال ۲۴ میلیون دلار زیان نشان داد. در حقیقت ادامهٔ حیات صنعت اتومبیل سازی صرفاً مغلوب سیاست‌های حمایتی شدید دولت (عوارض گمرکی بین ۲۰۰ تا ۲۵۰ درصد روی اتومبیل‌های وارداتی) و دست و دلبازی در قیمت گزاری اتومبیل‌ها (بعلت آنکه قسمت اعظم قطعات آن وارداتی بود) بود (قیمت شورلت ایران ۸۵۰۰ دلار بود حال آنکه قیمت همین اتومبیل یعنی اوپل کمودور در آلمان غربی ۴۵۰۰ دلار بود). وقتی در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) کنترل قیمت‌ها برقرار شد، صنعت اتومبیل‌سازی یکی از اولین معتبرین به این امر بود، و در واقع یکی از بخش‌های ممتازهٔ محدودی هم بود که کنترل قیمت در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) از روی آن برداشته شد.

مشکل مدیریت در ایران حول محور وارد کردن تکنولوژی سطح بالا در کشوری که سنت تکنولوژی جدید نداشت دور می‌زد. فی‌المثل یک پرس گرانقیمت آلمانی در یک کارخانه اتومبیل‌سازی نصب شد و این پرس

^۱ دستگاه خاصی داشت که اگر کارگر به آن بیش از حد مجاز نزدیک می‌شد، دستگاه را از کار می‌انداخت. این امر موجب می‌شد که بجای دو نفر، یک‌نفر و با آزادی بیشتری بتواند روی این دستگاه کارکند و در مقابل سوانح حین کار هم مانع بوجود می‌آورد. یک مدل قدیمی‌تر و ارزان‌تر، حفاظ‌آهنی داشت و به دو نفر کارگر هم نیاز داشت. در آن‌کارخانه، مدل قدیمی‌تر کارآمدتر بود چون متصدی دستگاه که آموزش مناسبی ندیده بود تطبیق با چشم الکترونیکی دستگاه جدید را که بمجرد آنکه او از نقطه معینی جلوتر می‌رفت دستگاه را متوقف می‌کرد، مشکل می‌یافت.

یکی از انتقادات اساسی‌تری که بر خط مشی دولت در مورد صنایع وارد می‌کند اینست که در مدت سه سالی که پس از افزایش قیمت نفت در ۱۹۷۳ گذشت، اغلب اوقات افزایش حقوقها سه برابر میزان افزایش کارآئی بود. (۶۴) هزینه‌های تولید چنان به سرعت بالا رفته بود که امیدهای ایران به ایجاد صنایع صادراتی نظیر صنعت اتومبیل‌سازی و صنایع تولید دستگاه‌ها و لوازم خانگی آسیب شدید و احتمالاً غیرقابل جبران دید.

یکی دیگر از عواقب مهم تغییر جهت بطرف تکنولوژی سطح بالا این بود که صنایع رابه شهرها که نیروی انسانی ماهر را جذب می‌کردند محدود کرد. صنایعی که به طرف مناطق روستائی می‌رفتند بزودی می‌دیدند که منافع زمین ارزان‌تر، کمک‌های دولت و کارگر ارزان‌تر بعلت فقدان کارگر ماهر به سرعت از بین می‌رود. نگاهداری کارگران ماهر پس از آنکه آموزش می‌دیدند بسیار مشکل بود. علاوه بر این مقامات محلی اغلب نمی‌توانستند امکانات اساسی نظیر تلفون، برق، آب، یا دسترسی به راه‌ها، و مسکن موردنیاز کارکنان را در اختیار صنایع بگذارند. فی‌المثل، مرغداری‌ها در اطراف تهران و قزوین متمرکز شدند زیرا دستیابی به منابع آب آسان‌تر بود – هر چند در تهران اتصال انشعاب آب بین چهارتاهجده ماه طول می‌کشید! (۶۵)

در واقع برای ایجاد یک واحد صنعتی در مناطق روستائی یا حتی بیرون از محدودهٔ شهرهای بزرگ انگیزهٔ بسیار کمی وجود داشت. با تمرکز امور توزیع، تصمیم‌گیری و ارتباطات در تهران، هیچکس واقعاً نمی‌خواست که خارج از حوزهٔ تهران قرار گیرد، و این عامل دیگری بود که فاصلهٔ میان شهر و روستا را افزایش می‌داد و مهاجرت از روستا را تسریع می‌کرد.

در مناطق روستائی، صنایع سنتی نظیر قالیبافی، که حدود سیصد هزار نفر در آن کار می‌کردند، بشدت آسیب دید. (۶۶) هزینهٔ کارگر بشدت بالا رفت و در استان کرمان – یکی از مراکز اصلی قالیبافی ایران – گسترش

صنعت و معدنکاری با قالبیافی در امر جذب کارگران رقابت می‌کرد. تولید قالی پائین آمد، و میزان صادرات صنعتی را که ۱۷ درصد صادرات غیرنفتی ایران را تامین می‌کرد تنزل داد. (۶۷)

و بالاخره درآمدهای بالای افراد متخصص در شهرهای بزرگ و بخصوص تهران، جذب افراد مناسب را به روستاها بسیار مشکل کرد. اغلب اوقات این سمت‌ها یا توسط مستخدمین خارجی و یا توسط بوروکرات‌های سرخوردهای که بعلت نافرمانی تبعید شده بودند اشغال می‌شد. تغییر و تبدیل این گونه افراد خیلی زیاد و دائمی بود، و تداوم برنامه‌ها را بنحو مضاعفی مشکل می‌کرد. این مشکل، خاص ایران نبود، بلکه مشکلی بود که همه کشورهای در حال رشد که در آنها پایتخت و شهرهای بزرگ نماینده دنیای مدرن است در آن شریکند. اما در کشور بزرگی مثل ایران که توسعه و رشد آن به عدم تمرکز شدیدی احتیاج داشت، این مساله مشکل و مانع بزرگی بود.

یادداشت‌ها

- ۱- گیهان اینترنشنال، ۲۵ اکتبر ۱۹۷۶
- ۲- سازمان برنامه‌بودجه - برنامه پنجم عمرانی ۱۹۷۳-۱۹۷۴ (۱۳۵۲-۱۳۵۷) طرح تجدید نظرشده، مه ۱۹۷۵ (اردیبهشت ۱۳۵۴) صفحه ۳۹۷
- ۳- براساس اطلاعات داده شده به نویسنده توسط مقامات سازمان برنامه و وزیر دارائی هوشنگ انصاری
- ۴- برنامه پنجم - صفحه ۴۶
- ۵- برنامه پنجم صفحات ۴۰۰-۳۹۰ - بخش خصوصی باید ۵۵۰ هزار خانه شهری و ۲۰۰ هزار واحد مسکونی روستائی می‌ساخت.
- ۶- دفتر بین‌المللی کار، سیاست‌های اشتغال و درآمد برای ایران (ژنو - دفتر بین‌المللی کار ۱۹۷۳) صفحه ۶۲
- ۷- اجازه ساختمان‌ها در سال ۱۹۷۳/۴ (۱۳۵۲/۳) در تهران و شهرهای بزرگ ۴۴ درصد پائین‌آمد. رک‌گزارش سالانه بانک مرکزی سال ۱۹۷۳/۴ (۵۲/۳) صفحه ۹۳
- ۸- همان گزارش صفحه ۹۱
- ۹- برنامه پنجم صفحه ۲۴۶
- ۱۰- گزارش بانک مرکزی ۱۹۷۴/۵ (۱۳۵۳/۴) صفحه ۱۸۱
- ۱۱- ایران آلمانیک - اکواف ایران - تهران ۱۹۷۷، صفحه ۳۱۶
- ۱۲- همان کتاب صفحه ۲۴۹
- ۱۳- برنامه پنجم صفحه ۲۴۶
- ۱۴- اطلاعاتی که دکتر رضا مین، مدیر عامل صنایع ملی ذوب فولاد ایران و مدیران شرکت‌های فولاد خارجی در ایران به نویسنده داده‌اند. زوئیه ۱۹۷۷
- ۱۵- برنامه پنجم صفحه ۲۶۶
- ۱۶- براساس اطلاع داده شده به نویسنده توسط مقامات شرکت ملی نفت ایران در زوئیه ۱۹۷۷.
- ۱۷- اطلاعات داده شده به نویسنده توسط مقامات شرکت پتروشیمی ایران و ژاپن، زوئیه ۱۹۷۷
- ۱۸- برنامه پنجم صفحه ۲۹۷
- ۱۹- فاینانشال تایمز، ۲۸ زوئیه ۱۹۷۵
- ۲۰- برنامه پنجم صفحات ۷۱-۳
- ۲۱- فاینانشال تایمز ۲۸ زوئیه ۱۹۷۵
- ۲۲- گزارش سالانه بانک مرکزی ۱۹۷۳/۴ (۵۲/۳) صفحه ۲۰
- ۲۳- برنامه پنجم صفحه ۴۵۹
- ۲۴- طبق اطلاع داده شده به نویسنده توسط شرکت *Cementation*
- ۲۵- گیهان اینترنشنال ۱۹ فوریه ۱۹۷۶. این اتهامات از طرف شرکت‌های مربوط رد شد. *Cementation* اصرار می‌کرد که هیچ نوع توافقی در مورد هزینه هر تخت وجود نداشته است. پیشنهادهای سه‌گانه گروه انگلیسی ۳۵۵ میلیون لیره، ۲۱۰ میلیون لیره، و ۱۷۸ میلیون لیره بود. پیشنهاد اولیه براساس ۴۶۹۷ تخت بود.
- ۲۶- گیهان اینترنشنال، ۲۷ نوامبر ۱۹۷۵، در این سال تولید ایران ناسیونال برابر با ۵۵۰۰۰ واحد بود.
- ۲۷- فاینانشال تایمز، ۱۴ مارس ۱۹۷۵
- ۲۸- کنفرانس سرمایه‌گذاری ایران - انگلیس، ۱۹۷۳ خلاصه مذاکرات (لندن - روزنامه تایمز سپتامبر ۱۹۷۴) صفحه ۴

۲۹- کیهان اینترنشنال، ۱۲ دسامبر ۱۹۷۵

۳۰- فاینانشال تایمز ۲۹ اکتبر ۱۹۷۵

۳۱- فاینانشال تایمز، ۱۲ ژانویه ۱۹۷۶ و کیهان اینترنشنال ۲۳ فوریه ۱۹۷۶

۳۲- اظهارنظر یکی از اعضای یکی از شرکت‌های مقاطعه‌گاری مشغول در چامبهار

۳۳- گزارش سالانه بانک مرکزی ۱۹۷۴/۵ (۱۳۵۳/۴) صفحه ۵۸

۳۴- در سال ۱۹۷۴/۵ (۱۳۵۳/۴) ایران بازپرداخت قرض‌های خارجی خود را سرعت بخشید بخصوص قرض‌های گوتاه مدت را که بازپرداخت آنها را از ۵۴۱ میلیون دلار به ۳۰- میلیارد دلار افزایش داد.

۳۵- طبق اطلاعات داده شده به نویسنده توسط بانک مرکزی و مقامات انگلیسی

۳۶- طبق اطلاع داده شده به نویسنده توسط مقامات شرکت جنرال الکتریک. این پروژه هرگز علناً اعلام نشد.

۳۷- فاینانشال تایمز، ۲ ژوئیه ۱۹۷۵ و ۲۵ ژوئیه ۱۹۷۵

۳۸- طبق اطلاع داده شده به نویسنده توسط Fried Krupp

۳۹- شعبات برزیلی کرپ Campo Limpo و Krupp Metallurgica (صنایع آهنگری و ریخته‌گری قطعات اتومبیل) و Krupp Industrial Meccanicas در Minas Gerais (یک کارخانه صنایع سنگین) بود. ایران مستقیماً چهل درصد سهام این شرکت‌ها را خرید و ۵ درصد هم از سهام Industrial Meccanicas هم به یک شرکت سرمایه‌گذاری مشترک کرپ - ایران که در ۱۹۷۴ در زوریخ به ثبت رسید تعلق گرفت. فاینانشال تایمز ۲۰- اکتبر ۱۹۷۶ و ۲۲ نوامبر ۱۹۷۶ را به بینید.

۴۰- بهائی که پرداخت شد ۱۷۸ میلیون مارک آلمان بود.

۴۱- Business Week ۱۳ سپتامبر ۱۹۷۶. یکی از جنبه‌های تکان‌دهنده‌ی مذاکرات با اکسیدنتال اینست که این مذاکرات مشارکت در جستجوی نفت در شمال ایران و در دریای خزر را هم شامل می‌شد.

۴۲- تصور می‌رود که رئیس کمپانی فیات، جیووانی آگنلی احساس می‌کرده است که اگر ایران در مالکیت این شرکت سهیم باشد این امر گانون عملیات گروههای صنعتی و تحریکات چپ‌ها خواهد شد. فیات یکی از معدود شرکت‌های بین‌المللی بود که در سالهای رونق اقتصادی ۱۹۷۳ به بعد بعلت آنکه منافعش را در صنعت اتومبیل‌سازی فیات ایران در ۱۹۷۱ تماماً فروخته بود، خود را از نفوذ (شاه) ایران برگزار نگاه داشت.

۴۳- سیروس انصاری نماینده ایران در کرپ شد

۴۴- طبق اطلاعات داده شده به نویسنده توسط دکتر پرویز مینا مدیر روابط بین‌المللی شرکت ملی نفت ایران در ژوئیه ۱۹۷۷

۴۵- دفتر بین‌المللی گار - سیاست‌های پولی و اشتغال - صفحه ۹

۴۶- همان کتاب - صفحه ۱۳-۱۹

۴۷- میان سالهای ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶ قیمت احتمام اروپائی بسرعت بالا رفت و این طرح را گستر جاذب گرد. در اول گار دولت هزینه حمل احتمام توسط هواپیما را تعهد گرد ولی بعداً با انتکار این تعهد شرکت‌های مربوط را از خود ناراحت گرد.

۴۸- The Iran Economic Survey شماره ۱۳۸ مورخ ۲۸ ژوئن ۱۹۷۷ واسطه‌ها ۴۴ درصد

قیمتنهایی را میبردند، مغازه‌دارها ۳۹ درصد ۹ را، ۱۱۵ درصد خرج حمل و نقل می‌شد و فقط ۵٪ درصد به تولیدگننده می‌رسید.

- ۴۹ آن چهار شرکت عبارتند از: (که شرکای اصلی Shellcott و Mitchell Cotts) ، ایران کالیفرنیا (شرکای خارجی آن شرکت‌های Deere, Bank America, Transworld America) ، ایران - آمریکا (شرک خارجی Citicorp International) و ایران اینترنشنال (شرکای خارجی Mitsui, Diamond a Cattleranch, Chase Investment Company, Hawaian Agronomics

- ۵۰ طبق اطلاعات داده شده به نویسنده توسط بانک توسعه، کشاورزی و مشاوران خارجی آشنا با گشت صنعت در ایران. شلکوت اواسط ۱۹۷۶ روی هم رفته ۳۰۴ میلیون ریال زیان داده بود، ایران کالیفرنیا در سال ۱۹۷۵ بیشتر از ۱۰۰ میلیون ریال زیان داده بود، و شرکت ایران آمریکا در ۱۹۷۵ جمع‌وجور شد و با پرداخت ۴۶۰ میلیون ریال از طرف بانک توسعه کشاورزی دوباره جان گرفت.

- ۵۱ گزارش بانک مرکزی ۱۹۷۵/۶ (۱۳۵۴/۵) صفحه ۲

- ۵۲ فاینانشال نایمز، ۲۵ ژوئیه ۱۹۷۷

- ۵۳ دفتربین‌المللی کار - سیاست‌های اشتغال و درآمد صفحه ۵۹

- ۵۴ ایران آلمانی ۱۹۷۷، صفحه ۳۲۹

- ۵۵ تهران جورنال، ۱۱ آوت ۱۹۷۵

- ۵۶ کیهان اینترنشنال ۲۵ فوریه ۱۹۷۶

- ۵۷ گزارش سالانه بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران ۱۹۷۶/۲ (۱۳۵۵/۶) صفحه ۱۲

- ۵۸ سفارت آمریکا - گزارش نیمسالی روندهای اقتصادی - تهران، ۵۰ ۱۹۷۷

- ۵۹ کیهان اینترنشنال، ۱۳ ژوئیه ۱۹۷۷، برنامه پنجم صفحه ۲۴۸ را هم بهبینید. گارگران کارخانه ماشین‌سازی اراک در عرض یکسال ۵۰۰ ساعت مخصوص استعلام‌جی گرفته بودند

- ۶۰ همان منابع

- ۶۱ گزارش سالانه بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران - ۲ (۱۹۷۶/۲) (۵۵/۶) صفحه ۶۱

- ۶۲ طبق اطلاع داده شده به نویسنده توسط شرکت جنرال موتورز

- ۶۳ طبق اظهارنظر یکی از مقامات ایران ناسیونال

- ۶۴ گزارش سالانه بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران - ۲ (۱۹۷۶/۲) (۵۵/۶) صفحه ۱۱۲

- ۶۵ ایران آلمانی ۱۹۷۷ صفحه ۲۱۷

- ۶۶ دفتربین‌المللی کار - سیاست‌های اشتغال و درآمد - صفحه ۴۷

- ۶۷ گزارش سالانه بانک مرکزی ۱۹۷۵/۶ (۱۳۵۴/۵) صفحه ۵۶ - گفته شده است که ارزش صادرات قالی هم بدنبال برداشتن کنترل انتقال ارز در اوخر ۱۹۷۴ نزول گرد. قبل از این قالی وسیله اصلی تحصیل ارز برای بخش خصوصی بود و فروش قالی بعنوان وسیله‌ای برای فرار از کنترل انتقال ارز بگار می‌رفت قالی فروش‌ها و صراف‌ها با یکدیگر رابطه نزدیک داشتند.

بخش ۳

نظام قدرت

۸- استفاده و سوءاستفاده از قدرت

می‌توان باور کرد که یک انسان شریف در تلاش برای دگرگون کردن حکومت پرشیا (ایران) خود را به کشن خواهد داد. اما موفقیت غیرممکن بنظر می‌رسد و تحمل اوضاع به مصالحه با بدیها و فساد از همه نوع منجر می‌شود. مرگ دردناک پایان کار چنان انسان شریفی خواهد بود و ثروت بی‌حساب نصیب کسی که این وضع را پذیرفته و در دریای فساد شنا کند. (۱)

محمد رضا شاه سابق که از دو حمله، مستقیم علیه جانش نجات یافته بود، کشته شدن دو نخست وزیر را دیده بود و به فرار کوتاه‌مدت ولی خفت‌باری از کشور مجبور شده بود، بزحمت می‌توانست وانمود کند که بالا رفتن او از پلکان قدرت مطلقه بدون تلاش بوده و تمرکز قدرت مطلقه در دست او بدون کشمکش صورت گرفته است. اما پس از درهم شکستن آخرین سنگ مخالفت پارلمانی در سال ۱۹۶۳ (۱۳۴۲)، او با استفاده از زور و انگیزه‌های مالی خود را در وضعیتی قرار داد که مخالفت با او بتدريج مشکلتر می‌شد. او نظامی را بوجود آورده بود که به او اجازه می‌داد هم حکومت کند و هم بر اریکه قدرت باقی بماند. تمام نظام حکومتی براساس حفظ قدرت فرمانروائی او تنظیم شده بود، امری که خصیصه عام همه نظام‌های استبدادی است. این نوع نظام‌ها ممکن است در نگاهداشتن شاه بر تخت (برای مدتی) کارآمد باشد ولی در اداره، روند پویای پیشرفت ناتوان است.

از نظر تئوری شاه می‌باید حافظ قانون اساسی (۱۹۵۶ هجری قمری) که پایهٔ یک حکومت مشروطه سلطنتی مبتنی بر تفکیک قوای سه‌گانه – قوهٔ مقننه در صورت مجلس شورای ملی، قوهٔ قضائیه در صورت دادگستری، و قوهٔ مجریه در صورت هیات دولت – است بوده باشد. در عمل قانون اساسی فقط بصورت مرجعی برای مواردی که به کار شاه می‌آمد درآمده بود. تعابیر میان اختیارات شاه و استقلال قوای مقننه و قضائیه و مجریه بصورت مبهم درآمده و همهٔ اینها مجموعه‌ای از قدرت اجرائی شاه شده بود. همهٔ تصمیمات مهم توسط فرمان‌های شاهانه ابلاغ می‌شد. دستگاه سلطنت استبدادی تنها نهاد موجود مملکت بود که همهٔ قدرت‌ها حول آن می‌چرخید بدون آنکه هیچ نوع کنترل یا قدرت موازنه رسمی دیگری وجود داشته باشد. اما وسائل و راه‌های متعارف کنترل و موازنه نظیر علاقه شخص شاه به حفظ تخت و تاج خود و علاقه شخصی کسانی که برای امتیازات خود به شاه متکی بودند وجود داشت. بطورکلی این نظام سوءاستفاده از قدرت را توسعه بخشیده است. همانطور که ماروین زونیس می‌گوید: "حکومت سلطنتی ایران از نظر تاریخی متعلق و به خاطر طبقهٔ ممتازه معینی بوده است، هست و خواهد بود." (۲)

شاه سابق اصل سنتی و اساسی استعماری "تفرقه بیانداز و حکومت کن" را بطورکامل رعایت می‌کرد. قدرت میان یکدسته از افراد یا سازمان‌ها با وظائف متداخل تقسیم می‌شد که بالنتیجه آنها را پراکنده و ضعیف نگاه می‌داشت. در تعداد محدودی از مشاغل کلیدی و بالا، وفاداری شدید بود اما بطورکلی نظام حکومتی شاه بر عدم اعتماد و دشمنی متقابل متکی بود. مراکز این قدرت پراکنده مثل یک معمای چینی فریبد‌هنه است. زیرا سیستم دوچهره داشت – چهرهٔ مشهود و ظاهر قانونی، و چهرهٔ پنهان و غیرقانونی. چهرهٔ مشهود و ظاهر قانونی، متشکل از چیزهای بود که در یک جامعهٔ غربی نهادهای دموکراسی تلقی می‌شود: دفتر نخست‌وزیری و هیئت وزراء، مجلس، حزب واحد سیاسی رستاخیز، مقامات محلی، و مطبوعات. اما وظائف اینها توسط نهادهای پنهانی نظیر بازرگانی شاهنشاهی، ساواک، نیروهای مسلح شاهنشاهی، دادگاه‌های نظامی، افراد ذی‌نفوذی که شغل معینی هم نداشتند و قدرت اقتصادی و سیاسی خانواده سلطنتی هم کنترل می‌شد، هم در جهت منافع معینی هدایت می‌شد، هم در مواردی تکرار می‌شد. در برخی از موارد این دو دنیا در دربار شاهنشاهی و دفتر مخصوص شاهنشاهی که وسیله‌ای برای ارتباط با شاه بود

با یکدیگر تلاقي می‌کردند. در موارد دیگر شخصیت‌های بودند که با هردو طرف ارتباط داشتند. اما در همهٔ موارد یک عنصر ثابت وجود داشت و آن ارتباط مستقیم شخص شاه سابق با این نهادها یا اشخاص بود. به این ترتیب اعمال قدرت بطورکامل به ارتباط شاه سابق با افراد یا در صورت شغلی آنان و یا در صورت شخصی‌شان وابسته بود. شاه سابق خود در مورد نظام حکومتی اش چنین می‌گفت:

" من به تعدد کانال‌های اداری و دسترسی داشتن به مسیرهای مختلف بشدت معتقدم. اگر مقامی برای نادانی، تنبیلی یا منافع شخصی اش از کار زیاد بپرهیزد من به کس دیگری روی می‌آورم. من از مشاوران به مفهوم متداول استفاده نمی‌کنم. چنین کاری، فکر می‌کنم، برای هر رئیس مملکتی خطرناک است. یکی از اشتباهاتی که پدر من کرد اتکاء به دایره محدودی از مشاوران بود. آنان که از پدرم می‌ترسیدند، به جای آنکه حقیقت را به او بگویند تعلق او را می‌گفتند و متأسفم که باید بگویم که آنها بهیچوجه فسادناپذیر هم نبودند. روش من کاملاً متفاوت است. من می‌دانم که مشاوران، هرقدر هم که از نظر فنی قابل باشند، منافع ملت را تحت الشاعع منافع خود قرار می‌دهند. علاوه براین آنها اطلاعات را از طریق خود تصفیه می‌کنند و راههای خبرگیری مستقل را می‌بندند. بنابراین علاوه بر مشاوران، من از طرق متعدد اطلاعات لازم را بدست می‌آورم و بعد می‌کوشم صمیمانه و صرفاً براساس منافع عموم به موازنی‌ای برسم." (۲) این مطلب در سال ۱۹۶۱ (۱۳۴۰) نوشته شد و از آن به بعد تاکید بر کانال‌های خبرگیری متعدد بشدت افزایش یافت.

وزیر اعظم

پس از تجربه دوران دکتر مصدق، شاه سابق نخست وزیر را بصورت بالاترین مقام اداری بدون کمترین قدرتی در بنیان‌گذاری یا تعیین خط مشی سیاست مملکت در آورد. آخرین کسی که خواست استقلالی نشان بدهد، دکتر علی امینی بود و آنچه برسر او آمد هشداری بود برای همهٔ آنهاشی که ممکن بود بخواهند پا را از گلیم خود فراتر بگذارند. اورا در سال ۱۹۶۲ (۱۳۴۱) از کار برکنار کردند.

سمت نخست وزیری روز به روز به سمت قدیمی وزیر اعظم (صدراعظم) شبیه‌تر شد. نخست وزیر دستورات شاه را اجرا و گاهگاه تفسیر می‌کرد. امیرعباس هویدا نقش صدراعظم را بنحو احسن بازی کرد. او این سمت را از سال ۱۹۶۵ (۱۳۴۴) تا اوت ۱۹۷۷ (۱۳۵۵) بر عهده داشت و این طولانی-

ترین نخستوزیری بدون وقفه در دوران پس از مشروطیت بود. سرماهیه، اصلی او پذیرفتن این نقش چاکرانه، زیرکی در درک آنچه شاه سابق می خواست، و نوعی احساس زیرگانه در مورد حال و هوای سیاسی مملکت بود. در عین حال هویدا یک چهره^۴ مشخص اطمینان بخش هم داشت – با پیشی که می کشید و گل ارکیده تازه‌ای که هر روز به یقه می زد – و می کوشید که چهره خشن دیکتاتوری را در نظر مردم تلطیف کند. بنظر می رسید که هویدا از سفر به اطراف مملکت و توجیه سیاست‌های شاه سابق برای مردم واقعا لذت می برد. با وجود این وفاداری شدید، وقتی شاه برای نجات خود به قربانی احتیاج داشت، هویدا را بیرون انداخت.

هویدا کنار گذاشته شد چون شاه سابق محتاج تغییر ظاهر بود. محتاج این بود که در اثر تقاضای روشنفکران و طبقات مردم مبنی بر آزادی و فشار حکومت کارتر پس از انتخاب شدنش به حکومت، از خود تصویر آزادیخواهی عرضه کند. در عین حال هویدا بعنوان مسئول اصلی شکست‌های متواتی برنامه^۵ عمرانی پنجم، مثل خاموشی‌های برق در سراسر بهار و تابستان ۱۹۷۷ قربانی شد تا توجه از مسئول اصلی (که شاه و نظام حکومتی اش بود) منحرف شود. هویدا یکی از نمونه‌های برجسته در معرض خطربودن وزراء و کابینه‌ها بود که بعنوان آخرین وسیله برای جلوگیری از حمله^۶ مستقیم به شاه سابق مورد استفاده واقع می شدند.

ظاهرا بنظر می رسید که کسی که در مقامی مثل مقام هویدا است امکان ایجاد یک مبنای قدرت را دارد. به تعبیری او این قدرت را داشت و چنین هم کرد. هویدا بعنوان نخستوزیر حوزه^۷ نفوذ وسیعی داشت که می توانست در انتصاب به سمت‌های کلیدی وزراء، مقامات ارشد دولتی، سفراء یا سردبیران مطبوعات (و او در بهره‌برداری از این آخری خیلی محظوظ بود) اعمال نفوذ کند. در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) بودجه^۸ دفتر نخستوزیر تقریبا صد و چهل میلیون دلار (تقریبا یک میلیارد تومان) بود که قسمت اعظمش برای مخارج جاری و پرداخت به افراد و سازمان‌های تحت نفوذ یا لطف نخستوزیر بود. (۴)

در اواخر کار، هویدا در انتخاب وزراء نفوذی پیدا کرد. یکی از دیپلمات‌های خارجی از تماشای یک فیلم پس از صرف شام با هویدا یاد می کند. در اواخر فیلم وقتی چراغ‌ها در اطاق که پر از مردان بود روشن شد، هویدا که گیجی مهماننش را دید، به آرامی گفت: " من هم الان کابینه‌ام را ترمیم کرم ". (۵) در عین حال هویدا از راه حزب ایران –

نوین، یکی از دو حزب وفادار قبل از ایجاد حزب رستاخیز هم نفوذ خود را گسترش داد. فی الواقع گفته شده است که یکی از دلایل ایجاد حزب واحد رستاخیز در مارس ۱۹۷۵ (فروردین ۱۳۵۴) کاستن نفوذ او بوده است. هویدا تازه پس از یک مبارزه شدید بعنوان دبیرکل حزب ایران نوین انتخاب شده بود و اولین بار بود که یکفر در مدتی بیشتر از ده سال هم نخست وزیر و هم دبیرکل حزب باقی مانده بود. اما نفوذ او در حزب جدید هم، با انتصابش به مقام دبیرکلی وقت آن حزب باقی ماند. او چنان به قدرت خود عشق می‌ورزید و نسبت به نفوذ دیگران حسادت داشت که از ایفای نقش هوشنگ انصاری وزیردارای و جمشید آموزگار وزیر کشور که قرار بود بعنوان رهبران دو جناح حزب که ظاهرا قرار بود دو گروه ایدئولوژیکی متفاوت را برای بحث و جدل در حزب رهبری کنند بنحو موثر جلوگیری کرد. در واقع حتی پس از آنکه آموزگار در اکتبر ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) بعنوان دبیرکل حزب رستاخیز برگزیده شد هم هویدا هنوز می‌کوشید او را فلچ و حزب را کنترل کند.

نقش اصلی نخست وزیر در کابینه تحصیل نتیجه‌ای بود که قبلا در خارج روی آن توافق شده بود. کابینه وزراء هیچ تصمیم مهمی اتخاذ نمی‌کرد. این تصمیمات قبلاً توسط شاه سابق و برادر مذاکرات او با نخست وزیر، وزراء، یا روسای سازمان‌های مختلف مملکتی اتخاذ می‌شد. حداقل کار کابینه وزراء این بود که برای پیدا کردن راه‌های پیاده‌کردن تصمیم‌های شاه با یکدیگر مشورت کنند. هویدا همهٔ مذاکرات را تحت نفوذ قرار می‌داد. یکی از وزراء تجربهٔ خود را از اولین باری که در جلسه کابینه زیرنظر هویدا شرکت کرده است چنین تعریف می‌کند:

"در اولین جلسه من خیلی عصبی بودم، اما وقتی دیدم همه‌چیز چقدر ساختگی است خنده‌ام گرفت. هیچکس حرف زیادی نزد. آنها (وزراء) آنجا نشسته بودند، اسناد را امضا می‌کردند یا به هویدا گوش می‌دادند. یادم می‌آید یک روز یکی از وزراء بلند شد و چیزی از این قبیل پرسید: "حالا که هیچکس در هیچ موردی بحث نمی‌کند ما چرا زحمت به اینجا آمدن را به خودمان می‌دهیم؟" این سوال واکنش مختصی ایجاد کرد ولی هیچ "تفییری در اوضاع نداد."

ضعف نخست وزیر و کابینه وزراء از کنترل شاه سابق بر امر انتصاب و اخراج آنها ریشه می‌گیرد. هرچند طبق قانون اساسی مساله بنحو دیگری است، ولی در عمل مجلس در انتصابات نقشی نداشت. نخست وزیر و وزراء

هیچ نوع تضمین سازمانی در مورد سمت‌های خود و یا زمینه‌ای در افکار عمومی نداشتند مگر به غیر مستقیم ترین صورت خود یعنی ممکن بود که اخراج یک وزیر خاص نشانهٔ ضعف شاه سابق در حکومت تلقی شود. تنها کنترل موثر بر روی قدرت شاه سابق در انتصاب و اخراج افراد خدشهٔ اعتبار او بود. وزراء هم حوزهٔ نفوذی برای خود بوجود می‌آوردند، هرچند این حوزه‌ها همیشه بسیار محدود و تحت کنترل بود. وزراء حتی بیشتر از نخست وزیر یک کالای دور ریختنی بودند، و قربانیانی برای آنکه گناه هریک از سیاست‌های اشتباه‌آمیز شاه سابق برگردان آنان گذاشته شود. ابتکار عمل نفی و از تفویض اختیار جلوگیری می‌شد. عاقبت این سرنوشت مختومی شده بود که افرادی که انتخاب می‌شدند و می‌خواستند در پست وزارت بمانند برای ابقاء در سمت‌های خود مجبور بودند خود را از نظر فکری اخته کنند.

وزراء نفوذشان را برای دفاع به کار می‌بردند، برای آنکه پست خود را از دشمنی دیگر وزراء و روساء سازمانهای دولتی نجات دهند. این امر موجب نقار و نفاق شدید میان وزراء می‌شد که اغلب توسط شاه سابق به آن دامن زده می‌شد. یکی از محصولات جاتبی و مهم این دشمنی‌ها این بود که وزراء " دائماً" تلاش می‌کردند که وزارت‌خانه آنها نظر موافق شاه سابق را جلب کند. حقایق و آمار قلب می‌شد تا در هر وزارت‌خانه‌ای شخص وزیر را محفوظ نگاهدارد زیرا وزراء خارج از توجه شاه سابق هیچ تکیه‌گاهی برای حفاظت خود نداشتند.

شاه سابق که بخوبی می‌دانست حقایق پنهان یا قلب می‌شود، با تقویت حکومتی که به موازات حکومت ظاهرا "رسمی درست کرده بود و با کارآئی کمی تکرار همان دستگاهی بود که باید کنترلش کند، می‌کوشید اثر پنهان‌کاری‌ها و قلب حقایق را خنثی کند. در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) شاه سابق یک وزارت نیرو درست کرد تا مسول سیاست نیرو در ایران باشد. اما این وزارت‌خانه هیچ نوع کنترلی بر مدیریت یا خط مشی شرکت ملی نفت ایران که نفت ایران را تولید، تصفیه و روانه بازار می‌کند و توسعهٔ امور گاز کشور را هم از طریق شرکت ملی گاز ایران هماهنگ می‌کند نداشت. در عین حال این وزارت‌خانه هیچ نوع کنترلی هم بر روی سازمان انرژی اتمی ایران که مخارج آن بزرگترین رقم بودجهٔ انرژی مملکت را تشکیل می‌داد نداشت. تصمیم راجع به خرید نیروگاه‌های اتمی توسط شخص شاه سابق و در رابطه مستقیم با سازمان انرژی اتمی ایران اتخاذ می‌شد. هم مدیر عامل شرکت ملی نفت و هم رئیس سازمان انرژی اتمی، مستقیماً "به شاه سابق گزارش می‌دادند نه به هیئت وزراء. در

عین حال در مورد سیاست قیمتگذاری نفت با شرکت ملی نفت ایران مشورتی نمی‌شد. تصمیم در مورد این امر توسط شاه سابق در ارتباط با وزیر دیگری گرفته می‌شد. این وزیر برای سالهای متتمادی و تا قبل از انتصاب به نخست وزیری در اوت ۱۹۷۷ (شهریور ۱۳۵۶) جمشید آموزگار وزیر کشور بود. به‌این ترتیب وزارت خانه نیرو که بطور تئوری مسول امور انرژی بود، امپراطوری اش به سه قسمت مجزا تقسیم شده بود که فقط از طریق شاه سابق می‌شد آنها را هماهنگ کرد. حتی در حوزه‌ای تا این حد حیاتی هم، شاه سابق فکر می‌کرد که باید از نظر قدرت و تسلط خود یک سیستم غیرکارآمد ولی نگاهدارنده، منافع خود را بکار برد.

در بسیاری از کشورهای درحال رشد، تنها وزارت خانه‌ای که قدرتی مجزا است وزارت دفاع است. در ایران، وزارت جنگ (ایران یکی از محدود کشورهایی است که بدون آنکه با کسی در حال جنگ باشد وزارت خانه‌ای به‌این نام داشت) در ید قدرت نظامیان باقی گذاشته شده بود چون دفاع را خارج از حوزه تخصص غیرنظامیان می‌دانستند. سیاست نظامی و خارجی حوزه‌های خاص نفوذ شاه سابق بود. روی کاغذ، وزارت کشور قدرتمند بود چون هم نیروی پلیس و هم نیروی هفتادهزارنفری نظامی ژاندارمری که به سلاح‌های سبک مجهز است و سیستم ارتباطی خاص خود را دارد تحت کنترل آن هستند. (۷) اما این دو نیرو، قدرت عملیاتی کمی داشتند و در امور کلیدی نه به وزیر مربوط بلکه مستقیماً به شاه سابق گزارش می‌کردند. عین این مطلب در مورد استانداران هم صدق می‌کند زیرا آنها گرچه اسم "زیر نظر وزارت کشور بودند ولی عملاً" بعلت آنکه از جانب شاه سابق برگزیده می‌شدند در مسائل مهم مستقیماً "به او گزارش می‌دادند".

حزب رستاخیز

ایجاد حزب رستاخیز عاقبت به بالماسکه سیستم سیاسی شبه غرب در ایران پایان داد. در همان موقع شاه سابق اعلام کرد: "هر ایرانی که وضع خودش را روشن کرده، یعنی به قانون اساسی، نظام شاهنشاهی و انقلاب ششم بهمن معتقد است باید حتماً" به این سازمان سیاسی بپیوندد. (۸) از آن به بعد قرار بود فقط یک حزب سیاسی باشد و همه وفاداران را دربرگیرد. با آنکه شاه سابق نتوانسته بود نهادهای دموکراسی غربی را در ایران بر برپا کند باز هم تلاش می‌کرد نوعی احساس مشارکت در امر نوسازی کشور در مردم بوجود آورد. نیت او این بود که حزب رستاخیز در سیستم حکومتی او عنصر مهمی باشد، و رابطه‌ی میان او و ملت را برقرار کرده و این ارتباط

خيالي را متسحکم کند. در عمل اين حزب، مثل همه سیستم‌های تک حزبي تحت رژیم‌های خودکامه، فقط دنباله اجرائي قدرت‌حاکم شد. از حزب رستاخیز به سه طریق استفاده شد. برای کانالیزه کردن و غیرسیاسی کردن بحث‌های ملت، بعنوان یک سگ نگهبان نظام اداری مملکت، و بعنوان یکنوع نیروی پلیس محبوب. در تابستان ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) از حزب بعنوان پلیس ضد گرانفروشی و کنترل قیمت‌ها استفاده شد. جوانان را بنام حزب استخدام می‌کردند تا قیمت‌ها را در مغازه‌ها کنترل کنند و سوپرمارکت‌های را که گران‌فروشی می‌کنند درهم بشکنند. بعدها اعتراف شد که این سیاست غلطی بوده است. (۹) بنام حزب، گروه‌های سیاسی یا مذهبی را که دولت از آنها خوش نمی‌آمد برهم بزنند. در استانها مردم از حزب بعنوان عامل محرکه‌ای برای حرکت درآوردن بوروکراسی محلی که در حال عادی گرفتار رکود بود استفاده می‌کردند. اما حزب بعنوان یک منبع اطلاعاتی برای شاه سابق کار می‌کرد و مسائل مناطق خارج از مرکز را به شاه سابق گزارش می‌داد.

وظیفه اصلی حزب شکل‌دادن به بحث‌های اجتماعی در مجلس تعیین شده بود:

"اکثریت و اقلیتی به آن مفهوم وجود ندارد و جناح‌ها (در حزب) در موضع اکثریت و اقلیت نیستند. به‌این دلیل لایحه بودجه سال ۱۳۵۵/۶ به‌اتفاق آرا تصویب شد، کسانی که در بحث راجع به این لایحه شرکت کردند بعنوان "مخالف" اسم ننوشته بودند و در صحبت‌های خود فقط نکاتی را بیان کردند، برای اولین بار لیست سخنرانان به دو قسمت "موافق" و "مخالف" تقسیم نشده بود. "(۱۰)

حزب واقعاً قدرتی نداشت. بیش از همه به‌خاطر آنکه شاه سابق از تبدیل‌شدن آن به وسیله‌ای برای تهدید قدرت خودش جلوگیری کرد. هرچند هویدا در سمت دبیرکلی قرارداده شد، ولی حزب به دو جناح تقسیم شد تا ظاهراً بحث‌ها را سازمان بدھند. در عمل قصد شاه سابق بیشتر ایجاد توازن قوا بود. جناح‌ها تحت ریاست هوشنج انصاری وزیر دارائی و جمشید آموزگار وزیر کشور وقت قرارداده شدند. نه تنها این دو وزارت‌خانه قدرتمندترین وزارت‌خانه‌های غیرنظامی بودند بلکه وزراء آنها هم دو مدعی اصلی نخست‌وزیری بودند. انصاری و آموزگار، علاوه بر این، دشمن یکدیگر هم بودند و نسبت بهم هیچ احساس محبت و احترامی نداشتند. مشارکت دو قدرت در نامگذاری دو جناح منعکس شد – جناح لیبرال‌های پیشرو

(آموزگار) و جناح لیبرال‌های سازنده (انصاری). هردو جناح بهوضوح می‌خواستند خود را لیبرال بنامند اما وجه تمايز در واقع میان افرادی نظیر آموزگار که معتقد به رشد بالا ولی نه بهرقیمت و افرادی نظیر انصاری که معتقد به رشد بالا صرفنظر از عواقب بودند بود.

در تاریخچه حیات کوتاه حزب هیچ شاهدی مبنی بر در دست گرفتن ابتکار از جانب آن وجود ندارد. حزب در مجلس ساختی راه انداخته است اما در مورد مسائل حاشیه‌ای روز مثل اجاره، ترافیک یا نقش زنان. مسائل کلیدی که بر زندگی ملت اثر دارد مثل آزادی بیان، امنیت داخلی، امور دفاعی، یا سیاست نفتی هرگز حتی عنوان هم نشد. مجلس حتی از بحث در مورد بودجه سازمان‌های ملی (مثل شرکت ملی نفت ایران) که بودجه آن نصف بودجه مملکتی را تشکیل می‌دهد و احتیاجات آن به استقراض از خارج خیلی مهم است اکیدا "منع شده بود. (۱۱)

حد فاصل میان قدرت اجرائی حزب و دولت تعمداً "سبهم گذاشته شده بود. اکثریت اعضای کابینه بهر تقدیر عضو دفتر سیاسی حزب بودند. روزنامهٔ حزب رستاخیز، بعنوان ارگان رسمی دولت تلقی می‌شد - و ادعا می‌شد که تیراز آن ۱۵۰۰۰ نسخه است، و این در حالی بود که همهٔ روزنامه‌ها و خبرنگاران به اجبار به حزب وابسته بودند. این نداشتن یک نقش مشخص و رابطهٔ ابهام‌آلود با دولت صرفاً "انعکاسی از بی‌بنیادی درونی حزب رستاخیز بود. در مورد حزب هیچ نوع احساس ماندگاری وجود نداشت چون به وضوح مخلوق شاه سابق بود و مرگ و زندگی‌ش هم به میل او وابسته بود. تعجب‌آور نیست که عضویت در این حزب بعلت نوعی زیرکی خاص ایرانیان برای مصنوبیت سیاسی شیوع یافت و نه براثر احساس واقعی نسبت به اینکه حزب رستاخیز بعد جدیدی در روند سیاسی خواهد بود. جمع کل اعضاء حزب در پایان سال ۱۹۷۶ کمی بیشتر از پنج میلیون نفر بود. (۱۲)

ایجاد حزب رستاخیز وسیلهٔ دیگری برای جلوگیری از رشد مطبوعات مستقل شد. مطبوعات نقشی کاملاً "زیردست داشتند و بصورت موثری در بطن قدرت اجرائی جذب شده بودند. وظیفهٔ اصلی آنها انعکاس و تبلیغ فعالیت‌های دربار و سیاست‌های شاه سابق که توسط دولت اجرا می‌شد بود. مطبوعات را صرفاً "به یک وسیلهٔ روابط عمومی دولتی تبدیل کرده بودند و فقط در مواردی به آنها اجازه داده می‌شد از حدود مقرر خارج شده و انتقاد کنند که مسالمه غیر اساسی بود - مثل ترافیک تهران یا اجاره‌ها. وقتی مسائل مهمتری مورد بحث قرار می‌گرفت، بمعنای آن بود که تغییر سیاستی را

میخواهند مهجریان بیاندازند. سانسور وجود داشت و معمولاً به شکل خود سانسوری که شدیدتر هم هست درمی‌آمد. هیچ سرمایه‌گزاری حاضر نبود خلاف میل حکومت عمل کند زیرا این کار موجب تعطیل موسسه مطبوعاتی مربوط می‌شد.

در غیاب مطبوعات آزاد، شاه سابق گاه برای دریافت واکنش مردم از پراکندن شایعات استفاده می‌کرد. تهران یک سیستم تلگرافی شایعه دارد که معمولاً خیلی دقیق هم هست. این سیستم تا حدودی تحمل می‌شد زیرا هم عقده‌های طبقهٔ روش‌نفر را از بابت سانسور تا حدی می‌گشود و هم، مهمتر از مورد اول، به شاه سابق اجازه می‌داد نظریاتی را به‌جریان بیاندازد و واکنش‌ها را دریابد. در اواسط ژوئیه ۱۹۷۷ (مرداد ۱۳۵۶) شایعاتی پخش شد مبنی بر اینکه هوش‌نگ انصاری جای هویدا نخست‌وزیر خواهد شد (هویدا در این موقع در جزیره کورس تعطیلاتش را می‌گذراند). واکنش نسبت به انصاری بشدت خصومت‌آمیز بود، اگر قرار بود تغییری داده شود آموزگار به نسبت انصاری انتخاب بهتری بود. احتمالاً "تصادفی" نبود که ده روز بعد آموزگار به نخست‌وزیری برگزیده شد.

قوه قضائیه

قوه قضائیه تقریباً بطور کامل در قوه مجریه ادغام شده بود. تصمیمات قضائی منعکس کننده میل دولت بود. علاوه بر این شاعع عمل قوه قضائیه بتدريج با گسترش دادگاه‌های نظامی و دادگاه‌های اختصاصی غیرنظامی محدود شده بود. تحت حکومت رضاشاه و محمد رضا شاه هردو، نظام قانونی مملکت براین اساس مبتنی شده بود که حکومت اشتباه نمی‌کند.

از اواخر دهه ۱۹۴۰-۱۹۵۰ (۱۳۴۰-۱۳۵۰) به بعد دادگاه‌های نظامی اهمیت بیشتری پیدا کرد. این دادگاه‌ها با تصدی نظامیان (شاغل یا بازنشسته) اداره می‌شد، در مناطق نظامی تشکیل می‌شد، و تابع قوانین نظامی بود. قانون حکومت نظامی در واقع بر بخش عظیمی از زندگی ملت سایه افکنده بود. هریک از افراد نیروهای مسلح، چه در لباس بود و چه نبود، بطور اتوماتیک به دادگاه‌های نظامی برده می‌شد، حتی اگر جرمی که کرده بود غیرنظامی بود. رسیدگی به هر نوع اقدامی که با تفکر صورت گرفته بود در صلاحیت دادگاه‌های نظامی بود. مهم‌تر از این، دادگاه‌های نظامی به همهٔ موارد مربوط به امنیت ملی – که یک سرپوش کلی بود و به نحو بسیار کشداری تعبیر می‌شد – رسیدگی می‌کردند. اضافه براینها دادگاه‌های نظامی عده زیادی از جرائم را که بنحو مبهمی تعریف شده در

حوزه، صلاحیت خود قرارداده بودند. فی المثل دادگاههای نظامی برای رسیدگی به برخی از جرائم مربوط به مبارزه با گرانفروشی در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) وارد عمل شدند. یا نمونه دیگر ابوالقاسم هوشنگ اربابی، معاون وزارت جنگ و سرپرست هواپیمایی کشوری به اتهام سوءاستفاده مالی توسط دادگاههای نظامی محاکمه شد. محاکمه غیرعلنی بود، اتهامات او هرگز جزء به جزء روش نشد و فقط رای دادگاه چاپ شد – یکصدویازده میلیون ریال جریمه. (۱۳) ارتضی مدعی بود که هواپیمایی کشوری امری نظامی است. برخی از مردم برای عقیده بودند که اربابی به علت مسائل سیاسی کنار گذاشته شده و محاکمه در دادگاه نظامی صرفاً بمنظور جلوگیری از اجرای عدالت بوده است. (۱۴)

در مواردی که قوه قضائیه تحت نفوذ ارتضی قرار نگرفته، اختیارات آن توسط دادگاههای اختصاصی قوه مجریه سلب شده بود. این دادگاهها فقط عده کمی از افراد ذیصلاح قضائی را داشتند. این دادگاهها برای جریمه و صدور آراء دیگر قدرت نامحدودی داشتند و از رای آنهانمی شد در دادگاههای عادی فرجام خواست. قدرتمندترین این نوع دادگاهها، دادگاههای اداری است که اختیار محاکمه – و رسیدگی به همهٔ خلافهای مربوط به قوانین اداری علاوه بر خلافهای مربوط به قوانین عادی مثل اختلاس، تقلب و رشوه‌خواری را دارند. این دادگاهها علاوه بر این از کارمند دولت تعريف مبهمی دارند. فی المثل مدیرعامل یکی از شرکت‌های توسعه که توسط شهرداری تهران ایجاد شده بود پس از آنکه یک دادگاه اداری از این نوع او را نسبت به اتهام سوءاستفاده از اموال شهرداری مقص شناخت به چهار سال زندان محکوم شد. (۱۵)

دادگاههای مالیاتی از سال ۱۹۷۳ به بعد اهمیت زیادی پیدا کردند. این دادگاهها توسط وزارت دارایی اداره می‌شود، در محوطه وزارت دارایی برپا می‌شود و دو نفر از سه نفر اعضای آن توسط وزارت دارایی انتخاب می‌شوند و سومین نفر قاضی صاحب صلاحیتی است که از وزارت دادگستری به وزارت دارایی قرض داده شده است و از وزارت دارایی حقوق می‌گیرد (علاوه بر حقوقی که از وزارت دادگستری دریافت می‌کند). لازم به تذکر نیست که وزارت دارایی یکی از دو طرف دعوا است که این دادگاه باید به آن رسیدگی کند.

در اواخر سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) دولت شروع به تهییه طرحی برای دگرگونی وسیع روشهای قضائی کرد تا برخی از روشهای خیلی قدیمی را تغییر دهد

و بعضی از عیوب قوانین موجود را اصلاح کند، عده‌ای از وکلای پیشو این حرکت را، که مشتمل بر تضعیف برخی از صلاحیت‌های دیوان عالی کشور هم بود، بعنوان قدم دیگری در راه تضعیف دادگستری تلقی کردند. یکی از اصلاحات پیشنهادی مبنی بر گسترش صلاحیت شوراهای داوری، نوعی دادگاه‌های ریش سفیدانه که بر مشکلاتی از قبیل مسائل میان همسایه‌ها و اختلاف برسر مسائل ملکیت و غیره رسیدگی می‌کند، بود. قصد براین بود که صلاحیت این دادگاه‌ها را تا حد رسیدگی به اختلافات مالی تا ۵۰۰ ریال افزایش دهند. گروه مهمی از حقوق‌دانان نسبت به این امر اعتراض کردند و گفتند که این عمل مردم عادی را از نظر افراد متخصص در امر قضاوی محروم می‌کند زیرا شوراهای داوری از افراد منتخب دولت که تحصیلات قضائی ندارند تشکیل شده است. با این وجود لایحه مربوط پس از کمتر از پنج دقیقه بحث توسط کمیته دادگستری سنا پذیرفته شد. (۱۶) اعتبار دادگستری به این ترتیب بسیار پائین آمده بود و حکومت قانون وجود نداشت زیرا قبول حکومت قانون موجب تضعیف قدرت مطلقه شاه سابق می‌شد. اما دولت با تضعیف دادگستری، تاحدودی به خود ضرر زده بود زیرا حوزه‌های کاملی، مثل مسائل تجاری وجود داشت و دارد که به قوانینی که وجود ندارد احتیاج هست و از این‌رو روند پیشرفت پیچیده شده است.

دربار

دربار و بازوی اجرائی اش، دفتر مخصوص، از جهاتی مثل کارکنان دفتر رئیس جمهوری آمریکا در کاخ سفید عمل می‌کردند. اعضای دربار و دفتر مخصوص افرادی بودند که به دقت انتخاب شده بودند و مسؤول عملکرد آرام سلطنت در شکل تشریفاتی و اجرائی آن بودند. از طریق دربار برنامه، شاه سابق تنظیم می‌شد و اغلب افراد برای دسترسی به شاه سابق باید از طریق دربار اقدام می‌کردند. دربار بخاطر آنکه تمامی وزنه قدرت شاه سابق پشت سرش بود خیلی قدر تمدند بود. مقامات درباری می‌توانستند دستورهای همه سازمان‌ها یا مقامات دولتی را ملغی یا عوض کنند و برروی سازمان‌های موازی حکومت شاه سابق هم قدرت عظیمی داشتند. وزیر دربار، اگر نه بالاتر، هم‌دیف نخست وزیر بود و هرگز در جلسات هیات دولت شرکت نمی‌کرد. اغلب اوقات وزیر دربار، قبل از نخست وزیر بوده بود. یکی از قسمت‌های وزارت دربار صرفا به مواظبت از امور خصوصی شاه سابق و فامیل پهلوی اختصاص داشت. قسمت مهم دیگر مربوط به تنظیم

برنامه، روزانه، شاه سابق بود. در حالی که وظایف رسمی وزارت دربار بیشتر تشریفاتی بود، دفتر مخصوص این وظیفه اصلی را بر عهده داشت که مواظبت کند دستورهای شاه سابق اجرا شود. این دفتر در عین حال آخرین صافی همه، کانالهای متعدد اداری و کنترل‌کننده‌ای بود که شاه سابق بکار می‌برد.

آخرین رئیس دفتر مخصوص، نصرت‌الله معینیان از خانواده متوسطی برخاسته و یک تکنوقرات تلقی می‌شد. هم دربار و هم دفتر مخصوص کارمندان رسمی زیادی نداشتند. ولی می‌توانستند به کارمندانی که از ازارت‌ش یا بخش‌های دولتی به دربار قرض داده می‌شد منکی باشند. بودجه، آنها جزئی از بودجه عملیاتی دربار بود که در سال ۱۹۷۶/۷ حدود چهل میلیون دلار (سیصد میلیون تومان) بود. (۱۷) این رقم منعکس کننده، رقم واقعی نیست زیرا اغلب بسیاری از هزینه‌ها به حساب سازمان‌های دولتی منظور می‌شد.

وزیر دربار مسول دفتر مخصوص هم بود و کسی بود که بیشترین امتیاز را در دسترسی به شاه سابق داشت. وزیر دربار در هر موقع که لازم می‌شد بعنوان واسطه دربار عمل می‌کرد. اسدالله علم، که مدت مدیدی، تا اوت ۱۹۷۷ وزیر دربار بود، یک نمونه، کامل مناسب این سمت بود، فردی محاط، سیاستمدار، و بشدت وفادار. او یکی از دوستان دوران کودکی شاه سابق بود و شخصاً ثروت زیادی داشت او تجربه، نخست‌وزیری هم بلا فاصله پس از کنار گذاشتن امینی داشت. علم با وجود آنکه برانزیماری ضعیف شده بود، تنها فرد خارج از خانواده سلطنتی بود که قدرت اظهار نظر در مقابل شاه سابق را داشت و حتی پس از آنکه هویدا در اوت ۱۹۷۷ (شهریور ۱۳۵۶) وزیر دربار شد باز هم علم تا زمان مرگش در ۱۹۷۸^{۱۵} (اردیبهشت ۱۳۵۷) بعنوان یک سیاستمدار باتجربه مورد اعتماد شاه سابق باقی ماند.

فعالیت‌های فرح، اشرف، خواهر دوقلوی شاه سابق و دیگر اعضای خانواده سلطنتی هم با وزارت دربار مربوط می‌شد. فرح دفتر مخصوص و کارمندان خودش را داشت و حوزه وسیعی از هنر، امور خیریه و فرهنگ گرفته تا آموزش و پرورش را زیر نفوذ داشت. در طول سال‌ها شاه سابق مسئولیت‌هایش را در این حوزه‌های غیراساسی در سیاست به فرح واگزار کرده بود بنحوی که اینها حوزه نفوذ خاص فرح شده بود. وزارت فرهنگ و هنر، وزارت اطلاعات، موزه‌ها، جشنواره‌های مختلف هنری و سازمان

رادیو تلویزیون همه بعنوان وسائل نفوذ خانواده سلطنتی و برای گسترش نفوذ و اهمیت افرادی که در دفتر فرح کار می‌کردند (و اغلب خویشاوند او بودند) بکار می‌رفت.

اما موقعیت فرح به این صورت فریب دهنده است. او فقط جفت تشریفاتی شاه نبود. از آنجا که او یکی از محدود کسانی بود که می‌توانست با شاه سابق بی‌پرده صحبت کند و بطور مرتب به شاه سابق دسترسی داشت، بعنوان وسیله‌ای برای دسترسی به شاه سابق اهمیت پیدا کرده بود. علاوه بر این (طبق قانون اساسی تغییر یافته) در صورت مرگ شاه و صغیر بودن ولی‌عهد او نایب‌السلطنه می‌شد. دسترسی به شاه سابق، به خودی خود بلا فاصله ایجاد نفوذ می‌کرد. راه‌های دسترسی به شاه سابق چنان محدود بود که گاه از خارجیان بازدید - کننده از شاه سابق خواسته می‌شد در ملاقاتشان با او مسائلی را مطرح کنند. فی‌المثل وقتی یکی از رقبای ارشد کارتر در اول سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) از ایران دیدن می‌کرد، بسیاری از ایرانیان از او خواستند که در ملاقاتش با شاه سابق مسائلی را بنفع آنها مطرح کند. (۱۸) علاوه بر این خارجیان بی‌طرف‌تر تصور می‌شند و در گذشته سفرای آمریکا و انگلیس امتیاز ویژه‌ای داشته‌اند.

نقش اشرف از سالهای اول دهه ۱۹۷۰ به بعد کمتر علنی بوده است ولی با وجود این اشرف یکی از مهره‌های اساسی حکومت شاه سابق بود. اورا صاحب زیرک‌ترین مقر خانواده سلطنتی می‌دانند و با اراده‌ترین و بی‌رحمترین آنها هم. شاه سابق از اشرف در ماموریت‌های حساس سیاسی حتی از زمان جنگ دوم جهانی، وقتی او را که در آن زمان زن‌جوانی بود برای مذاکره با استالین فرستاد، استفاده می‌کرد. در نقش عمومی خارج از ایران، شاه سابق به اشرف متکی بود تا سخنگوی حقوق بشر و آزادی زن از جانب حکومت شاه سابق در خارج باشد. او تا قبل از آنکه فرح مسلط شود، بشدت مشغول تبلیغ چهره نوعدوستانه سلسله پهلوی بود و بعد از آنهم سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی را زیر نظر داشت.

در این اواخر دفتر مخصوص اشرف اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده بود، و وزراء و مقامات ارشدی که بخاطر مصالح سیاسی از کار برکنار شده بودند ولی شاه سابق نمی‌خواست از نظام کلی سیاسی مملکت برکنار نگاهشان بدارد در آنجا جمع شده بودند. فی‌المثل ایرج وحیدی که برادر خشم مردم که مغلول خاموشیهای مکرر برق بود در سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) از وزارت نیرو برداشته شد، به دفتر مخصوص اشرف فرستاده شد. این دفتر آنقدر از وزبه‌های سنگین دولتی را در خود جای داده بود که به "گورستان فیل‌ها" معروف شده بود.

فعالیت‌های این دفتر بجز آن قسمت که مربوط به اداره بنیاد اشرف‌پهلوی بود از جهات دیگر کاملاً مبهم بود. بنیاد اشرف پهلوی در آوریل ۱۹۷۶ تأسیس شد و یکی از اقداماتش اهداء ۲۵۵ لیره به کتابخانه کالج والدهام در آکسفورد بود. طبق برخی از گزارش‌ها، این دفتر هم توسط شاه سابق بصورت یک سازمان موازی دولت و برای کنترل و هدایت پروژه‌های بخش عمومی و غیر امنیتی مورد استفاده قرار می‌گرفت. (۱۹)

اشرف به مخاطر شبکه، گستردۀ دوستانش که مشاغل مهمی در دولت، در سفارت‌ها، در مقامات ارشد حکومتی و غیره بدست داشتند هم برای شاه‌سابق مفید بود. این افراد هم کانال‌های اطلاعاتی دیگری برای شاه سابق بودند. در دنیای پرفتنه و حسادت‌آمیز دربار، اشرف، با وجود آنکه اغلب در خارج بود، در تغییرات و تصمیمات مهم دست داشت. شوهر سوم اشرف، مهدی بوشهری که در پاریس زندگی می‌کرد، توسط شاه بعنوان وسیله مهمی در تماس با صاحبان صنایع و تجارت بکار برده می‌شد. گفته می‌شود که بوشهری واسطه، فروش راکتورهای اتمی فرانسه به ایران بوده است. (۲۰)

سازمان‌های خلاف قانون اساسی

از میان سازمان‌های مخلوق شاه سابق سازمانی که کمتر از همه شناخته شده و بیش از همه غیرعادی بود، سازمان بازرگانی شاهنشاهی بود که در سال ۱۹۵۸ (۱۳۳۷) یک‌سال پس از ایجاد ساواک خلق شد و پایه‌های آن با افزایش نیازهای شخص شاه سابق برای حفظ خود بر اریکه قدرت پیچیده‌تر شد. این سازمان نه به مجلس نه به حزب‌های مختلف و از آنجهle حزب رستاخیز، نه به هیئت دولت، نه به پلیس، نه به ساواک، و نه به نیروهای مسلح و نه به هیچ نهاد یا مقام دیگری گزارش نمی‌داد یا در مقابل آن جوابگو نبود فقط شاه سابق را می‌شاخت. هیچ نوع کنترلی بر نحوه کاربرد قدرت از طرف این سازمان، جز میل شخص شاه سابق، وجود نداشت. حدود صلاحیت آن حتی ساواک را هم در بر می‌گرفت. از زمان ایجاد این سازمان تا آخر عمرش صرفاً دو رئیس داشت و هردوی آنها هم از ارتش بودند چون شاه سابق ترجیح می‌داد قدرت را در دست نظامیان بگذارد. دومین رئیس این سازمان ارتشدید حسین فردوست، تقریباً بیش از هر کس دیگری از نزدیکان شاه سابق با او آشنا بود. در کودکی او همراه شاه سابق که در آن موقع ولی‌عهد بود به دیرستان لاروزه سویس فرستاده شد. فردوست بعده "وارد ارتش شد، در دانشکده افسری تهران تدریس کرد و بعد فرمانده گارد شاهنشاهی شد. (۲۱) او یکی از محدود افراد خارج از خانواده سلطنتی بود که شاه سابق در مهمانی‌ها او

را دعوت می‌کرد.

همانطور که از نام این سازمان برمی‌آید، هدف و وظیفه اولیه این سازمان بازرگانی، اقتصادی و اجتماعی بود. کارکنان رسمی آن انتخاب شده و نسبتاً کم بودند هرچند کارمندانی از وزارت خانه‌های مختلف، نیروهای مسلح و ساواک به آن قرض داده می‌شد. بودجه علنى و چاپ شده این سازمان در سال مالی ۱۳۵۵/۶ هشت میلیون دلار (حدوده شصت میلیون تومان) بود ولی قدرت و اهمیت آن هیچ تناسبی با بودجه یا تعداد کارکنانش نداشت. (۲۲) بهمه، سازمان‌های مملکتی دستور داده شده بود که با آن همکاری کنند و این سازمان قدرت و اختیار بازرگانی‌های دائمی و بدون اطلاع قبلی همه حوزه‌های حکومت در مرکز و استان‌ها را داشت. (۲۳) هدف عمده، سازمان این بود که ببیند سیاست‌های دیکته شده از طرف شاه سابق توسط وزارت خانه‌ها و مقامات مختلف اجرا می‌شود یا نه و موارد حساس خلافکاری‌ها و عدم وفاداری احتمالی در میان مقامات بالا را پیدا کند. گاهگاه هم بنظر می‌رسید که این سازمان امور مربوط به فعالیت‌های دیگر اعضا خانواده سلطنتی بخصوص درگیری‌های تجاری آنها را سروسامان می‌دهد. بنظر می‌رسید اغلب در مواردی از آن استفاده می‌شود که بنظر بررسی کارکنان ارشد دولت بشدت فاسد شده‌اند. (۲۴) شاه سابق هدف از این سازمان را چنین توضیح داده است:

"هرچند ژاندارمری و دیگر سازمان‌های دولتی دیسیپلین داخلی خود را بمحوبی برقرار می‌کنند، تجربه احتیاج به یک سازمان بازرگانی مستقل را نشان داده است. این کاری است که سازمان بازرگانی شاهنشاهی من انجام خواهد داد. کارکنان این سازمان می‌توانند هر کجا می‌خواهند بروند و بدون ترس یا جانبداری هر نوع بیعدالتی احتمالی را بررسی کنند." (۲۵)

در این گفتار ظاهر می‌شود که گوئی این سازمان در خدمت مردم است در حالی که این امر صرفا یک ظاهرسازی بود. در مارس ۱۹۷۶ (فروردین ۱۳۵۵) از بازرگانی شاهنشاهی خواسته شد به اتهام سوء استفاده دو تن از معاونان وزیر دارائی و شرکت تیت اند لایل در قضیه خرید شکر رسیدگی کند. این اتهامات که در شروع نمایش مبارزه با فساد عنوان شد مربوط به سوء استفاده در یک معامله ۵۰ هزار ۲۵۰ تنی شکر بود. بازرگانی شاهنشاهی یکی از معاونان قبلی مدیرکل بانک مرکزی را همراه هیئتی به لندن فرستاد تا دفاتر تیت اند لایل را بازرگانی کنند. جالب توجه است که بررسی این هیئت به‌این نتیجه رسید که اتهامات ناروا است. برای آنکه از آبروریزی جلوگیری شود

محاکمه‌ای ترتیب دادند تا اتهامات رد شود، ظن غالب براینست که این محاکمه با توجه به‌اینکه اتهامات رد خواهد شد ترتیب داده شد و هدف از آن صرفا نمایشی برای روشن کردن این بود که در ایران عدالت وجود دارد. (۲۶) بازرگانی شاهنشاهی به‌علت آنکه شاه سابق به وزارت خانه‌ها برای ارائه اطلاعات درست در مورد اقتصاد مملکت اعتماد نداشت اهمیت بیشتری پیدا کرده بود. او برای بررسی علل شکست برنامهٔ پنجم سازمان بازرگانی شاهنشاهی را به کار گرفت. در نوامبر ۱۹۷۶ سازمان جدیدی بنام کمیسیون شاهنشاهی با فرمان خاص درست شد تا مسائل مربوط را بررسی کند. معینیان از دفتر مخصوص بعنوان هماهنگ‌کننده این کمیسیون برگزیده شد و از بازرگانی شاهنشاهی و ساواک کمک کار او شدند. (۲۷) این کمیسیون نمایندگانی از وزارت خانه‌های مختلف را در برابر می‌گرفت و ۸ سوکمیسیون داشت که در مسائل خاص بررسی و گزارش می‌کردند.

هویدا وقتی هنوز نخست وزیر بود، کمیسیون شاهنشاهی را به عنوان "قوی‌ترین بازوی قدرت اجرائی" توصیف کرد. او امید داشت که این کمیسیون دولت را تا حد زیادی در مسیر صحیح بیاورد. (۲۸) در سازمان برنامه و بودجه، عبدالمجید مجیدی سرپرست این سازمان مدعی شد که این کمیسیون برای اولین بار به‌او قدرت این را داده است که بتواند از رقابت‌های میان وزارت خانه‌های انجات یافته و پیشرفت پیروزه‌هارا بخوبی واقعی ارزیابی کند. (۲۹) ایجاد کمیسیون شاهنشاهی تغییر جهت مهمی در سیاست شاه سابق بود. برای اولین بار او سازمانی را بوجود آورده بود که هم قسمت‌های مخفی و هم قسمت‌های علنی حکومتش را در برابر می‌گرفت. هدف اعلام شده این کمیسیون از بین بُردن عدم کارآئی و بی‌لیاقتی در وزارت خانه‌ها و سازمان‌های دولتی بود. یکی از روزنامه‌ها نوشت که این کمیسیون نقش دوگانه رهبر و منتقد شاه را وارد مашین دستگاه‌های حکومتی کرده است و "این کمیسیون مکانیزمی بوجود می‌آورد که دولت از طریق آن می‌تواند در یک روند مداوم ارزیابی و انتقاد از خود درگیر شود". (۳۰)

ایجاد کمیسیون شاهنشاهی نشان داد که داشتن یک دستگاه اداری کارآمد با وجود آنکه اختیارات متداخل و قدرت‌های موازی چقدر مشکل است. شاه سابق با قراردادن همهٔ این سازمان‌های مختلف در بطن کمیسیون شاهنشاهی، امید داشت که میان سازمان‌هایی که اغلب طبیعتی متضاد و متخاصل دارند همکاری بوجود آورد. کمیسیون شاهنشاهی "حد اعلای" انتقاد مستقلی بود که سیستم شاه اجازه می‌داد بشد. و به‌این ترتیب این کمیسیون نشانه و شاهد

بارزی بر طبیعت سیستم حکومت شاه سابق بود که در آن مجلس ندیده گرفته می شد و قدرت کمیسیون صرفا از شخص شاه سابق، و حضور مقامات عالیرتبه سازمان بازرسی شاهنشاهی، ساواک و ارتش ناشی می شد.

ساواک

در عرض بیست سال گذشته سازمان های امنیتی ستون اصلی نظام حکومت شاه سابق بود. نیروهای مسلح آخرين و نهائی ترین تضمین‌کننده این قدرت بودند ولی وظیفه نیروهای امنیتی این بود که ترتیب اطمینان بخشی بدهند که نیروهای مسلح علیه او بکار نرود. این نیروها چشم و گوش، و در موارد لازم، مشت آهنین شاه سابق بودند و هدف از آنها خنثی کردن و محو همه نهادها و کسانی بود که نسبت به رژیم وفادار نبودند. از زمان تاسیس ساواک، از نیروهای مسلح فقط در موارد خیلی خاص، منجمله در قیام مذهبی سال ۱۳۴۲ و قیامهای سال ۱۳۵۷ استفاده شده است. (۲۱)

ساواک بعلت نیاز روحی شدید محمدرضا شاه سابق به دور نگاهداشتن خود و رژیم از هر نوع مخالف بالقوه ای بوجود آمد و قدرت گرفت. از نظر ساواک مردم فقط دودسته بودند، آنها که محمدرضا شاه سابق را قبول داشتند و آنها که نداشتند. صرف موافق نبودن موجب قرارگرفتن در لیست سیاه می شد و موجب بازرسی دائمی ساواک برای آنکه معلوم شود فرد به گروه مخالفان جدی پیوسته است یا نه می شد. ساواک به میل خود مخالف و مخالفت را تعریف و تعیین می کرد.

ساواک هم بصورت یک سازمان جاسوسی و هم بصورت یک سازمان پلیس سیاسی که توجهش روی ناراضیان ایرانی متمرکز بود کار می کرد. مبارزه با جاسوسان خارجی و جاسوسی در ارتش وظیفه سازمان دیگری بود که تحت نام ژ-۲ (J-2) نامیده می شد و اعتقاد براین بود که این سازمان در عین حال مواظب ساواک هم هست. یعنی حتی در عملیات امنیتی و جاسوسی هم شاه - سابق می خواست اختیارات مداخله باشد و کانال های مختلفی را هم در اختیار داشته باشد. (۲۲) در واقع تنها سازمانی که از ساواک بالاتر بود، سازمان بازرسی شاهنشاهی بود ولی ساواک بطور معمول فقط در مقابل شاه جوابگو بود. ساواک بنام منافع مملکت می توانست افراد را بازداشت، بازپرسی، شکنجه، زندانی و نابود کند بدون آنکه روی کار آن کنترل یا جوابگوئی باشد.

شاه سابق، ساواک را یک بازوی لازم حکومت می دانست. کمی بعد از تاسیس این سازمان نوشت:

" برای خنثی کردن خرابکاری ما در یافته‌ایم که تاکید باید همیشه روی عدالت اجتماعی به جای زور و کنترل باشد. درست است که در کشوری در موقعیت استراتژیکی ایران ممکن است نیاز به این باشد که بسرعت و قاطعانه برای خنثی کردن تلاش‌هایی که بمنظور واژگون کردن حکومت از طرق غیرقانونی، بخصوص آنهایی که از خارج دستور می‌گیرند، می‌شود عمل کرد. امروزه هر کشور آزادی احتیاج به یک سازمان امنیت سیاسی دارد تا با همکاری دیگر سازمان‌های دولتی بتواند این نوع تلاش‌ها را کشف و خنثی کند. در شرایط دنیای امروز هر طریق دیگری محکوم به شکست است." (۳۲)

ساواک تحت پوشش حفاظتی ارتش کار می‌کرد. هر نوع بحثی در مورد فعالیت‌های آن بطور علنی غدغن بود زیرا نقض قانون سری بودن ارتش تلقی می‌شد. دادگاه‌های عادی هیچ نوع قدرتی روی عملیات ساواک نداشتند زیرا ساواک محکومین خود را از طریق دادگاه‌های نظامی که در آنها قضات و اعضاء دادگاه همه نظامی بودند تحت تعقیب قرار می‌داد. در ژوئن ۱۹۷۷ (تیر ۱۳۵۶) در مقررات حاکم بر دادگاه‌های نظامی اصلاحاتی بعمل آمد و از آن جمله برگزاری جلسات علنی این دادگاه‌ها و اعلام موضوع جرم به توقیف‌شدگان حداقل پس از آنکه با دادستان نظامی روبرو می‌شدند بود. (۳۴)

این تغییرات صرفاً نمایشی بود و هیچ اقدامی برای قراردادن این دادگاه‌ها تحت کنترل دادگستری نشد. در عین حال همه‌چیز به تعبیر و تفسیر خود این دادگاه‌هاستگی دارد. فی المثل ماده ۱۹۲ قانون حاکم بر دادگاه‌های نظامی که ظاهر اصلاح شده و اجازه می‌داد جلسات علنی باشد چنین بود:

"جلسات دادگاه‌های نظامی باید همیشه علنی باشد. اما اگر دادستان بصورت استثنائی احساس کند که محاکمه علنی برای نظم عمومی و منافع عمومی مضر است، ممکن است از دادگاه تقاضای محاکمه سری بکند. اگر دادگاه درخواست دادستان را پذیرفت دستور محاکمه سری را خواهد داد. در پایان محاکمه حکم دادگاه فقط برای دادستان، متهم و وکیل مدافعان خوانده می‌شود." (۳۵) درست سه هفته پس از آنکه این قانون جدید قدرت اجرا یافت یکی از مشهورترین چهره‌های مخالف مربوط به جبههٔ ملی، آیت‌الله طالقانی بر اساس اتهامات غیرمشخص در یک محاکمه سری به ده سال زندان محکوم شدند، حتی حکم دادگاه هم علنی اعلام و چاپ نشد. (۳۶)

ارتبط ساواک و نهادهای نظامی هنوز هم بدرستی روشن نیست. همهٔ

کسانی که از زمان تاسیس بر این سازمان حکم رانده‌اند سابقه، نظامی دارند. فی‌المثل نعمت‌الله‌نصری از فرماندهی گارد شاهنشاهی به ریاست ساواک رسید. (۳۷) همچنین معروف است که افراد ارشد ساواک پیشینه نظامی داشته‌اند. (۳۸) علاوه بر این بنظر می‌رسد – هرچند هنوز شواهد مقتضی ارائه نشده – که اعتبارات ساواک از محل بودجه‌های سری دولت یا باحتمال بیشتر از بودجه، کلی دفاعی مملکت تامین می‌شده است. در بودجه مملکتی سرفصلی تحت عنوان "ایجاد نظم و امنیت داخلی" وجود داشت اما این بودجه ژاندارمری و پلیس را شامل می‌شد و تخصیص اعتبار از این منابع به ساواک بسیار غیر محتمل است زیرا با خودکامگی (استقلال عمل) ساواک که یکی از اصول اساسی اعتقاد شاه‌سابق به تفکیک دستگاه‌های قدرت از یکدیگر بود تطبیق نمی‌کند. (۳۹)

نبودن یک رقم بودجه علنی حدس‌های مختلفی را در مورد ابعاد ساواک پیش‌آورد. در گذشته مستخدمین رسمی و دائمی ساواک میان ۲۰۰۰ تا ۵۰۰۰ نفر تخمین زده شده است. (۴۰) عدد کمتر تقریباً مطمئن تراست. اما ساواک نا حد زیادی متکی به خبرچین‌های پاره‌وقت و افرادی که ظاهرا کارمند دیگر سازمان‌ها هستند بود. اگر این افراد را هم در نظر بگیریم آنوقت تعداد کارکنان ساواک از ۵۰۰ نفر هم بیشتر می‌شود.

شرح وظیفه مختصر ولی همه جانبه، ساواک بمعنای آنست که این سازمان می‌توانست برهمه سازمان‌ها و وزارت‌خانه‌ها مسلط باشد. فی‌المثل دز امور مربوط به کار و کارگر، هم وزارت کار و هم وزارت کشور مسئول قوانین کار و اداره، سندیکای تحت کنترل دولت بودند. با این وجود ساواک وظیفه داشت ترتیبی بددهد که کارگران سیاسی نشوند و از قدرت صنعتی و سندیکائی خود به خاطر مقاصد سیاسی استفاده نکنند. بنابراین ساواک در امر سیاست‌های کارگری نقشی قوی داشت. اغلب اوقات، ساواک حتی در مسائل بسیار کوچک داخلی وزارت‌خانه‌ها دخالت می‌کرد. فی‌المثل هیات‌های نمایندگی ایران که به کشورهای اروپای شرقی مأموریت می‌یافتد مجبور بودند از غربی‌ال مخصوص ساواک بگذرند و دوره‌های مخصوص امنیتی بهبینند و این امر در مواردی موجب می‌شد که به این افراد از طرف کشورهای مربوط ویزا داده نشود. (۴۱)

در عین حال ساواک به میزان زیادی در امر سانسور و کنترل مسائل هنری و ادبی با وزارت‌خانه‌های اطلاعات و فرهنگ و هنر همکاری داشت. غدغن کردن نمایش فیلم‌ها، نمایشنامه‌ها و یا عدم صدور اجازه چاپ نوشته‌ها

جزئی از وظایف ساواک بود. ساواک می‌توانست تصمیمات وزارت پست و تلگراف و تلفن را هم کنترل و ملغی کند، دستگاه‌های ارتباطی باید با اجازه ساواک واگزار می‌شد – فی‌المثل نصب دستگاه تلکس در هر سازمان محتاج اجازه مخصوص ساواک بود و نام مسئول تلکس را باید به ساواک بدهند. اما بندرت دستورالعمل‌ها بنام ساواک داده می‌شد، بلکه بالعکس ساواک از پشت پرده عمل می‌کرد و به وزارت خانه‌ها دستور می‌داد که بنام خود عمل کنند و به این ترتیب ارتباط مستقیم خود را با یک عمل یا تصمیم پنهان نگاه می‌داشت.

فعالیت‌های ساواک بطورکلی نه تنها کارهای ماشین اداری را مختلف می‌کرد بلکه بازده آن را هم بشدت پائین می‌آورد. فی‌المثل ساواک حتی می‌توانست در صدور اجازه تاسیس کارخانجات، واردات دستگاه‌های خاص (فروش رادیوهای موج کوتاه و سیستم‌های رדיابی تحت عنوان مصالح امنیتی) به مردم منوع بود و این امر اغلب موجب درگیری وزارت بهداری که بخاطر بیمارستان‌ها محتاج این سیستم‌هاست با ساواک می‌شد) و خارج کردن اجناس از گمرک هم دخالت کند. در هر حوزه‌ای که کمترین ارتباط با امنیت ملی در آن تصور می‌شد، ساواک در مورد استخدام افراد حق و تو داشت. این امر فنی متخصصی که بتوانند از سد امنیتی ساواک بگذرند شد. (۴۲)

این دخالت دائمی، یا ترس از دخالت، موجب اصطکاک شدیدی میان ساواک و برخی از مقامات ارشد شد. از آنجا که مستخدمین دولت از ساواک می‌ترسیدند خود را پشت سنگر دستورات مقامات مافوق و مقررات مختلف پنهان می‌کردند و تمایلی به گذر از مرزهای محدود مسئولیت بوروکراتیک نداشتند. و این اوضاع چیزی نبود که ابتکار فردی را تشویق کند. این نتایج، که از بسیاری جهات ضدتلیدی و ضدخلقه است، بهای است که برای ایجاد امنیت تحت این پوشش‌ها پرداخت می‌شد. با توجه به احساس عدم تامینی که در شاه سابق وجود داشت و طبیعت بدون کنترل قدرت ساواک، شدت عمل ناگزیر و در بطن سیستم بود. در طول سالها کانون توجه ساواک عوض شده بود. در اوایل کار این توجه اصولاً متوجه کسانی که بنحوی به دکتر مصدق یا جبههٔ ملی و یا حزب توده مربوط بودند بود. در اواسط دههٔ ۱۹۶۰ – ۱۹۷۰ (۱۳۴۰ – ۱۳۵۰) ساواک مدعی بود که اکثریت این گروه را دستگیر کرده، یا به تبعید رانده و یا بنحو موثری ساکت کرده است و از اینزو توجه خود را در خارج روی نیروی

مخالف در تبعید و در داخل روی دانشجویان، روش فکران، رهبران مذهبی و گروه‌های افراطی زیرزمینی متمرکز کرد. ساواک به خصوص متوجه جمعیت روز افزون دانشجوئی ایران، گروهی که می‌توانستند اشتباهات بزرگ شاه – سابق را دریابند و از مخالفت کردن بهیچوجه نمی‌ترسیدند، کرد. مراقبت و جاسوسی در میان دانشجویان همه جانبی بود. در دانشگاه‌ها، بخصوص در تهران، احتمالاً در هر کلاسی دو یا سه نفر خبرچین وجود داشت. استادان را بدقت از نظر وابستگی‌های سیاسی بررسی می‌کردند و تحت – مراقبت داشتند و یکی از مواد قرارداد ضمنی با معلمین این بود که بحث‌های سیاسی اکیدا منوع است. کتاب‌های درسی، بخصوص در موضوعات تاریخی و جامعه‌شناسی، طبق برنامه و دستور ساواک نوشته می‌شد. همه‌ء این کارها زیرنام هیات مدیره دانشگاه انجام می‌گرفت ولی دستورالعمل‌ها مستقیماً از ساواک می‌آمد. برای جلوگیری از دخالت ساواک، مقامات دانشگاهی به خود سانسوری – که نوع شدید و خطرناک‌تر سانسور است – می‌پرداختند (۴۳).

مخالفان در معرض تهدید، بازجوئی، شکنجه و حتی زندان بدون محاکمه بودند. (۴۴) در گزارشی که توسط ویلیام بالتلر رئیس کمیته‌اجرائی کمیسیون بین‌المللی عدالت در سال ۱۹۷۶ تهیه شده بود نتیجه‌گیری شده بود که در عرض سال قبل از آن (۱۲۵۴) از شکنجه بطور منظم برای کسب اطلاع استفاده شده بود. در این گزارش آمده بود: "تعداد اتهامات وارد، عدم هرنوع بررسی بی‌طرفانه، و این واقعیت که ساواک می‌داند که قانون این است، ناگزیر این نتیجه را بدست می‌دهد." (۴۵) دو سال پیش از این دبیرکل سازمان عفو بین‌المللی پرونده حقوق بشر ایران را بدتر از هر کشور دیگری در جهان توصیف کرده بود. (۴۶) و بالاخره در این اوآخر خود شاه سابق هم استفاده از شکنجه را پنهان نکرد اگر چه اصرار می‌کرد که این شکنجه‌ها با روش‌های روانی و نه بدنی اعمال می‌شود. (۴۷) بنظر می‌رسید که میان کاربرد شکنجه در اوآخر سالهای شصت، اوایل سالهای هفتاد و به وجود آوردن یک جنبش چریکی زیرزمینی در ایران رابطه مستقیمی وجود دارد.

حربهء اصلی ساواک همیشه تهدید و ارعاب بود. اگر کسی را اسباب زحمت تصور می‌کردند اما کاری نکرده بود، اجازه خروج و پاسپورت به او نمی‌دادند. عده‌ای از کسانی که در زمان دکتر مصدق و در زمان دکتر امینی فعالیت می‌کردند مدت پانزده سال از دریافت پاسپورت محروم

شدند . (۴۸) علاوه براین ارتقاء شغل . هم از این افراد دریغ می‌شد . روی دانشجویان فشار اعمال و تهدید می‌شد که هزینه تحصیلی یا اجازه اقامتshan در خارج لغو می‌شود . در زمان ایجاد حزب رستاخیز شایعاتی از طرف ساواک پراکنده شد که هرکس در حزب نامنویسی نکند اجازه خروج از مملکت نخواهد داشت . این شایعات به واقعیت نپیوست ولی مردم از ترس این امر در حزب نامنویسی کردند .

فشار روی افراد فامیل یا دوستان ، و یا تهدید به واردکردن اتهاماتی که فرد قدرت رددکردنش را ندارد ، روش عادی تحصیل همکاری بود . حتی وکلای مدافع نظامی در دادگاه‌های نظامی هم تحت فشار بودند که با موکل خود همدردی نکنند ، و مواردی از محکمه قضات و وکلای دادگاه‌های نظامی هم وجود دارد . (۴۹)

هر وکیل مدافعی که شرافتمدانه از موکلش دفاع می‌کرد همیشه قانونی بودن روند محکمه ، اعتبار مدارک و شهود و یا هر دوی اینها که از طرف او عرضه می‌شد مورد تردید و رد دادگاه قرار می‌گرفت . که خود این نفی عملی نظام حاکم هم بود . یکی از راه‌های مستقیم‌تر ارعاب ، بازداشت طولانی بدون محکمه بود . این امر در مورد نویسنده‌گان ناسازگار و سیاستمداران هر دو اعمال می‌شد . فی‌المثل شاپور بختیار که با جبهه ملی مربوط بود ۶ بار بازداشت شده بود ولی فقط یکبار محکمه شده بود . (۵۰) ساواک در عین حال در سرتاسر مملکت کمیسیون‌های امنیت اجتماعی را زیر نگین داشت که می‌توانست افراد را به اقصی نقاط مملکت تبعید کند . این کمیسیون‌ها با استفاده از قانونی که زمان دکتر مصدق برای جلوگیری از خرابکاری در تاسیسات صنعت نفت و واژگون کردن دولت ملی مصدق وضع شده بود درست شد و در عمل تغییر شکل داد و به " دادگاه‌های تبعید " تبدیل شد .

کمیسیون‌های امنیت اجتماعی متشكل بود از نماینده‌گان پلیس ، زاندارمری دادگستری ، و فرمانداری و ساواک که مسئول آوردن مردم به حضور کمیسیون بود . این کمیسیون‌ها برای مقابله با رهبران مذهبی ضدرژیم مورد استفاده واقع شد مثل مورد چهل نفر رهبران روحانی ارشد شهر مذهبی قم که در اواخر سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) توسط کمیسیون امنیت اجتماعی این شهر به شهرهای بدآب و هوای اطراف مملکت نظیر بندرلنگه تا مدتی برابر با سه سال تبعید شدند . (۵۱) صورت نهائی ارعاب تهدید به مرگ بود . در میان تحصیلکرده‌گان عده محدودی را می‌توان یافت که نتوانند نام چند تن را که

می‌شناخته‌اند و بدون نشان ناپدید شده‌اند بیاورند. گاه‌گاه این امر را می‌توان به پیوستن فرد به نیروهای زیرزمینی منتب کرد ولی اغلب کار سواک بوده است. (۵۲) و بهر حال مهم اینست که مردم معتقدند که این کار سواک است. فی‌المثل در ژوئیه ۱۹۷۷ (مرداد ۱۳۵۶) یکی از چهره‌های برجسته مخالف (دکتر علی شریعتی) بصورت غیرمنتظره‌ای در لندن فوت کرد و دوستان او بلافاصله به سواک ظنین شدند. او برادر سکته قلبی وفات کرده بود.

از آنجا که سواک قانون خود را داشت، بررسی صحت و سقم اطلاعات محدودی که در مورد فعالیت‌های آن وجود داشت غیرممکن بود. شرح و بسط هاشی که در مورد دستگیری چریک‌ها در مطبوعات داخلی منتشر می‌شد قانع‌کننده نبود. عده‌زیادی از افراد تحصیلکرده و مصمم "ترووریست!!" که خیلی‌خوب تعلیم دیده‌اند برادر انفجار قبل از موقع یک نارنجک در دستشان کشته می‌شوند!! و حتی این اطلاعات کاملاً دروغین هم چند روز بعد به خارج درز می‌کند!! (۵۳) بندرت گزارش‌های کالبدشکافی به وابستگان شهدا داده می‌شد و بعلاوه این گزارش‌ها را می‌شدنحو دلخواه جعل کرد و بنظر می‌رسد که اغلب موارد هم چنین بوده است. در سال ۱۹۷۵ (آسفند ۱۳۵۳) نه تن از زندانیان سیاسی که در سال ۱۹۶۹ (۱۳۴۸) محاکمه شده و به ده سال زندان محکوم شده بودند متهم شدند که در حال فرار کشته شده‌اند. دو تن از وکلای فرانسوی بعداً به این نتیجه رسیدند که این افراد تا حد مرگ شکنجه شده‌اند. (۵۴)

تمام این موارد سوال حیاتی مربوط به کارائی و تاثیر سواک را پیش می‌آورد. در ساده‌ترین سطح باید پذیرفت که سواک در نقش خود موثر بوده است چون موجب بقای رژیم شده بود. سواک توانسته بود همه مخالفان را بترساند به جز چریک‌های سرسخت، روشنگران مصمم، و رهبران مذهبی و تبعیدشده‌گان به خارج که نمی‌ترسیدند. فعالیت‌های آن - چه واقعی و چه تصوری - ترسی از قدرت ایجاد کرده و ایرانیان را از تهدید دخالت سواک ترسانده بود.

افسانه، کارائی که در اطراف سواک ایجاد شده بود غلوآمیز و گمراه کننده بود. سواک شلخته، دخالت‌جو، و بی‌رحم بود و بعنوان یک سازمان تحت‌نفوذ حقارت‌های اداری و شخصی قرار گرفته و اغلب روحیه قلندرمنشی داشت. سرپوش محramانه‌ای که سواک در امور امنیتی بر عملیات خود انداخته بود کارائی نداشت. از ترس فرار یک نفر، توری که پهن می‌شد بسیار وسیع

بود. تعداد بسیار زیاد زندانیان سیاسی در ایران مغلول همین ترس ساواک از این بود که فرد اصلی فرار نکند. از سال ۱۹۷۳ به بعد (۱۳۵۲) در هر مقطع زمانی میان ۷۰۰۰ تا ۳۵۰۰ زندانی سیاسی وجود داشت که فقط نیمی از آنها را حتی فرصت کرده بودند متهم کنند. (۵۵) فی المثل در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) بیشتر از صد نفر در عملیاتی که بعداً ساواک ادعا کرد یکی از اقدامات اساسی برای درهم شکستن مارکسیست‌ها بوده است دستگیر شدند. اما بالاخره فقط یازده نفر از این عده در آوریل ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) محکمه شدند. (۵۶)

نمونه‌های دیگر کارآشی ساواک مسخره‌تر است. برای جلوگیری از ورود نوشتہ‌های ممنوعه به ایران، همهٔ کتاب‌هایی که وارد ایران می‌شد باید بازرگانی شود و امکان توقيف‌شان می‌رفت. حدود هفت‌صد کتاب متعلق به نویسنده فقط به وساطت یکی از مقامات ارشد نزد مقامات گمرک که بدستور ساواک قصد توقيف آنها را داشتند از توقيف نجات یافت. نامه‌ها با چنان بیدقتی و شلختگی باز می‌شد که هر سازمان جاسوسی را مشئز می‌کرد – نامه‌ها باز می‌شد و بعد با سنjac دوخته می‌شد (ایرانیان می‌گویند که ساواک چنان گستاخ بود که احتیاجی به پنهان‌کاری نداشت). در یک مورد دیگر ساواک از وزارت امور خارجه خواست که اسم همهٔ ایرانیان را که از کشورهای عربی ویزا گرفته‌اند بدست آورد. در این مورد نامه‌ای به همهٔ سفارتخانه‌های عربی نوشته شد. در مورد تونس هیچکس درساواک به این نکته توجه نکرده بود که یک قرارداد کنسولی که مان ایران و تونس در سال ۱۹۷۲ (۱۳۵۱) امضا شده بود تحصیل ویزا را ملغی کرده بود.

اما بهر حال ساواک نه براساس لیاقت بلکه براساس موثر بودنش مورد قضاوت قرار می‌گرفت. برای شاه سابق این موثر بودن بود که اهمیت داشت نه لیاقت. شک نیست که ساواک نقش را بنحو موثری ایفا می‌کرد ولی عملیات آن حکومت قانون را که قانون اساسی بوجود آورده بود نقض می‌کرد. فعالیت‌های ساواک ببهای جان و عمر همهٔ ایرانیان سیاست‌گرا تمام می‌شد و تا حد زیادی مسئول بی‌تفاوتی و بدینی روشنفکران ایرانی بود. و بالاخره وجود ساواک کارآشی سازمان‌های دولتی را با دوباره کاریهای دست و پاگیر پائین می‌آورد و موجب می‌شد که مقامات دولتی نخواهند زیریار مسئولیت بروند و ابتکار عملی به خرج بدهند.

- ۱- Arthur Arnold, *Through Persia by Caravan* (London, Tinsley Brothers, 1877)
 Vol.I,P.219
- ۲- Marvin Zonis, *the Political Elite of Iran*(Princeton, N.J) Princeton University Press, 1971) P.133

- ۳- کتاب ماموریت برای وطنم
 ۴- بودجه سال مالی ۱۳۵۵/۶ - قسمت سوم صفحه ۱۶
 ۵- نقل قول از یکی از سفرای غربی در تهران
 ۶- نقل قول از یکی از ایرانیان در سطح وزیر
 ۷- بودجه مرگب این سازمان‌ها در سال ۱۳۵۵ هفت‌صد‌میلیون دلار بود . بودجه سال ۱۳۵۵ -
 قسمت سوم صفحات ۱۹۱۸
 ۸- ایران آلمانیک - اکوآف ایران ، تهران ۱۹۷۷ صفحه ۱۶ . ایجاد حزب رستاخیز گاملا شُفت‌انگیز بود و بنظر می‌رسید که فلسفه قبلی شاه سابق مبنی بر داشتن دو حزب وفادار را نقض می‌کند .
 ۹- گیهان اینترنشنال ۲۳ آوریل ۱۹۷۷ - مصاحبه با داریوش همایون ، قائم مقام دبیرکل حزب رستاخیز .
 ۱۰- ایران آلمانیک ۱۹۷۷ ، صفحه ۹۱
 ۱۱- سند بودجه ، قسمت ۳ ، صفحه ۲- این درصد وقتی دوبار محاسبه در نظر گرفته شود کمتر می‌شود .
 ۱۲- ایران آلمانیک ۱۹۷۷ ، صفحه ۱۱۹
 ۱۳- گیهان اینترنشنال ، ۲۸ آوریل ۱۹۷۷
 ۱۴- این نظر ایرانیان و خارجیان درگیر در امر هواپیمایی کشوری هر دو بود . ارجابی در ژانویه ۱۹۷۷ از گار برگزار شد ، اما راجع به این موضوع یا اتهامات او تا پس از اعلام نتیجه مختصر رای دادگاه در مطبوعات مطلبی نوشته نشد .
 ۱۵- گیهان اینترنشنال ۳۰ مارس ۱۹۷۷
 ۱۶- نقل قول از یکی از ۴۷ وکیلی که در اعتراض اصلی دخیل بودند . در یک جلسه بعدی در پارک هتل که روز دوازدهم ژوئیه ۱۹۷۷ (مرداد ۱۳۵۶) برگزار شد ۶۴ نفر از حقوق‌دانان نامه اعتراضی خطاب به شاه امضا کردند که استقلال دادگستری ، رعایت حکومت قانون و احترام قانون اساسی در آن خواسته شده بود .
 ۱۷- سند بودجه - قسمت ۳ ، صفحه ۴۴
 ۱۸- مقامی که به او اشاره شده جیم آکینز Jim Akins است .
 ۱۹- یک فرضیه دیگر این است که این دفتر وسیله‌ای برای نگاهداری این مقامات تا وقتیکه پس از یک دوره مناسب بشود دوباره آنها را به گار مشغول کرد . است .
 ۲۰- نقل قول از یکی از خارجیانی که در قرارداد رأکتورها دخالت داشت .
 ۲۱- کتاب ماموریت برای وطنم
 ۲۲- سند بودجه - قسمت ۳ - صفحه ۲۰
 ۲۳- در ژوئن ۱۹۷۷ فرمان مخصوصی قدرت سازمان بازرسی شاهنشاهی را تا حد بازرسی در مناطق و استانها گسترش داد . گیهان اینترنشنال ۱۲ ژوئن ۱۹۷۷

- ۴۴- احتمالاً گفتگو از یک مورد استفاده بازرسی شاهنشاهی غلط است زیرا ارزش آن به قابلیت انعطاف کاملش وابسته بود.
- ۴۵- کتاب ماموریت برای وطن
- ۴۶- فاینانشال تایمز ۴ مه ۱۹۷۶ و ۱۶ نوامبر ۱۹۷۷، کیهان اینترنشنال ۱۱ دسامبر ۱۹۷۶ را هم به بینید. تصور براین بود که این عملیات انگیزه سیاسی داشته است. گروه بازرسی که به لندن رفت در کار بازرسی روش بسیار بوروکراتیکی پیش گرفت و از درگ طرافت‌های مربوط به این نوع معاملات عجز نشان داد.
- ۴۷- کیهان اینترنشنال ۹ نوامبر ۱۹۷۷، ایران آلمان‌گ ۱۹۷۷ صفحات ۱۱۵-۱۱۶
- ۴۸- کیهان اینترنشنال ۲۲ مه ۱۹۷۷
- ۴۹- گفته مجیدی به نویسنده در ۱۶ زوئن ۱۹۷۷. در گزارشی که در سال ۱۹۷۳ دفتر بین‌المللی کار راجع به ایران منتشر کرد یکی از توصیه‌ها این بود که سازمان برنامه و بودجه "قابلیت اعتماد اطلاعات رسیده را گسترش کند".
- ۵۰- کیهان اینترنشنال ۳ مه ۱۹۷۷
- ۵۱- بخش ۴ را به بینید.
- ۵۲- کتاب زونیس (یادداشت ۲) صفحه ۸۵. بنظر می‌رسد که میان مرز قدرت مداخله ساواک و قدرت سازمان ۲-۱ منطقه تاریکی وجود دارد. افزایش ظرفیت نظامی و نقش نظامی ایران در منطقه مبین این است که دست‌های سازمان ۲-۱ از مسائل امنیتی نظامی پربرده است.
- ۵۳- کتاب ماموریت برای وطن
- ۵۴- ایران آلمان‌گ ۱۹۷۷ صفحه ۴۸۶
- ۵۵- همان کتاب
- ۵۶- نقل قول از ولایتی که در این مورد دخیل بوده‌اند.
- ۵۷- در زوئن ۱۹۷۸ سپهد مقدم جانشین ارتشدنشیری شد. مقدم رئیس قبلی رکن ۲ ارتش بود. نصیری به سفارت پاکستان فرستاده شد، جائی که رئیس قبلی سازمان امنیت پاکروان به‌آنچه فرستاده شده بود.
- ۵۸- ساواک بر مبانی سازمانی ارتش سازمان یافته و افسران آن درجات ارتشی داشتند.
- ۵۹- سند بودجه قسمت سوم صفحه ۴۵
- ۶۰- مخالفان تبعیدی تعداد افراد ساواک را ۱۰۰۰۵۰۰ نفر می‌دانستند.
- ۶۱- نقل قول از یک مقام ایرانی. نویسنده در یک وزارت خانه شاهد گفتگوی یک مقام با سازمان امنیت برای تحصیل اجازه سفر یک هیات رسمی بوده است.
- ۶۲- نقل قول از مدیر یکی از شرکت‌های هواپیمایی بین‌المللی در ایران. از مدیران شرکت‌های هواپیمایی خواسته شد که با گارگان شرکت هواپیمایی آئروفلوت (متعلق به شوروی) یا هواپیمایی چین آمیزشی نداشته باشند.
- ۶۳- طبق اطلاعاتی که از طرف بعضی از استادان دانشگاه تهران و دانشگاه صنعتی به نویسنده داده شده است.
- ۶۴- ساواک این عادت مشتمل‌کننده را هم داشت که از گارگان وفادار به خود برای درهم شکستن نظاهرات مخالفان استفاده می‌کرد. نمونه این گاردو مورد در اکتبر ۱۹۷۷

(۱۳۵۶) است که طبق اطلاعیه ساواک عده‌ای از گارگران " که بطور اتفاقی " از کنار دانشگاه می‌گذشتند و از تظاهرات ضدشاه بخش آمده بودند ! ؟ تظاهرکنندگان را با مشت و چماق مورد حمله قرار دادند .

۴۵- روزنامه لوموند ۳ آکتبر ۱۹۷۶

۴۶- آبزرور - Observer ۲۶ مه ۱۹۷۶

۴۷- مصاحبه شاه با لرد چالفونت برای بی‌بی‌سی ، ۱۲ ژوئن ۱۹۷۵ و مصاحبه شاه با دیوید - دیبلی بای David Dimbleby ، بی‌بی‌سی ، نقل شده در گیهان اینترنشنال ۱۸ دسامبر -

۱۹۷۸

۴۸- این یکی از پنهانی‌ترین روشهای ساواک است و یکی از موارد مهم نقض حقوق بشر است . نویسنده خود حداقل ده نفر را می‌شناسد که چنین وضعی داشته‌اند . حتی با وجود - داشتن پاسپورت هم تصمیمی برای خروج وجود نداشت . همه پاسپورت‌ها ۲۴ ساعت قبل از پرواز باید به پلیس فرودگاه داده می‌شد و موقع پرواز گرفته می‌شد . بسیار پیش می‌آمد که افراد به فرودگاه می‌آمدند و می‌دیدند پاسپورت ندارند .

۴۹- طبق قوانین جدید مصوب ژوئن ۱۹۷۷ ، بطور تئوری وکیل مدافع از تعرض مصون شده بود ولی مرجعیت قانونی دادگاه‌های نظامی هنوز مورد بحث است .

۵۰- نقل قول از دکتر شاپور بختیار

۵۱- در مورد این گمیسیون‌های امنیت اجتماعی اطلاع بسیار کمی وجود داشت . این اطلاعات مبتنی بر حقایقی بود که از زبان وکلایی که به دفاع از برخی متهمین در این به اصطلاح " دادگاه ! "ها برخاسته بودند شنیده شده بود . در یک مورد یکی از قضات برادرخواست وکیل مدافع رای داد که روحانی سالخورده‌ای که به زابل تبعید شده بود حق دارد محل تبعیدش را عوض گند زیرا نباید بیجهشت آزار بهبیند . این راه فرار بعدها بسته شد .

۵۲- این اظهار اطمینان مبتنی بر گفتگو با مخالفان و سازمان‌های مربوط هر دو است نمونه سوءظن شایع در این گونه موارد ، سوءظنی بود که در مورد مرگ آقای مصطفی خمینی ، فرزند ۴۵ ساله آیت‌الله خمینی رهبر قیام ۱۳۴۲ که بعد تبعید شده بود وجود داشت . آقای مصطفی خمینی در شرائط مبهمی در کربلا وفات کرد . روزنامه لوموند ۳۱ آکتبر ۱۹۷۷ را به بینید .

۵۳- شرح مندرج در گیهان اینترنشنال ۲۲ فوریه ۱۹۷۶ و شرح مندرج در گیهان اینترنشنال مورخ ۱۸ نوامبر ۱۹۷۶ را با هم مقایسه کنید

۵۴- نایمز ، ۲۲ مه ۱۹۷۵

۵۵- رقمی که شاه سابق اعلام می‌گرد متفاوت بود اما هیچوقت از ۳۳۰۰ نفر بالاتر نرفت . گیهان اینترنشنال ۱۸ دسامبر ۱۹۷۶ را به بینید .

۵۶- گیهان اینترنشنال ۱۰ آوریل ۱۹۷۷ . این اولین مورد یک محاکمه سیاسی فردی متهم به جرائم ضدیه‌نی بود که نظارت بر آن برای مردم و شهود بین‌المللی آزاد بود .

۹. کنترل از طریق پول

"امیدوارم بنیادپهلوی بیکی از سازمان‌های بزرگ خیریه دنیا تبدیل شود. در حالی که این بنیاد از بنیادهای بزرگ‌تر اروپائی و آمریکائی کمتر ثروتمند است و مقیاس و دامنه فعالیت‌ها بیش مرتب‌با در حال افزایش است." (۱)

پول و ثروت، بیشتر از هر عامل یگانه دیگری، سیمان ساختمان نظام حکومتی محمدرضا شاهی بوده است. او، روش‌های قدیمی راظه‌رفت کرده و با مقاصد خود تطبیق داده است. در سال ۱۹۱۵ وقتی یک آمریکائی، مورگان شوستر بعنوان خزانه‌دار کل مملکت برای سروسامان دادن به اقتصاد درهم‌ریخته ایران استخدام شد، کشف‌کرد که بیشتر از ۱۵۰۰ نفر بودند که سالانه وجهی دریافت می‌داشتند که او اغلب‌ش را "مفت‌خواری صرف" تلقی می‌کرد. (۲) براساس برآورد یک مقام معتبر، در شروع قرن اخیر تقریباً یک چهارم درآمدهای کشور توسط این نوع مستمری بگیران بلعیده می‌شد. (۳)

درگذشته سلاطین می‌توانستند پایه قدرت خود را از راه کنترل درآمدهای مملکت و یا از راه جمع کردن ثروت‌های عظیم شخصی با پول مستحکم کنند. در اغلب موارد این دو شق از هم قابل تفکیک نبود زیرا میان ثروت شخصی شاه و دارایی مملکت تمایز عملی کمی وجود داشت. علاوه بر این شاه مجبور نبود چنین تمایزی را بپذیرد زیرا خود را صاحب مملکت می‌دانست. نوسازی نظام اداری مملکت و افزایش درآمد نفت در سالهای ۱۹۵۵ به بعد همراه با توسعه اقتصاد، این سیستم پاداش را ناگزیر پیچیده‌تر کرد. به

علت ایجاد زمانه، تمایز میان دارائی مملکت و ثروت شخصی شاه، هرچند صرفا در روی کاغذ، روشن‌تر شد. بودجه سازمان یافته شد و از این‌رو اعتبار خاصی برای "فرماندهی عالی کشور" که در سال ۱۳۵۵ بالغ بر ۴۳ میلیون دلار (حدود سه میلیارد ریال) بود تخصیص داده شد. (۴)

مهم‌تر از این، توسعهٔ اقتصادی و درآمد روزافزون نفت، با مستقیم پاداش‌ها را از بودجه شاه به بودجهٔ مملکتی منتقل و تحمیل کرد. بودجهٔ مملکتی حتی بدون کمترین احساس شرمی برای تقویت مالی عملیاتی که شاه می‌باید خرجش را از جیب خود می‌داد مصرف می‌شد. فی‌المثل سالانه کمک‌های نقدی از محل بودجهٔ مملکتی به کانتری کلاب شاهنشاهی که یک باشگاه خصوصی و بسیار اختصاصی است، و به انجمن سلطنتی اسب و انجمن هواپیمایی شاهنشاهی می‌شد. (۵)

توسعهٔ اقتصادی مملکت در عین حال مجموعهٔ گسترده‌ای از پاداش‌های متفاوت را در اختیار شاه‌سابق قرار می‌داد. او صدور اجازهٔ انحصارهای تجاری و تولیدی و اجازهٔ تاسیس نمایندگی‌های ویژه شرکت‌های خارجی و امثال‌هم را برای مدیون کردن افراد به خود مورد استفاده قرار می‌داد. در یک اقتصاد بشدت تحت حمایت و روبرو شد مثل اقتصاد ایران این نوع امتیازها بسیار پرسود است. پرسودترین ترتیباتی که مجاز شد، پذیرفتن واسطه‌بودن گروهی از افراد محدود و مورداعتماد در ترتیب معاملات نظامی و غیرنظامی مهم با شرکت‌های خارجی از طرف شاه سبق بود. در ازاء یک حق دلالی یک‌درصدی که با اجازهٔ شاه سابق مبنی بر قبول واسطه‌گی فرد به او داده می‌شد، دلال مربوط در عوض شاه سابق را در جریان کامل مذاکرات می‌گذاشت. فی‌المثل در سال ۱۹۷۱ (۱۳۵۵) یک حق دلالی یک میلیون لیره‌ای (حداقل چهارده میلیون تومانی به نرخ آنروز) بعنوان حق الزحمه به سرشاپور ریپورتر بابت سهمش در ترتیب معاملهٔ تانکهای چیفتان انگلیسی پرداخت شد. این پول از طرف دولت انگلیس و با اطلاع شاه سابق برای معامله‌ای که ظاهراً یک معامله میان دو دولت بود پرداخت شد. (۶) دادن اجازهٔ تاسیس صنایع یا انحصارهای خاصی به افراد برگزیده هم یک وسیله کنترل شخصی شاه سابق بود. فی‌المثل تاسیس مهمترین و مدرن‌ترین بخش صنایع دفاعی به یک نفر از افراد مورداعتماد واکزار شده بود به ابوالحسن محوى. او در ایجاد صنایع الکترونیک (نظامی)، تعمیرات و نگاهداری هواپیماها، و شرکت تعمیرات نیروی دریائی دخیل بوده است. (۷) به این ترتیب در حالی که رضاخان با ولع زیاد مشغول تدارک ثروت عظیمی برای

سلسله پهلوی بعنوان یک وسیله کنترل و پاداش بود، پرسش به چنین کاری کمتر احتیاج داشت زیرا پول در صورت‌های متعدد و مختلف در دسترسش قرارگرفته بود. برای محمدرضا کافی بود که روی دستگاه‌های اقتصادی و مالی مملکت کنترل نهائی را داشته باشد. با این وجود او بدقت کوشید که مرز میان دارائی مملکت و خانوادهٔ سلطنتی را مبهم نگاه دارد تا در صورت لزوم اولی در خدمت دومی باشد.

نقش شرکت ملی نفت ایران

ابهام میان دارائی مملکت و جیب شاه سابق بیش از همه در شرکت ملی نفت ایران روشن می‌شد. مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران یکی از مهترین سمت‌های مملکت – معادل یکی از سمت‌های ارشد کابینه را دارد. این مقام توسط شاه سابق برگزیده می‌شد و فقط در مقابل او جوابگو بود. در طول سالهای شکل‌گیری شرکت ملی نفت ایران این سمت بر عهدهٔ دکتر منوچهر اقبال، یکی از نزدیکان شاه سابق که سابقه وفاداری‌اش کامل بود گذاشته شد، او بیشتر از سه سال نخست وزیر بود و در سال ۱۹۶۰ (۱۳۴۵) به اتهام تقلب در انتخابات به نفع رژیم مجبور به استعفا شد.^(۸) شرکت ملی نفت ایران، که مهمترین سازمان اقتصادی مملکت است، مستقیماً به شاه سابق وابسته بود. بودجهٔ آن به سازمان برنامه و بودجه عرضه می‌شد ولی هیچ وقت جزئیاتش مورد بحث قرار نمی‌گرفت. حساب‌های مالی آن (که سال مالی اش بر مبنای سال میلادی و نه سال مالی ایران بود) صرفاً بوسیلهٔ عدد محدودی از هیئت مدیران شرکت بطور کامل دیده می‌شد و ملت هرگز به آن دسترسی نداشتند. شک هست که حتی سه نفر از وزراء هم این حساب‌ها را دیده یا به آن دسترسی پیدا کرده باشند.

مدرک متنق وجود ندارد ولی عده‌ای از افراد آگاه چه ایرانی و چه خارجی که با شرکت ملی نفت ایران آشناشی دارند مطمئنند که این شرکت منبع پول‌های اضافی و سری رژیم و نه فقط برای شروتمندشدن شخص شاه بلکه برای حفظ او بر اریکه قدرت بوده است.^(۹)

تجزیه و تحلیل‌گرهای وزارت کشور آمریکا اغلب از عدم تطبیق درآمد های ارزی شرکت نفت طبق گزارش خود آن شرکت با مقدار درآمد ارزی که طبق تراز بانک مرکزی این شرکت بدست آورده گیج شده‌اند. از آنجا که سال مالی شرکت ملی نفت که حساب‌هایش طبق آن تنظیم می‌شود سال میلادی است و حساب‌های بانک مرکزی طبق سال مالی ایران است تطبیق درآمد های شرکت نفت طبق گزارش‌های خود این شرکت در مقایسه با درآمد های گزارش

شده توسط بانک مرکزی مشکل است. اما با وجود این اختلاف سال مالی، اختلاف حساب‌ها بسیار زیاد و قابل توجه است.

در ترازنامه سال مالی ۱۳۵۵ درآمدهای ارزی شرکت ملی نفت ۲۱۴ - میلیارد دلار ذکر شده است. درآمدهای شرکت ملی نفت در سال مالی میلادی ۱۹۷۶ (از دیماه ۱۳۵۴ تا دیماه ۱۳۵۵) ۴ میلیارد دلار بوده است. (۱۵) فقط بخش بسیار کوچکی از این اختلاف حساب را می‌توان به حساب کم شدن درآمدهای شرکت نفت در سه ماه اول سال ۱۹۷۷ (سه ماه آخر ۱۳۵۵) گذاشت زیرا سیستم پرداخت مدت‌دار بهای نفت خام خریداری شده از شرکت نفت بنحوی بودکه تاثیرنزول فروش در سال بعد توزیع و ظاهر می‌شد. طبق حساب‌ها و برآوردهای محافظه‌کارانه حداقل یک میلیارد دلار (حدوداً هفت میلیارد تومان) کم می‌آید، و این حتی با فرض فروش نفت با تخفیف از جانب ایران است.

دکتر پرویز مینا، مدیر روابط خارجی شرکت ملی نفت ایران در ژوئیه ۱۹۷۷ (مرداد ۱۳۵۶) اختلاف حساب موجود میان میزان فروش و رسیدهای چاپ شده ترازنامه شرکت نفت را اذعان کرد. اما او فقط می‌پذیرفت که این پول‌های اضافی توسط شرکت نفت "برای مصارف خود شرکت" نگاهداری شده است. (۱۱) نگاهداری پول‌های مخفی توسط شرکت‌های نفتی عملی غیرعادی در میان شرکت‌های عضو اوپک نیست. فی‌المثل شرکت ملی نفت ابوظبی پول‌های را برای مصرف خود، بدون آنکه آنها را در درآمدهای اعلام شده مملکت منظور کند نگاه می‌دارد. (۱۲) در مورد ایران، محل مصرف این پول‌ها اسرارآمیز بود. قطعاً قسمتی از این پول‌ها برای سرمایه‌گذاری و ذخیره‌های استراتژیکی بکار می‌رفت. (۱۳) اما تصور براینست که قسمت عمده‌ای این پول‌ها برای مصارف خاص رزیم کنار گذاشته می‌شد. بطور خلاصه شرکت ملی نفت ایران به یک بودجه محروم‌انه سبیل چربکن که ظاهرش آراسته شده بود کمک می‌کرد. *Le Canard Enchaîné*

در این رابطه سند جالبی در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) توسط

منتشر شد. این سند یکی از گزارش‌های ماهانه، یکی از بانک‌های سویس را که مربوط به بنیاد پهلوی بود (مربوط به سال ۱۹۶۲ - ۱۳۴۱) نشان می‌داد. در این ترازنامه درآمد اساسی بنیاد پهلوی در آن ماه یک رقم دوازده میلیون دلاری (حدود هشتاد و چهار میلیون تومان) بود که از طرف شرکت ملی نفت ایران به حساب بنیاد پهلوی واریز شده بود. (۱۴) هرچند هدف از چاپ این موضوع ناراحت کردن عمدی شاه سابق بود ولی اعتبار این

سند هرگز انکار نشد. هرچند این سند دلیل کاملاً قانع‌کننده‌ای نیست اما یکی از معدود دلایل چاپ شده مبنی بر موارد استفاده، پولهای مخفی شرکت ملی نفت و رابطه میان این شرکت و بنیاد پهلوی است.

بنیاد پهلوی

بطور رسمی بنیاد پهلوی یک سازمان خیریه بود که ظاهراً از ثروت شخصی محمدرضا شاه سابق تغذیه می‌کرد. در همهٔ مطبوعات ایران هم این بنیاد تحت همین عنوان ذکر می‌شد. (۱۵) در عمل مطلقاً به این سرراستی نبود. در پشت پردهٔ امور خیریه بنیاد از سه طریق مختلف برای کمک به رژیم مورد استفاده قرار می‌گرفت: بصورت یک مجرای مطمئن و قانونی برای "مستمری!"‌ها، بصورت یک وسیلهٔ کنترل یا نفوذ اقتصادی از طریق سرمایه‌گذاری در بخش‌های معینی از اقتصاد مملکت، و بصورت یک منبع سرمایه برای شرکت‌های متعلق به شاه سابق و برای عملیات او. ماروین زونیس در یک ارزیابی محکوم کننده در مورد بنیاد پهلوی چنین می‌گوید:

"بدون شک بنیاد پهلوی در همهٔ شئون زندگی مردم ایران نقشی حیاتی دارد. گذشته از خود دولت، این بنیاد پرقدرت‌ترین نیروی اقتصادی مملکت است. اما دیده می‌شود که قسمت زیادی از پولها برای نگاهداری و گسترش این قدرت اقتصادی صرف می‌شود. منابعی که به‌امور خیریه خالص اختصاص یافته باشد در مقام مقایسه با امور تجاری بسیار ناچیز است." (۱۶)

شاه سابق می‌گفت که این بنیاد را در سال ۱۹۵۸ (۱۳۳۷) درست کرده است تا بصورت یک سازمان غیرانتفاعی یک دستهٔ فعالیت‌های اجتماعی را که مورد علاقهٔ اوست هماهنگ کند. (۱۷) این بنیاد جانشین چیزی شد که به‌دفتر املاک اختصاصی معروف بود و در سال ۱۹۵۱ (۱۳۲۰) برای به‌جریان آنداختن پولهای حاصل از فروش املاک سلطنتی به دهقانان درست شده بود. این املاک هشت‌صدوسی دهکده با مساحتی معادل دو میلیون و پانصد هزار هکتار را تشکیل می‌داد که همه‌اش در عرض مدتی کمتر از بیست سال توسط رضا شاه به زور تملک شده بود. هرچند بنیاد در ۱۹۵۸ تأسیس شد ولی در سال ۱۹۶۱ (۱۳۴۰) بود که موضوع ثروت شخصی شاه سابق موضوع حساسی شد و شاه سابق تصمیم گرفت دارائی‌های عمدهٔ خود را به بنیاد منتقل کند. در آن موقع ارزش این دارائی‌ها بیکصدوسی و پنج میلیون دلار برآورد می‌شد. شاه سابق مدعی بود که این نود درصد ثروت اوست، بعبارت دیگر شاه سابق در همان وقت طبق ادعای خود هنوز حداقل پانزده میلیون دلار ثروت شخصی داشت. (۱۸)

چنین ادعائی بدون شک اغراق‌آمیز بود. در اواخر سال ۱۹۴۷ (۱۳۲۶) وقتی شاه سابق سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی را بوجود آورد که به‌اصطلاح پیشگام خدمات رفاه اجتماعی در مملکت باشد گفته می‌شد که حدود شصت میلیون ریال (کمی کمتر از یک میلیون دلار) به این سازمان اختصاص داده است و گفته می‌شد که این معادل نصف ثروت اوست! (۱۹) به‌هرحال به‌نظر می‌رسد که او بیشتر از آنچه مخالفانش ادعا می‌کنند در بنیاد از ثروت شخصی خود سرمایه‌گذاری کرده است.

دلیل این کار دوگانه است. از نظر تبلیغات سیاسی اختصاص دارائی‌ها به یک سازمان ظاهرا خیریه بعضی از فشارهای را که از طرف آنها که معتقد بودند دارائی‌های شاه غصبی و متعلق به مملکت است وارد می‌شد کم کرد. و مهمنتر از این، با انتقال این ثروت‌ها به بنیاد، هنوز می‌توانست آنها را در راهی که دیگر مستبدان ثروتشان را در آن راه صرف می‌کنند، یعنی نگاهداری خودبراریکه قدرت مورداستفاده قراردهد و از طرق آسان‌تر و ظاهر الصلاح تر هم، تنها کاری که شاه سابق کرده بود قانونی کردن ثروت بسی حساب پهلوی‌ها بود – مجموعهٔ ثروتی که در خاورمیانه فقط از ثروت خانواده این سعود در عربستان سعودی و خانواده الصباح در کویت کمتر است. (۲۰) بنیاد پهلوی تحت سرپرستی وزارت دربار عمل می‌کرد. از همان اول کار شاه سابق خود را به تولیت عظمی بنیاد منصب کرد. به این ترتیب ۲/۵ درصد درآمد خالص بنیاد متعلق به او بود، اما او این درآمد را رد کرد. او ده نفر هیات امنی بنیاد را هم تعیین می‌کرد که پنج نفرشان از مقامات مملکتی بودند – نخست وزیر، وزیر دربار، رئیس سنا، رئیس مجلس، و رئیس دیوان عالی کشور (که همهٔ ایشان را هم به‌هرحال خود او تعیین کرده بود) و پنج نفر دیگر که مستقیماً از طرف خود او تعیین می‌شدند. این پنج نفر دیگر همهٔ محقق‌به‌دریافت ۲/۵ درصد از درآمد خالص بنیاد بودند "که بطور مساوی میانشان تقسیم می‌شود." (۲۱) در حال حاضر (زمان نوشتن کتاب) نایب‌التولیه بنیاد جعفر شریف امامی است که در عین حال رئیس مجلس سنا هم هست. هرچند روزی تصور می‌رفت که این مرد وابسته به نهضت جبههٔ ملی دکتر مصدق باشد اما اکنون معلوم است که او یک خدمتگزار و فادر شاه سابق است.

ظاهر یک سازمان خیریه همیشه چشمگیر است. بنیاد پهلوی هم در ظاهر فعالیت‌های خیریه و نیکوکارانه زیادی داشت. از شروع کارش تا مارس ۱۹۷۷ این بنیاد به ۱۲۵۰۰ دانشجو بورس تحصیلی یا وام داد (البته صورت گیرندگان این بورس‌ها که اکثریت قریب به اتفاقشان فرزندان خدمتگزاران

صدقیق تولیت عظمی بودند نیت خیر بنیاد را خیلی بیشتر نشان می‌دهد تا ظاهر کار!!). فقط یک چهارم وام‌هایی که به دانشجویان داده می‌شد باز پس گرفته می‌شد. بنیاد روی این فعالیت تبلیغ زیادی می‌کرد و به هر دانشجو حداقل ۵۰۰ دلار کمک هزینه تحصیلی می‌داد. (۲۲) بنیاد ظاهرا به کروکور و لالها هم کمک می‌کرد، به محتاجان لباس می‌داد و حتی در ماه رمضان افطاریه می‌داد و به یتیمان هم کمک می‌کرد! به خانواده کسانی که جانشان را در راه وطن (شاه) از دست داده بودند کمک می‌داد و این بیش از همه شامل خانواده افراد پلیس یا ساواک بود که برای درگیری با چریک‌ها کشته شده بودند.

بنیاد یک شرکت ترجمه و نشر کتاب هم داشت که متن‌های کلاسیک فارسی و خارجی را چاپ و منتشر می‌کرد. تا مارس ۱۹۷۶ (فروردین ۱۳۵۵) این شرکت ۴۷۶ عنوان کتاب منتشر کرده بود. (۲۳) از طریق سازمان‌های دیگر بنیاد با سازمان‌های خیریه‌ای نظیر بنیاد فرح پهلوی که ۸۷ مرکز نگاهداری جوانان و شیرخوارگان زیر نظر آن بود، و بنیاد ملکه پهلوی (سازمانی که بنام مادر محمدرضا شاه سابق درست شده بود)، بنیاد اشرف پهلوی، و باشگاه‌های جوانان شهناز پهلوی همکاری می‌کرد. بزرگترین این سازمان‌ها، سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی بود که ۲۵۰ درمانگاه و ۱۵ بیمارستان را اداره می‌کرد (و بلیط‌های بخت آزمائی را هر هفته می‌فروخت و پولش را می‌گرفت).

این کارهای ظاهرا خیریه بنام خانواده سلطنتی و برای محبوب کردن آنها انجام می‌گرفت. اما بنیاد پهلوی و شروت خانواده سلطنتی منبع اصلی هزینه این کارها نبود. بار این هزینه‌ها بردوش دولت گذاشته شده بود. بودجه مملکتی پنهان از مردم به میزان قابل توجهی مستقیماً به بودجه بنیاد و این‌گونه بنیادها کمک می‌کرد. تقریباً نیمی از بودجه سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی از خزانه مملکت تامین می‌شد (حدود هشتاد میلیون دلار در سال – تقریباً ششصد میلیون تومان) سازمان ترجمه و نشر کتاب سالانه هفتصدهزار دلار (حدود پنج میلیون تومان) کمک از محل خزانه مملکت می‌گرفت، بنیاد فرح پهلوی ۲۲ میلیون دلار (حدود یکصد و پنج هزار دلار تومان در سال) و بنیاد جدیدالتاسیس اشرف پهلوی یکصد و پنج هزار دلار (حدود یک میلیون تومان) در سال کمک می‌گرفت. مجموعه کمکی که از طرف خزانه مملکت به این سازمان‌های ظاهرا خیریه می‌شد و خانواده پهلوی از طریق آنها خودش را به مردم خیرخواه معرفی می‌کرد حداقل یکصد میلیون

دلار (حدود هفتصد میلیون تومان در سال) بود . (۲۴)

همه، این فعالیت‌های به‌ظاهر خیرخواهانه سرپوشی بر هدف اصلی دیگری بود. بنیاد بطور مستقیم و از طریق سازمان ترجمه و نشر کتاب و بطور غیر-مستقیم از طریق چاپخانه ۲۵ شهریور که صدرصد متعلق به سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی بود بزرگترین واحد کنترل را در صنعت چاپ و نشر ایران ایجاد کرده بود. به‌خصوص چاپخانه ۲۵ شهریور بر کار چاپ کتاب‌های درسی که سالانه ۵۰ میلیون نسخه و ۴۲۸ عنوان را تشکیل می‌داد نظرات می‌کرد . (۲۵) به‌این ترتیب می‌شد کتاب‌ها را به راحتی سانسور کرد و ترتیبی داد که مطالب بنفع رژیم در آنها باشد. کنترل همه‌جانبه بر روی چاپ کتاب‌های درسی یکی از سلاح‌های قوی کنترل (حفغان) بود. از طرف دیگر یتیم خانه‌هایی که توسط بنیاد و سازمان وابسته و هم‌طرازش بنیاد فرح پهلوی اداره می‌شد اغلب بعنوان منبع استخدام افراد وفادار و امتحان داده پلیس و زاندارمی مورد استفاده قرار می‌گرفت . (۲۶)

میزان دارائی‌ها

برای آنکه حضور همه‌جانبه، بنیاد پهلوی در امور اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران روش شود لازم است در مورد دارائی‌های آن اطلاعی داشته باشیم. درست پس از ایجاد این بنیاد شاه‌سابق دارائی‌های آن را بعنوان سهام یا منافعی در "تعدادی از هتل‌ها (که اغلب‌شان را پدرم ساخته است)، کارخانه‌های سیمان، کارخانه‌های قند، شرکت بیمه ملی خودمان! و یک‌بانک، کشتیهای تجارتی، و چند فعالیت مختلف دیگر صنعتی و تجاری" توصیف کرد . (۲۷) خود این توصیف نشان می‌داد که خانواده، پهلوی تا چه حد در اقتصاد مملکت ریشه دوانده‌اند.

لیست کامل و اصلی دارائی‌های بنیاد پهلوی هیچ‌وقت چاپ نشد. از سال ۱۹۶۱ (۱۳۴۰) به بعد هیچ نوع اطلاع تازه‌ای در مورد دارائی‌های جدید یا طبیعت سرمایه‌گذاری‌ها داده نشد. بنیاد حتی نخواست این مطلب را هم عنوان کند که یکی از بزرگترین شاخه‌های فعالیتش را - مالکیت و اداره امور شرکت ملی کشتیرانی (تاتکر) ایران - به شرکت ملی نفت ایران تحمیل کرده است. سهام این شرکت به تدریج فروخته شد ولی معامله در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۰) نهائی شد، بنیاد از دادن هرگونه اطلاعی درمورد ارزش دارائی‌ها، درآمد سالانه یا ترکیب سرمایه‌گذاری‌ها یش خودداری می‌کرد . (۲۸) حتی به بانکداران خارجی که برای معامله با بنیاد دعوت می‌شدند هم لیست غیر- مقنعی از دارائی‌های اولیه بنیاد و برآساں ارزش دفتری آنها داده می‌شد . (۲۹)

از اینرو بدست دادن میزان دقیق یا حتی نسبتاً دقیق دارایی‌های بنیاد غیر ممکن است. حتی احتمال زیاد دارد که خود بنیاد هم از میزان واقعی دارایی‌هایش اطلاع نداشته باشد. فقط می‌توان تخمین محافظه‌کارانهای میان دو میلیارد و هشتصد میلیون دلار تا سه میلیارد و دویست میلیون دلار زد. این رقم شامل بدھی‌ها نیست و قیمت دائم التغییر زمین‌ها را هم شامل نمی‌شود. (۳۵) اما ارزش دارایی‌ها در تحلیل نهائی تا وقتیکه کنترل شاه سابق برهمهٔ شئون اقتصادی مملکت برقرار بود اهمیت زیادی نداشت.

اساسنامه بنیاد تنوع در سرمایه‌گذاری را برای "کمک به سرمایهٔ اولیه" مجاز می‌دارد. به‌این منظور می‌شد "در طرحهای توسعه مولد و سودآور و خرید مایملک جدید" سرمایه‌گذاری کرد. (۲۱) این امر به بنیاد امکان داده بود که دخالت نزدیک خانواده سلطنتی را در فعالیت‌های اقتصادی مملکت که رضاشاه شروع کرده بود تشديد کند.

مهمنترین دارایی بنیاد تملک صدد رصد سهام بانک عمران، پنجمین بانک بزرگ تجاری ایران بود. این بانک در سال ۱۹۵۲ (۱۳۳۱) ایجاد شد و اعلام شد که برای سرمایه‌گذاری در امر گسترش کشاورزی در املاک سلطنتی و کمک به دهقانان برای خرید این زمین‌ها ایجاد شده است. مردم بنحو واقع بینانه‌تری معتقد بودند که این بانک برای جمع کردن اقساط املاک سلطنتی فروخته شده به دهقانان درست شده است و این امر با حقیقت بیشتر وفق می‌داد. به‌هرحال آنچه بناهای یک بانک عمرانی درست شده بود به سرعت به بانک خانواده سلطنتی تبدیل شد.

طبعیت بانک عمران بخوبی از ترکیب شورای عالی هفت نفره‌اش مستفاد می‌شود. رئیس این شورا شریف امامی بود که نایب التولیه بنیاد پهلوی هم بود. همکاران او وزیر دربار و اسدالله علم، که نزدیکترین فرد به شاه سابق بود و سالها در این شورا عضویت داشت، بودند. همچنین، دکتر منوچهر اقبال، مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران هم تا زمان مرگش عضو این شورا بود. سپهبد علی‌محمد خادمی مدیر عامل هواپیمایی ایران، طاهر ضیائی رئیس اتاق بازرگانی و مهدی‌سمیعی رئیس اسبق بانک مرکزی و رئیس بعدی بانک توسعه کشاورزی هم عضو این شورا بودند. سمیعی تنها کسی بود که در امر بانکداری تخصصی داشت. شاه سابق در عین حال ترتیبی داده بود که محمد جعفر بهبهانیان هم در این شورا عضویت داشته باشد. بهبهانیان که سی و سه سال به دربار خدمت کرده است بعنوان خزانه‌دار خصوصی شاه سابق عمل می‌کرد و در موارد عدیدهای برای معاملات و فعالیت‌های اقتصادی شاه

سابق نقش واسطه را بازی کرده بود.

در ژوئیه ۱۹۷۷ (مرداد ۱۳۵۶) که ترازنامه بانک عمران چاپ شد دارایی‌های آن یک میلیارد و پنجاه میلیون دلار (حدود هفت میلیارد و سیصد و پنجاه میلیون تومان) و سرمایه‌ای که به پنج میلیارد ریال معادل تقریباً ۸۱ میلیون دلار می‌رسید بود. (۳۳) در همین سال بانک سود سهامی معادل چهار میلیون و دویست هزار دلار (حدود سی میلیون تومان) پرداخت کرد که مستقیماً به جیب بنیاد پهلوی رفت. این بانک بنا به اذعان خودش، دیگر در امور مربوط به کشاورزی کمتر دخیل بود و بیشتر به کارهای زمین و ساختمان می‌پرداخت. فی‌المثل این بانک در پروژه ساختمان ۲۲۵۰۰ واحد مسکونی گرانقیمت در منطقه فرحرزاد (شهرک غرب) سی‌درصد سهم دارد و علاوه براین سرمایه این پروژه را تامین می‌کند. هزینه کل این طرح بالغ بر دویست میلیون دلار (حدودیک میلیارد و چهارصد میلیون تومان) می‌شود. (۳۴) علاوه براین سه تا از بزرگترین برجهای ساختمانی ونک به سرمایه این بانک برای بنیاد پهلوی در دست ساختمان بود.

این دخالت شدید در خانه‌سازی برای طبقات متوسط و پردرآمد خلاف ادعاهای شاه سابق مبنی بر تاکید بیش از حد برای تهییه مسکن برای طبقات کم‌درآمد بود. اما خانواده سلطنتی از این طریق دسترسی مستقیم و اطلاع کامل از پردرآمدترین فعالیت‌های اقتصادی ایران داشت. (۳۵) بانک عمران در عین حال تامین‌کننده هزینه برخی از پروژه‌های پرمیت طبقه، ممتازه هم بود. بانک عمران مقام کنترل‌کننده اقتصادی و صاحب ۲۵ درصد سهام طرح عمران جزیره کیش در کنار خلیج فارس را داشت. این جزیره با هزینه گزافی که محتاطانه حدود یک‌صد میلیون دلار - حدود هفت‌صد میلیون تومان - تخمین زده می‌شد بعنوان یک مرکز تفریحات زمستانی شروع‌مندترین طبقات ایران ساخته می‌شد. شاه سابق خود در آنجا یک ویلا داشت و دوستان خاصش هم چند ویلا داشتند. طبق طرح هزار و دویست ویلا، سه هتل‌لوکس و یک قمارخانه، یک میدان بازی گلف و فروشگاه‌های معاف از عوارض گمرکی (برای اولین بار در ایران) در این جزیره ساخته شد. (۳۶) اقتصادی بودن چنین پروژه‌ای بشدت مشکوک بود. بعلت گرمای شدید، این منطقه هر سال کمتر از ۶ ماه قابل استفاده بود و می‌باید همه‌چیز آن را از خارج وارد کرد و از جمله سه‌هزار نفر افراد خارجی برای اداره آن. اما اقتصادی بودن پروژه آنقدر مهم نبود که راضی‌نگاه داشتن طبقه ممتازه ایران. جالب توجه است که ۸۵ درصد مابقی سهام متعلق به ساواک است و ساواک در هیئت مدیره یک‌نما یینده

دارد. این دخالت ساواک به زمان تیمور بختیار بزمی‌گردد، در آن زمان بختیار جزیره را به مبلغ دو میلیون دلار از صاحبان اصلی اش بهزور خرید. وقتی بختیار از ساواک مرخص شد جزیره ملک ساواک شد. (۳۷) منافع بانکی بنیاد پهلوی به تملک بانک عمران محدود نمی‌شود. برآورد یکی از بانکداران مبنی بر اینست که بنیاد بطور مستقیم یا غیرمستقیم حداقل ۱۵ درصد سهام بانک‌های تجاری را در اختیار دارد. حداقل درسه بانک‌تجاری دیگر مستقیماً سهام دارد منجمله سی درصد سهام بانک ایرانشهر که دارای آن پانصدوسی و پنج میلیون دلار (تقریباً سه میلیارد و هشتصد میلیون تومان) است متعلق به بنیاد پهلوی است. سهام کمتری هم در بانک ایران‌وانگلیس و بانک‌اعتبارات دارد. همچنین ۱/۶ درصد سهام بانک توسعه صنعتی ایران که ارزشش هفتصد هزار دلار (تقریباً ۵ میلیون تومان) است هم متعلق به بنیاد پهلوی است. (۳۸) دست اندازی بنیاد پهلوی در بیمه هم همین‌قدر زیاد است. بیمه ملی که رسماً ۸۵ درصدش متعلق به بنیاد است، و احتمالاً بیشتر از این مقدار متعلق به بنیاد است، سومین شرکت بزرگ بیمه ایران است. این شرکت در وهله اول کارش بیمه منافع بنیاد پهلوی بود و درآمد سالانه آن حداقل به پنج میلیون دلار (سی و پنج میلیون تومان) می‌رسید. علاوه براین درآمدی تقریباً به همین میزان هم از محل قرارداد پرمنفعت بیمه ملی با هواپیمایی ملی ایران که بصورت شرکت بیمه انحصاری آن درآمده بود، عاید بنیاد پهلوی می‌شد. (۳۹) این دومین رابطه کلیدی با ایران ایر است زیرا مدیر عامل ایران ایر عضو شورای مدیره بانک عمران هم بود.

روش محافظه‌کارانه

بطور کلی، بنیاد پهلوی در امر سرمایه‌گذاری محافظه‌کاری پیش گرفته، و روی تنوع سرمایه‌گذاری‌ها بشد در امور مربوط به ساختمان بصورت گسترش‌عمودی تاکید زیادی داشت و به این ترتیب به فعالیت اصلی اش، یعنی امور ساختمانی کمک می‌کرد. این بنیاد در دو تا از مجموع ده تا کارخانه سیمان مملکت سهام عمده‌ای داشت مثلاً ۲۵ درصد سهام شرکت سیمان تهران - بزرگترین کارخانه سیمان مملکت که ۱۸ درصد تولید مملکت متعلق به آن بود، به بنیاد پهلوی تعلق داشت. سی درصد سهام کارخانه ایرانیت که واردکننده سیمان و مصالح ساختمانی است و بتازگی شرکت جدیدی بنام شرکت معدنی سنگواره برای تولید مواد معدنی ساختمانی درست کرده است، متعلق به بنیاد پهلوی است. (۴۰) جالب توجه است که از زمان افزایش قیمت نفت در ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) به بعد سیمان و مصالح ساختمانی با کمبود شدید رو برو بوده و بزرگترین بازار

سیاه را داشته است.

بنیاد از سرمایه‌گزاری وسیع در صنایع سنگین پرهیز کرده است. و این امر لازم هم نبوده است زیرا شاه سابق ترجیح می‌داد شرکت‌های ملی (دولتی) را به این بخش‌های کلیدی وارد کند، و بهر حال مدیران ارشد و اصلی این‌گونه صنایع مستقیماً زیر نظر او بودند. سرمایه‌های اصلی بنیاد در قسمت صنایع اتومبیل‌سازی است. با در اختیار داشتن ده درصد سهام شرکت جنرال موتورز ایران که سازندهٔ اتومبیل‌های هشت و شش سیلندر است، بنیاد هشت درصد بازار اتومبیل را در اختیار داشت. اگر برنامهٔ کامیون‌سازی جنرال موتورز اجرا می‌شد، پنجاه درصد صنعت کامیون‌سازی تحت کنترل بنیاد پهلوی درمی‌آمد. گزارش‌های تائیدنشده‌ای درمورد شریک‌بودن بنیاد پهلوی در ایران ناسیونال بزرگترین شرکت اتومبیل‌سازی وجود دارد. موارد مهم دیگر منافع بنیاد پهلوی در صنایع شامل داشتن سهامی در لاستیک‌سازی، ماشین‌آلات ساختمانی، چرمسازی، ماشین‌آلات دفتری، و داروسازی است.

بنیاد پهلوی در شرکت‌های کشت و صنعت هم قویاً شریک بود. این امر از دوران رضا شاه وقتی او برای کاستن یکی از عمدت‌ترین واردات‌کشور صنایع قندسازی داخلی را برای انداخت برミ‌گردید. بنیاد پهلوی حداقل در شش کارخانه قند و چغندر قند که ۱۵ درصد ظرفیت کل تولید مملکت را تشکیل می‌دهد سهام داشت. فی‌المثل در کارخانه نیشکر اهواز که در خوزستان اینحصار عملیات در دست اوست و در کارخانه قند کرمانشاه (شاید شاه‌آباد غرب قبلی یا اسلام‌آباد فعلی) که یکی از سه کارخانه بزرگ مملکت است بنیاد پهلوی سهامدار است. در این اواخر بنیاد بصورت غیرمستقیم و از راه شرکت در سرمایه این کارخانه‌ها از طریق بانک عمران عمل می‌کرد. بانک عمران در یک طرح ۱۴ میلیون دلاری مربوط به تهیه گوشت در نزدیکی قزوین بیست درصد شریک است و بعلاوه در شرکت کشت و صنعت ایران شلکوت، یکی از شرکت‌های بزرگ کشت و صنعت با چهارده هزار و هفت‌صد هکتار مزرعه در خوزستان نیز سهام دارد.

مالکیت بزرگترین زنجیرهٔ هتل‌های کشور از طرف این بنیاد هم تاریخ‌چهاش به زمان رضا خان برミ‌گردد. این هتل‌ها در ردیف هتل‌های لوکس یا درجه‌یک مملکت است و بنیاد پهلوی در این بخش از اقتصاد هفتاد درصد ظرفیت کل هتل‌های مملکت را در تملک دارد. در خود تهران بنیاد پهلوی چهار هتل بسیار لوکس - هیلتون، ونک، اوین، و دربند را در تملک دارد. در خارج از تهران هتل‌های اصلی بنیاد در اطراف دریای خزر متمرکز است و در آنجا

علاوه بر هتل‌ها دو کازینو هم به بنیاد پهلوی تعلق دارد. بنیاد پهلوی بصورت مستقیم یا غیرمستقیم از طریق بانک عمران، انحصار قمارخانه‌ها را در دست دارد. (۴۱)

تا این اواخر، بنیاد پهلوی زیاد به سرمایه‌گذاری در خارج نمی‌پرداخت و وقتی هم که سرمایه‌ای در خارج صرف می‌شد، سعی می‌شد بی‌سروصداباشد. اما در سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) بنیاد پهلوی رسماً وارد بازار بین‌المللی املاک شدوساختمان De Pinna را در خیابان پنجم نیویورک خرید. برای توفیق در این امر، بنیاد مجبور بود تحت عنوان یک بنیاد خیریه در آمریکا ثبت رسانده شود و هدف خود را به این ترتیب اعلام کند که می‌خواهد اجاره بهائی را که از محل این ساختمان می‌گیرد به مصرف دادن کمک هزینه، تحصیلی به دانشجویان ایرانی که در آمریکا تحصیل می‌کردند برساند. مزیت ثبت بنیاد بصورت یک بنیاد خیریه در آمریکا این بود که مالیاتی پرداخت نمی‌شد و بعلاوه مقامات آمریکائی نمی‌توانستند حساب‌های بنیاد مادر در تهران را مورد بازرسی قرار دهند. در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) این ساختمان ارزش دفتری معادل ۱۴۵ میلیون دلار داشت. یک ساختمان ۳۶ طبقه در همین محل در دست ساختمان بود و قرار بود در سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) تمام شود. مشتریان اصلی این ساختمان قرار بود سازمانهای رسمی ایران - کنسولگری ایران در نیویورک، یک دفتر اطلاعاتی، امنیتی، شرکت ملی نفت ایران، و بانک‌های ایرانی باشند. انتظار می‌رفت که از محل اجاره این ساختمان سالی پنج میلیون دلار بدست آید. این ترتیبات وابستگی شدید بنیاد پهلوی و دیگر سازمان‌های دولتی را با یکدیگر نشان می‌دهد. (۴۲)

علاوه بر تامین کمک هزینه‌های تحصیلی، انتظار می‌رفت که این درآمد عظیم از راه اجاره بار کمک‌های مالی بنیاد به دانشگاه‌های آمریکا را هم سبک کند. فی‌المثل دانشگاه پرینستون سالی پانصدهزار دلار و دانشگاه کلمبیا سالی ۱۸۰۰۰ دلار دریافت می‌کردند. (۴۳) این تامین هزینه، مطالعات ایرانی یا هدایای مالی ایران به سازمانهای دانشگاهی آمریکا بعنوان تلاشی برای بدست آوردن دانشگاهیان دست‌آموز و خرید احترام دنیای علمی در آمریکا موردانتقاد شدید قرار گرفت. (۴۴)

بنیاد پهلوی در این اواخر فعالانه بازار بین‌المللی املاک را برای یافتن فرصت سرمایه‌گذاری جستجو می‌کرد و حتی یکی از ساتورهای ارشد، ساتور فروغی را بعنوان مشاور بین‌المللی خود در این رشته انتخاب کرده بود.

بانک عمران هم متوجه امور ساختمانی در سطح بین‌المللی شده بود. بانک عمران از طریق یک ارتباط طولانی با یکی از بانک‌های کوچک آمریکا، فرست - نشان ویسکانسن میلوواکی در یک پروژه سه مرحله‌ای محله‌سازی - پروژه کanal استریت - در نیوآورلئان شریک شده بود. (۴۵)

توضیح کامل همهٔ جنبه‌های سرمایه‌گذاری و دارائی‌های داخلی و خارجی بنیاد پهلوی غیرممکن است. زیرا همیشه مساله فقط این نیست که بنیاد پهلوی سرمایه‌گذاری کرده یا نه. در ایران این رسم از گذشته همیشه بوده است که کسانی که سرمایه‌گذاری می‌کردند قسمتی از سهام خود را مستقیماً به اعضای خانوادهٔ پهلوی یا بنیادپهلوی می‌دادند. عواملاً این پیشکش‌ها یک درصد سهام بوده اما گاهی هم بیشتر بوده است. این روش به علت این اعتقاد که شرکت با خاندان سلطنتی بزرگترین ضامن منفعت است عمل می‌شد. همین امر مبنای قسمتی از دارائی رضاشاه بود. بعدها این نوع منافعی که به خانواده سلطنتی داده می‌شد، به بنیاد منتقل می‌شد. بهمین قریب حق دلالی‌هایی که در قراردادها، بخصوص قراردادهای دفاعی به واسطه‌ها داده می‌شد بدستور شاه سابق به بنیادپهلوی منتقل می‌شد. البته با کثار کذاشت مقداری بعنوان حق العمل دلال مربوط. (۴۶)

شرکت‌هایی که بنیادپهلوی در آنها سهامی داشت، اگر با مشکلی مواجه می‌شدند برای حل مشکلاتشان خارج از مسیرهای عادی اداری مملکت به شریف‌اما می متول می‌شدند. (۴۷) در جامعه اقتصادی مملکت یک اعتقاد کلی وجود داشت مبنی بر اینکه شرکت‌های وابسته به بنیاد موقعیت ویژه و ممتازی داشتند. فی‌المثل شرکت بی‌اف‌گودریچ بخاطر آنکه قیمت‌ها دو سال ثابت نگاهداشته شده بود، سهام خود را در شرکت بی‌اف‌گودریچ ایران به فروش رساند. به مجرد آنکه این سهام به سهامداران ایرانی و از آن جمله بنیاد فروخته شد، افزایش قیمت محصولات شرکت بی‌اف‌گودریچ آزاد شد. (۴۸)

با وجود این تصور اینکه شریک بودن خانواده سلطنتی همیشه می‌تواند برنامه‌ریزی غلط، مدیریت بد، و رقابت بین‌المللی را خنثی کند اشتباه است. فی‌المثل بانک عمران در سال ۱۹۷۴ (۱۳۵۳) یک شرکت سرمایه - گذاری بنام عمران ترینوال تأسیس کرد. بانک عمران سی درصد سهام را تصاحب کرد و قصد برآن بود که شرکت عمران ترینوال سرمایه‌گذاری در خارج را انجام داده و بصورت یک بانک تجاری عمل کند. تا زوئیه ۱۹۷۷ (مرداد ۱۳۵۶) شرکت عمران ترینوال قسمت اعظم ۱۲ میلیون ریال سرمایه اولیه‌اش

رابهدرداده بود و بانک عمران فقط موفق شده بود شرکایش را ناراحت کند. (۴۹) در یک مورد دیگر، یک شرکت که با همکاری کروب توسط بنیاد درست شده بود، مونتس، و قرار بود سازه‌های فولادی بسازد در سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) قبل از آنکه اصلاً به کار بیفتند منحل شد. بنیاد پس از آنکه شرکت را درست کرد نمی‌دانست این شرکت به جز آنکه مقداری کار برای نورچشمیها فراهم کرد، چه باید بکند و چطور باید عمل کند. (۵۰) در مواردی هم دولت را مجبور کردند به شرکت‌های متعلق به بنیاد کمک مالی مستقیم بکند، مثل یک کمک مالی یک میلیون دلاری (هفت میلیون تومانی) به کارخانه قند قهستان در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) (۵۱).

استفاده از درآمدها

قدرت اقتصادی ناشی از ادارهٔ بنیادپهلوی بنابراین روشن است اما استفاده‌های پنهانی از درآمدهای بنیادپهلوی کمتر واضح است. در این مورد اثبات فعالیت‌های بنیادپهلوی بیشتر متکی بر شنیده‌ها است تا حقایق. ماروین زونیس در گفتگو راجع به "مستمری"‌هائی که بنیاد می‌برداخت می‌نویسد: "هنوز هم مستمری‌هائی به طبقات ممتاز و ضدمتاز هردو پرداخت می‌شود و بنیادپهلوی مهر این پرداخت‌ها است." (۵۲) هرچند این کتاب در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۰) نوشته شده ولی مطالبش هنوز هم (زمان نوشتن کتاب آخر - هفت سال بعد) صدق می‌کند.

با افزایش فاصله میان حقوق کارکنان دولت و بخش خصوصی برادر افزایش درآمد نفت در سال ۱۹۷۳، بنیاد منبع مهمی برای اعطای مزايا به گروهی از مقامات دولتی برای حفظ آنها بر سر کار خودشان شد. به خصوص تصور می‌شود که بنیاد مهر پرداخت پاداش‌های کلان آخر سال (به گروه خاصی از مدیران دولتی) بوده است. (۵۳) این پاداش‌ها اسماً از جیب شخص شاه پرداخت می‌شد. پولهای بنیاد برای پرداخت پاداش‌های نقدی یا وام‌های کم‌بهره - که این دومی اغلب از طریق بانک عمران پرداخت می‌شد - در ازاء خدمات‌های شایسته افراد بکار می‌رفت. تا چه حد این نوع پاداش‌ها در بخش نظامی هم داده می‌شده است هیچوقت بنحو قانع‌کننده‌ای روشن نشده است. ظن غالب براینست که بعلت توجه خاص شاه سابق به راضی نگاهداشتن امرای ارشد، ارتضیان ارشد بیشتر از غیرارتضی‌ها از پرداخت‌های بنیاد استفاده می‌کرده‌اند.

از بنیاد برای ایجاد درآمدهای اضافی برای اعضاء خانواده سلطنتی، چه بصورت یک پرداخت منظم و چه بصورت دادن سرمایه برای یک کار خاص

هم استفاده می‌شد بخشی از یک کتاب چاپ نشده که توسط یکی از اعضای دبیرخانه بنیاد نوشته شده و افشاگر است بشرح زیر است :

" یکی از آخرين و مهمترین وظائف بخش خدمات اجتماعي (بنیاد) اينست که خويشاوندان دور و نزديک بنيانگزار سلسله پهلوی را پيدا کند و احتياجات اساسی و کارهای آنها را سروسامان بدهد، زيرا رفاه از خانه شروع می‌شود و نمی‌توان از هیچ بنیادي انتظار داشت که احتياجات اساسی خويشاوندان سببی و نسبی خود را نديده بگيرد . " (۵۴)

حساب بانک سويس که قبلاً ذكرش رفت پرداختهایی به ده نفر از پهلوی‌ها و دو نفر دیگر را که از طريق ازدواج به سلسله پهلوی وابسته بودند نشان می‌داد (رجوع گنيد به ماجراي خيبرخان - گه در اطلاعات چاپ و منتشر شد) . (۵۵) حدود اين نوع کمک‌ها بسیار قابل توجه بود .

تصور براینست که حتی به اعضای دور خانواده وسیع پهلوی هم حداقل سالی یک ميليون دلار (هفت ميليون تومان) برای مخارج اوليه‌شان، به جز کمک در سرمایه‌گذاري‌های اصلی مثل خرید خانه‌های جديد و غیره، کمک می‌شده است .

توسعه و رونق اقتصادي که از سالهای اول دهه، هفتاد شروع شد اين نتیجه را هم داشت که پشتيباني مالي بنیاد از خانواده سلطنتی به نسبت کاهش یافت. منافع تجارتي خانواده سلطنتی، بخصوص سرمایه‌هایی که در زمين و ساختمان بكار انداخته بودند، با رونق اقتصادي بسرعت بالا رفت و بدست آوردن پول و قرض کردنش آسان‌تر شد. بطورکلی خانواده سلطنتی در امر تجارت ترجیح داده‌اند با یکدیگر هم‌زیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند و شیوه خوش‌نشینی پیش گيرند. شهرام یکی از پسران اشرف یکی از عددود افراد اين خانواده است که بيشتر در کار تجارت قمار کرده است.

طبق هر ضابطه‌ای در کار اداره، بنیادپهلوی مقدار زيادي عدم کارآئي وجود داشته است. احتياط و وفاداري بيشتر از نبوغ پاداش گرفته است . (۵۶) اما اين عدم کارآئي در درآمد اين بنیاد روبيه‌مرفته تاثيري نداشته است. از يك طرف احتياجات مالي بنیاد، يا بهتر گفته شود احتياجات مالي رژيم از طرف خزانه مملكت تامين می‌شود و از طرف دیگر بنیاد می‌توانست از پولهای سری شركت ملي نفت ايران تغذيه کند. گسترش و مقیاس عظیم عملیات بنیاد بنهوی بود که امکان نداشت بسته‌های بتواند میزان نقدینه‌گی مورد لزوم را داشته باشد و طبیعی‌ترین منبع سری آن شركت ملي نفت ايران بود. علاوه بر اين استفاده از شركت ملي نفت ايران در اين رابطه در جهت

سیاست مورد علاقهٔ شاه سابق مبنی بر در دسترس داشتن شقوق عمل مختلف بود. این بدان معنی بود که شاه سابق مجبور نبود از بودجهٔ مملکت بصورت علنی بیش از حد استفاده کند.

مقدار پولهایی که از محل درآمد بنیاد به امور خیریه اختصاص داده می‌شد (با وجود افزایش درآمدها به چندین برابر) در طول سالها نه تنها افزایش نیافت بلکه به اعتقاد بسیاری از مردم کم هم شد بخصوص که دولت برای امور رفاهی اقدامات آگاهانه‌تری در پیش گرفته بود. یکی از کسانی که در یک کار تجاری بی‌نتیجه با بنیاد پهلوی دخیل بوده است گفت: "می‌توانید کلمهٔ بنیاد را دور بیاندازید." (۵۷) مطمئناً اگر بنیاد می‌خواست هزینهٔ همهٔ اقدامات خیریه‌ای را که بنامش انجام می‌شود یا دیگر بنیادهای وابسته به خانوادهٔ سلطنتی را بطور کامل بپردازد، اضافه درآمدش خیلی محدود می‌شد و احتمالاً نمی‌توانست به کاری جز امور خیریه بپردازد.

صورت دارائی‌های علنى بنیاد پهلوی در دسامبر ۱۹۷۷ (۱۳۵۶ ذر)

الف : بانک‌ها / شرکت‌های سرمایه‌گذاری

- ۱- بانک عمران (صد درصد) سرمایه ۵ میلیارد ریال . جمع دارائی‌ها ۷۵ میلیارد ریال . سرمایه‌گذاری‌ها $\frac{1}{4}$ میلیارد ریال . سود سهام ۲۰۰ میلیون ریال . بانک تجارتی
- ۲- بانک ایرانشهر (۳۰ درصد) . سرمایه ۳ میلیارد ریال . مجموع دارائی‌ها ۳۸ میلیارد ریال . بانک تجارتی
- ۳- بانک توسعه صنعتی ایران ($\frac{1}{3}$ درصد) . سرمایه ۳ میلیارد ریال ارزش سهام بنیاد در حد هفتصدهزار دلار . بانک توسعه
- ۴- بانک اعتبارات (۲ درصد) . ۴۰۰ سهم از ۲۵۰۰ سهم اصلی متعلق به بنیاد بود . سرمایه $\frac{1}{5}$ میلیارد ریال . بانک تجارتی
- ۵- بانک ایران و انگلیس (۱ درصد) ۲۵۰ سهم از ۲۵۰۰ سهم اولیه . تصور بر این است که بعدا سهام عمده‌تری توسط بنیاد خریداری شده است . سرمایه ۱ میلیارد ریال . بانک تجارتی
- ۶- صندوق تضمین صنعتی (درصد نامعلوم) . سرمایه ۱۱ میلیون دلار (حدود هفتادوهفت میلیون تومان) . تامین سرمایه‌های صنعتی برای صنایع کوچک .
- ۷- عمران ترینوال (۳۰٪ متعلق به بانک عمران) . سرمایه ۱۲ میلیون ریال . سرمایه‌گذاری در ایران و خارج از ایران
- ۸- شرکت سرمایه‌گذاری ایرانشهر (۲۱ درصد سهام از طریق مشارکت در بانک ایرانشهر) . سرمایه ۲۵ میلیون ریال . تجارت کالا و اوراق بهادر

- ۹- بانک فرست نشمال ویسکانسین میلواکی - آمریکا (۵٪ سهام از طریق بانک عمران)
- ۱۰- هیسپان| - ایران (۱۱ درصد) . سرمایه ۱۵۵ میلیون و پنجاه هزار تومان) گروه خدمات و سرمایه‌گذاری ایران و اسپانیا

ب : بیمه

- ۱- بیمه ملی (۸۵ درصد) - تصور می شود که اکنون میزان سهام بیشتر است . سرمایه ۱۵۵ میلیون ریال و مجموع دارائی ها تقریباً معادل ۸۰۰ میلیون ریال

ج : املاک

هتلها (۱۰۰ درصد)

- ۱- در تهران : دربند، هیلتون، اوین، ونک
- ۲- ساحل بحر خزر : هتل جدید بابلسر، هتل قدیم و جدید چالوس، هایت خزر، هتل قدیم و جدید رامسر
- ۳- بقیه : هتل خرمشهر، هتل شیراز، هتل مشهد، هتل بوعلی، هتل آبعلی، هتل شاهی، هتل آبعلی آمل، متل جدید سختسر، هتل های قدیم و جدید گچسر.

مجموعه های توریستی / تفریحی

- ۱- مجموعه توریستی تفریحی نمک آبرود در نزدیکی چالوس (۱۰۰٪)
- ۲- ویلا در رامسر (۱) و بابلسر (۱ مجموعه) (۱۰۰ درصد)
- ۳- کازینوها (قمارخانه ها) - باشگاه و کازینو رامسر، کازینو هایت کازینو کیش (۱۰۰ درصد)
- ۴- طرح عمران جزیره کیش (۲۰ درصد از طریق بانک عمران) . ۳ هتل، یک کازینو و ۱۰۰۰ ویلا
- ۵- رستوران فرودگاه مهرآباد در تهران (۲۵ درصد)

مسکونی / تجاری

- ۱- شرکت شهرآرام (۴٪ درصد) . پروژه شهرک سازی
- ۲- پروژه بنکالوسازی در نزدیکی نیاوران - تهران (۲۱۹ واحد) (۱۰۰٪)
- ۳- طرح برجهای ونک (سه برج چندین طبقه مسکونی و تجاری (۱۰۰٪)

۴- طرح توسعه فرhzاد (۳۵ درصد متعلق به بانک عمران) . ساختمان واحد مسکونی گرانقیمت . ۲۵۰۰۰ ریال

۵- لویت شهر (درصد نامعلوم) . یک پروژه پانصد میلیون دلاری شهر- سازی از طریق بانک عمران

بین المللی

۱- ساختمان بنیاد پهلوی در آونو پنجم در خیابان پنجهادوم نیویورک (۱۰۰ درصد) ارزش دفتری در سال ۱۳۵۴ ، ۱۴/۵ میلیون دلار (حدود یک میلیارد ریال)

۲- پروژه کانال استریت در نیوارلئانز (درصد نامعلوم) . بنظر می رسد که بانک عمران در این پروژه ۵۰ درصد شریک است

د - مایملک صنعتی صناعع ساختمانی

۱- سیمان تهران (۲۵ درصد) - سرمایه ۱/۱۵ میلیارد ریال . تولید سیمان

۲- سیمان فارس و خوزستان (سهام قابل توجه) . سرمایه ۳۰.۵ میلیارد ریال - تولید سیمان

۳- ایرانیت (۳۰ درصد) سرمایه ؟ واردات سیمان ، پنبه نسوز ، متعلقات ولوله آلات چدنی .

۴- پاناپوز - سهام از طریق سیمان فارس و خوزستان (۹۵ درصد) - تولید مواد نسوز نظیر پنبه نسوز .

۵- مونتکس (۳۵ درصد) سرمایه ۱۲ میلیون ریال . سازه های فولادی . زوئن ۱۹۷۷ منحل شد

۶- شرکت معدنی سنگواره (۴۵ درصد) - رمایه ؟ تهیه مواد و مصالح ساختمانی

صناعع اتومبیل سازی

۱- جنرال موتورز ایران (۱۰ درصد) سرمایه ۱/۵ میلیارد ریال . مونتاژ اتومبیل و کامیون

۲- بی . اف . گودریچ ایران (۹/۵ درصد) . سهام بنیاد بعد از آنکه شرکت آمریکائی مادر ۵۸ درصد سهامش را فروخت به ۴۵ درصد رسید . سرمایه ۹۱۷ میلیون ریال

۳- هیپکو (۱۵ درصد سهام متعلق به بانک عمران) . تصور براین است که بنیاد ۴۵ درصد سهام این شرکت را دارد است . سرمایه ؟ شرکت تولید ماشین‌آلات ساختمانی

متفرقه

۱- شرکت ماشینهای حساب ایران (۳۸ درصد) - سرمایه ؟ ماشین‌آلات محاسبات دفتری

۲- سدکو (۵ درصد) - سرمایه نامعلوم . عملیات حفاری

۳- شرکت پوست و چرم ایران (۱۰۰ درصد) - سرمایه نامعلوم - دباغی

۴- شرکت پوست و چرم خراسان (۱۰۰ درصد) سرمایه نامعلوم - دباغی

۵- شرکت داروسازی داروپخش (درصدسهام نامعلوم) - ملک مشترک بنیاد و سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی ، سرمایه نامعلوم ؟ بزرگترین تولیدکننده مواد داروئی در ایران .

۶- یونیون کارباید (پورتوريکو) (۲۰ درصدسهام) سرمایه نامعلوم ؟ تولید باطري

هـ - چاپ / نشر

۱- بنگاه ترجمه و نشر کتاب (۱۰۰ درصدسهام) - سرمایه نامعلوم . ترجمه و نشر کتابهای کلاسیک فارسی و خارجی

۲- چاپخانه ۲۵ شهریور (درصدسهام نامعلوم) - سهم از طریق سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی . چاپ همه کتب درسی و دیگر فعالیت‌های

چاپسي

۳- شرکت چاپ و نشر دانش نو (درصد سهام نامعلوم) . سرمایه ۱۰۰ میلیون ریال . کتابهای جوانان

و - شرکت‌های کشت و صنعت

۱- کارخانه نیشکر اهواز (۱۶ درصد سهام) - سرمایه نامعلوم . کارخانه تصفیه شکر

۲- کارخانه قند کرمانشاه (۵/۴ درصد) - سرمایه ۶۵۷ میلیون ریال . تولید شکر از چغندر قند

۳- کارخانه قند همدان (۱ درصد سهام) - سرمایه نامعلوم . کارخانه

تولید و تصفیه شکر

- ۴- کارخانه قند کوار شیراز (۱/۷ درصد سهام) - سرمایه نامعلوم: کارخانه تولید و تصفیه شکر
- ۵- کارخانه قند فریمان (درصد سهام نامعلوم) - سرمایه نامعلوم.
- ۶- کارخانه قند قهستان بیرجند (درصد سهام نامعلوم). سرمایه نامعلوم. کارخانه تولید و تصفیه شکر
- ۷- شرکت تولید گوشت زیاران (۲۰ درصد سهام) - سرمایه ۴۰۰ میلیون ریال. تولید گوشت
- ۸- ایران شلکوت (۱۵ درصد سهام) - سرمایه ۵۰۰ میلیون ریال. شرکت کشت و صنعت در خوزستان.
- ۹- شرکت کشت و صنعت بین‌المللی ایران (۲ درصد سهام) سرمایه ۴۴۱ میلیون ریال - کشت و صنعت در خوزستان
- ۱۰- شرکت کشاورزی و صنعتی خوزستان (۱۵ درصد سهام) - سرمایه ۷۰۰ میلیون ریال. کشت و صنعت در خوزستان

-
- ۱- این فهرست گاملاً نیست. ممکن است برخی از این سرمایه‌گذاری‌ها اضافه یا کم شده باشد. فقط محدودی از این شرکت‌ها وابستگی به بنیاد پهلوی را آشکار می‌گنند. همهٔ این اطلاعات یا از راه دسترسی به منابع اصلی فهرست اصلی سرمایه‌ها و یا از راه گفتگو با شرکت‌هایی که سهم داشتن بنیاد پهلوی را اعتراف گرداند بدست آمده است.
 - ۲- در این فهرست شرکت ملی گشتیرانی ایران که در سال ۱۹۷۰ به شرکت ملی نفت فروخته شد و دارائی‌های ملکی یا دیگر دارائی‌های مربوط به ۷۳ شیرخوارگاه و یتیمخانه نیامده است.
 - ۳- درآمدهای حاصل از فروش املاک سلطنتی در این صورت نیامده است ولی قسمت اعظم این درآمدها همانست که به بانگ عمران بازپرداخت شده است.

یادداشت‌ها

- ۱- کتاب ماموریت برای وطنم
- ۲- دبلیو مورگان شوستر "خفغان ایران" (لندن . تی فیشر انوین ۱۹۱۲)
W. Morgan Shuster, the Strangling of Persia(London, T. Fisher Unwin, 1912)
P. 267-8
- ۳- جولیان باریر - توسعه اقتصادی ایران : ۱۹۰۰ - ۱۹۷۰ (لندن ، چاپ دانشگاه آکسفورد ، ۱۹۷۱) ، صفحه ۱۹۷۱
- ۴- سند بودجه سال ۱۳۵۵ - قسمت ۳ - صفحه ۱۹
- ۵- همان سند صفحه ۷۲۶۰ . گلوب هواپیمایی شاهنشاهی ۳۹۰ میلیون ریال ، انجمن سلطنتی اسپ ۴۹۰ میلیون ریال ، باشگاه شاهنشاهی (که باشگاه ورزشی شاهنشاهی هم نامیده میشود) ۱۳۵ میلیون ریال
- ۶- سیاست رسمی شاه سابق علیه دخالت واسطه‌ها در مورد قراردادهای میان حکومت‌ها بود !! در خرید اسلحه از آمریکا ، بعلت نامه‌ای که جیمز شلزینگر در روز ۲۳ نوامبر ۱۹۷۳ بهارت شد طوفانیان معاون وزیر جنگ نوشت ، دخالت نمایندگی‌ها غدغن شد . جنجال بزرگی ، برس پرداخت یک حق دلالی ۲۸ میلیون دلاری بوجود آمد (به گزارش روزنامه در مورد برادران لاوی مراجعه گنید .) روزنامه اینترنشنال هرالد تریبون مورخ ۲ فوریه ۱۹۷۶ را نگاه گنید . در مورد حق دلالی سرشاپور ریپورتر فاینانشال تایمز مورخ ۱۷ دسامبر ۱۹۷۷ را بهبینید .

- ۷- ابوالحسن محوی گه وابسته به خاندان قاجاریه است برای شاه سابق این شرکت‌ها را ناسیس گرده است : صنایع الکترونیک ایران (که قرار بود در نهایت به مونتاژ موشک بپردازد). خدمات دریائی ایران ، صنایع هواپیمایی ایران ، یک شرکت تعمیر وسائل انتی شرکت انرژی انتی ایران . محوی همچنین در مذاکرات مربوط به خرید هواپیماهای آواکس از آمریکا شرکت داشت .
- ۸- دکتر اقبال در نوامبر ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) مرد و هوشمندانه انصاری وزیر امور اقتصادی و دارائی قبلی جانشین او شد .
- ۹- این نظریه از طرف خارجیانی گه در صفت نفت واردند و ایرانیان و خارجیانی گه در تجزیه و تحلیل امور اقتصادی تبحر دارند بصورت کاملاً همانگی به نویسنده اظهارشده است .
- ۱۰- ارقامی گه از طرف بانک مرکزی در مورد تراز پرداخت‌ها داده شده است . ارقام مربوط به فروش‌های شرکت ملی نفت ایران از طرف دکتر پرویز مینا مدیر روابط خارجی این شرکت در روز ۱۳ زوئیه ۱۹۷۷ اعلام شده است .
- ۱۱- اظهارنظر دکتر مینا به نویسنده در روز ۱۳ زوئیه ۱۹۷۷
- ۱۲- شرکت ملی نفت ابوظبی درآمد‌ها را برای مخارج عملیاتی نگاه می‌دارد . حدود هفت‌درصد درآمد نفت ابوظبی هم مستقیماً به حساب شخص حکمران ریخته می‌شود . فاینانشال تایمز مورخ ۱۱ افوریه ۱۹۷۶ را بهینید .
- ۱۳- شرکت ملی نفت ایران گمک‌های مستقیمی از محل اعتبارات بودجه دریافت می‌کند اما این گمک‌ها فقط قسمی از هزینه‌های سرمایه‌گذاری و عملیاتی آن را تأمین می‌کند . سند بودجه بخش ۳ صفحه ۳۱ را بهینید . در سال مالی ۱۳۵۵ گمک به بودجه شرکت ملی نفت ایران ۳۴ میلیارد ریال بود .
- ۱۴- *Union de Banques Suisses* مورخ ۲۱ زوئیه ۱۹۷۶ . مقاله یکی از استاد *Le Canard Enchaîné* را مورد استفاده قرار می‌داد .
- ۱۵- ایران آلمانیک ، اکواف ایران ، تهران ۱۹۷۷
- ۱۶- ماروین زونیس - طبقهٔ ممتازهٔ سیاسی ایران (پرینستون ، نیوجرسی ، چاپ دانشگاه پرینستون ، ۱۹۷۱) صفحه ۴۹
- Murvin Zonis, the Political Elite of Iran (Princeton, N.J, Princeton University Press, 1971) , P.49*
- ۱۷- کتاب ماموریت برای وطن
- ۱۸- کتاب مادرین زونیس (یادداشت ۱۶) صفحه ۴۸
- ۱۹- بولتن خبری روزانه خبرگزاری پارس ، ۲۵ زوئیه ۱۹۷۷ . یکی از علامت شروت شخصی بسیار زیاد شاه اعطای چهارمیلیون دلار برای بازسازی یک بیمارستان از طرف شوالیه‌های مالتا در سال ۱۹۷۶ بود . این مبلغ صرفاً قیمت زمین آن بیمارستان بود .
- ۲۰- شاید خانواده‌الثانی حکمران قطر و النهیان حکمران ابوظبی از پهلوی‌ها ثروتمندتر باشند . هر چند چنین مقایسه‌ای (بعلت نبودن اطلاعات دقیق در مورد شروت این افراد) بشدت تقریبی خواهد بود .
- ۲۱- اساسنامه بنیاد پهلوی ، بخش ۱ ، ماده ۵

- ۲۲- اطلاعاتی که توسط بنیاد پهلوی در اختیار نویسنده گذاشته شده است.
- ۲۳- ایران آلمانی، اکواف ایران، ۱۹۷۷، صفحه ۴۵
- ۲۴- سند بودجه بخش ۳ مفحات ۷۱ و ۷۰
- ۲۵- بولتن روزانه اخبار خبرگزاری پارس مورخ ۲۵ زوئیه ۱۹۷۷. همین شرکت چاپ در جشن‌های پنجاه سال سلطنت پهلوی در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) ۵۰ کتاب کمیاب راجع به ایران را چاپ کرد.
- ۲۶- تعداد نسبتاً زیادی از نیروی پلیس ایران از میان اینام استفاده شده است.
- ۲۷- ماموریت برای وطن
- ۲۸- وزیر اطلاعات وقت، گریم پاشابهادری بخاطر نویسنده نامه‌ای به شریف‌آمامی نوشته و تقاضا کرده اطلاعات مورد لزوم به نویسنده داده شود؛ و اکنون بنیاد این بود که بنیاد فقط از شاه دستور می‌گیرد و یک موسسه خصوصی است نه دولتی.
- ۲۹- براساس تجربه دو تن از بانکداران خارجی
- ۳۰- زمین‌های ملکی بنیاد، ارزیابی دارائی واقعی آن را غیرمعکن می‌سازد. از سال ۱۹۷۵ به بعد قیمت زمین و ساختمان در نقاط اصلی شهر بین ۴۰۰ تا ۱۰۰۰ درصد افزایش یافت. در بسیاری از موارد این امر موجب تورم ارزش دارائی‌ها شده است. این تخمین براساس سه‌برابر شدن قیمت زمین‌ها است اما قدرت بنیاد را برای نفوذ در سطحه‌بندي شهر بنفع خود و داخل محدوده‌گردن زمین‌های خارج از محدوده و غیره ندیده گرفته است.
- ۳۱- اساسنامه بنیاد پهلوی بخش ۵ ماده ۹- بنیاد اشرف‌پهلوی هم که اشرف ادعا می‌گرد همهٔ ثروتش را وقف؟ نگرده است مجاز بود به فعالیت‌های تجاری بسیار زیاد.
- ۳۲- بهبهانیان در سمت معاون وزیر دربار خدمت گرده است و بنظر می‌رسد که در امور مالی شاه سابق در اروپا نقش خاصی داشته باشد.
- ۳۳- گزارش سالانه بانک عمران - ۱۳۵۵
- ۳۴- بانک عمران با شرکت ساختمانی عمران هم مربوط است که این یکی از پژوهه پانصد میلیون دلاری (سه میلیارد و پانصد میلیون تومان) برای خانه‌سازی برای طبقات متوسط و پردرآمد در حومه تهران بنام لویت‌شهر در دست دارد. به Mid East Markets مورخ ۹ مه ۱۹۷۷ و ۴ زوئیه ۱۹۷۷ رجوع گنید.
- ۳۵- بنیاد اشرف‌پهلوی هم در ملکداری و خانه‌سازی دخیل بود. در اوایل سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) یک قرارداد ۵۰/۵۰ با شرکت دولتی ایتالیائی Condotti d. Aegua بسته شد تا ۹ پارتمان‌های بسیار لوکس و چند طبقه عظیمی در نزد یکی و نک در تهران بسازند (مهستان ۱).
- ۳۶- گیلان اینترنشنال ۱۹۷۷ وریل ۱۹۷۷
- ۳۷- اطلاعاتی که توسط یکی از طرفداران پیشین تیمور بختیار به نویسنده داده شده است. هیچ نوع شاهد مستقلی بر این مالکیت عجیب ساواک وجود ندارد الا اینکه ارتشد نصیری عفو هیئت مدیره شرکت عمران گیش بود.
- ۳۸- براساس اطلاعاتی که یکی از مقامات بنیاد پهلوی به نویسنده داده است.
- ۳۹- بیمه ملی از بحث راجع به جزئیات هرگدام از فعالیت‌های این اطلاعات از طریق شرکت‌های بیمه دیگری که در ایران فعالیت می‌کنند بدست آمده است.

۴۴- گزارش سالانه سازمان نوسازی و توسعه ایران

۴۱- بنیاد پهلوی مستقیماً قمارخانه‌ها را اداره نمی‌کرد بلکه گروهی از متخصصان قمارخانه‌داری خارجی اهل انگلستان و آفریقای جنوبی را بگار گرفته بود و استفاده از این گروه به خاطر آن بود که ارتباط بنیاد با این گناه کبیره معلوم نباشد !!

۴۲- این اطلاعات تا حد زیادی مبتنی بر مقاله‌ای است که در نیویورک تایمز ۲۶ سپتامبر ۱۹۷۶ منتشر شد.

۴۳- همان مقاله

۴۴- واشنگتن پست ۱۵ مه ۱۹۷۷. این مقاله مربوط است به یکی از دانشگاه‌های آمریکا که یک کرسی مطالعات مدیریت بنام کرسی آریامهر بقیمت یک میلیون دلار بروپا کرده بود.

۴۵- بانک عمران تعدادی مشاور از کارگنان این بانک را استخدام کرده است و ۵ درصد از سهام آن را صاحب است.

۴۶- در جریان محاکمه‌ای در مورد رشوه‌گیری در جریان فروش اسلحه به ایران در old Bailey لندن، یکی از شهود چنین گفت: "سرشاپور ریپورتر به من گفت که شاه بنیاد پهلوی را برای آن بوجود آورده است که رشومهای را که در غیر اینصورت به مقامات دیگر داده می‌شد دریافت کند." فاینانشال تایمز ۱۷ دسامبر ۱۹۷۷ را به بینید.

۴۷- براساس اطلاعاتی که از طرف یکی از شرکت‌های شریک با بنیاد پهلوی به نویسنده داده شده است.

۴۸- براساس اطلاعاتی که یکی از مقامات بی‌اف‌بی دریچ به نویسنده داده است. گیهان اینتر-شنال ۲ زوئیه ۱۹۷۶ را نگاه کنید. در موارد دیگر مقررات مربوط به حد و مرز میزان سهام خارجیان لغو می‌شد. فی‌المثل در مورد شرکت بنیاد اشرف پهلوی و شرکت ایتالیائی (موضوع یادداشت ۳۵) ۵۰ درصد سهم این شرکت خارجی خیلی بیشتر از حد اکثر میزان مجاز در قانون (۳۵ درصد) بود.

۴۹- براساس اطلاعاتی که بانک تجارتی ایران و هلند به نویسنده داده است. این بانک همراه با F. Eber Stadt در این پروژه شریک بود.

۵۰- براساس اطلاعات داده شده از طرف گروپ مونتگس سرمایه‌ای برابر با ۱۲ میلیون ریال داشت که ۳۵ درصد متعلق به بنیاد پهلوی بود.

۵۱- سند بودجه، بخش ۳، صفحه ۲۴

۵۲- کتاب زونیس، صفحه ۲۴

۵۳- براساس اطلاعی که یک مقام غیرنظامی ارشد به نویسنده داده است. هرچند هیچ شاهدی براین مدعای وجود ندارد.

۵۴- این کتاب توسط سیاوش دانش، مدیر روابط عمومی بنیاد پهلوی و همتا رشیف‌اما می نوشته شده است. بنیاد بفکر چاپ کتابی در مورد فعالیت‌هایش افتاده بود اما در مورد محتوی و ارزش آن تردید داشت.

۵۵- براساس اظهارنظر بانکدارانی که با بنیاد پهلوی سروکار داشتند

۵۶- اظهارنظر یکی از افرادی که در شرکت مونتگس دخیل بوده است.

۱۰- نفوذ ارتش

"می‌دانم که بسیاری از مردم می‌گویند شاه می‌خواهد ارتشی‌ها سالی یکبار رژه بروند. ولی هر روز می‌بینید و ثابت می‌شود که کشوری که آماده نباشد از بین رفته است. این امر برای ما اتفاق نخواهد افتاد." (۱)

محمد رضا شاه (سابق) بیش از هر شاهی روی ارتش توجه ویژه داشت. او می‌توانست مدعی باشد که یکی از محدود پادشاهان ایران بوده است که احتیاج به یک نیروی نظامی قوی و قابل اعتماد دارد کرده است. از نیروهای مسلح ایران خواسته می‌شد که نقش دوگانه ضمانت استقلال کشور و تضمین قدرت شاه هر دو را، مثل هر رژیم خودکامه، دیگری، بازی کنند. محمد رضا میان این دو وجه تمایزی نمی‌دید در حالیکه در اینجا یک دوگانگی و تمایز اساسی وجود داشت، و نقش دوم به قیمت فداکاردن نقش اول ایفا می‌شد.

نیروهای مسلح کلید اصلی تمدن بزرگ ایران بودند. قدرت نظامی می‌باید هم تعیین کننده و هم نشانه قدرت اقتصادی و بهروزی ملی باشد. شاه سابق در مورد "شکوه" و استقلال ایران نظریه‌ای داشت که آنرا نظریه دوگلی می‌نامید: نیروهای مسلح ایران می‌باید منعکس‌کننده موقعیت مملکت در دنیا باشند. (۲)

امور دفاعی و نیروهای مسلح قسمت اعظم وقت شاه سابق را، اشغال می‌کرد. او که به صرف عنوان فرمانده کل قوا قانع نبود، فعالانه در کنترل ارتش، معمولاً کنترل شخصی آن، حتی تا حد دخالت در انتصاب رده‌های ارتش دخالت می‌کرد. سربازان همانقدر که سربازان ایران بودند سربازان

او هم بودند. تازه استخدام‌ها یک دوره، تبلیغاتی کامل شاه و میهن می‌دیدند و شعار اصلی تمامی نیروهای ارتش "خدا — شاه — میهن" بود. این شعار هر روز در سرتاسر کشور در سربازخانه‌ها تکرار می‌شد شاه‌سابق یکار به یکی از مصاحبه‌کنندگان گفت: "در این کشور اگر شاه فرمانده کل قوا نباشد، همه‌چیز ممکن است اتفاق بیفتد." (۳) در رژیمی که نمی‌تواند به مردم خودش اعتماد کند، این احتیاطی منطقی است.

هرچند محمدرضا شاه سابق دانشکده افسری تهران را گذرانده بود اما زمینه نظامی پدرش را نداشت. اما او نسبت به امور نظامی مجدوبیتی داشت که خودش هم به آن معتبر بود. او از ورفتون با دستگاه‌های سلاح‌های جدید لذت می‌برد و اغلب سعی می‌کرد ملاقات کنندگان را تحت تاثیر اطلاعاتش در مورد سلاح‌ها قرار دهد. (۴) علاقه شدید او به امور نظامی موجب شده است که در تمام دوران حکومتش بودجه، نظامی هرگز کمتر از ۲۳ درصد بودجه کل مملکت نباشد. در طول دهه ۱۹۵۰ — ۱۹۶۰ این نسبت خیلی بالاتر بود و اغلب از ۳۵ درصد هم می‌گذشت. (۵)

خطرهای خارجی

همه ایرانی‌ها از حمله خارجی می‌ترسند. احساس عدم تامین شاه — سابق فقط از نظر شدت و میزان با احساس دیگر ایرانیان متفاوت بود. صرفنظر از اینکه رژیم چه باشد، در تعیین سیاست دفاعی سالهای ۱۹۸۰ به بعد ۷ عامل مهم است.

(۱) موقعیت جغرافیائی ایران در منطقه‌ای که اهمیت استراتژیکی بین‌المللی دارد و هفتاد درصد صادرات نفت خام دنیای غیر — کمونیست از این منطقه است.

(۲) داشتن ۲۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک با اتحاد شوروی که هم از نظر پیشینه تاریخی و هم در دوران اخیر خواستار یک حکومت طرفدار شوروی در ایران بوده است.

(۳) حالت خصم‌انه موجود میان کشورهای عرب و اسرائیل از ۱۹۴۷ به بعد موجب بروز چهار جنگ شده است که هر یک از دیگری مصیبت‌بارتر بوده است.

(۴) طبیعت بالقوه خط‌ناک رابطه پاکستان با هند که از سال ۱۹۴۷ تا بحال موجب بروز سه جنگ شده است.

(۵) تمايلات نامطمئن دولت افغانستان در جبهه شرقی ایران

(۶) پدیده جدید قدرت مرکزی در ایران که هنوز موضوع خود مختاری

را بصورت یک پدیده تجزیه‌طلبانه باقی گذاشته است. از سال ۱۹۴۶ (۱۳۲۵) به بعد مخالفت‌هایی با حکومت مرکزی و برای تحصیل خود مختاری، با کمک از خارج، از طریق جنبش‌های خود – مختاری آذربایجان، کردستان، و بلوچستان صورت گرفته است و استان نفت‌خیز و شروتمند خوزستان که گروه عظیمی از ساکنان آن عرب‌زبان‌اند هنوز هم توسط برخی از کشورهای عرب بعنوان عربستان نام برده می‌شود (در نقشه‌های چاپ سوریه و عراق این استان تحت این نام مجعل نام برده شده است).

(۷) نیاز به ثبات در منطقه خلیج‌فارس برای این داشتن جریان آزاد صادرات حیاتی نفت، که شامل ایجاد توازن میان نیروی در حال ظهور عربستان‌سعودی محافظه‌کار و نیروی تندروی بعثیه‌ای عراق است.

عدم تامین و جاهطلبیهای شاه سابق با بیرون رفتن نیروهای انگلیس از خلیج‌فارس و پایان یافتن قراردادهای حیاتی انگلیس از شیوخ امارات اطراف خلیج‌فارس بشدت تحت تاثیر قرار گرفت. نیروهای انگلیسی که در بحرین و شارجه مستقر بودند حکومت‌های محافظه‌کار امارات عربی خلیج‌فارس را روی کار آوردند و حفاظت موثری در مقابل نفوذ هر نوع ایدئولوژی چپ – گرایانه و انقلابی ایجاد کردند. حضور انگلیس‌ها همچنین ضامن سلامت کشتیرانی به خصوص کشتیهای نفت‌کش در آبهای خلیج‌فارس بود. انگلیس در این منطقه هم ناوشکن، هم ناوهای مین‌افکن، هم هوایپیماهای شکاری و هم بمباافکن داشت. (۶)

در حالی که حضور بریتانیا در این منطقه در امر تامین ثبات مفید بود اما ایران را از بعده گرفتن هر نوع نقش قابل اهمیتی در منطقه منع می‌کرد. علاوه بر این منافع بریتانیا و ایران همیشه با یکدیگر تطبیق نمی‌کرد. فی‌المثل انگلیس در پی استقلال و جدائی بحرین بود حال آنکه ایران نسبت به این منطقه ادعای تاریخی داشت. حضور نظامی بریتانیا در این جزیره مانع دستیابی ایران به مورد ادعایش بود. در ماه مه ۱۹۷۵ که یک کمیسیون

* توجه خواننده را جلب می‌کنم که نویسنده در اینجا ادعاهای دولت انگلیس را که تحت پوشش‌هایی مثل جلوگیری از برد و فروشی در اوایل و تضمین سلامت آبراه هرمز و خلیج‌فارس برای کشتیرانی در این اواخر مطابع استعماری خود را در خلیج‌فارس دنبال می‌گرد، تکرار می‌کند.

ویژه سازمان ملل پس از یک بررسی اعلام کرد اکثریت بحرینی‌ها استقلال را ترجیح می‌دهند غرور ملی ایرانیان بشدت جریحه‌دار شد. (۲)

در ۱۹۶۸ (۱۳۴۷) وقتی بریتانیا تصمیم گرفت به نقش نظامی خود در منطقه خلیج‌فارس بتدریج خاتمه دهد، پیرو این تصمیم به ایران امکان آن را داد که در منطقه خلیج‌فارس نیروی جدی‌تر، اگر نه تنہانیروی منطقه، بشود. تغییر موقعیت استراتژیکی نفت این مساله را حیاتی تر کرد. در اوایل دهه ۱۹۶۰ - ۱۹۷۰ اقتصاد ایران دوباره تا حد زیادی مستکی به نفت شده بود. ایران، مثل عربستان سعودی یا عراق، دو تا از تولیدکننده‌های عمدۀ نفت در منطقه، نمی‌توانست (و هنوز هم نمی‌تواند) برای صدور نفت خام خود یک تغییر استراتژیک در جهت حمل از طریق لوله؛ زمینی را به انجام برساند. (۳) نفت ایران باید توسط کشتی حمل شود و این کشتیها باید از تنگه هرمز که در باریکترین نقطه خود فقط ۴۷ کیلومتر عرض دارد بگذرد. این شاهرگ حیاتی ایران است و با رفتن بریتانیا از خلیج‌فارس، شاه‌سابق مصمم شد که نگذارد هیچ نیرویی براین نقطه مسلط شود.

این تصمیم با شتابی بسیار مشهود به معرض اجرا گذاشته شد. درست در همان شبی که فرداش نیروهای انگلیسی منطقه را ترک می‌گفتند نیروهای مخصوص ارتش ایران سه جزیره کوچک در نزدیکی تنگه هرمز - ابوموسی و تنب بزرگ و تنب کوچک را بتصرف درآوردند. امارات شارجه و راس الخیمه بترتیب روی این جزائر ادعا داشتند. برای توجیه بتصرف این جزائر یک سلسله دلایل تاریخی، لزوم استراتژیکی، و ثبات منطقه‌ای ارائه شد اما در واقع شاه‌سابق صرفا قدرت ایران را در منطقه خلیج‌فارس نشان می‌داد و می‌خواست از نظر وجههٔ ملی جبران شکست بحرین را بکند. (۴) تصرف این جزائز موجب ترور حاکم "شارجه" (بعثت همکاری او با شاه‌سابق) شد و ناراحتی زیادی در راس الخیمه به وجود آورد. (۵) در عین حال همسایه‌های عرب بزرگتر ایران را بعلت ترس از گسترش طلبی شاه‌سابق در حالت تدافعی قرار داد. *

** اگر به تبلیغات دولت‌های بزرگ غرب در این مورد توجه شود و دقت شود که بعد‌ها این کشورها چقدر به افسانهٔ واهمی قدرت‌طلبی و گسترش‌طلبی ایران از یک‌طرف و تهدید حکومت‌های عرب علیه ایران از سوی دیگر دامن زدند و به این وسیله همهٔ کشورهای منطقه را در مقابل هم تا دندان مسلح گردند، حقیقت قضایا بهتر روش می‌شود.

بهر حال با این ماجراجویی نظامی ایران خود را بعنوان ژاندارم جدید منطقه تثبیت کرد. حکومت بریتانیا از نیات حکومت ایران به خوبی آگاه بود و آنها را تائید می‌کرد. بعلاوه افزایش قدرت نظامی ایران جزئی از نمایشنامه بوده و مهمتر از این شاه سابق از پشتیبانی آمریکا برای بعده - گرفتن نقش منطقه‌ای بزرگتری برخوردار بود. آمریکا که می‌ترسید خروج انگلیس از منطقه موجب بروز یک خلاص قدرت شود جاه طلبی‌های شاه سابق را بعنوان وسیله، موثری برای جلوگیری از نفوذ شوروی در منطقه بکار گرفت.

پشتیبانی آمریکا

از اواسط دهه ۱۹۵۰ - ۱۹۶۰ (۱۳۴۰ - ۱۳۳۰) کمک‌های آمریکا برای خرید اسلحه یکی از عوامل کلیدی کمک به شاه سابق برای ساختن ماشین جنگی اش بود. با افزایش درآمد نفت، شاه سابق در صدد کردن این وابستگی برآمد. مشاور نظامی آمریکائی شاه سابق در آن زمان این تصمیم را با برپائی جشن‌های دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی در تخت جمشید مربوط دانست:

"در پائیز سال ۷۱، آنها جشن بزرگشان را که بهتر از همه می‌شود آن را یک بالماسه از تخم درآمدن - جشن تولد - نامید بريا کردند و در اینجا بود که او (شاه سابق) به دنیا اعلام کرد" ما یک کشور پیشرفته‌ایم؛ ما روی پای خود خواهیم ایستاد. " و او مخصوصاً از ما (آمریکائی‌ها) خواست که هر نوع کمکی را قطع کنیم. "(۱۱)

استقلال روزافزون مالی و قطع کمک‌های آمریکا عواقب مهمی داشت. نه تنها شاه سابق حال می‌توانست از میان مجموعهٔ وسیعتر و پیشرفته‌تری از سلاح‌ها انتخاب خود را بعمل آورد بلکه فروشندگان سلاح‌های آمریکائی هم مجبور نبودند قبل از شروع کار فروش اسلحه نگران ترتیب دادن اعتبارات مالی لازم از طریق پنتاگون (وزارت دفاع آمریکا) باشند. بسیاری از این فروشندگان اسلحه پنتاگون را ندیده گرفتند و مستقیماً به تهران می‌آمدند بطوری که پنتاگون کم کم در مورد اینکه چه چیزهایی در حال هم‌آهنتگ شدن است اطلاع چندانی نداشت. (۱۲)

در سال ۱۹۷۲ (۱۳۵۱) شاه سابق حریصانه بدنبال دامنه، وسیعی از تکنولوژی پیشرفته و پیچیده نظامی بود. در ماه مه ۱۹۷۲ (اردیبهشت ۱۳۵۱) درست قبل از مسافت پرزیدنت نیکسون به تهران، جیمز شلزینگر وزیر دفاع آمریکا توجه او را به دو مساله که چهار سال بعد بسیار مهم شد جلب کرد: ریسک ایمنی فروش دستگاه‌های پیشرفته و خطرات موجود در

فروش سلاح‌های که احتیاج به خدمات فنی افراد نظامی آمریکا برای پشتیبانی و آموزش پرسنل ایرانی به مقیاس وسیع داشت. شلزینگر به نیکسون نوشت که فروش بمب‌هایی که توسط اشعه لیزر هدایت می‌شود به ایران غیر عاقلانه است و توصیه کرد که هیچ نوع "تعهد محکمی مبنی بر فروش هواپیماهای اف ۱۴ و اف ۱۶" داده نشود و "علیه افزایش پرسنل فنی نظامی آمریکا در ایران" نظر داد تا حضور آمریکائیان در ایران زیاد مشهود و چشمگیر نباشد. (۱۲) این توصیه‌ها از طرف نیکسون ندیده گرفته شد و عواقب درازمدت مهمی به بار آورد. بالعکس سفر نیکسون به تهران در ساختن ماشین جنگی ایران اثری حیاتی داشت. بدون تعهد‌هایی که در آن زمان شد، احتمال اینکه شاه‌سابق بتواند با چنان سرعتی به دنبال تحصیل سلاح‌های پیچیده و سریع برود بسیار کم بود. در یکی از شهادت‌هایی که بعداً در مورد این سفر نیکسون (به کنگره آمریکا) داده شد، فرمانده آنروزی نیروهای آمریکائی در ایران، مأمور ژنرال الیس ویلیامسون، گفت: "پس از دیدار رئیس جمهور من نگران شدم زیرا واضح بود که ایران (شاه‌سابق) انتظار داشت به جز سلاح‌های اتمی هرچیز دیگری را که می‌خواهد از آمریکا بگیرد." (۱۳)

منافع ایران و آمریکا روی تعدادی از مسائل مهم استراتژیکی با هم تطبیق می‌کرد. تقویت نیروهای مسلح ایران با استراتژی کیسینجر - نیکسون در مورد محاصره جهانی اتحاد شوروی، که شامل ایجاد رابطه با چین کمونیست هم می‌شد، تطبیق می‌کرد. برای مقابله با حضور شوروی در اقیانوس هند شاه سابق را تشویق کردند که نقش زاندارمی خلیج فارس را به اقیانوس هند هم کسترش دهد. این زمینه، اصلی ایجاد پایگاه دریائی و هوائی چاه‌بهراء، در یکصد کیلومتری مرز پاکستان بود. در طرح‌های اولیه مربوط به ایجاد این پایگاه، سیلوهای زیردریائی که قدرت جای دادن و تعمیر زیردریائی‌های اتمی آمریکا را داشت پیش‌بینی شده بود. (۱۴)

برای تقویت نقش جدید ایران در منطقه، از شاه سابق خواسته شد که یک سیستم الکترونیکی جاسوسی را به مبلغ هشتصد و پنجاه میلیون دلار (حدود شش میلیارد تومان) از راکول اینترنشنال بخرد. این دستگاه‌ها به ایران (و درواقع به آمریکا) اجازه می‌داد در عملیات حمل و نقل و ارتباطی همسایکانش - بخصوص قسمت جنوبی اتحاد شوروی که بسیار حساس بود و شامل آزمایش موشک‌ها و وسائل تولید سلاح بود - جاسوسی کند. (۱۵)

با چنین وسائل و تاسیساتی که بشدت پر از افراد متخصص خارجی بود

بسختی می‌شود باور کرد که آمریکا فقط نگران احتیاجات دفاعی ایران بوده است. هرچند این مطلب هرگز بنحو روشی عنوان نشده است، ولی نیکسون بشدت خوشحال بود که توانسته است با پول ایران و تحت سرپوش ایران محاصره، آمریکائی اتحاد شوروی را سامان داده و در اوضاع رژیم‌های تندری عرب منطقه جاسوسی کند. فی‌المثل، دادن هواپیماهای اف ۱۴ به ایران ("گربه نر Tom Cat " شرکت گرومن) که به موشک‌های فونیکس مجهز بود یک بعد کاملاً تازه به نیروهای مسلح منطقه اضافه کرد. این هواپیما نه تنها می‌توانست با هواپیمای دور پرواز میگ ۲۵ ساخت شوروی مقابله کند بلکه بر هواپیمای میگ - ۲۳ هم برتری داشت و این امر اوضاع را از یک حالت تدافعی به یک حالت اطمینان‌بخشنده تهاجمی در مقابل روسیه شوروی تغییر می‌داد. (۱۷)

آخرین عاملی که در تصمیم نیکسون موثر بود فشار نمایندگان طرفدار شرکت‌های فروش اسلحه بود. با فروکش کردن رونق فروش اسلحه بعلت تمام شدن جنگ ویتنام، ایران به عنوان فرصتی طلائی برای ادامه گردش چرخه‌ای کارخانه‌های اسلحه‌سازی تلقی می‌شد. وقتی فروشندگان اسلحه به سراغ شاه - سابق و مشاوران نظامی اش آمدند، مشتریان مشتاقی پیدا کردند. علاوه بر این راههاتوسط آن دسته از مقامات ایرانی که فرصت‌های را که بستن قراردادهای بزرگ اسلحه در اختیارشان می‌گذاشت پیش‌بینی کرده بودند صاف شد.

یکی از بررسی‌های پنتاگون در مورد رشوه دهی در قراردادهای فروش اسلحه به ایران که در سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) علنی شد نتیجه می‌گرفت: "رفتار گذشته شرکت‌های آمریکائی که در جستجوی قراردادهای چند میلیون دلاری بوده‌اند نشان می‌دهد که منافع چنان سرشار است و وسوسه‌ها چنان بزرگ که آنها در آینده هم به رشودهی به واسطه‌ها که مقامات ایرانی هم در آن شریک خواهند بود ادامه خواهند داد." (۱۸)

از آنجا که ایران به آن روشی برای خرید وارد بازار شده بود موضوع یک نمونه کلاسیک "اگر ما نفروشیم، کس دیگری خواهد فروخت" شد. این امر فشار روی پنتاگون و کاخ سفید را برای تصویب فروش‌ها افزایش داد و از آن طرف هم انگیزه‌ای شد برای مقامات ایرانی مربوط که ترتیبی بدنهند که قراردادها حتماً بسته شود. یکی از فروشندگان اسلحه انگلیسی گفت: "فروشندگان آمریکائی به افراد کلیدی بطريقی بسیار گسترده رشوه می‌دادند و میلیونها دلار صرف رشوه به مقامات سطح بالا می‌کردند." فشارها آنقدر

شدیدبودگه در موارد متعدد بدون تفکر قبلی از جانب هر دو طرف تصمیمات مهمی اتخاذ می شد. سناتور چرچ در موقع شهادت در کمیته مربوط به شرکت های چند ملیتی سنای آمریکا گفت: "ما شواهد قوی در دست داریم که حتی قبل از آنکه دولت خود ما در مورد قابل فروش بودن هواپیماهای ۱۴ به خارج تصمیم گرفته باشد، فروش این هواپیماها به ایران تحت فشار شدید صورت گرفته بود." موضوع مربوط به یک حق دلالی ۱۸ میلیون دلاری در یک قرارداد دو میلیارد و دویست میلیون دلاری بود.

اگر شاه سابق در مورد مقیاس خریدها و قدرت ایران در جذب این سلاحها کمترین تردیدی هم داشت، این تردیدها برآثر سه واقعه برطرف شد: جنگ اعراب و اسرائیل در اکتبر ۱۹۵۳ (۱۳۵۲)، چهار برابر شدن قیمت نفت در همانسال، و انجام یک آزمایش اتمی توسط هند. جنگ اعراب و اسرائیل ارزش بالای سلاحهای مدرن را در یک جنگ به اثبات رساند، درآمد جدید نفت به شاه سابق امکان داد که پول خرید سلاحهای جدید را بپردازد، و انفجار اتمی هند بنحو بارزی فاصله ای را که هنوز میان ایران و قدرت های نظامی با تکنولوژی پیشرفته وجود داشت به یاد شاه سابق آورد. (۲۰)

از این رو هزینه های تسلیحاتی در سال ۱۹۷۴ (۱۳۵۳) بسرعت افزایش یافت و به دنیای خارج این تصور گمراه کننده را داد که این امر صرفا معلوم افزایش قیمت نفت بود. (جدول ۷ را بهبینید). در حقیقت افزایش قیمت نفت فقط یکی از چند عنصر تسهیل کننده این امر بود. دولت آمریکا، به جای آنکه کنترل کننده یا هماهنگ کننده جریان اسلحه به ایران باشد، با خشنودی گذاشت که حوادث مسیر خود را طی کند. تا سال ۱۹۷۶ هیچ نوع بررسی در مورد فروش اسلحه به ایران صورت نگرفت و در آن زمان دیگر نیروهای مسلح ایران به آرامی شروع به مرتب کردن خود کرده بودند. (۲۱) میان سالهای ۱۹۷۴ - ۱۹۷۶ (۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶) چنان سردرگمی غریبی بوجود آمد که وزارت دفاع آمریکا مجبور شد در سپتامبر ۱۹۷۵ (شهریور ۱۳۵۴) نمایندگان خود را به تهران بفرستند تا "هرچ و مرج و مشکلاتی را که در امر مدیریت و اجرای برنامه بوجود آمده بود" (۲۲) سروسامان بدهند. یکی از مشکلات عده ای ایران این بود که وسائل و سلاحهایی به آن فروخته شده بود که فروشنده اطلاعات کاملی در مورد آن به ایران نداده بودند. (۲۳) هر چند حالا ایران زرادخانه بسیار مدرنی در اختیار داشت اما نحوه استفاده از آن را نمی دانست. شاه سابق و مشاورانش در ارزیابی قابلیت فنی نیروهای مسلح بطور مداوم زیاده روی کرده بودند.

جدول ۷- هزینه‌های نظامی (به میلیون دلار)

*۱۹۷۷/۸	۱۹۷۶/۷	۱۹۷۵/۶	۱۹۷۴/۵	
۱۳۵۶	۱۳۵۵	۱۳۵۴	۱۳۵۳	
۴۸۲۹	۴۸۲۴	۵۱۹۲	۳۵۰۰	۱- خریدهای جدید ، تولید ، و نوسازی
۱۸۵۸	۱۸۷۷	۱۰۹۵	۸۱۲	۲- پرسنل
۵۰۴	۷۶۴	۶۱۳	۴۹۳	۳- نگاهداری ، تعمیرات و عملیات
۶۸۱	۶۵۸	۶۳۶	۶۵۳	۴- عملیات مخصوص
۹	۶۴	۶۴	۴۳	۵- متفرقه
۷۸۸۱	۸۱۹۷	۷۶۰۰	۵۵۰۱	جمع
۲۴/۴	۲۷/۶	۲۹/۲	۲۴/۲	در صدارکل بودجه مملکت
-۲/۸	+۷/۷	+۳۸	+۱۸۹	در صد افزایش

پادداشت‌ها :

الف - نرخ تسعیر طبق جدول زیر محاسبه شده است - سال ۱۹۷۴/۵ هر دلار معادل ۶۷/۵ ریال و سال ۱۹۷۵/۶ هر دلار معادل ۶۹/۴۰ ریال ، سال ۱۹۷۶/۷ هر دلار معادل ۶۹/۴۰ ریال و سال ۱۹۷۷/۸ هر دلار معادل ۷۱/۲۰ ریال .

ب - این ارقام از اعتبارات تخصیص یافته در بودجه " دفاع " برداشته شده است .

ج - این ارقام شامل ارقام مربوط به صنایع نظامی (سازمان صنایع نظامی که در سال ۱۹۷۶/۷ یکصد و شش میلیون دلار دریافت کرد و هر سال اعتبار خاصی به آن داده می شد) نیست .

د - هزینه‌های دیگر نظامی تحت یک سرفصل جدا " کارهای ساختمانی و تاسیسات دولتی " در بودجه منظور می شود .

مقدار خیلی کمی از این اعتبارات بصورت مستقیم تحت عنوان ساختمان - های نظامی (۳۳ میلیون دلار در سال ۱۹۷۶/۷) ذکر می شد ، در حالی که قسمت اعظم این اعتبارات زیرعنوان " ساختن دیگر ساختمان‌های دولتی "

منظور می‌شد. اعتقاد بر این است که این رقم مربوط به پایکامهای نظامی، مسکن، و تاسیسات زیربنائی نظامی است. در سه سالی که تا ۱۹۷۶/۲ ادامه داشت مجموع این نوع هزینه‌ها به سه میلیارد و دویست میلیون دلار بالغ می‌شد.

* پیش‌بینی

* منبع : سازمان برنامه‌بودجه

قابلیت اعتماد و کارآئی

اتخاذ یک استراتژی دفاعی همه‌جانبه برای ایران یکدسته ابعاد پیچیده و مختلف را شامل می‌شود زیرا ایران مملکت بسیار وسیعی است، مراکز جمعیت آن بشدت متفرق و بنحو بدی با یکدیگر مربوطند، و با کشورهای متعددی که سیستم‌های اجتماعی مختلف دارند و در مراحل مختلف پیشرفت‌اند هم مرزاست و این مرزها هم وضعیت طبیعی‌شان خیلی متفاوت است. ایران ۵۱۷۵ کیلومتر مرز زمینی با پنج کشور مختلف و ۲۵۱ هزار کیلومتر مرز دریائی در کنار سه دریای مختلف دریای خزر، خلیج فارس و اقیانوس هند / دریای عمان دارد. آبهای مرزی ایران با نه کشور مختلف مشترک است. (۲۴)

مشکلات مربوط با مشکلات دفاعی پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) مشابه است بدون آنکه ایران تجربه، زمینه تکنولوژیکی یا همبستگی اعضای این پیمان را داشته باشد.

ایران جزئی از اتحادیه نظامی سنتو بود که همسایگان ایران پاکستان و ترکیه بعلاوه انگلیس و آمریکا را دربر می‌گرفت. اما شاه‌سابق هیچ اعتقاد محکمی به باقی‌ماندن یا موثر بودن این پیمان برای همیشه نداشت. پیمان سنتو، برخلاف سلفش پیمان بغداد، مدت مدیدی بر جا ماند چون بشدت بی‌خاصیت بود. شاه معتقد بود که موثرترین سیاست سیاستی است که بر اصول سیاست دوگل Tous Azimues هرکسی بالقوه خطرناک (دشمن - منش) است مبتنی باشد. (۲۵)

چنین فلسفه‌ای می‌باید با امکانات مالی و انسانی خود ایران متوازن می‌شد. فی‌المثل ایران نمی‌توانست خواهان مساوی شدن با همه همسایگانش، بخصوص روسیه شوروی باشد. با این وجود شاه‌سابق تا آنجا که ممکن بود کوشید به این حد برسد. بالنتیجه منتقدان شاه‌سابق می‌گفتند که او ایران را از نظر یک قدرت منطقه‌ای بیش از حد لازم مسلح کرده است در حالی که در مقام مقابله با اتحاد شوروی، بخصوص بدون سلاح اتمی، بشدت ضعیف

است. شهرام چوبین، از انتیتو ایرانی مطالعات سیاسی و اقتصادی بین‌المللی در این باره می‌گوید:

"استراتژی ایران آنست که سیم خارداری بوجود آورد که در وهله‌اول مهاجم را بعقب براند و آنگاه او را معطل کند تا در این اثنا دیپلماسی و روابط دوستانه به کمکش بیایند. از این لحاظ شاه نیروهای مسلح را بمثابه قفلی که روی در می‌زنند درآورده است." (۲۶)

تجربه جنگ ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل و اثرات استراتژی دفاعی جدید شوروی حمله‌ء غافلگیرانه را بعنوان موثرترین راه عمل در دفاع نشان می‌دهند. این امر به مهاجم اجازه می‌دهد که افکار عمومی بین‌المللی را قبل از آنکه کشورهای دوست بتوانند حرکتی بکنند در مقابل یک عمل انجام شده قرار دهد. از این جهت ساختن زرادخانه عظیم ایران ممکن است صرفاً شوروی‌ها را تحریک کند و مطلقاً قادر به جلوگیری از آنها نباشد. در اینجا است که نظر آمریکائی‌ها در اعتماد به ارتشم شاه اهمیت حیاتی دارد. شاه‌سابق برای دریافت اسلحه صرفاً به آمریکا متکی نبود، اما آمریکا در طول سالهای متمادی منبع اصلی اسلحه خریداری شده از طرف ایران بود. (۲۷) در چهار سالی که به ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) پایان می‌یافتد سلاح‌های فروخته شده توسط آمریکا به ۱۵ میلیارد دلار رسیده بود. (۲۸) توجیه رسمی فروش این همه اسلحه به ایران خطر بالقوهٔ اتحاد‌شوری - چه بصورت تهاجم مستقیم و چه بصورت غیرمستقیم از طریق فشارهای واردہ از طرف شوروی - اعلام می‌شد. (۲۹) اما طبیعت مشخص این خطر همیشه در اعلام نظرهای مقامات ایرانی و آمریکائی سبهم مانده است. آیا این یک حملهٔ رعدآسا از دریای خزر تا حوزه‌های نفتی خوزستان خواهد بود؟ یا حمله غافلگیرانه‌ای از طرف مشهد و تا قسمت‌های جنوبی کرانه خلیج‌فارس برای تهدید منابع نفتی غرب است؟ آیا سلطهٔ کامل شوروی بر افغانستان است؟ یا واژگون کردن رژیم و ایجاد یک رژیم طرفدار شوروی و ضدآمریکائی در ایران است؟ این سناریوی آخری شاه سابق و آمریکا را بیش از همه می‌ترساند و محتمل‌تر از بقیه شقوق تصور می‌شد. در عین حال مبارزه با این شق از همه هم مشکل‌تر بنظر می‌آمد.

همین‌ترس از سرنگونی بدست شوروی بود که موجب شده بود شاه سابق بهرجیزی جز ایجاد روابط منطقی و درست با اتحاد‌شوری تن در دهد. او از شوروی وسائل نظامی می‌خرید، اما هرگز در صدد آن نبود که بنحو قانع‌کننده‌ای با استفاده از موقعیت و قراردادن شوروی در مقابل غرب

بیطرفی خود را حفظ کند. شاه سابق آنقدر عمیقانه به غرب وابسته و نسبت به آن متعهد بود که قدرت‌چنین کاری را نداشت. (۳۰) عملیات شوروی‌ها از شروع دوران جنگ سرد در رابطه با ایران در مواردی هم تهاجمی و هم بمنظور سرنگون کردن بوده است. اما از اواخر دهه ۵۶ به بعد که ایران شروع به تجهیز نیروهای نظامی خود کرد و به آمریکا خیلی نزدیک‌تر شد، جدأکردن علت و معلول بسیار مشکل شده است. فی‌المثل کمک تسليحاتی شوروی به عراق و قرارداد دوستی میان دو کشور که در آوریل ۱۹۷۲ (اردیبهشت ۱۳۵۱) بسته شد را می‌توان بعنوان واکنشی در مقابل مسلح کردن ایران توسط آمریکا و دخالت اسرائیل با اطلاع ایران در شورش کرده‌ای عراق تلقی کرد. حمایت شوروی در اوایل دهه ۷۰ هفتاد از آموzes چریکی ایرانیان مخالف رژیم در اروپای شرقی و کوبا و شدت یافتن حملات رادیوئی پخش شده از بلغارستان را هم می‌توان باز واکنشی در مقابل موضع کاملاً روشن ضد شوروی ایران تلقی کرد. (۳۱) یکی از نظریه‌هایی که پلیس امنیتی ایران آنرا اعلام و تقویت می‌کرد این بود که کشته شدن سه تن از آمریکائی‌هایی که در نصب تاسیسات جاسوسی الکترونیکی که بطور غیر مستقیم به آمریکا اجازه می‌داد جنوب شوروی را تحت نظر داشته باشد نشانه نارضایتی شوروی از این پروژه بوده است. (۳۲)

هرچند ممکن است شاه سابق خود شوروی‌ها را تحریک کرده باشد، ولی بازم این امر نظر او یا آمریکائی‌ها را نسبت به خطر شوروی تغییر نمی‌داد. پیش از شروع ریاست جمهوری نیکسون، دولت‌های آمریکا نسبت به ادامه حیات حکومت محمد رضا شاه بعنوان یک مستبد طرفدار غرب متعهد شده بودند. در سال ۱۹۵۹ (۱۳۲۸) قرارداد دوجانبه‌ای امضا شده بود که در صورت هجوم یک کشور کمونیست یا یک کشور تحت تاثیر کمونیسم دو طرف به یاری هم بستابند. مقامات آمریکائی بعدها می‌گفتند که این قرارداد در آن دوران قراردادی عادی برای یکی از متحдан مهم آمریکا بوده است و می‌کوشیدند تعهداتی را که در مورد پشتیبانی نظامی شده است کوچک جلوه دهند. با این وجود این قرارداد طبیعت سیاست آمریکا را نشان می‌دهد. ایران می‌باید جزو حوزه نفوذ آمریکا باقی می‌ماند. (۳۳)

در دوران ریاست جمهوری نیکسون آمریکا بنحوی متعهد، یا بهتر گفته شود درگیر شد که قبل از این دوران نداشت. با مجاز کردن فروش سلاحهای پیچیده به مقادیر بسیاری به ایران، آمریکا خود را متعهد کرد که این سلاح‌ها را قابل استفاده کند. این امر به معنای یک حضور کاملاً مشهود

آمریکا در ایران به صورت فرستادن تعداد بسیار زیادی افراد نظامی و غیرنظامی و مشاور برای جبران کمبود شدید نیروی انسانی ماهر لازم برای کاربرد این سلاحها بود. در سال ۱۹۷۶ معلوم بود که اکثریت ۴۵۰۰ نفر افراد آمریکائی که در ایران هستند نظامی یا وابسته به امور نظامی هستند. انتظار می‌رفت که بعلت خرید اسلحه از آمریکا این تعداد تا سال ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) به ۵۰۰۰ تا ۵۵۰۰ نفر برسد. (۳۴) وابستگی ایران به متخصصان و افراد خارجی چنان شدید بود که تا سالهای ۱۹۸۰ انتظار نمی‌رفت بتواند حتی مدت یک روز بدون کمک این افراد بجنگد و سلاح‌ها را بکار برد. (۳۵) هرچند غدغنه را که شلزینگر در ۱۹۷۲ از آن صحبت کرده بود دور ریخته بودند اما از جهت صرفاً مخصوص به ایران حضور آمریکائیان در ایران مانع به وجود آورده بود که قبل از ایران صاحب این نوع مانع نبود. امکان درگیری آمریکائیان در جنگ (میان ایران و شوروی) حتی بصورت غیرمستقیم، موجب شده بود که آمریکا انگیزه‌ای قوی پیدا کند تا نگذارد چنین وضعی هرگز پیش آید. آمریکا باید ترتیبی می‌داد که ایران در مقابل تهاجم احتمالی یا رویارویی با فشار دیپلماتیک قوی بنظر آید. فی‌المثل در اوایل ژانویه ۱۹۷۵ ایران و عراق بعلت شورش کردها در آستانه شروع یک جنگ مرزی قرار گرفته بودند. ایران تا حدی به این علت عقب‌نشینی کرد که آمریکائی‌ها در ارزیابی خود از اوضاع به این نتیجه رسیده بودند که ایران ضربه خونینی خواهد دید. این امر موجب تضعیف موقعیت ایران و رابطه ایران و آمریکا شد. (۳۶)

بنابراین اعتبار نظامی ایران صرفاً به قیمت استقلال ایران بدهست می‌آمد. علاوه براین بنظر متخصصان نظامی آمریکا، اگر سلاح‌ها پیچیده‌تر می‌شد وابستگی ارتش ایران به مستشاران آمریکائی شدیدتر می‌شد. از نظر هوایپیماهای اف - ۱۴، وضعیت ایران شبیه یکی از فروشندگان اتومبیل در تگراس است که همهٔ زندگیش به کارخانه سازنده ماشین در دیترویت وابسته است. (۳۷)

تلashهایی برای محدود کردن این وابستگی از راه دادن اجازه ساخت و مونتاژ در محل بعمل آمد. اما وقتی کارخانه، اصلی اتومبیل‌سازی مملکت، ایران ناسیونال در ۱۹۶۷ شروع به مونتاژ اتومبیل می‌کند و ده سال بعد در ۱۹۷۶ فقط می‌تواند ۵۵ درصد و آنهم قسمت‌های غیرپیچیده اتومبیل را بسازد، مشکلاتی که در راه تحصیل یک عدم وابستگی واقعی، و نه خیالی، وجود دارد روش است. عدم وابستگی با فاصله، عظیم میان ایران و منابع

تولیدکنندهٔ سلاح‌ها بیشتر غیرممکن می‌شود. این امر ایران را در جنگی که مسائلی از قبیل حق پرواز در فضای کشورها و در دسترس بودن لوازم یدکی و یا ظرفیت حمل و نقل مسائل کلیدی است مغلوب شدنی می‌کند. تجربه اسرائیل در سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲)، که قدرت جنگی اش بدون پل‌هواشی و کمک عظیم آمریکا مطمئناً تفاوت می‌کرد، هیچوقت شاه ساقه را ترک نکرد. از ۱۹۷۳ به بعد ایران شروع به فراهم کردن بزرگترین قدرت حمل و نقل‌هواشی خاورمیانه و گردآوری قطعات یدکی کرد. (۳۸) ولی این راه حل پرخرجی بود.

هرچند ماشین‌جنگی شاه نمی‌توانست در یک جنگ عادی به آسانی دوام بیاورد، وظیفهٔ اصلی آن ایفای نقش در سیاست خارجی بود. افزایش پتانسیل نظامی موجب افزایش قابلیت انعطاف در سیاست خارجی و قابلیت اعتماد حکومت شاه‌سابق شده بود، بخصوص که با دیپلماسی ثروت نفت هم همراه شده بود. در این حوزه مهم نبوده است که کارآئی نظامی ایران کمیت ناشناخته‌ای بوده است. قدرت روزافزون نظامی و ثروت نفت بنحو موثری برای حفظ پاکستان، بی‌طرف نگاهداشت افغانستان، و بهسازی رابطه با کشورهای قوی‌تر عرب مثل مصر و سوریه مورد استفاده قرار گرفت. همچنین به ایران امکان داد که روش مستقلش نسبت به اسرائیل را ادامه دهد. (۳۹) در طول جنگ ۱۹۷۳، کشتیهای جنگی ایران کشتیهای نفتکش اسرائیلی را تا انتهای خلیج‌فارس بدرقه کردند در همان حال هواپیماهای حمل و نقل ایران سپاهیان سعودی را به سوریه می‌برد و ایران به شوروی اجازه داد که در مسیر پرواز به عراق و سوریه از فضای هوایی ایران بصورت محدودی استفاده کند. (۴۰) از زمان موافقت‌نامه جداسازی نیروهای مصر و اسرائیل در صحراي سینا در ۱۹۷۵، ایران ۹۵ درصد نفت اسرائیل را تأمین می‌کرد. (۴۱) افزایش قدرت منطقه‌ای ایران را قادر کرد که وابستگی خود را به محور ایران - اسرائیل - آفریقای جنوبی، که به دوران ناصر برمی‌گشت و از نظر سیاسی زحمت‌آور بود کمتر کند.

آزمایش ماشین‌جنگی در عمان

واضح‌ترین نمونهٔ نمایش قدرت منطقه‌ای ایران دخالت آن در عمان برای کمک به سلطان قابوس در سرکوبی قیام ظفار بود. در سال ۱۹۷۲ سلطان قابوس از شاه ساقه خواست نیروهایش را به عمان بفرستد. انگیزه اصلی قبول این دعوت از طرف شاه ساقه این نبود که با خطر یک رژیم تندره در آن طرف آبهای خلیج‌فارس، آن‌طور که تبلیغ می‌شد مقابله شود بلکه این بود

که بطور موثری نشان داده شود که ایران تنها قدرت منطقه‌ای خواهد بود. یک انگیزه ثانوی هم احتیاج به فراهم کردن فرصت آموزش عملی برای کاربرد سلاح‌های خریداری شده بود.

از بسیاری جهات این قابل توجه‌ترین جنبه این عملیات بود. شاه‌سابق توانست با استفاده از این بهانه که یک جنپش آزادی طلب کمونیستی در کار واژگون کردن یک رژیم دوست عرب همسایه ایران است وسیله‌ای برای آنکه به سپاهیان ایران اولین فرصت عملیات واقعی ضدشورشی را بدهد فراهم کند. همانطور که یکی از صاحب‌نظران عرب گفت: "اگر ظفار هم وجود نداشت، ایران آن را بوجود می‌آورد." (۴۲) به جز مورد عمان، تجربه ارتش ایران در مورد شرائط جنگ و یا عملیات ضدشورشی بسیار محدود بوده است. تانک‌ها و سلاح‌های ایران تا سال ۱۹۷۵ که قرارداد دوستی میان دو کشور امضا شد، در زد و خوردهای اتفاقی مرزی با عراق به کار برده شد، علاوه بر این واحدهای نظامی و پشتیبانی لجستیکی از طرف نیروهای ایران به پشتیبانی کردهای شورشی در عراق در مراحل آخری این شورش بکار گرفته شده بود. هلیکوپترهای ایرانی هم در سرکوبی بلوج‌های جدائی خواه با ارتش پاکستان همکاری کرده‌اند. اما این نوع تجربیات ماشین نظامی را بطور واقعی آزمایش نمی‌کرد.

وظیفه سپاهیان ایران در عمان این بود که تعداد سپاهیان سلطان قابوس را تقویت کرده و از نظر لجستیکی بخصوص جبران کمبود ظرفیت هلیکوپتر این نیروها به آن کمک کند. در سال ۱۹۷۱ (۱۳۵۰) نیروهای سلطان قابوس کمتر از ده‌هزارنفر بود و این تعداد شامل افسران خارجی، مزدورها و افراد نظامی انگلیسی هم می‌شد، هرچند تعداد کل چریک‌های ظفار بیشتر از ۲۰۰۰ نفر نبود و در هیچ موقعی هم بیشتر از ۱۰۰۰ نفر آنها در عمان نبودند ولی قدرت نیروهای مسلح سلطان قابوس حتی برای مفاوضت در مقابل آنها هم کافی نبود. ورود نیروهای ایران به صحنۀ مبارزه اجازه داد که نیروهای مسلح سلطان قابوس بتوانند گروهی را برای خدمت در خارج از استان ظفار ترخیص کند و بعلاوه در داخل منطقه ظفار هم دست به حمله بزنند. ارزش و اهمیت اساسی نیروهای ایران در همین بود. در اوچ جنگ، از سپتامبر ۱۹۷۴ (شهریور ۱۳۵۳) تا مارس ۱۹۷۵ (فروردین ۱۳۵۴) حدود ۴۵۰۰ سرباز ایرانی در دو گروه جنگی در ظفار بودند که تقریباً یک چهارم کل نیروهایی را که در ظفار می‌حنگید تشکیل می‌دادند. اعتبار بدست آوردن دو نتیجه را می‌توان به حساب ایرانیان گذاشت.

در دسامبر ۱۹۷۳، یک گروه از سربازان ایرانی ۵۰ کیلومتر جاده میان مرکز منطقه ظفار سلاله و یک پایگاه هوایی بنام ثمریت را باز کردند. در دسامبر سال بعد، نیروهای ایرانی یک خط دفاعی از دهکده «ساحلی رخیوط» در طول جاده‌های نفوذی چریک‌ها بوجود آوردند. این خط، که "خط دماوند" نامیده شد بنحو موثری چریک‌های را که در درون منطقه ظفار بودند از نیروهای پشتیبانشان که از مرز یمن‌جنوبی به منطقه ظفار نفوذ می‌کردند جدا کرد. اما این عملیات را نباید بیش از حد بزرگ کرد. بیش از هرچیز آنچه پیش آمد نتیجه ناگزیر برتری تعداد نیروهای طرف سلطان قابوس، افزایش مهارت فرماندهی این نیروها، و عده زیاد چریک‌های که به طرف مقابل می‌پیوستند بود. بنظر کارشناسان نظامی بریتانیائی که در این مساله درگیر بودند نیروهای ایرانی چندین نقطه ضعف مشخص داشتند. از آنجا که نیروهای ایرانی عموماً از گروه‌های برگزیده نیروهای مخصوص بودند این ضعف‌ها مربوط به آن گروه از سربازان ایرانی است که بهتر از همه تعلیم دیده بودند. اولین نقیصه طبیعت خشک ساخت فرماندهی و فاصله بسیار واضح و پرنشدنی میان افسر ارشد و سربازان بود که موجب می‌شد ارتباط به جز در مورد ساده‌ترین دستورها عملی بسیار پیچیده و غیرمعکن شود. در عملیات چریکی طرحهایی که در کتاب‌ها هست بندرت مورد عمل قرار می‌گیرد و عملیات موفقیت‌آمیز به ابتکار وابسته است. وقتی تمامی ساخت فرماندهی علیه ابراز ابتکار از جانب افسران جزء و سربازان باشد، نقیصه بزرگی است.

دومین نقیصه مربوط به نحوه آموخت و عادات، این سربازان بود. این سربازان که از گروه‌های مخصوص بودند طبق اصل آمریکائی تدارکات پشتیبانی بسیار اسراف‌کارانه و امکانات تجملی سازمان یافته بودند فی‌المثل هر روز غذای تازه، شیر و انواع لبنیات و آب‌خوردنی این افراد از شیراز با هواپیما به ظفار آورده می‌شد. این کار روحیه جنگی افراد را تضعیف می‌کرد. سومین نقیصه این بود که نیروهای ایرانی بشدت از تصمیم شاه – سابق مبنی بر استفاده از ظفار بمنظور آموخت افراد صدمه می‌دیدند. برای آنکه حداقل استفاده بعمل آید، سربازان را در دوره‌های سه‌ماهه می‌فرستادند و تعویض می‌کردند. این امر موجب می‌شد که تجربه مناسبی نسبت به منطقه بدست نیاید چون افراد را به سرعت عوض می‌کردند. این سیستم موقتی در عین حال موجب تلفات شدید و غیرلازمی هم می‌شد که مغلول اشتباها اساسی و اولیه‌ای نظیر عدم قدرت درگ علائم خاص و رمزی نقشه‌ها، یا

فروند هلیکوپتر روی نقاط نامناسب یا مین‌گذاری بدون نقشه می‌شد (دریک مورد یکی از افسران انگلیسی مجبور شد به تهران برود و یکی از ایرانیان را که مسئول منطقه مین‌گذاری شده بود با خود به ظفار بیاورد چون این فرد هیچ نقشه‌ای از محل باقی نگذاشته بود) .

نیروهای ایرانی هرگز تعداد تلفات خود را – حتی به فرماندهی کل نیروهای سلطان قابوس اعلام نکردند. افسران نیروهای مسلح سلطان معتقد بودند که نسبت تلفات نیروهای ایرانی سه برابر نسبت نیروهای مسلح عمان است. از زانویه ۱۹۷۱ تا دسامبر ۱۹۷۶ (۸ ماه پس از آتش‌بس رسمی) تلفات نیروهای مسلح سلطان عمان جمعاً ۱۸۸ کشته و ۵۷۴ زخمی بود. بنابراین حتی برمنای یک نسبت سه بریک هم تلفات نیروهای ایرانی خیلی زیاد نبود. اما این جنگی کوچک، در یک گوشه دورافتاده شبه‌جزیره عربستان و با میزان تلفاتی بود که در تهران سروصدائی ایجاد نکرد و بعلاوه شاه سابق هم در این جنگ شانس خیلی زیادی برای غلبه بر نیروهای طرف مقابل داشت. حضور نیروهای ایرانی از نظر عملیات جنگی ظفار اهمیت اساسی داشت ولی عملکرد این نیروها هیچ نوع نشانه‌ای مبنی بر کارآئی ماشین جنگی شاه نبود. اگر نتیجه‌ای داشت، این بود که ضعف ناگزیر یک ساخت فرماندهی بوروکراتیک را که ابتکار را از بین می‌برد نشان داد. بعضی‌ها مدعیند که اگر ایرانی‌ها تنها بودند همانقدر دست و پایشان (در تاریخ فرماندهی بوروکراتیک و بی‌اثر) بسته می‌ماند که دست و پای آمریکائی‌ها در ویتنام بسته شده بود و سرنوشتی کمی بهتر از نیروهای بدفرجام ناصر در یمن پیدا می‌کردند.

با وجود همهٔ این جنبه‌های منفی، شاه سابق می‌توانست مدعی شود که از تاثیر دخالت ایران در ظفار بر روی منطقه راضی است. دولت‌های عربستان سعودی و عراق بدرجات متفاوت نسبت به دخالت ایران ابراز نگرانی کردند. اما شاه‌سابق توانست این مطلب را از سر بگذراند. در عین حال توانست قسمت اعظم نیروهای ایران را در زانویه ۱۹۷۷ با دردسر نسبتاً کمی از ظفار برگرداند.

نقش سیاسی ارتش

از جهات سیاسی داشتن یک ارتش بزرگ، بوروکراتیک، و بدون ابتکار لزوماً بی‌مزیت نیست. در حقیقت شاه‌سابق این را مزیتی می‌دانست و چنان ساختی را در ارتش تشویق می‌کرد. این جزوی از نقش دوگانه ارتش در ایران بود. از آنجا که ارتش می‌باید ضامن حفظ شاه سابق برتحت هم بوده باشد،

یک ارتش کوچک ولی بهم پیوسته برای رژیم خطر بزرگتری بوجود می‌آورد.* یک سازمان وسیع در ارتش به شاه سابق اجازه می‌داد مراکز قدرت را از هم مجزا و پراکنده کند و کار سازمان دادن یک نیروی مخالف بهم پیوسته را در نیروهای مسلح بسیار مشکل سازد.

توجه دائمی شاه سابق به وفادارنگاه داشتن نیروهای مسلح موجب شده بود که او سه نیرو را از یکدیگر جدا نگاه دارد. این نیروها بندرت با یکدیگر ارتباط پیدا می‌کردند و آنهم فقط از طریق شخص شاه سابق بود. وفاداری به شاه سابق بیشتر از نبوغ نظامی ارزش داشت و پاداش داده می‌شد و خویشاوندان خانواده سلطنتی در سمت‌های استراتژیکی گمارده می‌شدند. شوهرخواهر شاه، ارتشبд محمد خاتمی تا روز مرگش در یک سانحه کایت‌سواری در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) فرمانده نیروی هوائی ایران بود. (۴۴) خاتمی کسی بود که قرار بود در صورت مرگ شاه سابق، وفاداری نیروی مسلح را نسبت به ولی‌عهد جلب کند و مرگ او موجب این شدکه این سمت بلا منصبی بماند. یکی از چهره‌های مهم نیروی دریائی که برای مشاغل حساس آینده نامزد شده بود سرهنگ شهریار شفیق، پسر اشرف بود. (۴۵)

شاه سابق سازمان نیروهای مسلح را بنحوی ترتیب داده بود که فرماندهان این نیروها هر یک بطور جداگانه با او سروکار داشتند و امکان نداشت که گروهی در ارتش بتوانند با یکدیگر گردآیند بدون آنکه عوامل امنیتی از این موضوع مطلع شوند. نیروهای ضربتی ارتش و گروهی که از همه بهتر مسلح شده بودند، گاردهای شاهنشاهی بودند که وظیفه آنها حفظ شخص شاه سابق بود. گاردهای شاهنشاهی در میان اولین واحدهای بودند که طرز استفاده از تانک‌های چیفترا را یاد گرفتند. جابجایی گروهها و هواپیماهای نظامی این برداشت را تاکید می‌کند که سیاست دفاعی شاه سابق بطور بسیار نزدیکی با حفاظت از خودش مربوط بوده است. فی المثل در اطراف تهران تمرکز شدید و نالازمی از پادگان‌ها و سلاح‌ها وجود داشت (دارد) که فقط برای این اساس قابل توجیه است (هر چند یک عامل ثانوی ولی بی‌اهمیت‌تر هم وجود دارد و آن اینکه افسران ترجیح می‌دهند نزدیک تهران باشند). همین مطلب

* کما اینکه دیدیم در انقلاب اخیر ایران، گروه کوچک همافران گه اولین گروه ارتش بودند گه به ملت پیوستند، با وجود آنکه در مقابل تعداد گل نفرات نیروهای مسلح بسیار محدود بودند، ولی بعلت پیوستگی و نیروی ایمان و به یاری مردم توانستند رژیم شاه را سرنگون گنند. مترجم

در مورد هواپیماها صادق است. تمرکز شدید هواپیماهای نظامی در فرودگاه مهرآباد موجب مشکلات بسیار جدی در امر رفت و آمد هواپیماهای غیرنظامی می‌شود که مجبورند از این فرودگاه که تنها فرودگاه بین‌المللی پایتخت است استفاده کنند.

گروه افسران ارشد به خاطر نقش خاصشان که مدافع تاج و تخت بودن و نه دفاع از مملکت بود، گروه ممتازه‌ای شده بودند. حقوق و مزایای (امرا) ارتش) آنقدر بود که سازمان ناتو را شرمزده می‌کرد، بعلاوه ویلاها، خدمتکاران و گماشته‌های نظامی، مالیات و عوارض بسیار کمی که روی کالای لوکس وارداتی خود (نظیر اتومبیل) می‌برداختند و مزایای مرخصی آنها بسیار جالب توجه بود. افسران ارشد (امرا) را معمولاً با تمام حقوق و مزايا بازنیسته می‌کردند و اغلب هم آنها را در هیات مدیره شرکت‌ها و سازمان‌های دولتی دوباره به استخدام درمی‌آوردند.

نیروهای مسلح تابع قوانین و مقررات خود بودند و از بقیه جامعه جدا شده بودند. هیچکس در درجات پائین‌تر از سرهنگی، حق ملاقات با یک خارجی، بخصوص وابسته‌های نظامی خارجی را بدون اجازه مخصوص نداشت. این امر بندرت اتفاق می‌افتد. حتی زنرال‌ها (امرا) هم اغلب در مهمانی‌های دیپلماتیک حاضر نمی‌شدند. (۴۶) این جدائی از جامعه با تمایل افسران به ازدواج با خانواده‌های نظامی، که قسمت اعظمشان از خانواده‌های متوسط اند، تشديد می‌شد. برخلاف نیروهای مسلح ترکیه که جوانان فقیر ولی بلندپرواز بخاطر پیشرفت به صف افسران آن پیوسته‌اند، ساخت اجتماعی طبقه افسران نیروهای مسلح ایران کمتر متغیر است بخصوص که پس از سقوط حکومت دکتر مصدق افسران نیروی مسلح بشدت تصفیه شدند. شیوه و سرعت گسترش نیروهای مسلح هم فرصت فساد پذیری شدیدی را بوجود آورد. در فوریه ۱۹۷۶ فرمانده نیروی دریائی رمزی عباس عطائی همراه ده افسر دیگر به رشوه خواری محکوم و به پرداخت جریمه نقدی معادل ۲۷ میلیون دلار مجبور شد. تصور براینست که این مقدار پولی است که عطائی، که از خانواده متوسطی هم آمده بود، از حساب‌های مختلف بانکی اش برداشت کرده بود. (۴۷) شاه سابق مجبور شد در این مورد دستور رسیدگی بدهد زیرا فساد اثر روحیه‌شکنی در نیروی دریائی گذاشته بود. در میان اتهاماتی که بر عطائی وارد شد، یکی هم این بود که اجازه داده است چیزهایی بدون پرداخت عوارض گمرکی، از جمله اتومبیل، توسط کشتیهای نیروی دریائی از دوبی به ایران حمل شود. (۴۸) فساد و رشوه –

خواری حتی در امر سربازگیری هم که بسیار گسترده بود گسترش یافته بود. در زوئن ۱۹۷۷ (۱۳۵۶ تیر) یک دادگاه نظامی به اتهامات گروهی از افسران و درجه‌داران که ۶۲ شبکه فرار از خدمت نظام را اداره می‌کردند رسیدگی کرد. این نوع عملیات ممکن بود وفاداری نیروها را به شاه سابق کم نکند ولی مسلمًا کارآئی عملیاتی ارتش را پائین می‌آورد.

و بالاخره باید براین نکته تاکید کرد که ارتش، همانطور که در بخش قبل دیدیم در سیستم دو حکومت موازی شاه سابق عمیقاً درگیر بود. این نیروها بسیاری از افراد کلیدی ساواک و بازرگانی شاهنشاهی را تامین می‌کرد و مسئول حوزهٔ وسیعی از "عدل پهلوی" هم بود. در عین حال در امور - مفیدی نظیر سپاهیان دانش هم ارتش دخالت داشت. سپاهیان دانش از دیپلمهای و فارغ‌التحصیلان دانشگاه در حین خدمت وظیفه بعنوان معلم در روستاهای استفاده می‌کرد و این سپاه عنصر اصلی مبارزه با فقر و بی‌سوادی در دهات شمرده می‌شد.

نتیجه در مقابل خرج

ایران بطور سرانه چهار برابر ترکیه خرج امور دفاعی می‌کند در حالی که تعداد نیروهای مسلح سی درصد کمتر از ترکیه است. (۵۵) ترکیه عضو ناتو است و زیر چتر حفاظتی ناتو قرار می‌گیرد و از این‌رو مقایسه این دو کشور که جمعیت مشابهی دارند ممکن است گمراه‌کننده باشد. با این وجود مقایسه این دو این سوال را که آیا ایران در مقابل خرجی که می‌کند، کالا، ارزش، و نتیجهٔ مطلوب را هم که به این خرج بیارزد بدبست می‌آورد یانه مطرح می‌کند.

از سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) به بعد ساختن نیروهای مسلح به بهای تحمیل به بخش غیرنظامی از سه جهت عمدۀ تمام شده است: از جهت تخصیص اعتبارات، از جهت تحصیل منابع انسانی و مواد و مصالحی که بشدت نایاب شده بوده است، و از جهت دسترسی به تکنولوژی، از این سه جنبه، مهمترین آنها افزایش تعداد نیروهای مسلح و پرسنل وابسته از راه فشار شدید بر بازار نیروهای انسانی ماهر و کمیاب بوده است. میان سالهای ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۶ (۱۳۵۱ تا ۱۳۵۵) نیروهای مسلح ایران از ۱۹۱۰۰۰ نفر به ۳۵۰۰۰۰ نفر افزایش یافت. این یعنی رشد سالانه‌ای به میزان ۱۱ درصد که فقط در منطقه خاورمیانه سوریه و آنهم بعلت جنگ سال ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل رشدی بیش از این داشته است. (۵۱) در موردا ایران این افزایش صرفاً افزایش سربازان پیاده نبود بلکه جوابی بود به تقاضای مغلوب دستگاه‌های نظامی پیچیده که خریداری شده بود.

این افزایش تعداد نظامیان با افزایش موازی تعداد غیرنظامیانی که به کارهای دفتری و فنی و مهم‌تر از این به کارهای ساختمانی پایگاه‌ها و خانه‌های ارتشی و غیره اشتغال داشتند همراه شد. ارتش بزرگترین کارفرما و مشتری نیروی کار ماهر و نیمه‌ Maher شد. واردکننده اصلی افراد متخصص فنی خارجی هم ارتش بود. تقریباً نیمی از افراد خارجی که در سال ۱۹۷۷ در ایران کار می‌کردند مربوط به پروژه‌های دفاعی یا وابسته به دفاع بودند. (۵۲) بنظر می‌رسد که برای هماهنگ کردن احتیاجات ارتش و بخش غیرنظامی به نیروی انسانی از طرف سازمان برنامه و بودجه اقدامی به عمل نیامده است. این امر موجب رقابت بسیار شدیدی برای بدست آوردن نیروی انسانی ماهر بسیار کمیاب شد و در اغلب موارد ارتش برنده بود.

این واقعیت که قسمت قابل توجهی از سرمایه‌گذاری‌های جدید ارتش سرمایه‌گذاریهایی بود که سهم سرمایه بیش از نیروی انسانی بود، در کوتاه مدت تاثیر مهمی نداشت زیرا این امر صرفاً رقابت برای مهارت‌هایی نظیر برنامه‌نویسی کامپیوتر و مکانیک و تعمیرات را شدت بخشد. فی‌المثل برای پشتیبانی و فراهم کردن امکانات عملیاتی هشتاد هواپیمای اف - ۱۴ به ۶۵۰۰ نفر پرسنل نیاز هست که از این عده ۲۶۵۰ نفرشان باید مهارت‌های ویژه‌ای داشته باشند. (۵۳) برای هواپیماهای پیشرفته‌تر اف - ۱۶ که ایران خواستار خرید سیصد فروند آنها بود برای هر ۱۸ فروند به ۲۱۸ نفر تکنیسین احتیاج است. (۵۴)

این کمبودها تا سال ۱۹۸۵ که قرار است ایران قسمت اعظم وسائل و دستگاه‌ها و سلاح‌های پیچیده‌ای را که در سال ۱۹۷۲-۵ سفارش داده بود دریافت کند بسیار شدیدتر خواهد شد. احتمالاً نیروی هوایی ایران تا سال ۱۹۸۱ مجبور خواهد شد افرادش را تا حد ۵۰ درصد اضافه کند تا بتواند همه سیستم خود را بکار برد. در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) از مجموع ۲۵۰۰۰ نفر افراد فنی مورد نیاز حدود ۷۰۰۰ نفر کمبود وجود داشت. حتی در سال ۱۹۸۱ هم در نیروی هوایی ایران کمبودی معادل ۵۰ هزار ۱۵ نفر افراد فنی خواهد داشت و این در حالتی است که نیروی هوایی میان نیروهای دیگر ایران پرستیز بیشتری دارد. (۵۵)

بهای بدست آوردن این نوع افراد بسیار گزاف است. ارتش یا مجبور است حقوق و مزایائی بپردازد که نسبت به حقوق و مزایایی بخش خصوصی بالاتر باشد – که این امر خود موجب بالارفتن کلی دستمزدها خواهد شد، و یا باید افراد مورد نیاز را از خارج بیاورد. این امر موجب می‌شود که نرم افزار

خریدهای نظامی ایران بشدت گران تمام شود. از سال ۱۹۷۳ به بعد این نرم افزار که شامل آموزش، تعمیرات و نگهداری فنی، آموزش زبان، لوازم یدکی، آزمایش وسائل و سلاح‌ها، و غیره بوده است ۵۵ درصد هزینه‌های دفاعی را بلعیده است. اولویتی که به ارتش داده شد در وارد کردن تکنولوژی در بخش خصوصی هم تاثیر گذاشته است. تاکید شاه‌سابق بر تولید سلاحهای بسیار پیچیده صنایع نظامی را بعد از صنعت نفت و پتروشیمی پیچیده ترین و پیشرفته‌ترین صنایع ایران از نظر فنی کردہ است. از این جهت ایران مجبور شد به جای تطبیق با تکنولوژی ساده یا متوسط، تلاش عظیمی بعمل آورد که با وجود یک زمینه بسیار محدود و کوچک، شاید بتواند مستقیماً به پیشرفته‌ترین سطح تکنولوژی دست یابد. فی‌المثل قصد برآن بود که صنعت بسیار پیشرفته الکترونیک در شیراز بنحوی بنیاد گذاشته شود که بتوان سیستم‌های بسیار پیچیده اسلحه را مونتاژ و تولید کرد. با صنایع هوایی‌مانی انگلیس برای تولید بخشی از سیستم موشکی راپیر (Rapier) موافق‌نامه‌ای امضا شده بود و نسبت به تولید مشترک موشک‌های ضد تانک TOW و موشک‌های ماوریک هم توافق‌های اصولی شده بود. (۵۷) با وجود محدود کردن پروژه اصلی، باز هم ایران با شدت مشغول ساختن یک مجموعه وسیع اسلحه‌سازی در اصفهان برای تولید انواع خاصی از توب Bofors و سلاحهای پیشرفته اتوماتیک (در رابطه با کمپانی Omnipol چکسلواکی) و مهمات معمولی بود. وزارت جنگ همچنین در صدد این بود که با همکاری بریتانیش لیلاند و رولزرویس مقداری از کارهای تولیدی تانکهای چیفتون و تانکبرها را در ایران انجام دهد. (۵۸) یکی از تاسیساتی که بیش از همه، جاه طلبی‌های تکنولوژی نظامی (شاه‌سابق) ایران را نشان می‌دهد، تاسیسات بشدت مخفی پارچین، در جنوب شرق تهران است که در کار تولید و آزمایش کلاهک‌ها و موشک‌های جنگی است. حدود ۸۵ نفر شیمیدان، متخصص مواد منفجره و مهندسان موشک اهل آلمان غربی در این تاسیسات مشغول به کار بودند. نظریاتی که در مورد تلاش ایران بمنظور فراهم کردن یک ظرفیت موشکی با برد متوسط ابزار می‌شد قابل نفی یا اثبات نیست و اثبات اینکه تحقیقاتی که در پارچین انجام می‌شد با کارهای دانشمندان موشکی آلمان در زئیر ارتباط دارد هم ممکن نیست. اما این امر روشن است که شاه‌سابق می‌خواست موشکی داشته باشد که با موشک ساخت شوروی اسکود Scud که عراق همسایه ایران صاحب آنست برابری کند. (۵۹) همچنین اعتقاد قوی وجود دارد که تصمیم شاه‌سابق مبنی بر ایجاد تکنولوژی اتمی در ایران به‌امید دست‌پایی نهائی به سلاح اتمی بوده است. شاه‌سابق

با فرانسوی‌ها راجع به مشارکت ایران در تاسیسات بازیابی سوخت اتمی که به پاکستان وعده داده شده بود گفتگوکرده بود و یقیناً از طرف بوتو، نخست وزیر پیشین پاکستان هم به او گفته شده بود که اگر فرانسوی‌ها موافق باشند پاکستان از این امر استقبال خواهد کرد. (۶۵) نیروی دریائی ایران هم از سال ۱۹۷۷ به بعد با فکر بدست آوردن زیردریائی‌های اتمی مشغول بود. (۶۶) تعامل بعدهم وابستگی از راه تولید سلاح‌ها در مقیاس کامل و وسیع کاملاً قابل درک است. اما تا وقتی اقتصاد به نسبت عقب‌مانده بماند، در پذیرفتن این راه حل خطرهای عمدۀ‌ای وجود دارد. ایران با مستقیماً به دنبال سیستم‌های پیچیده رفتن، امید بدست آوردن مبانی تکنولوژی و انتقال صحیح و همیشگی آن را از دست می‌دهد و به این ترتیب امکان ایجاد ورش تکنولوژی بیتر مشکلتر می‌شود. این نوع تکنولوژی بسیار پیشرفته صرفاً جابجا می‌شود و در تحرید کامل باقی می‌ماند. بعلاوه اختیار اینکه چه نوع و چه بخش‌هایی از تکنولوژی به ایران داده شود در دست کشور سازنده باقی می‌ماند. خطر اینکه ایران را مجبور کنند فقط اجزاء غیراساسی را بسازد و فقط در ظاهر ظرفیت تولیدی داشته باشد بسیار شدید است.

علاوه بر این هزینه، واقعی تولید فقط در مقابل مفهوم خیالی عدم وابستگی اندازه‌گیری شده است. در اواخر سال ۱۹۷۷، یک اسکله تعمیراتی دریائی در بندرعباس به کارگشید و به نیروی دریائی ایران امکان داد که کشتیهای جنگی و نفربر خود را در آنجا تعمیر کند. اما نوسازی کامل سه سال وقت می‌گیرد، در مقابل ۱۸ ماه که در بریتانیا برای این منظور لازم است، و هزینه‌اش هم دوبرابر است. (۶۷) این هزینه، عدم وابستگی است. پیچیدگی سیستم‌های که سفارش داده می‌شود جلوگیری از گرانفروشی را مشکل می‌کرد و در آینده هم مشکل خواهد بود. بین دسامبر ۱۹۷۳ و سپتامبر ۱۹۷۴ شاه‌سابق شش ناوچنگی از نوع اسپروانس سفارش داد که بهای هریک ۲۳۴ میلیون دلار بود. تا فوریه ۱۹۷۶ بهای هر کدام از این ناوها به ۳۳۸ میلیون دلار افزایش یافته بود و سفارش‌ها به چهار فروند پائین آورده شد. (۶۸)

این برای کالاهایی بود که در حداقل خوشبینی برای ایران ارزش حاشیه‌ای داشت. (۶۹) این ناوچنگ‌ها، که یکی از پیچیده‌ترین و پیشرفته‌ترین ناوها نیروی دریائی آمریکا است و اداره آن برای خود نیروی دریائی آمریکا هم مشکل است، برای ایفای نقش در اقیانوس‌ها ساخته شده‌اند، و در مورد ایران طبعاً به کار زاندaram بودن در اقیانوس هند می‌خورد. هر چند خرید این ناوچنگ‌ها با طرح استراتژیکی ایجاد پایگاه دریائی چاه‌بهار تطبیق می‌کرد

ولی هیچکس فکر نفرات آنها را نکرده بود. آموزش پرسنل این ناوشنکن‌ها قرار بود از زوئیه ۱۹۷۵ با آموزش هفته‌ای ۱۶ نفر آغاز شود. تا مارس ۱۹۷۶ فقط ۲۳ نفر کار آموزش را شروع کرده بودند. (۶۵) این به آن خاطر بود که یافتن افراد برای آموزش غیرممکن از کار درآمده بود. خرید ناوشنکن‌های اسپروانس، مثل خیلی از خریدهای دیگر، صرفا براساس قدرت مالی ایران انجام گرفته بود و هیچ توجهی به عامل انسانی نشده بود.

اما گیج‌کننده‌ترین و مخرب‌ترین عنصر در فلسفه دفاعی شاه سابق، تاکید او بر روی سرعت عمل بود. خطرات موجود در کوشش برای گسترش شدید نیروهای مسلح با شتاب بخودی خود واضح است. با این وجود او روی این مسیر پافشاری کرد و خود را اسیر فروشندگان ساخت. سرعت تحويل سلاحها اتلاف منابع زیادی را در خود داشت و مانع کاربرد موثر بود. فی‌المثل خلبان‌هایی که هنوز آموزششان روی هواپیماهای اف - ۴ تمام نشده بود به برنامه هواپیماهای پیشرفته‌تر اف - ۱۴ منتقل شدند، و بانتیجه تسلط نسبتاً کامل بریک هواپیما فدای تسلط ناقص بر هواپیماهای دیگری شد. (۶۶)

به‌خاطر آنکه خریدها و عملکرد ارتش بشدت جزو اسرار و هرنوع اطلاع و اظهارنظری در مورد آنها غدغن است، این اتلاف‌های عظیم هرگز به نحو شایسته‌ای مورد بررسی قرار نگرفته است در عین حال هیچ نوع بحثی هم در مورد اینکه آیا روکردن ایران به‌هدف‌های دست یافتنی‌تر در بخش خصوصی بنفع مملکت هست یا نه صورت نگرفته است. انتقادی‌ترین نظر در رساله‌ای که توسط انسستیتو ایرانی مطالعات بین‌المللی سیاسی و اقتصادی تهیه شده بود ابراز شده است:

"سیل اسلحه، مثلا تانک‌ها (یا هلیکوپترها) ممکن است موجب اتلاف قابل توجهی از دو جهت بشود. اول از راه بیش از حد فشار آوردن به‌ظرفیت افراد تعلیم دیده فعلی و بانتیجه پائین آوردن کارآئی آنان و دوم در عدم توانائی نگهداری و استفاده از این وسائل که موجب انبارکردن، خراب شدن تدریجی، یا غیرقابل تعمیرشدن آنها می‌شود. در واقع ممکن است دلیل سفارش اینهمه سلاح از طرف حکومت این فرض باشد که بسیاری از اینها در عملیات کوشش و خطایی که برای یادگیری پیش خواهد آمد مصرف و یا نابود خواهد شد و یا گفته شود که این نوع تلفات و دور ریختن‌ها نتیجه طبیعی کسب مهارت بنحو سریع است." (۶۷)

یادداشت ها

- ۱- محمد رضا شاه سابق در مصاحبه با نیوزویک، ۱۴ اکتبر ۱۹۷۴
- ۲- شاه سابق اعلام کرده بود که دفاع و استقلال ملی دو "اصل عالی" هستند. کیهان اینترنشال ۱۹۷۶ اکتبر ۱۹۷۶
- ۳- مصاحبه محمد رضا شاه سابق با نیوزویک، اول مارس ۱۹۷۶
- ۴- کتاب ماموریت برای وطنم
- ۵- اظهارنظر سران ایس Sir Ron Ellis، رئیس فروش‌های نظامی در وزارت دفاع انگلیس
- ۶- جولیان باریر - توسعه اقتصادی ایران: ۱۹۰۰ - ۱۹۷۰ (لندن، چاپ دانشگاه آکسفورد، ۱۹۷۱)، صفحه ۱۹۶۹
- ۷- کتاب سفید وزارت دفاع انگلیس، ۲۰ فوریه ۱۹۶۹
Arab Report and Record, 1970, P.263
- ۸- گروه آمریکائی بچل در سال ۱۹۶۹ برای ایران مطالعاتی را در مورد کشیدن خط‌لوله‌ای از اهواز به بندر اسکندریون در ترکیه انجام داد. اما این پروژه بعلت آنکه بسیار گران بود کنار گذاشته شد. شاه سابق هم به خط‌لوله‌ای که از کشور دیگری یگذرد اعتمادی نداشت.
- ۹- John Duke Anthony, *Arab States of the Lower Gulf (Washington, The Middle East Institute, 1975) PP. 26 - 8*
- ۱۰- همان کتاب، صفحات ۲۰۰ - ۲
- ۱۱- کمیته شرکت‌های چندملیتی، کمیته روابط خارجی سای آمریکا، سپتامبر ۱۹۷۶
- ۱۲- همان منبع - اظهارنظرهای سناتور چرچ را ببینید.
- ۱۳- همان منبع
- ۱۴- همان منبع
- ۱۵- همان منبع
- ۱۶- براساس اطلاعاتی که مقامات بالای مسول در پروژه چاه‌بهار و افسران خارجی مقیم تهران در اختیار نویسنده گذاشته‌اند. استفاده آمریکا از چاه‌بهار به تلافی تمکن قوای شوروی در برابر اسپانیا بود. وقتی در سال ۱۹۷۶ این پروژه مورد تجدیدنظر قرار گرفت مخلوطی از ملاحظات جدید استراتژیکی آمریکا و حساسیت‌های تغییر یافته‌ان در مورد تصویری که از خود در ایران مشهود گردد بودند موجب شد که ایده ایجاد پایگاه‌های مربوط به زیر- دریائی‌های اتمی کنار گذاشته شود.
- ۱۷- این پروژه نام رمز آیکس Ibex را داشت. گفته می‌شود که برچیده شدن بالقوه پایگاه‌های آمریکا در ترکیه موجب ایجاد پایگاه‌های جاسوسی رادار در ایران شده است. فاینانشال نایمز ۲۳ نوامبر ۱۹۷۶ و گاردن ۲ ژانویه ۱۹۷۷ را ببینید.
- ۱۸- شهرام چوبین، "مسائل تجهیز قوای نظامی در کشورهای غیرصنعتی - مورد ایران". رساله، خاصی که توسط انتستیتو مطالعات سیاسی و اقتصادی بین‌المللی توزیع شده است. تهران ۱۹۷۶، صفحه ۱۳
- ۱۹- فاینانشال نایمز، ۲ دسامبر ۱۹۷۷
- ۲۰- فاینانشال نایمز، ۱۷ دسامبر ۱۹۷۷. این مطلب در یک جلسه دادگاه که برای رسیدگی به رشوه‌خواری در فروش اسلحه در انگلستان تشکیل شده بود اظهار شد.
- ۲۱- کمیته مربوط به شرکت‌های چندملیتی
- ۲۲- مصاحبه شاه سابق با سی‌بی‌سی چاپ شده در کیهان اینترنشال ۱۸ دسامبر ۱۹۷۶
- ۲۳- اولین گوششی که برای بررسی جدی صورت گرفت، تهیه "گزارش فروش‌های نظامی آمریکا به ایران" برای سای آمریکا بود.

- ۲۴ - "فروش‌های نظامی آمریکا به ایران زگزارش ارائه شده به سوکمیسیون کمکهای خارجی کمیته روابط خارجی سنای آمریکا. زوئیه ۱۹۷۶
- ۲۵ - همان مدرک "فروشنده‌گان در مورد هزینه‌های آموختی، لجستیکی و مسائل تعمیرات و شگاحداری آنچه به ایران می‌فروختند اطلاعات کافی و کامل به ایرانیان ندادند.
- ۲۶ - ایران آلمانیک، اکوآف ایران، تهران ۱۹۷۷، صفحه ۶۷
- ۲۷ - عباس امیری "خلیج فارس و اقیانوس هند در سیاست بین‌المللی". (انستیتو مطالعات سیاسی و اقتصادی بین‌المللی - ۱۹۷۵) صفحه ۲۶۸
- ۲۸ - رساله شهرام چوبین (یادداشت ۱۸ را ببینید). جالب توجه است که دولت آمریکا خیلی زودتر، یعنی حتی در سال ۱۹۶۲ هم احسان می‌گردیده است که شاه سابق بیش از حد لزوم اسلحه می‌خرد. سورنسون مشاور پرزیدنت گندی گفت که آمریکا ارتش ایران را برای درگیری‌های مزدی یا تامین بین‌المللی بسیار بزرگ می‌داند و برای درگیری در یک جنگ واقعی بسیار ضعیف. کتاب گندی (نیویورک، هارپورو ۱۹۶۵) صفحه ۲۶۸ را ببینید.
- ۲۹ - بریتانیا تانکهای جنگی ایران را تامین می‌کند. اولین محموله شامل ۷۹۲ تانک چیفت‌بود که تحویل آنها تا سال ۱۹۷۷ تمام شد و دومین دسته شامل ۱۲۹۷ تانک که در سه مرحله تحویل می‌شد. این سری دوم موتورهای قوی‌تری داشت.
- ۳۰ - "فروش‌های نظامی آمریکا به ایران" صفحه ۵۸ - مجموع درخواست خریدها میان سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۶ به ۹/۸۵ میلیارد دلار بالغ می‌شد. در حالی که جمع خریدها میان سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۶ به ۱۱/۶۲ میلیارد دلار می‌رسید. سرعت تحویل با درخواست خریدها تطبیق نمی‌گرد. فی‌المثل در سال ۱۹۷۴ ۱ درخواست خریدها ۳/۹۲ میلیارد دلار بود در حالی که قیمت آنچه تحویل شده بود بالغ بر ۵۰۹ میلیون دلار می‌شد.
- ۳۱ - فاینانشال تایمز، ۹ اوت ۱۹۷۶. مقارن چاپ گزارش کمیته سنای آمریکا، هنری کیسینجر وزیر امور خارجه آمریکا این توجیه را در تهران مورد تأکید قرارداد.
- ۳۲ - تازه‌ترین خرید از شوروی، خریدی به مبلغ ۵۵۰ میلیون دلار شامل تانک‌برها، موشک‌های APC و سام - ۷ بود که به دنبال مسافت ارتشد طوفانیان در اکتبر ۱۹۷۶ به شوروی صورت گرفت. قسمت اعظم وسائل حمل و نقل نیروهای مسلح ایران ساخت شوروی است که بصورت تهاجمی در مقابل گاز ایران خریداری شده است.
- ۳۳ - این برنامهای رادیویی به دنبال مذاکرات سری مبنی بر تحویل یک خلبان روسی که با هواپیمای سبکی در ۲۳ سپتامبر ۱۹۷۶ به ایران گریخته بود، قطع شد. گفته می‌شود که شوروی‌ها تهدید گرده بودند که اگر خلبان مذکور تحویل داده نشود تبلیغات خصم‌نه خود را تشدید خواهند کرد. بازگرداندن خلبان در ایران تاثیر بدی گذاشت و یکی از علل آن این بود که نشان می‌داد شاه سابق در مقابل فشار شورویها تسلیم شده است.
- ۳۴ - این نظریه رد نشده است. در این رابطه گاردین ۲ ژانویه ۱۹۷۷ را ببینید.
- ۳۵ - مصاحبه شاه سابق با نیوزویک ۱۴ نوامبر ۱۹۷۷. شاه سابق این معاهده را بعنوان تعهد آمریکا مبنی بر کمک نظامی تفسیر می‌گرد.
- ۳۶ - "فروش‌های نظامی به ایران".
- ۳۷ - همان مدرک. صفحه ۵۰
- ۳۸ - براساس اطلاعاتی که یکی از افسران نیروهای دفاعی آمریکا به نویسنده داده است در قیام کردها، ایران از موشک‌های راپیر ساخت انگلیس هم استفاده کرد و یکی از هواپیماهای تو - ۱۶ عراق را سرنگون گرد. گفته شد که مشاوران نظامی بریتانیائی در این حادثه در محل بوده‌اند.

- ۵۹ - "فروش‌های نظامی به ایران" - صفحه ۵۱ - در این گزارش آمده است که در صورت تغییر رژیم آمریکا می‌تواند وضع ارتش ایران را در هم بربزد.
- ۶۰ - نیروی هوایی ایران ۱۲ جمیوجت ۷۴۷ خریده است که برای مقاصد نظامی تجهیز شده است.
- شاه سابق قصد داشت که هوایپیمای غول‌پیکر گالاکسی را بخرد ولی خط تولید آن تعطیل شده بود.
- ۶۱ - در قیام کردها، حضور اسرائیلی‌ها در ایران در نقطه اوج خود بود. کمک‌های نظامی اسرائیل به ایران کم ولی مهم بوده است. در اوایل خرید هوایپیماهای اف ۴ از طرف ایران اسرائیل آنها را تعمیر می‌گرد. بعضی از تجهیزات نظامی خریداری شده از آمریکا هم از طریق اسرائیل به ایران آورده شد. تعداد اسرائیلی‌های مقیم ایران را می‌توان با توجه به تعداد محصلینی که مدرسه خاص اسرائیلی‌ها که ۳۰۰ محصل دارد تخمین زد.
- ۶۲ - امیری "خليج فارس و ..." صفحه ۲۷۷
- ۶۳ - این نفت در ظاهر توسط شرکت‌های بین‌المللی و نه شرکت ملی نفت ایران به اسرائیل داده می‌شود. ۱۵ درصد بقیه را مکزیک می‌دهد.
- ۶۴ - "خليج فارس و آقیانوس هند".
- ۶۵ - این اظهارنظرها نتیجه دو سفر به ظفار در مارس و نوامبر ۱۹۷۶ است. در این مورد منابعی در ایران وجود ندارد ولی این اظهارنظرها مبتنی بر مذاکره با افسران ارتش سلطان قابوس و دیگر افسران درگیر در ظفار - بخصوص اخبار نظامی مربوط به ظفار، نوامبر ۱۹۷۶ و مصاحبه با سلطان قابوس در نوامبر ۱۹۷۶ است.
- ۶۶ - کیهان اینترنشنال ۸۴ سپتامبر ۱۹۷۵
- ۶۷ - شهریار شفیق در گالیج دریائی دارتموت شمشیر افتخار گرفت.
- ۶۸ - براساس اطلاعی کموابسته‌های نظامی خارجی مقیم تهران به نویسنده داده‌اند.
- ۶۹ - کیهان اینترنشنال ۲۴ فوریه ۱۹۷۶
- ۷۰ - براساس اطلاعی که یکی از خارجیان که با این مساله آشناست داشته به نویسنده داده‌است.
- ۷۱ - کیهان اینترنشنال ۱۱ دوزن ۱۹۷۷ - فرار از خدمت نظام بسیار شایع است و اغلب با رشه عملی می‌شود.
- ۷۲ - انتستیتو بین‌المللی برای مطالعات استراتژیکی "موازنۀ نظامی ۱۹۷۶-۱۹۷۷" لندن ۱۹۷۶
- ۷۳ - همان مدری
- ۷۴ - براساس اطلاعاتی که سفارت‌خانمهای موجود در تهران به نویسنده داده‌اند.
- ۷۵ - "فروش‌های نظامی آمریکا به ایران" صفحه ۲۸
- ۷۶ - نیویورک تایمز، ۲ نوامبر ۱۹۷۷
- ۷۷ - "فروش‌های نظامی آمریکا به ایران" صفحه ۲۵
- ۷۸ - شهرام چوبین رساله مربوط به مسائل تجهیز نظامی، صفحه ۱۹
- ۷۹ - باک برای تربیت تکنیسین‌هایی که بتوانند موشک‌های راپیر را تعمیر کنند محصلین ۱۴ ساله هنرستانها را در نظر گرفته بود که بعداً دوره مخصوص این کار را بیینند.
- ۸۰ - در یک گارخانه در درود هم‌اکنون زنجیر تانک ساخته می‌شود.
- ۸۱ - در مورد این گارخانه چیزی جزاینگه گارگان آلمانی آن وابسته به گارخانه فن براؤن آلمان غربی هستند معلوم نیست. قسمت‌های حساس‌تر موشک‌های سکودار راپیر در اینجا ساخته می‌شود.
- ۸۲ - براساس اطلاعاتی که یکی از خارجیان آشنا با برنامه اتمی ایران به نویسنده داده است.

- ۶۳- در اکتبر ۱۹۷۷ فواردادی برای مساحی ۹ بهای ایران بسته شد . روزنامه تایمز مورخ ۱۴ اکتبر ۱۹۷۷ را ببینید .
- ۶۴- این تشکیلات ۵۶ میلیون دلاری توسط کمپانی لینگ با همکاری شرکت خدمات فنی میلیانگ ساخته شد . افراد نظامی انگلیسی در راهاندازی این گارگاه به ایرانیان کمک می‌کنند .
- ۶۵- اینترنشنال هرالد تریبون ، ۶ فوریه ۱۹۷۶ . ارتشد طوفانیان بهنویسنده گفته است که هزینه هر تانک چیفتن از ۲۹۵۰۰ لیره به ۳۵۰۰۰ لیره و بعداً به ۴۵۰۰۰ لیره رسیده است .
- ۶۶- "فروش‌های نظامی آمریکا به ایران"
- ۶۷- همان مردگ صفحه ۲۲
- ۶۸- همان مردگ صفحه ۳۹
- ۶۹- رساله شهرام چوبین صفحه ۵ - ۳۴

نتیجه

آیا ایران توانسته است از فرصتی که در نتیجه شروت عظیم حاصل از افزایش قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ بدست آمده بود حداکثر استفاده را بکند؟ حتی با منظور کردن خطاهای معمول قضاوت، تنها جواب ممکن منفی است. توهم بزرگی که در مورد ایران در مرتبه کشورهای صنعتی غرب وجود داشت رنگ باخته است. در عرض سه سال یک واقعیت ملموس ظاهر شده است و آن این است که ملتی که از نظر منابع مالی بسیار غنی است هنوز از نظر نیروی انسانی آموزش دیده و زیربنا اقتصادی و اجتماعی سالم و مناسب به شدت فقیر است، در گرداپ مشکلات عظیم توسعه دست و پا می‌زند، بشدت به - تکنولوژی بیگانه وابسته است، و توان آن را ندارد که از اتکاء به نفت (اقتصاد تک محصولی) خود را رها کرده و به اقتصاد خودکفا برسد.

تظاهر به اینکه ایران می‌تواند از چنین فرصتی حداکثر استفاده را بکند از اول هم توهمند بیش نبود. تصور می‌شد که پول راه حل مشکلات توسعه ایران است حال آنکه پول فقط ماهیت این مشکلات را قلب می‌کرد. و مهم‌تر از این نظام حکومتی ایران توانائی این را نداشت که یک روند پویای توسعه را بانجام برساند. حکومت محمد رضا شاه سابق که پس از تجربه دوران دکتر مصدق شکل خاص خود را یافته بود صرفاً سیاست حفظ او را دنبال می‌کرد. او تعمداً قدرت همه افراد و نهادهای را که ممکن بود در صدد مقابله با او برآیند تضعیف و گرفتار تفرقه کرده بود. قدرت خود او با فشار و خفغان شدید و یک نظام ظریف انگیزه‌های مالی تحکیم یافته بود. حکومت شاه سابق فقط از نظر حفظ او بر تخت و تمرکز قدرت در دست او کارآمد بود.

همین نظام از جهت مساله بسیار پیچیده تمشیت امور ایران جدید بطور کامل نامناسب بود زیرا این منظور مستلزم تفویض اختیار و تعایل مقامات دولتی بد قبول مسولیت در مقابل چنان اختیاراتی بود. نظام حکومتی شاه

سابق نمی‌توانست تفویض اختیار را تحمل کند. این امر کم‌وبیش در مورد همه حکومت‌های خودکامه صحیح است. ولی هیچ رژیم استبدادی بیش از این با مساله‌ای به ابعاد آنچه چهارابر شدن درآمدنفت در برابر ایران قرارداد موافق نشده بود. تصمیم شاه سابق مبنی بر پذیرفتن هدف رشد شتاب‌زده و افزایش هزینه‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها به میزان صدرصد بارگرانی بردوش دستگام‌های اداری و اجرائی گذاشت. این بار کمربسیاری از دولتهارا هم می‌شکست ولی وضع دولت ایران بویژه کاملاً نامساعد بود. مقامات دولتی ایران که از تنبیه و برکناری می‌ترسیدند و بشدت آرزومند گرفتن پادشاهی کلان مالی بودند، و برآثر تنفس دوچانبه‌ای که تعمداً ایجاد شده بود و دوباره کاریها و تداخل وظایف سازمانها بشدت نسبت به همه چیز ظنین بودند، ناگزیر مسیری را برگزیدند که حداقل خطر را داشته و کمترین مخالفت و مقاومت‌ها را برانگیزد. آسان‌ترین دستورهایی که اجرا می‌شد، دستورهای منفی—"نکنید، نشود، نباید"‌ها بود. به‌این دلیل است که مبارزه با گرانفروشی و تثبیت قیمت‌ها که در اوت ۱۹۷۵ (شهریور ۱۳۵۴) شروع شد با چنان شدت و هیاهوئی اجرا شد. اجرای سیاست‌هایی که مستلزم بروز ابتکار بود خطرناک بود. از خط خارج شدن خطر از دست دادن کار را دربر داشت، و در عین حال خیلی موفق بودن هم خطرناک بود. موفقیت و محبوبیت موجب دورشدن از حوزهٔ نفوذ شاه سابق یا تضعیف موقعیت گروه‌های پشتیبان شاه سابق می‌شد. در زمان اصلاحات ارضی در سال ۱۹۶۲ (۱۳۴۱) حسن ارسنجانی شغلش را از دست داد زیرا این او بود، و نه شاه سابق، که فعالانه می‌کوشید کار اصلاحات ارضی به‌سامان برسد و بهمین خاطر هم در میان کشاورزان محبوبیت یافته بود. در فوریه ۱۹۷۶، فریدون مهدوی وزیر بازرگانی به‌علت آنکه به عنوان پیش‌درآمد لازم کنترل قیمت‌ها منافع سرشار گروهی از وابستگان به‌دربار را با تلاش برای ایجاد تغییرات اساسی در نظام توزیع کالا و حذف واسطه‌ها مورد تهدید قرارداد از کار برکنار شد.

حماقت دیوالسالاری و تنزل فاحش کیفیتی که این نوع نظام مشوق آن بود در ایجاد نظام تک حزبی هم مشهود بود. ایجاد حزب واحد رستاخیز تلاشی جدی برای بوجود آوردن یکنوع دیالوگ ملی، هرچند بشدت تحت کنترل، تلقی شد. اما از همان آغاز کارآئی حزب محکوم به شکست بود زیرا موفقیت آن موجب ایجاد موضع قدرتی در مقابل قدرت مطلقه شاه‌سابق می‌شد (که برای او پذیرفتنی نبود). کسانی که در امر تلاش برای کارآمدگردن این حزب دخیل بودند می‌دانستند که این حزب همانطور که خلق‌الساعه بوجود

آوردند و آنرا برای خرید املاک پرسود در شهرها به کار انداختند. حتی امروز هم کشاورزی ایران از آسیب‌های اصلاحات اراضی متضرر می‌شود و مقامات دولتی می‌کوشند قطعات غیرااقتصادی پاره‌پاره‌ای را که این به ظاهر اصلاحات بوجود آورده بصورتی اقتصادی درهم ادغام کنند. دستوری هم که شاه سابق در زوئیه ۱۹۷۵ (مرداد ۱۳۵۴) مبنی بر اجبار شرکتهای تولیدی به فروش ۴۹ درصد از سهامشان در یک دوره^۶ سه ساله صادر کرد نتیجه سوء مشابهی داشت. اگر این حرکت انگیزه‌هایی اقتصادی می‌داشت، طرح آن برای افزایش بهره‌وری صنعتی سازمان داده می‌شد. بالعکس هدف از این حرکت راضی کردن کارگران صنعتی بود که از اینکه سهم مناسبی از ثروت جدید مملکت نصیبیشان نمی‌شد ناراضی شده بودند. این طرح با شتاب زیاد به اجرای گذاشته شد. بالنتیجه در عرض ۱۸ ماه فهرست ۳۲۵ عددی شرکت‌ها کنار گذاشته شد و دوره^۶ سه ساله‌ای هم که برای انتعام این طرح در نظر گرفته شده بود فراموش شد. برنامه فروش سهام در واقع یک طرح برای رشوه‌دهی پنهان به تعداد معددی از کارگران صنایع (و برخی از کشاورزان) بود که این گروه قبل از این امر هم به نسبت دیگران مزیت بیشتری داشتند. توده^۶ کارگران، به علت آنکه در شرکت‌های کارمی‌کردنده برای منظورشدن در این طرح بسیار کوچک بود، از شمول این برنامه کنار گذاشته شدند. این برنامه بمنظور ایجاد دموکراسی در محیط کار بوجود نیامده بود بلکه صرفاً انتقال محدودی در امر تملک منابع مالی بود که در ازاء سربزیری در محیط کار که سازمان یافتن کارگران در آن غیرقانونی بود، به کارگران رشوه داده شد. تاثیر این برنامه بر مدیریت صنعتی تقریباً بطور کامل پیش‌بینی نشده بود. صاحبان صنایع در اول کار از دخالت مستقیم دولت در کارشان ناراضی شدند ولی بعداً فهمیدند که این برنامه فرصتی است برای آنکه دارائی‌های را که بطور معمول فروختنش مشکل است به پول نقد تبدیل کنند. این پولهای نقد حاصل از فروش سهام، بجای آنکه دوباره در صنایع سرمایه‌گذاری شود معمولاً "راه خارج را پیش می‌گرفت. در مورد هدفهای جاهطلبانه‌ای هم که شاه سابق در برنامه عمرانی پنجم گنجاند می‌توان همین اظهارات تظرهای ناخواهایند را کرد.

در سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲)، اقتصاد ایران بخاطر درآمد قابل توجه نفت که محرك رشد سریع شده بود بحد کافی تحت فشار بود. به این ترتیب لازم بود که برنامه‌های عمرانی بر رشد قابل کنترل معقولانه‌ای مبتنی باشد که در وهله اول کانون توجه آن مسائل اساسی نظیر ساختن زیربنای بنادر و جاده‌ها و تأمین نیروی انسانی آموزش دیده باشد. این سیاست یک تأخیر سه یا چهار

ملت مورد استفاده قرار گیرد. این نوع ثبات خود برای شاه سابق هدف غائی شده بود نه وسیله‌ای برای توسعه، اقتصادی و اجتماعی. یکی از نمونه‌های تکان‌دهنده، این امر نحوهٔ برداشت شاه سابق از امر آموزش و پرورش است. در امر مبارزه با بیسوادی موقفيت‌های نسبتاً منطقی بدست آمده بود. شاه سابق می‌دانست که از بین بردن بیسوادی و فقر روستاها قدمی اساسی در راه نوسازی ایران است. با این وجود حاضر نبود در سطح آموزش عالی آزادی آکادمیک بدهد. آموزش عالی، که شاید مهمترین سرمایه‌آیندهٔ مملکت است، تعمداً بخاطر امنیت شخص شاه سابق قربانی شده بود. یادگیری فقط تا آنجا تحمل می‌شد که برای رژیم خطری نداشته باشد. بهمین ترتیب تجدید حیات فرهنگی ایران هم ظاهراً اولویت بالائی داشت اما فقط نویسندهان، هنرمندان و فیلمسازانی را تحمل می‌کرد که می‌پذیرفتند خدمتگزار رژیم باشند.

در یک سطح عمومی‌تر، شاه سابق از مجازداشتن بحث در مورد مسائل کلیدی که بر حیات ملت تاثیر دارد نظیر سیاست‌های دفاعی و امنیتی، آزادی بیان، یا اولویت نیازهای توسعه‌ای مملکت ابا کرده بود. بنظر می‌رسد که این امر تا حدی به این علت است که او گمان می‌کرد بعنوان فرمانده باید همهٔ تصمیم‌ها را بگیرد و گرنه موقعیت فرماندهی او در نظر ملت تضعیف خواهد شد. اما در واقع او دریافته بود که وقتی بخشی پیش‌آید، محدود کردن آن بسیار مشکل است. به همین علت بود که بهار آزادی بحث و اعتراض‌ها که در شروع مبارزهٔ حقوق بشر کارتر در ایران هم به‌ظاهر پیش‌آمد، فقط مدت محدودی تحمل شد و بعداً بسرعت سرکوب گردید.

و بالاخره توهمندی شاه سابق در مورد آینده ایران همیشه در خدمت مقاصد سیاسی بود. او در سیاست‌های توسعهٔ داخلی اش، همیشه در بی خنثی کردن هر نوع فشاری که ممکن بود اورا ناراحت کند بوده است. در اغلب اوقات این امر موجب سیاست‌گزاری‌های مبتنی بر مطالعات ناقص یا صرفاً به‌منظورهای سیاسی شده است. اصلاحات ارضی که در سال ۱۹۶۲ (۱۳۴۱) شروع شد واقعاً به‌نیت بهسازی تولید کشاورزی نبود. این اصلاحات در واقع یک مانور سیاسی بود که به‌منظور وارد کردن توده‌های روستائی به طیف سیاسی مورد نظر شاه سابق و کاستن از نفوذ زمینداران بزرگ انجام شد. اصلاحات ارضی یک مسکن موقتی برای تسکین کشاورزان ناراضی بود و به قیمت پاره پاره کردن زمین‌های کشاورزی و تقسیم آنها به قطعات غیر اقتصادی بدون هیچ نوع تقسیم واقعی ثروت‌ها بود. اصلاحات ارضی اگر نتیجه‌ای داشت فقط این بود که زمینداران بزرگ از راه فروش زمین‌های بی‌فایدهٔ کشاورزی خود ثروت عظیمی به‌دست

آمده بود، ممکن بود در یک لحظه هم از میان برود زیرا ادامه، حیات آن به مفیدبودنش برای شاه سابق وابسته بود. به این ترتیب حزب رستاخیز ناگزیر در دستگاههای دولتی مملکتی جذب شد بدون آنکه وظیفه یا هدف مشخص و روشنی داشته باشد.

یکی دیگر از موارد تعارض منافع قدرت مطلقه شاه سابق با مصالح مملکت امر عدم تمرکز بود. هریک از وزراء و خود شاه سابق به کرات در مورد احتیاج به عدم تمرکز سخن گفتند. در واقع هم عدم تمرکز تنها راه حل مشکلات پیچیده اداره ایران با مراکز بشدت متفرق جمعیتی و ویژگیهای خاص منطقه‌ای آن است. با این وجود شاه سابق نمی‌خواست کنترل شدید قدرت مرکزی را کم کند. بالعکس او مسولیت‌های متداخل و سازمان‌های متشابه و موازی ایجاد می‌کرد تا او را در واردآوردن فشار و کنترل شدیدتر تمرکز یاری کنند. مقامات ارشد دائماً در وحشت از این بودند که شاه سابق را خوش نیاید. اجرای تدبیری که در اواخر سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) برای تحت کنترل درآوردن اقتصاد بشدت تورمی ایران اتخاذ شد حدود نه ماه توسط وزراء عقب انداخته شد زیرا این افراد از آبروریزی و اعتراف به هرج و مرنجی که پیش روی به سوی تمدن بزرگ را مغلوب خود کرده بود می‌ترسیدند. سازمان بنادر و کشتیرانی که برای رفع مشکلات عظیمی که در بنادر بوجود آمده بود تحت فشار قرار گرفته بود، در اواخر سال ۱۹۷۵ به شاه سابق گزارش داد که وضع بهتر شده است. این بهبود صرفاً با تدبیر شتاب‌زده‌وبی حاصل‌فرستادن عده زیادی از کشتی‌هایی که در بندر خرمشهر منتظر نوبت تخلیه بودند به بندر بوشهر و شاپور حاصل شده بود! شعبدۀ‌های مشابهی در سرتاسر سازمان‌های دولتی صورت می‌گرفت تا واقعیات پنهان و مشاغل مطلوب حفظ شود.

شاه سابق، وانمود می‌کرد که ادامه بقای او در قدرت بعنوان رهبر و ناصح و پدر ضامن ثبات ایران است. با این وجود او نمی‌خواست یا نمی‌توانست میان منافع خود و مصالح مملکت تمایزی قائل شود. از آنجا که معتقد بود در واقع مصالح مملکت در وجود او متجلی است، تصمیمات خود را فقط در مقابل خداوند و نسلهای آینده توجیه‌پذیر می‌دانست. شک نیست که او نوعی ثبات ایجاد کرده بود ولی ثباتی که با خفغان بدست آمده و می‌باید بخاطر آنکه مبادا قدرت مطلقه او مورد مبارزه‌ای قرار گیرد بطور دائم تحت مراقبت، کنترل و مواظبت باشد. چنین ثباتی، از آن جهت که شاه سابق دائماً می‌ترسید کنترل اوضاع از دستش خارج شود، هیچ وقت نمی‌توانست در جهت مصالح

ساله را که از نظر سیاسی قابل قبول نبود و هر طی آن ایرانیان ظواهر پیشرفت را آنچنانکه شاه سابق و جامعه، بین المللی متفقا و یکمدا تبلیغ می کردند نمی توانست بهبیند، پیش می آورد. ظن غالب براین است که شاه سابق در عین حال می خواسته است از این فرصت بنحوی استفاده کند تا بتواند جامعه ای بیافریند که همه طبقات در آن از وضع موجود راضی باشند تا انتقال قدرت به پسر و جانشینش به راحتی صورت گیرد.

در عمل، فشارهایی که برای خرج کردن این ثروت جدید اعمال می شد، بسیار شدید بود. فرصت بی سابقه ای به دست آمده بود تا شاه سابق موقعیت خود را تحکیم کند، زیرا بنظر می رسد که شاه سابق برای اولین بار امکانات مالی لازم را برای ارضی همه روزوهای طبقات جامعه بدست آورده است. شاه سابق با برگزیدن هدف رشد بالا مرتکب خطای بیش از حد برآوردن منابع مالی ایران و دست کم گرفتن قدرت چذب درآمدهای اضافی مملکت شد.

درآمد اضافی نفت، پدیده ای بود که دوران کوتاه غیرمنتظره ای داشت. در زمان تجدیدنظر در برنامه پنجم، بنظر می رسد که درآمد نفت نیاز به استقراض از خارج را تا سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۲) ازبین می برد. اما استقراض از خارج در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) از سر گرفته شد. درآمدها بر اثر مجموعه ای مرکب از تورم وارداتی و داخلی، بالارفتن دستمزدها و هزینه های تولید، کمبودها و تنگناها، کمک های بسیار زیاد برای تعدیل قیمتها و کمک های مالی وسیع به خارج، عدم کارآئی عمومی و حیف و میل شدید از میان رفت. به همه اینها هزینه غیرقابل برآورد اضافی تلاش برای انجام آنها کار به آن حد و در آن مدت کوتاه بدون آمادگی مناسب قبلی را باید اضافه کرد.

اتلاف منابع مالی باورنکردنی بود و فقط امارات عربی خلیج فارس نظیر ابوظبی یا کشورهای مثل عربستان سعودی از این جهت با ایران قابل مقایسه اند. این اتلاف منابع بود که ایران با یک جمعیت سی و پنج میلیونی که با نرخ ۳ درصد در سال افزایش می یافت قادر به تحمل آن نبود. نفت ایران رو به اتمام است و مدت خیلی زیادی پس از پایان قرن بیستم دوام نخواهد کرد. تولید نفت ایران که در طول آن سالها به حد اکثر میزان ممکن افزایش یافته بود بنناچار در سالهای ۱۹۸۴/۵ (۱۳۶۳/۴) می باید تا حد ۲/۲ میلیون بشکه در روز (حد اکثر تولید ممکن) پائین آورده شود. در عین حال با افزایش مصرف داخلی، میزان نفت قابل صدور (حتی به فرض تولید ۲/۶ میلیون بشکه در روز) به میزانی کمتر از ۵ میلیون بشکه در روز می رسد مگر آنکه منابع نفتی جدیدی کشف شود که براساس اطلاعات موجود بسیار غیر محتمل بود. طبعاً

همه این حدها تا حد زیادی به تقاضای جهانی انرژی وابسته است که ممکن است ارزش منابع عظیم گاز ایران را افزایش دهد و بهای نفت را در رابطه با هزینه‌های توسعه تثبیت کند.

از آنجا که قبل از سال ۱۹۷۳، محدود بودن ذخایر ارزی مانع عدمه توسعه تلقی می‌شد، از میان رفتن آن براثر افزایش قیمت نفت مشکلات واقعی توسعه را از نظرها پنهان کرد. علاوه بر این رشد بی‌ضابطه‌ای که میان سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۶ پیش آمد این مشکلات را تشدید و حل نهائی آنها را پیچیده‌تر کرد. هزینه‌های توسعه قبل از سال ۱۹۷۳ هم به علت طبیعت آب‌وهوا، ابعاد مملکت، و نبودن زیربنای مناسب بالا بود. هزینه‌های توسعه، پس از افزایش قیمت نفت و تورمی که پیش آمد، مبنای صنعتی مورد نظر شاه سابق را مورد تهدید قرارداد. این زیربنای صنعتی کلید اقتصاد خودکفای مستقل از نفت است. تولیدات صنعتی ایران، بجز آنها که از مزیت سوخت و مواد اولیه ارزان برخوردارند، مثل پتروشیمی یا فولاد، قیمتشان بالا است که در هیچ بازاری به‌جز بازار تهاتر قابل فروش نیستند.

ملکت براثر واردکردن دستگاههای پیچیده و بسیار پیشرفته صنعتی بارگرانی از هزینه‌های تعمیرات و نگاهداری این دستگاه‌ها را بر دوش دارد. تکنولوژی بومی نمی‌تواند برای تکنولوژی پیشرفته وارداتی خدمات پشتیبانی لازم را فراهم آورد زیرا ایران زیربنای صنعتی بسیار محدودی دارد. در این زمینه بهبخش نظامی و صنایع اتمی اولویت خاص داده شده است بهجای آنکه به تکنولوژی واسط و قابل دسترس‌تر در بخش خصوصی توجه شود. مگر آنکه تغییری بنیادی پیش آید، وگرنه هزینه‌های نظامی و انرژی اتمی تا آینده‌ای قابل پیش‌بینی بیشتر از یک چهارم درآمدهای ارزی ایران را خواهد بلعید.

تولید ثروت از درآمدهای نفت عقب افتادگی مداوم روستاهای را پنهان نگاه داشته است. درآمد روستائیان بالا رفته است، اما این افزایش فریب‌دهنده است زیرا قسمت اعظم آن براثر افزایش هزینه زندگی سودی نبخشیده است. افزایش درآمد روستائیان، فاصله شدید میان جوامع شهری و روستائی را کم نکرده است. مسیر سرمایه‌گذاری‌های برنامه تجدیدنظر شده عمرانی پنجم، تنها اثری که در این مورد داشت افزون‌کردن این فاصله و سرعت بخشیدن به مهاجرت روستائیان بود. دولت و شاه سابق ترجیح می‌دادند در پس سنگ اصلاحات ارضی، تقسیم املاک سلطنتی و سپاه دانش پنهان شوند. کشاورزی فدای صنعت شد. در همین حال مصرف مواد غذایی بعلت سرمایه‌گذاری شدید برای تعدیل قیمت‌ها و بدون افزایش تولید مواد کشاورزی سیر صعودی

یافت. واردات مواد غذایی فشار روزافزونی به منابع ارزی وارد می‌کند. ندیده گرفتن مناطق روستائی بر روی صنعت اثر منفی مستقیمی داشت. از آنجا که اکثریت جمعیت هنوز در روستاهای زندگی می‌کنند، امکان ندارد بازار تولیدات صنعتی گسترش یابد مگر آنکه درآمد روستائیان با شهرنشینان قابل مقایسه شود.

از نظر شاه سابق بالارفتن هزینه‌های توسعه و از دست رفتن درآمدهای اضافی نفت به معنای آن بود که دیگر نمی‌تواند با پول همهٔ بخش‌های جامعه را راضی نگهدارد. او مجبور شده بود با امکانات بسیار محدودتری آرزوهای کشاورزان محروم، کارگران فقیر شهری، طبقهٔ متوسط، و بالاخره طبقهٔ مفسد‌جوی ممتازه‌ای را که نگاهدارندهٔ او بر سریر قدرت بودند برآورد. او اوضاعی را بوجود آورده بود که راضی کردن یک گروه به قیمت ناراضایتی گروه دیگر تمام می‌شد. تنها پناهگاه او وفاداری سران ارتش و استفاده از نیروهای امنیتی بود.

محکوم کردن شاه سابق به عنوان تنها مسول این اوضاع از جهتی گمراه - کنده است. هیچ دلیلی وجود ندارد که رهبر دیگر یا گروه رهبری دیگری تحت آن شرایط و آن نظام ممکن بود بنحو بهتری عمل کنند. تعجب آور بود اگر همین انگیزه‌های اصلی در مورد رهبران دیگر هم صدق نمی‌کرد: یعنی آنها هم به حفظ قدرت شخص خود، ایجاد پرستیز برای خود، نوعی غرور احمقانه در پیدا کردن راه حل‌های از همان دست و یک‌بی‌صبری عمومی نسبت به جزئیات گرفتار نمی‌شدند. مخالفان شاه سابق از خود کامگی او می‌نالند ولی سنت آزادی در تمام تاریخ شاهنشاهی ایران خیلی نادر است. یک جنبش آزادیخواهانه و اصلاح طلبانه در اوایل قرن بیستم موفق شد یک دموکراسی مشروطه سلطنتی سبک غربی در ایران برپا کند، اما از همان اوان باز هم ایران دچار یک سلطنت مستبده شد. حتی در دوران دکتر مصدق هم مجلسین منحل شد و نوعی حکومت نظامی بوجود آمد. *

این به آن معنی نیست که ایرانیان خواستار یک رژیم آزادیخواه یا یک سیستم حکومتی جدید نیستند. بیشتر از ۳۰۰۰ زندانی سیاسی رژیم شاه سابق که در زندانها زجر می‌کشیدند، چریک‌های شهری، مدافعان حقوق بشر،

* - نویسنده به سیاق تفکر غربی خود مجلس را نشانه دموکراسی می‌شمارد و از این‌و این‌حال مجلسین را که در اوآخر حکومت دکتر محمد مصدق پیش آمد و بارزترین نمونه دموکراسی یعنی رفراندوم به آن رای داده بود نشانهٔ نفی دموکراسی می‌شمارد!

و روحانیون ناراضی و مبارز نشانه‌های بارز آن بودند که مردم ایران خواستار آزادی و تغییر رژیم‌نداشتند. اما در این میان گروهی از آنها که خواستار تغییر بودند، خواستار رعایت قانون اساسی بودند که احتمالاً چیزی بیشتر از تقسیم وسیعتر قدرت در میان طبقات ممتازه نبود. آنهاشی که می‌خواستند جامعه را تغییر دهند می‌باید با طیف وسیعی از منافع طبقات مختلف پجنگند. تغییرات انقلابی در ایران قابل ایجاد نیست مگر آنکه جامعه مذهبی از آن پشتیبانی کند. مقابله با روحانیون در گذشته، همچنانکه مسلماً در آینده، موجب بروز قیامهای بسیار شدید و خونین شده است. قیامهایی که از اردیبهشت ۱۳۵۷ (۱۹۷۸) علیه شاه در سراسر مملکت به وجود پیوست انگیزه مذهبی داشت* و تصادفی نیود که شدیدترین برخوردها میان تظاهرکنندگان و نیروهای امنیتی در شهر مذهبی قم پیش آمد، در عین حال این نکته شایان توجه است که بازداشت آیت‌الله خمینی موجب بروز قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ شد و حمله‌ای که بدست مقامات رسمی و در ظاهر مقاله‌ای با امضای مستعار به آیت‌الله خمینی صورت گرفت موجب قیام سال ۱۹۵۷ شد. در میان همهٔ صورت‌های اعتراض، ثابت شده است که خاموش کردن اعتراضات مذهبی از همه مشکل‌تر است.**

* - از آنجا که این کتاب در اوایل سال ۵۷ نوشته شده است، نویسنده از تداوم قیام مذهبی اخیر که به پیروزی انقلاب بر شاه سابق منجر شد در زمان نوشتمن کتاب بی‌اطلاع بوده است هرچند ماهیت انقلاب و نتایج آن را درست پیش‌بینی کرده بوده است.

آیا شاه سابق توانست از فرصتی که با ثروت عظیم حاصل از نفت بدست آمده بود حداکثر استفاده را بکند؟ تنها جواب ممکن منفی است.

توهم قرارگرفتن ایران در مرتبه کشورهای پیشرفته صنعتی رنگ باخته است. واقعیتی ملموس که ظاهر شده است، این است که ملتی که از نظر منابع مادی بسیار غنی است، از نظر نیروی انسانی آموزش دیده و ماهر و زیربنای اقتصادی و اجتماعی سالم و مناسب بهشت فقیر است، در گرداب مشکلات توسعه دست و پا می‌زند، به شدت به تکنولوژی بیگانه وابسته است و توان رهاکردن خود را از اقتصاد تک محصولی ندارد.

چرا چنین شد؟ این کتاب با تجزیه و تحلیل دقیق نشان می‌دهد که خودکامگی، خودخواهی، حماقت و وطن‌فروشی شاه و نوکرانش، ایران را به اینجا رسانید.

خلاصه اهم مطالب این کتاب در سی و دو شماره روزنامه اطلاعات بصورت پاورقی منتشر شد. اینک متن کامل کتاب با همه حواشی و توضیحات نویسنده در دست شماست.